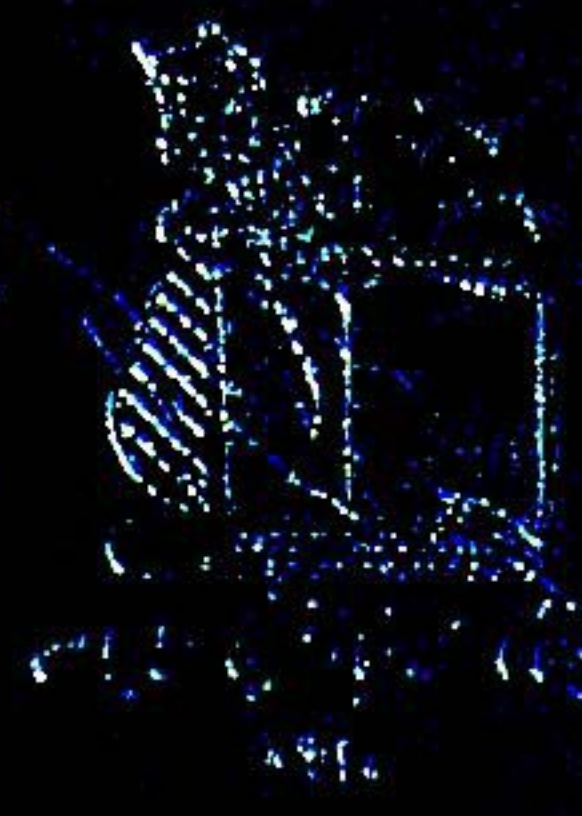


بیت آج بزمِ افسانہ

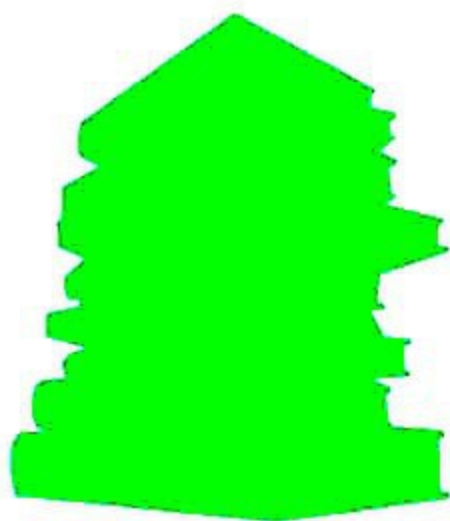
بیت آج بزمِ افسانہ
بیت آج بزمِ افسانہ
بیت آج بزمِ افسانہ

بیت آج بزمِ افسانہ
بیت آج بزمِ افسانہ
بیت آج بزمِ افسانہ



**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



بنیاد فرهنگ ایران

رباعی آغازی

علی حضرت فرخ پهلوی شهبانوی ایران

نیابت است

والاحضرت شاهخت اشرف پهلوی



برای آنگه در تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران تحقیقی جامع و کامل
و دقیق انجام بگیرد نخستین کار آن است که مأخذ و مدارک مهم و معتبر در
دسترس محققان واقع شود .

بسیاری از این آثار که در ادوار مختلف به زبان فارسی تألیف
شده هنوز به چاپ نرسیده و چاپ بعضی دیگر با دقتی سلیقه‌انجام
نگرفته است اما کتابها و رسالاتی که به زبانهای دیگر نوشته شده
نیز فراوان است و البته هر چه در دسترس است و ای نمی تواند با چندین زبان
بیگانه آشنائی داشته باشد .

برای رفع این مشکل بنیاد فرهنگ ایران می کوشد کتابهای
فارسی را که از این جهت ارزش و اهمیت دارند و آنچه های خطی آنها
از دسترس علاقه‌مندان دور است منتشر کند و کتابها و رسالاتی را
که به زبانهای دیگر تألیف یافته است به فارسی آورد و انتشار دهد .

پیرنائل خانمیری
بنیاد فرهنگ ایران

تاریخ کیلان

در وقایع سالهای ۹۲۳-۱۰۳۸ هجری قمری

تألیف

ملا عبد الصالح فومنی کیلانی

ب تصحیح و تحشیه

دکتر منوچهر ستوده



انستات نیاد فرهنگ ایران

۹۲۰

132984

از این کتاب
۱۵۰۰ نسخه در کتابستان ۱۳۴۹ در چاپخانه زر
چاپ شد

فهرست مطالب

	مقدمه	نه-بیست و یک
نه	مقدمه مصحح	
یازده	ارزش کتاب تاریخ گیلان	
هفده	نسخه‌هایی که از تاریخ گیلان در دست است	
بیست و یک	سرگذشت ملا عبدالفتاح فومنی	
	متن کتاب	۲۸۷-۳
۳	مقدمه مؤلف	
	فصل اول	۱۲۶-۹
۱۳	گفتار در بیان عروسی امیره دوج	
۱۵	گفتار در بیان عزیمت امیره دوج به درگاه شاه اسماعیل	
۱۹	گفتار در بیان شکست کار مظفر سلطان	
۲۲	گفتار در بیان تسلط امیره حاتم در مملکت بیه پس	
۲۴	گفتار در بیان عزیمت مظفر سلطان به جانب شیروان	
۲۸	گفتار در بیان احوال امیره سلطان محمد کهدم و پسرش	
۳۱	گفتار در بیان عزیمت امیره شاهرخ به سلطنت گیلان بیه پس	
۳۳	گفتار در بیان مجملی از وقایع و سوانح حالات سلطان محمودخان	
۳۹	گفتار در بیان ولادت شاه جمشیدخان	
۴۱	گفتار در بیان گرفتاری خان احمدخان	
۴۳	گفتار در بیان آمدن خان احمد به جانب فومن	
۴۵	گفتار در بیان نهضت معصوم بیک	
۵۰	گفتار در بیان فرستادن خان احمد خان به قلمه فقهه	
۵۳	گفتار در بیان جلوس جمشیدخان به سلطنت گیلان	

- ۵۴ گفتار در بیان عروسی کردن به گیلان و گیلانیان به جهت جمشیدخان
- ۵۸ گفتار در بیان خروج امیرہ دو باج ثانی در ولایت لشته نشا
- ۶۲ گفتار در بیان انحراف مزاج شاه جمشید خان با احمد سلطان
- ۶۴ گفتار در بیان استخلاص خان احمدخان از زندان اصطخر فارس
- ۶۹ گفتار در بیان وکالت کامران میرزا و شہادت یافتن جمشید خان
- ۷۹ گفتار در بیان خروج شیرزاد ما کلوانی
- ۸۱ گفتار در بیان آمدن سلیمان خان بیگلربیگی شیروان به جانب گیلان
- ۸۶ گفتار در بیان ارادت نمودن کامران میرزا به تسخیر ولایت لاهجان و به قتل رسیدن او
- ۹۱ گفتار در بیان سلطنت محمد امین خان ابن شاه جمشیدخان
- ۹۴ گفتار در بیان قتل آقا محمد سلطان
- ۹۵ گفتار در بیان یاغی شدن سپہسالار رستم و به قتل رسیدن او
- ۹۷ گفتار در بیان نبش قبر شاه جمشیدخان
- ۹۹ گفتار در بیان آمدن علی بیگ سلطان به اتفاق لشکر امیرہ گسکر و بهزیمت رفتن ایشان
- ۱۰۱ گفتار در بیان عزیمت امیرہ سیاوش خان کرت دیگر با علی بیگ سلطان به جانب پسیخان
- ۱۰۳ گفتار در بیان آمدن ابراهیم خان از عراق به صوب لاهجان
- گفتار در بیان لشکر آوردن شیرزاد سلطان از لاهجان و جنگ نمودن با علی بیگ سلطان
- ۱۰۷
- ۱۱۱ گفتار در بیان عزیمت ملک عنایت به ماسوله
- گفتار در بیان مخالفت کہ شیرزاد سلطان از خان احمدخان والی لاهجان دیدہ
- ۱۱۴
- گفتار در بیان توسل نمودن شیرزاد سلطان به امیرہ حمزہ خان حاکم آستارا
- ۱۱۷
- گفتار در بیان بدعهدی و پیمان شکنی امیر حمزہ خان و به قتل رسیدن شیرزاد سلطان
- ۱۲۱
- گفتار در بیان آمدن محمد امین خان از لاهجان به قصبہ خشک بجار کوچ سفہان
- ۱۲۵
- فصل دوم ۱۲۷-۲۸۷
- گفتار در بیان سانحات و واقعات فترات گیلانات
- ۱۲۹
- گفتار در بیان فرستادن شاه عباس به خواستگاری صبیہ خان احمدخان به دیلمان
- ۱۳۱
- گفتار در بیان توجہ فرہادخان بہ تسخیر ولایت بیه پیش و بهزیمت رفتن خان احمدخان
- ۱۳۲
- گفتار در بیان مخالفت امیرہ حمزہ خان حاکم آستارا
- ۱۴۰
- گفتار در بیان بہ قتل رسیدن شاه ملک سلطان
- ۱۴۲
- گفتار در بیان آمدن فرہادخان بہ مملکت بیه پس و گرفتار شدن علی خان
- ۱۴۷
- گفتار در بیان یاغی گری علی خان
- ۱۵۰
- گفتار در بیان عزیمت فرہادخان واسیر شدن فرہاد خان
- ۱۵۲
- گفتار در بیان آمدن ذولفقارخان و گرفتار شدن پسران امیرہ گسکر
- ۱۵۵
- گفتار در بیان فرستادن خواندگار روم بہ ولایت شیروان بہ طلب خان احمدخان
- ۱۶۱
- گفتار در بیان یاغی شدن طالش کوهی و بہ قتل رسیدن میرعباس سلطان چپک
- ۱۶۳

۱۶۹	گفتار در بیان مخالفت و عصیان اهالی لشته نشا
۱۷۳	گفتار در بیان شمه‌ای از حالات گیلانات
۱۷۹	گفتار در بیان آمدن بهزاد بیک به وزارت قصبه فومن
۱۸۲	گفتار در بیان عزیمت میرزای عالمیان به وزارت ملک خراسان
۱۹۰	گفتار در بیان وزارت مرحوم بهزاد بیک
۱۹۳	گفتار در بیان طلبیدن سیصد نفر لثام گیلانات از شاه عباس دریلاق سلطانیه
۱۹۵	گفتار در بیان سبب جلای وطن چپک واژدر از لشته نشا
۱۹۹	گفتار در بیان رفتن بهزاد بیک به قراباغ
۲۰۲	گفتار در ذکر نهضت شاه عباس و معذور شدن بهزاد بیک
۲۰۵	گفتار در بیان نهضت شاه عباس از مازندران به فرضه رودسر
۲۱۰	گفتار در بیان مناظره بهزاد بیک و خواجه فصیح
۲۱۴	گفتار در بیان وزارت اصلان بیک
۲۱۹	گفتار در بیان کشته شدن شاه ملک کلانتر کوچسفهان
۲۲۲	گفتار در بیان وزارت میرزا اسماعیل و کشته شدن ملامحمد خشک بجاری
۲۲۵	گفتار در بیان احوال کامران تولمی
۲۳۴	گفتار در بیان حال خواجه مسیح بی وفا
۲۳۷	مقاله اول در بیان حال امیره حمزه خان طالش و فرزندانش
۲۴۱	مقاله دوم در بیان یاغی شدن ملک جهانگیر ولد ملک سلطان محمد رستم‌داری
۲۴۵	مقاله سیم در بیان ابتلای بوسعید میر فومنی
۲۵۲	مقاله چهارم در بیان یاغی شدن میر حاتم سپه سالار شفت
۲۶۱	گفتار در بیان ظهور و خروج کالنجار سلطان
۲۶۶	گفتار در بیان عزیمت عادلشاه و سلطان ابوسعید چپک به جانب فومن
۲۶۸	گفتار در بیان عزیمت ساروخان و گرگین سلطان
۲۷۰	گفتار در بیان نهضت عادلشاه به جانب لاهجان و به قتل رسیدن ملا علی کامی
۲۷۳	گفتار در بیان نهضت عادلشاه به طرف تنکابن
۲۷۵	گفتار در بیان سپه سالار ساختن شاد صفی ساروخان طالش را
۲۷۷	گفتار در بیان عزیمت خوانین به طرف کوچسفهان
	فهرست‌ها و تعلیقات
۲۸۹-۳۸۴	موارد اختلاف متن حاضر با نسخه کتابخانه ملی ملک
۲۹۱	تعلیقات تصحیحات - استدراکات
۳۲۱	فهرست اعلام (اشخاص - اماکن)
۳۴۵	

مقدمه

خداوند! در توفیق بگشای

سرزمین گیلان، همچون خاک مازندران، از نظر داشتن کتب تاریخی غنی و خوشبخت است. سوانح و اتفاقاتی که در این قسمت از کشور ما روی داده است، از سال ۸۸۰ قمری تا امروز ضبط و ثبت نسبتاً منظمی دارد. بازار ابریشم گیلان که تا جنگ جهانی دوم رونقی بسزا داشت، تجار ابریشم را از دورترین نقطه جهان بدین جا کشانیده است.

آباد شدن فرح آباد ساری و اشرف البلاد (= بهشهر) که تقریباً در طول دوران سلطنت صفویان شاه نشین بود و بعضی از این سلاطین، از اول بهار تا اوایل پائیز در خاک مازندران می ماندند، سبب شد که بسیاری از سیاحان و ایلچیان اروپائی، از راه شیروان و گیلان به خاک مازندران قدم گذارند و در همین آمد و رفتها بود که یادداشتهای فراوانی درباره مردم و وضع معیشت ایشان و محصولات گیلان و راههای ارتباط این سرزمین و سایر موضوعات نوشته شد. تعداد کتب و رسائلی که اینان نوشتند بیش از دویست مجلد است. کمتر موضوعی است که در این سفرنامهها و گزارشهای سیاسی نیامده باشد و اهل تتبع و تحقیق، در هر رشتهای که بخواهند، می توانند مطالب پر ارزشی از این کتب و رسائل بدست آورند. شاید گل سرسبد این کتب، کتاب گیلان رابینو باشد. گمان ندارم درباره هیچیک از نواحی خاک ایران کتابی به این دقت نوشته شده باشد.

از کتب قدیمی که به زبان فارسی نوشته اند، کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان سید ظهیر الدین مرعشی است^۱. این کتاب در سال ۸۸۱ به رشته تحریر درآمد و یکی از بهترین کتب تاریخی محلی

۱- این کتاب را رابینو در سال ۱۳۳۰ قمری در مطبعه هردة الوفی در شهر رشت چاپ کرد و نگارنده در سال ۱۳۴۷ شمسی آن را تجدید چاپ نمود.

است . اگر فصول گم شده آن به ما می‌رسید، از زبان و آداب و رسوم قوم گیلک بیشتر باخبر می‌شدیم .

از کتاب تاریخ گیلان سید ظهیرالدین که بگذریم، نوبت به تاریخ گیلان عبدالفتاح می‌رسد^۱. این مرد نیز به نوبه خود وقایع سالهای ۹۲۳ - ۱۰۳۸ را با قلمی ساده نوشته و بسیاری را که دیگران توجهی به آن نکرده‌اند در کتاب خود آورده است .

دیگر تاریخ خانی علی بن شمس‌الدین بن حاجی حسین لاهجانی است^۲ . که وقایع ایامی را نوشته که پر حادثه‌ترین زمانهای گیلان بوده است .

جزوات و رسایل زیادی در دوران قاجاری درباره استحكامات ، نهرها، آبیاری و سرشماری و سایر مطالب درباره گیلان تنظیم شده است که شرح آنها در این مقدمه نمی‌گنجد .

چون بیش از صد سال از تاریخ چاپ کتاب گیلان عبدالفتاح گذشته است و نسخ چاپی آن همچون نسخه خطی کمیاب شده بود ، نگارنده بر آن شد که آن را تجدید چاپ کند. با در دست داشتن متن چاپی و نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و دو نسخه خطی کتابخانه ملی ملك ، متن را تنقیح و تصحیح کرد و پس از پنج سفر به صفحات فومن و گیلان بیه‌پس ، آن را برای چاپ آماده ساخت . با اجازه جناب آقای دکتر پرویز خانلری رئیس محترم بنیاد فرهنگ ایران ، قرار شد این کتاب جزء انتشارات بنیاد به چاپ برسد. از الطاف و مراحم ایشان و سایر کارکنان بنیاد فرهنگ ایران قدردانی و سپاسگزاری می‌نماید . از یکایک خوانندگان تقاضا دارد از لغزشها و اشتباهاتی که در متن چاپ شده کنونی است ، نگارنده را مطلع سازند و برای همیشه مرا مرهون احسان خود گردانند .

منوچهر ستوده

تهران - بیست و پنجم شهر یورماه هزار و سیصد و چهل و نه

۱- این کتاب را برنهارد دارن از روی نسخه میکلاخایکوف در سال ۱۲۷۴ قمری چاپ کرد. کتاب حاضر تجدید چاپی از این کتاب است . ۲- این کتاب نیز در سال ۱۲۷۴ در پترزبورگ چاپ شده است .

ارزش کتاب

تاریخ گیلان ملا عبدالفتاح فومنی

نویسنده تاریخ گیلان با اینکه با حکم شاه عباس صفوی مأمور تنقیح محاسبات چهارده ساله گیلان بیه پس شده و در این زمینه دقت و امان نظر داشته است ، اهل قلم و نویسنده خوبی نیست . عبارات کتاب سلاست و روانی ندارد و گاهی معنی صحیح و اصلی جمله ها ، زیر عبارات پیچیده و نارسا پوشیده و پنهان می ماند . عبدالفتاح مردی گوشه نشین بود و پاره ای از سوانح و اتفاقات عجیب گیلان ، او را وادار به نوشتن این کتاب کرد . از مردی گوشه نشین که بعداً گرفتاری های اداری و دیوانی نیز پیدا کرده است ، بیش از این توقع داشتن ، از انصاف دور است .

در مقدمه کتاب خود چنین نوشته است : « در این پنجاه سال که مملکت معموره دارالمرز به تصرف سلاطین اسحاقیه در آمده ، فترات و انقلابات و هجوم و ازدحام عوام مثل فتور غریب شاه مشاهده نشده بود . این فقیر بی بضاعت را که به گوشه دهقانی به عزلت و انقطاع به سر می برد ، به خاطر فترت و خطور نمود که قضیه مذکوره را به نوعی که سانح شده بود ، تألیف نماید . » بعد متوجه می شود که سایر وقایع گیلان نیز ضبط و ثبتی ندارد . شمه ای از حالات مملوک و سلاطین مازندران و گسکر و آستارا و لنگر کنان را در عصر تسلط صفویه نیز بر کتاب می افزاید و کتاب حاضر را گردآوری می کند . اگر کسی بتواند نثر ناهموار و سست کتاب را تحمل کند ، مطالب تاریخی کتاب خواندنی است و نکات تازه ای در آن پیدا می شود .

تاریخ گیلان فرهنگی از اصطلاحات حسابداری است

صدها اصطلاح حسابداری دوران صفویان، در این کتاب آمده است که امروز از نظر آشنائی با تشکیلات حسابداری آن زمان ونحوه وصول و خرج کردن مالیات وعواید دولتی به کار اهل تتبع خواهد آمد. چون خود عبدالفتاح نویسنده وبازرس حساب بوده، هر یک از این اصطلاحات را بسیار بجا و دقیق به کار برده است. پاره‌ای از آنها را در این جا به ترتیب حروف الفبا یاد می‌کنیم:

ابواب جمع (ص ۲۰۱) اجاره (ص ۲۱۹) اخذ واستطاب وجوهات دیوانی (ص ۲۰۵)
 اخذ و قبض وجوهات دیوانی (ص ۱۹۸ و ۱۹۹) اخراجات (ص ۱۶۱ و ۱۸۷) ارباب
 حوالات (ص ۱۸۶) ازمحاسبات قطع نظر کردن (ص ۲۰۰) استطاب (ص ۱۸۶) و
 ۲۵۳) اسناد (ص ۱۹۹) استیفا (ص ۱۸۰) اطلاقات ناموجه بی وجه (ص ۲۶۱)
 اقطاع (ص ۴۲ و ۷۰) الکی خاصه (ص ۲۳۲) امضاء (ص ۴) املاک دیوانی (ص
 ۱۹۵) انعام (ص ۷۰) بارخانه‌ای از نقد وجنس (ص ۱۹۴) بازیافت نمودن (ص
 ۲۱۵) بر آورد کردن (ص ۱۸۷) برات مسلمی (ص ۲۲۰) بروجوهات دیوانی افزودن
 (ص ۱۹۷) بقایای عمل و تحویلداری (ص ۲۰۸) به تحصیل کسی نوشتن (ص ۲۳۸)
 به خرج کسی اعتبار کردن (ص ۱۹۷) به خرج کسی مجری داشتن (ص ۲۳۲) به سر-
 کار خاصه ابتیاع کردن (ص ۲۶۵) به محاسبات رسیدن (ص ۱۸۷) پیروی حساب
 (ص ۱۹۹) پیروی مطالبات و وجوهات (ص ۲۸۷) تحقیق معاملات (ص ۱۹۹)
 تحصیلدار (ص ۱۸۴) تحکیمات تاینان وملازمان (ص ۲۷۳) تحکیمات ملازمان و
 منصوبان (ص ۲۶۱) تحمیلات ناموجه (ص ۲۶۱) تحویلداران (ص ۲۰۴ و ۲۶۱)
 تحویلداری (ص ۱۸۱) ترجمان (ص ۱۷۷) تصدی (ص ۱۷۷ و ۱۸۰) تصدی
 مطالبات (ص ۱۹۰) تصدی مهمات (ص ۱۹۰) تصدی مهمات ومطالبات (ص ۱۷۳)
 تغلب و تصرف در مالیات (ص ۲۸۲) از روی تغلب تصرف نمودن (ص ۱۹۹) تفاوت
 تسعیر (ص ۱۸۳ و ۱۸۴) تقریر (ص ۱۷۶ و ۱۹۵ و ۲۰۷) تقریر و ابواب (ص ۱۸۵)
 و ۲۰۰ و ۲۱۱ و ۲۲۰ و ۲۲۱) در ابواب و تقریر و داشتن (ص ۱۸۵) تقصیر و تصرف
 مال دیوان (ص ۲۳۶) تنخواه (ص ۱۸۶) تنقیح محاسبات (ص ۱۹۹ و ۲۰۶ و ۲۰۷)
 و ۲۲۳) توضیح محاسبات (ص ۱۹۹) توفیر وجوهات دیوانی (ص ۱۸۳) تیول
 (ص ۱۷۳) تیول ابدی (ص ۱۶۷ و ۲۳۱) تیولدار (ص ۱۸۴) تیول داران

(ص ۱۷۲ و ۱۷۳) تیولکاری (ص ۱۷۲ و ۲۳۲) از تیول وضع کردن = خاصه کردن
(ص ۱۸۱) جمع و خرج (ص ۱۸۳) داخل جمع کردن (ص ۱۸۴) حساب نویسان
(ص ۲۱۵) حصول (ص ۱۸۶) حواله کردن (ص ۱۸۶) خاصه (ص ۱۸۴) خاصه
شدن گیلانات سال ۱۰۰۶ قمری (ص ۱۷۲) خاصه کردن (ص ۱۷۳) خاصه خزینة
شاهی (ص ۲۳۲) خرج (ص ۳۵) در دفاتر ثبت کردن (ص ۲۰۱) دفترخانه (ص ۴)
داروغگی و نظارت حساب (ص ۲۰۴) داروغة حساب (ص ۲۱۵) در عهده داشتن (ص
۱۸۹) در وجه کسی رسانیدن (ص ۱۸۹) رسم الوکاله (ص ۷۰) رسومات عساکر
(ص ۱۸۳) رقبات دیوانی (ص ۱۹۵) رقم (ص ۱۹۷ و ۱۹۹ و ۲۲۳ و ۲۲۹ و ۲۵۸ و
۲۶۰) رقم کردن (ص ۲۳۲) رقم صادر شدن (ص ۱۸۱) حسب الرقم (ص ۲۲۹)
روزنامهچه (ص ۴ و ۶۹ و ۷۱) سرکار (ص ۶۹) سرکار خاصه (ص ۳۵ و ۲۰۸) سلامی
(ص ۱۰۰) سند سپردن (ص ۲۰۸) سند گرفتن (ص ۲۰۱) سیورغال (ص ۲۷ و ۱۸۳)
شلتاق (ص ۲۱۸) ضبط کردن (ص ۷۰) ضبط و ربط و اخذ و استتلاب و جوهات
دیوانی (ص ۲۰۵) ضبط و ربط و قبض و بسط و جوهات (ص ۲۰۴) علف و علوفه
(ص ۱۰۰) عین المال خاصه (ص ۶۵) فصول (ص ۲۱۱ و ۲۱۳) فصول خواندن
(ص ۲۱۲) غیر ذلك (ص ۱۸۷) قبض (ص ۳۵) قلمی کردن (ص ۱۸۷ و ۲۳۵) قیمت
واقعی (ص ۱۹۷) کرایه اولاغ (ص ۲۳۰) کل مایعرف (ص ۱۹۹) مال دیوانی
(ص ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۹۷) مال و جهات (ص ۷۰) مالیات (ص ۲۵۹) مایعرف (ص ۲۵۹)
مؤاخذة (ص ۱۷۷) مؤاخذة و مصادره (ص ۱۸۰ و ۲۰۰) مؤدیان (ص ۱۸۵ و ۲۱۵)
مؤدی حساب (ص ۱۹۹) مبلغ معین (ص ۲۳۸) مجری (ص ۳۵) مجری نمودن (ص
۶۵) محاسبات دفتری (ص ۱۸۷) محاسبات سنوات (ص ۲۰۴ و ۲۰۶) محاسبان
دیوان (ص ۲۰۰) محسوب (ص ۳۵) محضر کردن (ص ۱۵۳ و ۱۸۰) محضر نوشتن
(ص ۷۲) مخارج (ص ۱۸۲) مداخل (ص ۱۸۲ و ۲۳۱) مدد خرج (ص ۲۳۰) مراتب
(ص ۱۱۳) مرسوم (ص ۷۰ و ۱۱۳) مستأجران (ص ۲۶۱) مستوفی (ص ۲۳۲)
مستوفیان خاصه (ص ۱۹۷) مصادره (ص ۱۷۷) مطالبات دیوانی (ص ۲۱۵) مطالبات
و محاسبات سنوات (ص ۲۲۲) معافیات اهالی (ص ۱۹۵) معاملات (ص ۷۰) مفرده
(ص ۱۸۷ و ۱۸۸) مقابله و مناظره حساب (ص ۲۰۰) مناطقه (ص ۲۱۹) مقرران (ص
۱۸۵ و ۲۱۵) مقرر کردن (ص ۷۰) من ذلك (ص ۱۸۷ و ۱۸۸) منشی (ص ۲۲۳)
مواجب (ص ۷۰ و ۱۱۳ و ۱۳۴ و ۱۸۳ و ۲۳۲) مواجب خواران (ص ۱۵۸) به مهر

رساندن (ص ۶۹) مهمات (ص ۷۰) مهمات و داد و ستد (ص ۱۸۱) مهمات و معاملات
 (ص ۲۰۲) ناظر حساب (ص ۲۱۵) نزول (ص ۱۰۰) نسق (ص ۱۵۷) نسق مهمات
 کردن (ص ۲۱۵) نویسنده حساب (ص ۲۱۵) نویسنده کتاب و دفاتر (ص ۱۹۹)
 واصل ساختن (ص ۸۳) وجهی را به وصول رسانیدن (ص ۲۳۸) وجه مؤونت راه
 (ص ۶۵) وجوهات (ص ۷۰ و ۲۳۲) وجوهات سرکار خاصه (ص ۱۷۶) وصول (ص
 ۱۸۶) وصول مال دیوان (ص ۲۲۲) وصول مالیات دیوان (ص ۲۰۴) وضع نمودن
 = وضع کردن (ص ۱۷۳ و ۲۱۹) وظایف (ص ۱۸۳) .

مصطلحات اداری و دیوانی در این کتاب فراوان است

مصطلحات دیوانی تاریخ گیلان به اندازه لغات حسابداری نیست. برای گردآوری این نوع
 مصطلحات از این کتاب می توان استفاده کرد. بعضی از آنها به ترتیب حروف الفبا در این فهرست
 گنجانده شده است :

اسب توپچاق (ص ۱۰۹) اصول و اعیان (ص ۲۱۹) ایشک آقاسی (ص ۱۰۴ و ۱۰۷)
 ایشک آقاسی باشی (ص ۹۱) به دیوان نشستن (ص ۱۷۹ و ۱۸۵ و ۲۱۲) تیب بستن
 (ص ۹۹) جلدو (ص ۱۶۷) به نوا ایستادن (ص ۲۶۴) جاززدن (ص ۲۰۶) جار فرمودن
 (ص ۲۰۴) جراح سرکار خاصه (ص ۲۳۰) حکم (ص ۱۹۷) حکومت (ص ۱۸۱)
 خواجه خاص دارالحرم (ص ۲۰۱) داروغه (ص ۲۲۰) داروغه يك حصه بیه پس
 (ص ۲۱۸) داروغگی (ص ۱۸۱ و ۲۱۸ و ۲۱۹) دولت خانه شاهی (ص ۲۱۳) دیوان
 (ص ۲۱۹) دیوان خانه (ص ۱۹۵) سپه سالاران (ص ۱۵۸) شیلات (ص ۱۵۷) عرض (ص
 ۶۹) عرض دیدن (ص ۷۲) عرضه داشت (ص ۹۲ و ۲۰۳) عاملان (ص ۲۰۲ و ۲۰۶)
 و ۲۰۷) عاملان دیوان (ص ۲۰۴) عمال جزء (ص ۲۱۵) عمله (جمع عامل) (ص
 ۲۰۷) فرضات (ص ۱۵۷، ۲۲۵ و ۲۸۰) قراول (ص ۱۰۹) قورچیان (ص ۱۴۴)
 کتاب (ص ۲۲۳) کدخدایان (ص ۲۶۱) کلانتران (ص ۲۱۹) ملکان و کدخدایان طالش
 (ص ۱۴۹ و ۲۸۵) منصب (ص ۱۱۳) منصب داران (ص ۱۵۸) منصب وکالت (ص
 ۱۵۸) منصوبان (ص ۲۰۲) واقعه نویس (ص ۲۰۳) وزیرای درخانه (ص ۶۹) وزارت
 (ص ۱۸۰ و ۲۲۳) یساول خاصه (ص ۱۵۶) یساول صحبت (ص ۱۵۵ و ۲۰۳ و
 ۲۲۶) .

در تاریخ گیلان اصطلاحات محلی زیادی به کار رفته است

مقصود از اصطلاحات محلی لغاتی است که برای مفاهیم معینی در محل محدودی به کار می‌رود. پاره‌ای از این اصطلاحات به زبان محلی گیلان و پاره‌ای از آنها اصطلاحات زمان محدود و معینی است. از این دسته لغات، مصطلحات زیر را در این کتاب می‌توان یافت:

بنه بر کردن^۱ (بفتح هر دو باء ص ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۳۳ و ۱۵۱) پیشدار (ص ۱۶۹)
 خانه خواه^۲ (ص ۲۱۵) خلا برورستر^۳ (ص ۹۹ و ۲۲۸ و ۲۲۹) بدمدی (ص ۱۸۵)
 رستر (ص ۱۱۲) صدارت = معرفی (ص ۲۱۵) صدارت نمودن = معرفی کردن (ص ۲۰۸)
 کومه و گله‌گاه که بیشتر با خیمه و خرگاه آمده است (ص ۴۳ و ۱۰۰ و ۱۵۲)
 لثام (ص ۲۰ و ۶۹ و ۷۱ و ۷۳ و ۷۶ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۷ و ۲۲۸) لثام زاده (ص ۲۱۳)
 لثام و سپاهی یا سپاه و لثام (ص ۱۱۴ و ۱۲۶ و ۱۴۴ و ۱۵۰) مصنف (تصنیف گسو و
 تصنیف خوان ص ۲۲۹) منبر بودن (بر روی هم انباشته بودن ص ۲۶۵)

فویسنده تاریخ گیلان بعضی از آداب و رسوم را در کتاب خود آورده است

سرقورچی یا ایلچی را شکستن علامت یاغی بودن و اطاعت نکردن امر و دستور کسی است که این نمایندگان را فرستاده است:

« و قورچی مزبور مذکور ساخت که بندگان اشرف امر نموده بود که من سه روز مهمان تو باشم و بعد از آن ترا برداشته، به درگاه معلی حاضر سازم. من خلاف امر مرشد نمی‌توانم کرد. یا می‌آیی یا سر مرا می‌شکنی.» (ص ۱۴۴)

« و هنگام غروب با چند نفر ملازمان بر سر بهرام میرزا رفته، در منزل محمد مؤمن او را گرفته و سروی را شکسته و دست او را بسته، به خانه خواجه فتحی لاهیجی برد.» (ص ۲۱۷)
 یکی از مواردی که نقاره می‌زدند، برای اظهار شادی و خوشی و رسیدن به نعمت غیر مترقبه بود: « و میدان سبزوکنار اسطل را چراغان کرده، چند شبانروز نقاره شادنامی و سعادت فرجامی می‌زدند.» (ص ۱۸۹)

« و بعد از ورود رقم، آقا الوند، خواجه مذکور را از قید بیرون آورده، چند شبانه روز به درخانه خواجه فصیح نقاره شادکامی می‌زدند.» (ص ۲۰۰)

دیگر از مواردی که نقاره زده می‌شد برای بیان یاغی‌گری و سرکشی و سر فرود نیاوردن به

۱- این ترکیب در تاریخ گیلان و دیلمستان سید ظهیرالدین ص ۲۹۱ و ۲۷۳ نیز آمده است. ۲- صاحب خانه‌ای که آشنای ماست و در دهکده‌ای دور افتاده با بر سر راه لازمی است و ما به جای مهمانان به خانه او وارد می‌شویم. ۳- این دولت در تاریخ گیلان و دیلمستان سید ظهیرالدین ص ۲۱۰ و ۲۱۳ نیز آمده است.

امر سلطان و حاکم بود . « خواجه محمد کلانتر لشته نشا - و دونفراز اعیان آنجا را به قتل آورده و خروج کرده ، نقاره به نام خود زده ، جمری و اوباش بر سر ایشان جمعیت نمودند . » (ص ۱۶۹)

از آداب و رسوم عروسی سلاطین و بزرگان قوم شرحی در این کتاب آمده است که نقل آن در این صفحات بی مورد نیست . در این عروسی خیرالنسا بیگم دختر شاه اسماعیل صفوی را به عقد امیر دوباج اسحقی در آورده اند و او را از عراق به گیلان می آورند . شرح استقبال و وارد کردن عروس به گیلان از این قرار است :

« و امیر دوباج مقرر فرمودند که وزرا و امرا و سپه سالاران و متعینان و ارباب و متولیان الکای فومن و شفت و تولم و ماسوله و کوچسفهان ، فرقه فرقه و جوق جوق ، از کنار قزل اوزن که ابتدای الکای پشتکوه است تا قصبه ماسوله و باغ امیر حسام الدین ، اراده استقبال شاهزاده نمایند . و اکابر و اشراف و اعیان و امرا و وزرا و سپه سالاران رشت و کوچسفهان ، از روی مسارعت تا موضع تول سره ماکلوان ، به استقبال مبادرت نموده ایثارها هر کسی فراخور مراتب و مناصب کردند و پیش کشها کشیدند و هر روز آسایش کنان ، سه فرسخ راه طی می نمودند و در هر منزلی یکصد و پنجاه سرگاو و گوسفند قربانی می نمودند و حسب فرمان چندین هزار کس از گیلان بیه پس ، به استقبال شاهزاده روانه شدند . چون به موضع شنبه بازار لولمان رسیدند ، یک روز و شب ، در آنجا توقف نمودند . روز دیگر چندین هزار مرد وزن پیاده در جلو پادشاه زاده ایران ، رقص کنان می آمدند و به دارالاماره فومن نزول اجلال منعطف گرانیدند . » (ص ۱۴)

نظیر این آداب و رسوم در مورد ازدواج شاه جمشیدخان با خدیجه بیگم دختر شاه طهماسب نیز عیناً اجرا شده است . (ص ۵۵ و ۵۶) و آداب خواستگاری نیز در ص ۵۴ همین کتاب شرح داده شده است .

در مجالس تفریحی رجال و بزرگان محلی باده و ساده و آلات طرب دیده می شد . خان احمد خان چهارصد تومان به استاد زیتون طنبور نواز داد و از ولایت عراق و خراسان ، شب باز و شمشیر باز و قوچ باز و شیر باز و کشتی گیر و اقسام بازی گران دیگر خواست . (ص ۴۱)

برای تشویق و بزرگداشت و ترفیع یا اظهار تشکر و امتنان به خدمتگزاران آداب زیر مراعات می شد . مژده لقی (ص ۸۹) یا مشتلق (ص ۸۹ و ۱۳۸) می دادند ، پیش کش می بردند (ص ۲۶۰)

اسب و باز (ص ۲۰۸) و خلعت فاخره (ص ۱۱۳ و ۲۲۹) و انگشتر و دوت و قلم مرصع (ص ۱۸۶) یا دوات و قلم مرصع و زین اسب و افسار زرنگار (ص ۱۸۰) یا علم و نقاره و چارقب طلا و خلعت فاخره می فرستادند. گیرندگان این هدایا و تحف یا احکام، گاهی نثار زر بر خلعت و رقم بی کردند. (ص ۱۸۹) از لغات زیر به تنبیهات و تحذیر و گوشمالی این ایام می توان پی برد:

دوتساق = دوساق (ص ۹۲ و ۱۳۵ و ۱۳۷ و ۱۵۵ و ۲۱۲) تخته کلاه (ص ۲۶ و ۱۵۶ و ۲۳۶ و ۲۴۶ و ۲۴۹) دوشاخه کردن (ص ۱۶۶ و ۲۴۶) زنجیر و دوشاخه (ص ۱۵۷) کنده و دوشاخه (ص ۱۹۷) قبای باروطی (ص ۱۵۸)

نسخه‌هایی که از تاریخ گیلان عبدالفتاح در دست است

۱- نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۴۰۶۱ در ۱۵۹ صفحه به طول ۲۱/۵ و عرض ۱۷ سانتیمتر. در هر صفحه ۲۲ سطر به طول ۱۲/۵ سانتیمتر و طول نوشته متن ۱۶ سانتیمتر به خط نستعلیق متوسط و اختتام آن بدین ترتیب است:

بعون الله الملك الوهاب عبدالمذنب العاصی حقیر فقیر سراپا تقصیر میرزا رضی تفرشی الاصل
گیلان المسکن سمت اتمام پذیرفت تحریراً فی یوم جمعه ۱۹ شهر رمضان المبارک ثیلان ثیل خیرت
تحویل ۱۳۱۰

نسخه زیاد پرارزشی نیست و به کار مقابله نمی آمد با اینهمه نگارنده سراسر متن را با این نسخه مقابله کرد. بانسان نسخه «د» در حواشی کتاب یاد شده است.

۲- نسخه کتابخانه ملی ملک به شماره ۳۷۷۷ که از اول و آخر آن افتادگی دارد. به طول ۱۹/۵ و عرض ۱۳ سانتیمتر در ۱۲۹ برگ چهارده سطر با خطی میان نستعلیق و شکسته. اول نسخه: در ملک توشاهان جهان خاک نشین. فصل آخر نسخه: گفتار در بیان عزیمت ساروخان به طرف لاهجان و منکوب شدن بهرام قلی سلطان صوفی حاکم دیلمان. سطر آخری که از این فصل باقی مانده است: قورچی ازدیوان آمد و هر چه داشت از قرار شکنجه و تعذیر از او اخذ نمود. هیچگونه تاریخ اتمام ندارد. دوسه تاریخ بر پشت ورق آخر است که صاحب نسخه تولد فرزندان خود را یادداشت کرده است.

اقدام آنها چنین است: تاریخ تولد فرزندی نورچشمی نرگس خاتون شب سهشنبه ...
الحرام توشقان ثیل سنه ۱۲۳۴.

۳- نسخه متعلق به آقای نعمت‌الله فروزش که در سال ۱۳۱۴ شمسی ناظم دبیرستان شاهپور رشت بوده‌اند و نسخه خود را در اختیار انجمن سالنامه و تألیفات این دبیرستان گذاشته‌اند و کارکنان این انجمن در سال تحصیلی ۱۳۱۴-۱۳۱۵، از روی این نسخه تاریخ گیلان را در چاپخانه معیشت ملی رشت به چاپ رسانیده‌اند و در جشن گشایش ساختمان دبیرستان نامبرده به جناب آقای حکمت وزیر فرهنگ وقت اهدا کرده‌اند. در مقدمه کتاب شرح مختصری از تاریخ و جغرافیای گیلان است ولی درباره این نسخه و تاریخ تحریر و استنساخ آن هیچگونه اطلاعی در مقدمه نیست مطالب کتاب در ۲۱۲ صفحه به قطع وزیری با حروف سربی به چاپ رسیده است و در آخر کتاب در ۵ صفحه، تاریخچه ساختمان دبیرستان شاهپور را نوشته‌اند. پس از این تاریخچه، ۱۶۸ غلط کتاب را در چهار صفحه با شماره صفحات و سطور آورده‌اند. نسخه اصل به دست اینجانب نرسید. ظاهراً نسخه خوبی است. در مقابله فصول و گفتارهای این کتاب با متن تصحیح شده اینجانب، نکات زیر به نظر رسید:

۱/۶۱: کلمه «گفته» که در حاشیه حدس زدیم «گفته» یکی از دیه‌های لشته‌نشا باشد، در متن چاپی ص ۶/۴۰ نیامده است.

۲/۹۷: عنوان این فصل با مطالب آن ارتباط ندارد. در متن چاپی اینجانب چنین است: در بیان نبش قبر شاه جمشیدخان علیه‌الرحمة والفران و آوردن به رشت و دفن نمودن، در نسخه چاپی دبیرستان شاهپور ص ۶۶ چنین آمده است: گفتار در بیان حرکت شیرزاد سلطان به جانب ماسوله و فرار علی بیک سلطان به جانب گسکر. گویا مؤلف قصد داشته شرحی درباره نبش قبر شاه جمشیدخان بنویسد اما بعداً منصرف شده و ذیل همان عنوان مطالب دیگری افزوده. این اشکال باقی است که عنوان این فصل در نسخه چاپی دبیرستان شاهپور از کجا آمده است. آیا این فصل از هر دو نسخه افتاده است؟ به هر حال عنوان فصل نسخه چاپی دبیرستان شاهپور صحیح است.

۳ و ۲/۱۶۹: چپک واژدر به جای جنگ اثر.

۲/۱۷۳: معاشرت به جای معاشرات.

۷/۲۴۷: شاه عباس و بوسعدیمیر جمعیت کرده، خرس را کشتند. در نسخه چاپی

دبیرستان شاهپور: مردم جمعیت کرده، خرس را کشتند.

۴- فتوحات دارالمرز تحریر دیگری از کتاب تاریخ گیلان ملا عبدالفتاح فومنی است

مؤلف ساده و گوشه نشین که معلوم است از ناچاری به گوشه نشینی پرداخته بود، پس از اینکه در دستگاه دیوانی راه یافت ورقمی از حکومت مرکزی به نام اوصادر شد و باخواجه حسین کلانتر رشت و ملاخواجه علی رشتی به محاسبات چهارده ساله گیلان بیه پس، به رسیدگی پرداختند و مسلماً در دوران اشتغال مرسوم و مواجبی از مالیات دیوانی به ملا عبدالفتاح پرداخت می شد، نگاهی به تاریخ گیلان خود انداخت. متوجه شد که سبک نگارش این کتاب برای دوران برکناری و گوشه نشینی شایسته و مناسب است. اکنون او مردی است دیوانی و باید کم و بیش دستی در کتاب ساده و بی پرایه خود برد و آن را مورد پسند روز کند. از تعارفات و تعریفات و جانبداریهایی که از سلاطین محلی گیلان خصوصاً حکمرانان سلسله اسحاقی می کرد، کاست و بر القاب و عناوین و قدرت نماییهای سلاطین صفوی افزود.

پیشروها و دفاعها و ایستادگیهای سلاطین محلی را در مقابل حکومت مرکزی که سابقاً می ستود، در این تحریر از تمجید و تحسین اعمال آنان کم کرد و پیشروی و دفاع ایشان را تجاوز و طغیان نام داد شکایت از اعمال و کارکنان حکومت مرکزی در این کتاب دیده نمی شود و گناهما متوجه حکمرانان محلی و گاهی مردم گیلان شد.

خلاصه در ترازی سنجش حکمرانان گیلان و سلاطین صفویه، وزنه کپه آنان را برداشت و در کپه اینان گذاشت. مطالب تازه تری که سابقاً از قلم انداخته بود و شرح و بسطی درباره آنها نداده بود، در فتوحات دارالمرزبسط بیشتری پیدا کرد. اشعاری برای تحذیر و انداز، در میان عبارات و گاهی آخر فصول نوشت.

پاره ای از اعلام جغرافیائی با اضافه شدن به نام ناحیه، محل و جایشان روشنتر شد. مختصر تاریخ گیلان ساده و بی آرایش، فتوحات دارالمرز شاه عباس شد.

نگارنده صلاح ندانست که اختلافات فتوحات دارالمرز با تاریخ گیلان در متن چاپی گنجانده شود، زیرا حواشی و ملحقات متن زیاد می شد و ممکن بود مطالب زیر نویس خواننده را خسته و آزرده کند. این اختلافات پس از متن اصلی کتاب چاپ شد تا اهل تحقیق و تتبع را به کار آید.

نسخه فتوحات دارالمرز فعلا در کتابخانه ملی ملک به شماره ۴۱۶۷ در ۱۷۰ برگ دوازده سطری است. طول کتاب ۳۲/۵ و عرض آن ۲۱ سانتیمتر است و در سال ۱۲۹۸ قمری نمره چهارم کتب تاریخ کتابخانه صنیع الدوله محمد حسن خان بوده است. این نسخه به خط نستعلیق متوسط نوشته شده و سطور آخر آن چنین است:

اللہ اعلم بالصواب تمت بعون اللہ الملک الوہاب سوده علی ید العبد الضعیف النحیف معصوم
ابن ملا آقای مازندرانی اللہم اغفر له و لوالذیہ ولجمیع المسلمین وصلی اللہ علی محمد سید الانبیاء
امید کہ در وقت خواندن کاتب را از دعا فراموش نکنند تمام شد در روز پنجشنبه ہشتم ماہ رمضان
سنہ ۱۲۳۷ .

سرگذشت

ملا عبدالفتاح فومنی مؤلف تاریخ گیلان

عبدالفتاح ظاہراً در گیلان متولد شد و همانجا چشم از جهان فرو بست . از دوران جوانی و مدرسه و معلمان و کسب مقدمات علمی او اطلاعی به دست نیامد. در گوشه‌ای از فومن به کار کشاورزی اشتغال داشت و خمبول و گمنامی را به جای شهرت پسندیده بود . اتفاقات و سوانح عجیب گیلان او را بر آن داشت که قلم بر کاغذ گذارد و شرحی درباره این جریانات غیر عادی بنویسد. خود او در مقدمه تاریخ گیلان چنین نوشته است :

« در این پنجاه سال که مملکت معموره دارالمرز ، به تصرف سلاطین اسحاقیه درآمده ، فترات و انقلابات و هجوم و ازدحام عوام مثل فتور غریب شاه مشاهده نشده بود . این فقیر بی بضاعت عبدالفتاح فومنی را که به گوشه دهقانی ، به عزلت و انقطاع به سر می برد ، به خاطر فاطر خطور نمود که قضیه مذکور را به نوعی که سانح شده بود تألیف نماید. چون واقعات مذکور ، حسب الواقع به تحریر واقع نشده بود ، به فکر آن افتاد که شمه‌ای از حالات ملوک و سلاطین مازندران و گسکر و آستارا و لنگر کنان که در عصر و زمان تسلط و استیلای سلاطین صفویه به وقوع رسیده ، بیان سازد .»^۱

شاید آشنائی او با دیوانیان سبب شد که او از گوشه اعتزال بیرون آید و به کارهای دیوانی تن در دهد . یک بار او را با بهزاد بیک - وزیر گیلانات - معاشر و همنشین می بینیم . این دوستی ظاهراً در سال ۱۰۲۰ یا ۱۰۲۱ قمری است. زیرا در همین تاریخ است که خواجه محمدرضای

۱- تاریخ گیلان ص ۵.

ساروخواجه - وزیر آذربایجان - عاملان وضابطان بهزادیک را در آستارا و گسکر زندانی کرد و نمایندگان خود را در آنجا گماشت .

بهزادیک با شنیدن این خبر، اسلحه به رعیت داد و لشکری تهیه کرد و به سوی گسکر و آستارا بر سر خواجه محمدرضا رفت . مرتضی قلی خان - حاکم گسکر - او را منع کرد و یاد آور شد که اسلحه به رعیت دادن کار درستی نیست و نباید رعیت را مسلح کرد، بالاخره جریان امر را به عرض شاه عباس رسانیدند . شاه عباس دستور داد تا صورتی از نامهای سران رعیت که در این جنگ شرکت داشته‌اند، تهیه شود . داود شهریار مأمور این کار شد و نام سیصدتن از سران رعیت را نوشت و به شاه عباس رسانیدند . «حکم بر طبق آن به نام بهزادیک صادر گشته بود که همین سیصد نفر را همراه خود به چمن سلطانیه حاضر سازد که پادشاه خود مشاهده اوضاع و اطوار ایشان کرده، بدانچه صلاح بوده باشد عمل نماید. هنگام ورود حکم، بهزادیک در قصبه لشته‌نشا، به‌خانه های خواجه کمال‌الدین تشریف داشتند و مؤلف این مولف همراه بود^۱. در همین ایام، شاه عباس بهزادیک را از کار برکنار کرد . اشتغال عبدالفتاح به کارهای دیوانی پس از برکناری بهزادیک - وزیر گیلانات - در سال ۱۰۲۱ قمری است. شاه عباس در این تاریخ تقریباً تمام عاملان وضابطان و تحویلداران و محاسبان و داروغگان حساب را که بهزادیک تعیین کرده بود، از کار برکنار کرد و افراد دیگری به جای ایشان گماشت و روانه فرح آباد شد. از فرح آباد سه تن را برای تنقیح حساب چهارده ساله بیه‌پس برگزید و رقم به نام ایشان نوشت و به گیلان فرستاد . شرح ماوقع را خود عبدالفتاح چنین نوشته است :

« و از فرح آباد جنت بنیاد، رقم صدور یافته بود که تنقیح محاسبات چهارده ساله بیه‌پس را به عهده خواجه حسین کلانتر رشت و ملا خواجه علی رشتی و ملا عبدالفتاح فومنی کرده‌ایم و ارقام را از مازندران جهت لطیف خان بیک فرستاده، مومی‌الیه رقم را که به اسم مؤلف این مولف گذشته بود، به آدم خود داده و به فومن جهت فقیر فرستاده، حسب فرمان بنده را به لاهجان طلبیدند .^۲ از نتیجه این انتصاب و گزارشهایی که در مورد تنقیح محاسبات چهارده ساله تهیه شده و به عرض رسیده است، هیچگونه اطلاعی در دست نیست .

در ایام قیام عادلشاه (= غریب شاه) که در سال ۱۰۲۲ قمری بود و عادلشاه و سلطان بوسعید چک و عنایت خان، از رشت متوجه فومن شدند، عبدالفتاح که در این ایام مشهور و سرشناس بود، به طرف عراق حرکت کرد . شرح این جریان را چنین نوشته است :

۱- تاریخ گیلان ص ۱۹۴ ۲- تاریخ گیلان ص ۲۰۴

« روز سه شنبه سلخ (شعبان سال ۱۰۲۲) عادلشاه با توابع گمراه که ده هزار نفر می شدند ، به قصد تسخیر و تصرف ، از رشت متوجه فومن شده ، عصر روز مذکور ، داخل قصبه مزبور گردیدند. و چون محمدیك - کلانتر فومن - و برادران و ملاحامد شیخ الاسلام و ملا عبدالله و محمد مسعود - پسر سپه سالار بوسعید میر - و مؤلف این تاریخ - عبدالفتاح - اهل و عیال و متعلقان را برداشته ، به طرف عراق متوجه شده بودند ، جمعی از سادات و قضات و ارباب عمائم و صلحا ، بنا بر صلاح وقت و مصلحت ملک ، به کنار گازور و دبار ، به استقبال موکب واردوی عادلشاه مبادرت نمودند.»^۱

نمی دانیم عبدالفتاح این سفر را به آخر رسانید یا از میانه راه مراجعت کرد. دیگر از احوالات او هیچگونه اطلاعی در دست نیست .

عبدالفتاح نثر را خوب نمی نوشت و نظم را خوب نمی گفت . بسیاری از ابیات متن را خود سروده است . در صفحات ۸۰ و ۱۰۸ و ۱۱۸ و ۱۳۴ و ۱۵۷ مؤلف یاد آور شده که اشعار از خود اوست . تخلص او ظاهراً «گیلانی» است و در ص ۲۱/۱۳۴ این نام دیده می شود .

تاریخ گیلان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ای نام تو مطلع کلام همه کس
در نظم کلام تو نظام همه کس
بر صفحه هستی قلم تقدیرت
تحریر کند نشان و نام همه کس

حمد بیحد و ثنای بیعددا مالک الملک و پادشاهی را که در دیوان تو قوی
المُلْکَ مَنْ قَشَاءُ از روی فضل و کمال هر که را خواست، به لباس پر اساس
إِنَّا جَعَلْنَاكَ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً بِيَارِاسْت. و در دار الملک فَأَحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ
بِالْحَقِّ تاج موفور الابتهاج عزتش را به زیور السلطان العادل ظلُّ اللّٰهِ فِي الْأَرْضِ ضِيْنِ
مزین ساخت. و جهت سروری، به شرف سلطنت گستری، چتر عظمت و
لِوَايِ ابْهَتَشِ رَا بَه عِلْمِ عِنَايْتِ إِنْوَجَاعِلُ فِي الْأَرْضِ بِلَيْفَتِهِ دَر جِهَانِ، به
جهانداری برافراخت. نظم:

ای ملک تو ملک دل ارباب یقین

در ملک تو شاهان جهان خاک نشین

۱- بیعد سجع بهتری است.

بر خاک اگر نسیم لطف تو وزد

خیزد ز پی سلطنت روی زمین

قادری که به مصدوق و تَنَزَعُ الْمَلِكِ مِمَّنْ تَشَاءُ خلعت خلافت را

از دوش پادشاهان بیدادگر بی هوش به اثر سوزسینهٔ مظلومان ، با جوش

و خروش بر کشیده ، روزنامهٔ دولت ایشان را در دفتر خانهٔ وَقْدِلْ مَنْ

تَشَاءُ به امضا رسانید. نظم :

چه گویم به مدح چنین پادشاه

که دانش به کنهش نبردست راه

فرازندهٔ چرخ فیروزه رنگ

در آرندهٔ لعل رخشان ز سنگ

به قدرت فروزندهٔ نور و نار

رسانندهٔ روزی مور و مار

و درود نامحدود و صلوات نامعدود بر آن صاحب علو و عزت و

مقام رفعت قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ که غرض از بود و مقصود از نمود عالم

و آدم، جلوۀ وجود مفیض الجود و ظهور نور بیقصور او بود. نظم :

محمد که ازل تا ابد هر چه هست

به آرایش نام او نقش بست

صلوات الله علیه و آله و سلم . و بر امام المتقین و امیر المؤمنین و یعسوب

الدین، ابی الحسنین، غالب کل غالب. بیت:

خلایق گرشدندی متفق در دوستی با او

نگشتی ظاهر از جبار قاهر دوزخ لاهب^۱

۱- این بیت معنی این حدیث است: لواجتمعت الناس علی حب علی بن ابی طالب

لما خلقت النار .

الهادی فی سبیل الله ، علی بن ابی طالب علیه السلام. وبراولاد گرامش سلام الله
علیهم اجمعین الطاهرین .

اما بعد برضمیرا کسیر تأثیر ارباب خبرت و اصحاب بصیرت پوشیده
نماناد که در این پنجاه سال که مملکت معموره دارالمرز ، به تصرف سلاطین
اسحاقیه در آمده، فترات و انقلابات و هجوم و ازدحام عوام کما لأدعایهم
أضل سبیلًا مثل فتور غریب شاه مشاهده نشده بود . این فقیر بی بضاعت
عبدالفتاح فومنی را که به گوشه دهقانی^۱ ، به عزالت و انقطاع به سر می برد،
به خاطر فاتر خطور نمود که قضیه مذکوره را به نوعی که سانح شده بود ،
تألیف نماید . چون واقعات مذکوره ، حسب الوقایع به تحریر واقع نشده
بود، به فکر آن افتاد که شمه ای از حالات ملوک و سلاطین مازندران و گسگر
و آستارا و لنگرکنان که در عصر و زمان تسلط و استیلای سلاطین صفویه ،
به وقوع رسیده ، بیان سازد، تا معلوم شود که چگونه انقراض دولت ایشان
شده، از بیوفائی و حرام نمکی مردم گیلان مثل بیوفائی و بدطینتی مردم کوفه
و شام نسبت به خاندان حضرت خیر الانام و به سزا و جزا و پاداش عمل
نافرجام خود رسیدن ، در هر عصر و زمان ، تا انقراض دوران عالم و عالمیان
الی آخر الزمان.

الحق اگر کسی از خداوندان ذوی الابصار و اهل ذهن و کیاست و فطانت
روزگار ، بعد از ملاحظه و مطالعه این کتاب، به نظر تأمل و تجربه که مدام
در اوضاع اهالی گیلان، از ظلم و بدعت و هووان مشاهده می نمایند ، مطالعه
فرماید، یقین داند که کفران نعمت و حرام نمکی با ولی النعم قدیمی، آخرش
اثرچنین خواهد بخشید . بیت :

مکن کفران نعمت زانکه کفران

چو نیکو بنگری باشد دو کفر آن

درست است این سخن نزد خردمند

نیابند اهل کفران بوی غفران

بنائاً علی هذا به قلم شکسته رقم ، درهم بسته آمد. نظم :

گرچه مرا قدرت این کار نیست

خامه بدین کار سزاوار نیست

هست امیدم که به فضل خدای

کلك چو بر عاج شود مشکسای

لاجرم استعانت و استیفاق خداوند علی الاطلاق طلبیده ، شروع در

حالات و مقالات و مقدمات ایشان و فترات و آشوب گیلان و مازندران و غیره

که انقلاب و انقطاع دولت اینان روی داده بود ، می نماید.^۲

چون این تألیف در^۳ تاریخ حالات و حکایات گیلان بود ، به «تاریخ

گیلان» موسوم ساخت و مرتب بر دو فصل و چهار مقاله گردانید و

مِنْ اللَّهِ الْعَوْنُ وَالتَّأْيِيدُ.

فصل اول - در حالات ادبار و انکسار دولت مظفر سلطان مرحوم

والی گیلان بیه پس رشت و انقراض دولت سلاطین اسحاقیه علیهم الرحمة

که از آن زمان الی الآن مدت ممتد یکصد و چهل و دو سال مصروف شده .

فصل دوم - در احوال جلای مغفوری خان احمدخان حاکم و والی

ولایت بیه پیش لاهجان و ابتلای پسران شاه جمشیدخان علیه الرحمة والرضوان

و به قتل رسیدن امیره سیاوش خان حاکم گسکر و عصیان امیر حمزه خان طالش

۱- دراصل : چه . ۲- دراصل : می نمود . ۳- دراصل : بر .

-حاکم آستارا- و به قتل آمدن اودر ولایت شیروان و استیصال ملوک مازندران
و تصرف نمودن سلاطین صفویه در ممالک گیلان و مازندران و غیر آن ،
به تقدیر ایزد سبحان و قادر مستعان به مدلول آیه کریمه ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ
مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

اقلام مصوران الواح اخبار، بدین گونه صورت نگار است^۱ که چون شاه اسمعیل الصفوی، ممالک عراق و آذربایجان و فارس و بعضی از ولایات کردستان و عربستان و غیر آن را، به تصرف در آورده، در چمن سلطانیه نزول اجلال فرموده، به عیش و نشاط و سرور و انبساط اشتغال می نمودند، ارکان دولت او در باب تسخیر و تصرف گیلانات، حکایات به عرض می رسانیدند. چون حکام و والی ولایت لاهجان، بنا بر حسن رعایت سابقه دوستی، و داد آل صفویه نموده بودند و امیره دوباج والی گیلان بیه پس، زیاده بر حکام اسحاقیه، دم استعداد^۲ و استقلال می زد و لوازم اطاعت و انقیاد به عمل نمی آورد، نواب شاه اسمعیل، عزیمت آن نمودند که بعضی جنود را به سرداری حسین بیک لله ذوالقدر که منصب خلیفه الخلفائی داشت، روانه گیلان بیه پس نمایند که امیره دوباج-- حاکم بیه پس-- را به دایره اطاعت دائمی در آورده، باج و خراج به گردن گذارند.

و در خلال این حال امیره دوباج-- حاکم بیه پس-- از عزیمت نواب گیتیستان آگاهی یافته، صلاح در اطاعت دیده و صلاح حال خود را دانسته، مولانا عبدالله تولمی و خلیفه سعید علی فومنی را که احوال ایشان در خاتمه

۱- دراصل: صورت نگار آراست. ۲- ظاهراً: استبداد.

روضه الصفا از تألیف محمد بن خاوندشاه بلخی، به بسطی لایق مذکور است که در فصاحت و حسن دانی و بلاغت و شیرین زبانی، سرآمد اکفا و اقران خود بودند، با تحف و تبرکات بی پایان و تنسوقات شایسته گیلان، فرستاده و نیازمندان اظهار اطاعت و فرمان برداری نموده، استدعا و التماس مصاهرت بنمایند^۱ رسولان مذکور، با پیشکش و ارمغان موفور و هدایای نامحصور، به دارالسلطنه قزوین، به شرف بساط بوسی، استسعاد یافته، بعد از ادای رسالت و تبلیغ استدعا و تحف و تبرکات فوق الحد و الاحصاء، منظور نظر الطاف و اعطاف شاهی گشته، عرض مطالب و مستدعیات می کنند. و نواب شاه اسمعیل از طیب خاطر، سررضا جنابانیده، صبیبه محترمه عالیة خیر النساء بیگم رادر سلك ازدواج امیره دواج - والی بیه پس - انتظام داده، ایلچیان مذکور را دوستکام و مقضی الوطرو المرام، به گیلان از راه کامرانی و کامروائی فرستادند^۲.

۱- دراصل: می نماید. ۲- در تاریخ حبیب السیر امیره دواج درهمدان به خدمت شاه اسمعیل رسیده و خود شاه اسمعیل یکی از دخترانش را نامزد او می کند (حبیب السیر ج ۳ ص ۳۷۶)

گفتار

در بیان عروسی امیرہ دوج و آوردن شاهزادہ خیر النساء بیگم

را بہ گیلان

امیرہ دوج بعد از ورود و وصول رسولان خویش و استماع اخبار و انواع احسان و اصطناع از اندازہ بیش نواب اعلیٰ^۱، بہ تمہید و ترتیب طوی پادشاہانہ قیام نمودہ، سادات عظام و مشایخ کرام و اکابر و اشراف ذوی الاحترام گیلان را با پیشکش باہرہ، بہ درگاہ معلی روانہ نمودہ، ثانی الحال عرضہ داشت دولتخواہانہ کہ مشعر بر نہایت اطاعت و فرمان برداری بود، در قلم آوردہ، ارسال نمود.

و ارباب حرمت و صلاح و اصحاب عزت و فلاح، از گیلان بیہ پس، بہ درگاہ شاہ اسمعیل رفتہ، تبلیغ رسالت و اظہار اعلام دعای دولت ابد پیوند می نمودند. نواب قدسی القاب جہانبانی، رسولان امیرہ دوج را منظور نظر التفات بی پایان پادشاہی و ملحوظ اعتبار اولی الابصار نامتناہی گردانیدہ، شاہزادہ را بہ عقد دوام امیرہ دوج - والی گیلان - در آوردہ، بہ آداب و قانون پادشاہانہ و آئین ملوکانہ، بہ گیلان فرستادند.

۱- دراصل: اعلا.

وامیره دوباج مقرر فرمودند که وزرا و امرا و سپه سالاران و متعینان و ارباب و متولیان الکای فومن و شفت و تولم و ماسوله و کوچسفهان ، فرقه فرقه و جوق جوق ، از کنار قزل اوزن که ابتدای الکای پشتکوه است تا قصبه ماسوله و باغ امیره حسام الدین ، اراده استقبال شاهزاده نمایند و اکابر و اشراف و اعیان و امرا و وزرا و سپه سالاران رشت و کوچسفهان ، از روی مسارعت، تا موضع تول سره اما کلوان ، به استقبال مبادرت نموده، ایثارها^۲ هر کسی فراخور مراتب و مناصب کردند و پیش کشیها^۳ کشیدند و هر روز ، آسایش کنان ، سه فرسخ راه طی می نمودند و در هر منزلی یکصد و پنجاه سرگاو و گوسفند قربان می نمودند و حسب فرمان چندین هزار کس از گیلان بیه پس، به استقبال شاهزاده روانه شدند. چون به موضع شنبه بازار لولمان رسیدند، یک روز و شب، در آنجا توقف نمودند. روز دیگر چندین هزار مردوزن پیاده در جلو پادشاهزاده ایران ، رقص کنان می آمدند و بدارالاماره فومن نزول اجلال منعطف گردانیدند .

وامیره دوباج در روز پنجشنبه هفدهم شهر شعبان المعظم من شهر من شهور سنه ثلاث و عشرين و تسعمائه، به آئین عظمت و جلال و شوکت و اقبال ، با کمال نشاط و خرمی، از رشت متوجه فومن گشته ، به فومن آمده ، سعادت زفاف و کامرانی و دولت ازدواج و گورکانی دریافته ، چند شبانه روز در فومن ، داد عیش و نشاط داده ، روانه رشت شدند و به دارالاماره خویش نزول و حلول فرمودند و هر کسی از امرا و ملازمان و معتبران به منازل و مقام خود رفتند .

۱- نسخه د: نول سره . ۲- در اصل: انتشارها. شاید: نثارها. ۳- نسخه د: پیشکشها

گفتار

در بیان عزیمت امیره دوج و والی بیه پس به درگاه شاه اسمعیل
و موسوم شدن به لقب مظفر سلطان و باز آمدن به گیلان

بعد از انقضای مدت يك سال که رایات جاه و جلال ، داخل بیلاق
سلطانیه شدند، امیره دوج ، احرام زیارت درگاه جهانبانی بسته ، به اتفاق
اجله مقربان و مخصوصان، روانه درگاه گردیده، به شرف بساط بوسی مشرف
گشته ، پادشاه لوازم اعزاز و اکرام و شرایط تبجیل و احترام ، دربارۀ امیره
دوج ، به عمل آورده، نظر به خدمت خاندان اسحاقیه علیهم الرحمة، نهایت
مهربانی و مراسم میزبانی به تقدیم رسانیده، در مجلس اعلیٰ ، در ضلع ایمن
پادشاه ، بالاتر از طبقه سلاطین و امرا ، جای نشستن دادند. و به لقب مظفر-
سلطانی و شرف لفظ گورکانی، مخصوص و ممتاز گردانیده، خیمه و خرگاه
منقش و چتر و سایبان مذهب عنایت فرمودند . و مدت سه ماه مظفر سلطان
همیشه در مجلس اعلیٰ ، از روی کمال عزت و تمکین ، به درجه قرب منزلت
راه اختصاص یافته بود. از پادشاه ایران ، رخصت انصراف حاصل نسوده ،
به انعام فراوان نوازش یافته، با کمال مرتبه استقلال به گیلان آمده، رؤوس

منابرو وجوه دنانیرا به نام شاه اسمعیل زیب وزینت داده، شکرگو ومدح گزارنده^۱، درمقام اطاعت وفرمان برداری، اوقات مصروف می داشت. اما این مصاهرت وخویشی وپیوند به فال بدبر آمده، مبارک نیفتاد و به شامت آن، انقراض دولت امیره دوباج مظلوم شد. بلکه نتیجه نامبارکی آن بهولد واولاد او و به تمامت حکام گیلان وساکنان آن رسید. چنانچه انشاء الله تعالی، سمت ظهور یافته، مذکور می گردد. تا آنکه شاه اسمعیل، به تاریخ شهر محرم الحرام سنه ثلاثین وتسعمائه در آهارآو مشکین، رحلت فرموده، چنانکه میرحیدر معمائی در تاریخ گفته. بیت:

[شاه گردون پناه اسماعیل آنکه چون مهر درنقاب شده]

ازجهان رفت و«ظل» شدش تاریخ سایه تاریخ آفتاب شده

نواب شاه طهماسب، به تخت سلطنت جلوس فرمود و به سببی از اسباب که ذکر آن در این عصر وزمان، در این کتاب مناسب نیست، وحشت و مغایرت به هم رسیده، در آمد و شد از جانبین مسدود گشت.

بالجمله مظفر سلطان، مدتی در میان خوف ورجا بوده، از آثار قهر و غضب پادشاه اندیشمند گشته، اوقات می گذرانید. و در خلال این احوال شاهزاده خیر النساء بیگم - زوجه امیره دوباج - در فصل تابستان، به تاریخ پنجم شهر شعبان سنه ثمان وثلاثین وتسعمائه، در ییلاق ماسوله، به جوار رحمت ومغفرت ملك منان و خداوند رحمن پیوسته، مظفر سلطان، به قانون شریعت مطهره پیغمبر آخر الزمان علیه صلوات الله الرحمن و آئین سلاطین نافذالفرمان، نعش محفوف به رحمت ربانی، بلیس الزمانی رابه مقبره صفویه در اردبیل فرستاده، مدفون گردانیدند. وقریه واقعه دشت من اعمال^۴ فومن را که هر ساله

۱- چاپ درن : گزار شده . ۲- امروز : اهر گویند . ۳- ظل به حساب

جمل ۹۳۰ می شود. ۴- نسخه د : من محال .

مبلغ يك هزار تنگهٔ نومقرری قریهٔ مذکور بود، وقف مزار مرحمت آثار آن صفیةٔ روزگار نموده، وقفنامه را به مهر و نشان سادات و قضات و اصول واعیان گیلان رسانیده و به آستانهٔ متبرکه فرستاده، قریهٔ مذکور را به تصرف متولیان آستانه وا گذاشت. و چون وفات شاهزادهٔ مغفرت نهاد، باعث تفرقهٔ خاطر و تشویش باطن و ظاهر مظفر سلطان شده بود [و] خبر نهضت سلطان سلیمان قیصر روم، به جانب آذربایجان شایع گشته، مظفر سلطان - والی گیلان - از عالم غفلت و نادانی و از سرخوف و حیرت و سرگردانی، بلکه از جهت ادبار و انکسار که به طالع او راه یافته بود، با هشت هزار کس از لئام بیهوش، به استقبال قیصر روم شتافته، درخوی و سلماس، داخل اردوی سلطان سلیمان شده و با قیصر ملاقات نموده، از شاه طهماسب اظهار شکایت می نماید و عرض تظلم می کند و همه راه [را] در ملازمت قیصر قطع نموده، به چمن سلطانیه می رسند.

و چون صحرای سلطانیه مخیم عسا کبر رومیهٔ شومیهٔ ناصیهٔ غیر مرضیه^۱ می شود، روزی سلطان سلیمان از مظفر سلطان می پرسد که از اینجا تا مملکت شما چه مقدار^۲ مسافت است؟ جواب می دهد که پادشاهم! از اینجا تا گیلان يك شب در میان می توان رفت. قیصر به او می گوید که اگر خواسته باشی که به الکای خود بروی، شما را رخصت می کنم. و اگر به لشکر و عسکر احتیاج داشته باشی، ده بیست هزار کس^۳ همراه شما می کنم.

سلطان از بابت رفاهیت و نخوت جواب می دهد که سلطان عالم به

۱ - شاید: ناصبی غیر مرضیه ۲. ۲ - نسخهٔ د: «چه قدر» به جای «چه مقدار».

۳ - نسخهٔ د: بیست هزار.

سلامت باشد . مرا در ملك خود منازعی نیست و اهل الكای من سگ و
بنده منند و معاندمن همین پادشاه ایران است. و به همه تقدیر، از قیصر رخصت
انصراف حاصل نموده، از ره منجیل و خرزویل روانه گیلان می شود.

گفتار

در بیان شکست کار و صدور آثار محنت و ادبار مظفر سلطان به
جهت حق ناشناسی و مخالفت امیره حاتم روی نمودن

چون مظفر سلطان بالشکر و حشم و متابعان از قیصر روم مرخص شده،
روانه گیلان می شود . به موضع باغ شمس می رسند و در آنجا شب فرود
می آیند. امیر حاتم - حاکم کهدم - که ربیب نعمت و رهین منت مظفر سلطان
بود و سالها در خدمت و ملازمت او بوده ، اوقات به دولت و فراغت
می گذرانیده ، در این وقت، به انکار و خلاف بیرون آمده ، به اتفاق کثیری
از اجامره و اوباش که [در] فترات و انقلاب، بر سر راه جمعیت کرده بودند ،
بر سر مظفر سلطان تاخته ، پرده آزر و نقاب شرم ، یکبارده از پیش چشم
برداشته، در ازای حقوق و احسان، طریق عقوق و کفران پیش گرفته ، جمعی
کثیر از خواص و مقربان و ملازمان مظفر سلطان را به قتل رسانیده ، خزینه
و اموال و اخیال مظفر سلطان را غارت و تالان کرده ، جمله را به اراذل و
اوباش قسمت فرموده ، قوی حال گشت . و شکست عظیم بر احوال مظفر -
سلطان راه یافته ، با خاطر مشوش و لشکر پریشان، از راه منجیل و خرزویل،
به بلده رشت آمده، بادل ناشاد، به دارالاماره خویش نزول می کند و بعد از

آن يك هفته، از رشت روانه كوچسفهان می شود. مطلب از عزیمت به كوچسفهان اینكه، چون لئام و سپاهی كوچسفهان بر تمامی سپاه و لئام الكای بیه پس بر حسب شوكت و استطاعت، تفوق در جهان دارند، شاید كه لشكر كوچسفهان را به ایثار درم و دینار امیدوار ساخته، به اتفاق لشكر كوچسفهان، به رشت آمده، و به احضار لشكر فومن و شفت و تولم و غیر آن فرمان داده، بعد از جمعیت لشكر بیه پس، عازم كهدم شده، امیره حاتم را گوشمال به سزاداده، جزای نمك به حرامی و سزای بدسرانجامی، در کنارش می نهد^۱. چون زمان دولتش، از اقتضای قضا و قدر، سپری شده بود، چند روز در كوچسفهان توقف نموده، هر چند به تألیف قلوب سپاه و لئام آنجا كوشید، به جائی نرسید. مردم آنجا، حقوق نعم و لی النعم را منظور نداشته، شیوة بیوفائی و شیمه بیحیائی، پیش کرده، هر كسی را امروز به داد و دهش راضی می كرد، روز دیگر خبر می رسید كه همان كس، از آب سفیدرود گذشته، به کیا احمد سلطان - والی گیلان بیه پیش - متوسل گشت. لاجرم آن شهر یار شكسته بال پریشان حال، از بیوفائی مردم كوچسفهان، آثار ادبار و علامت انكسار دولت خود فهم نموده، عود می نماید و به سیاه رودبار رشت رسیده، داخل شهر و دارالاماره خود نمی شود. و از سیاه رودبار، روانه سیاه رودكنار^۲ پیره بازار شده، به خانه میر عمر نزول می كند. و در منزل مذکور داعیه رفتن شیروان نموده، به تهیه اسباب كشتی و كرجیها پرداخته، در عرض يك هفته احمال و اثقال خود را، به كشتی در آورده، عزم آن می كند كه اشتعال غضب پادشاه ایران را به آب دریای قلزم منطقی ساخته، خود را به ساحل نجات و امان رساند. بالضرورة، روز پنجشنبه بیست و دوم شهر شعبان المعظم سنه اثنین

۱- طبق قواعد دستور زبان فارسی «بنهد» صحیح است. ۲- دراصل: رودكان.

و اربعین و تسعمائه ، ملك و دولت چندین ساله را از روی اضطرار وداع
نموده ، به رفاقت والده خود و معدودی از موالیان و نفریان ، سراسیمه و
حیران ، بادل حزین و خاطر پریشان ، به کشتی درآمده ، متوجه شیروان
گردید .

گفتار

در بیان تسلط و استیلای امیره حاتم در مملکت بیه‌پس و
گرفتار شدن او

چون امیره حاتم می‌شوم کهدم ، بامظفر سلطان ولی‌النعم ، به روشی که
مرقوم قلم سوانح رقم‌گشت ، جرأت و جسارت نموده بود ، بدان مقدار
بیحرمتی اکتفانکرده ، بعد از روانه شدن مظفر سلطان به جانب شیروان ، با
جنود نکبت و رودشیطان ، به دعوی سلطنت و سرداری مملکت گیلان ، به
رشت آمده و به شاه حاتم ملقب و موسوم گشته ، به روش سلاطین نافذ فرمان ،
سکه و خطبه به نام خود کرده و در احکام و ارقام طغرا نوشته و در عنوان
احکام مهر بزرگ می‌کرده و نقش نگینش این بیت بوده . بیت :

جهان که وسعت او صد هزار فرسنگ است

به پیش چشم جهان بین همتم تنگ است
والکای بیه‌پس را تصرف نموده و دوزن مظفر سلطان را که «حسن آرا»
و «جهان آرا» نام داشتی ، تکفیر فرموده و در حیات مظفر سلطان ، به عقد و
نکاح خود در آورده . چون فی الحقیقه نمک حرامی را نتیجه بدسرانجامی
است ، چنانکه گفته‌اند . بیت :

هر آن کهتر که با مهتر ستیزد
چنان افتد که هرگز برنخیزد

132984

در عرض اندک مدت ، سپه سالار رستم فومنی که به قورچی باشی رستم موسوم بود ، از امرای معتبر مظفر سلطان ، سپاه تولم و فومن و توابع را بر سر خود جمع نموده و به عداوت و انکار شاه حاتم ، کمر خصومت و عداوت استوار کرده ، در صحرای سنگ فوزیه ، تیب بسته و با او جنگ کرده ، بسیاری از اراذل الناس و جمری و او باش که در ظل رایت وی جمع شده بودند ، در میدان حرب و معرکه طعن و ضرب قتل شدند و شاه حاتم مذکور ، در نهایت ذلت و هوان ، اسیر سر پنجه تقدیر گشته ، مکافات کردار خویش را معاينه دید و مشاهده کرد .

و چون در این وقت ، قیصر روم ، به طریقی که شیمه ذمیمه ایشان است ، از حرکت خویش نادم گشته ، بی نیل مقصود ، از ولایت آذربایجان مراجعت نموده ، عازم مملکت روم شده بود و شاه طهماسب ، لشکر رومیه شومیه را تعاقب نموده ، عازم به دار السلطنه تبریز نزول اقدس فرموده بودند که سپه سالار رستم فومنی ، شاه حاتم مذکور را بازنجیر و دو شاخه ، مصحوب مردم معتبر کاردان چرب زبان ، روانه تبریز می نماید . و احوال عزیمت مظفر سلطان ، به جانب شیروان و جسارت شاه حاتم کهدم ، در مملکت گیلان و حرکات بی نسبت و اداهای ناپسند او را مشروحاً عرضه داشت نمود .

بعد از آنکه فرستادگان سپه سالار رستم ، شاه حاتم ملعون را به حسن بیک ذوالقدر که حاکم مراغه بود ، سپردند ، جواب عریضه سپه سالار رستم فومنی را موافق مصلحت وقت در قلم آوردند و خلعت فاخره به جهت سپه سالار مذکور عنایت و التفات فرمودند و مدت متمادی در گیلان بیه پس فتنه و فتور ملوک طوائف بود .

گفتار

در بیان عزیمت مظفر سلطان به جانب شیروان و داخل شدن
به قلعه دربند و عاقبت کار او موافق تقدیر ربانی

سابقاً مرقوم قلم خجسته شیم شده بود که مظفر سلطان - والی ولایت
بیه پس - از بیوفائی و بی اعتباری ساکنان محال کوچسفهان ، حالت عجز و
انکسار خود ملاحظه نموده ، از بیوفائی و ناسازگاری فلک بی سامان ، ملک
و دولت قدیمی خود را وداع نموده ، از خانه میر عمر پیره بازاری ، به دریای
قلزم به کشتی نشسته ، متوجه شیروانات شده بود ، چون به شهر شماخی
می رسد ، از احوال سلطان مظفر - حاکم دربند شیروان - که صبیۀ کریمه
شاه اسمعیل را در حبالة نکاح آورده بود و با مظفر سلطان - والی گیلان -
باجناق بود ، استفسار می کند . ظاهر می شود که سلطان مظفر - حاکم دربند -
وفات یافته است و شاهزادۀ بیوه ، در خانه او نشسته . مر کوز خاطر او می شود
که از شیروان به دربند رفته ، شاهزادۀ مشارالیه را به عقد دوام خود در آورده ،
قلعه دربند را قائم کرده ، از این جهت در آن مملکت قائم تواند شد و اذیت
پادشاه ایران را از خود رفع تواند کرد . بیت :

چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید به کار

لاجرم از قصبه شماخی عازم دربند شده ، به دربند رسیده ، به منازل سلطان مظفر متوفی فرود می آید و اظهار احوال خود می نماید . و ملازمان و منسوبان حاکم دربند، به قدم اعزاز و احترام ، پیش آمده، به تقدیم مراسم ضیافت و ارسال اقامت و لوازم خدمت و ملازمت و نهایت مهربانی^۱ و شرایط میزبانی قیام و اقدام نموده، طریق مهمان نوازی به عمل می آورند. و از کمال مهربانی و اطاعت ساکنان دربند ، مظفر سلطان راطمع دامادی مجدد خسرو ایران از باطن غفلت موطن سربرزده ، والدۀ خود را به نزد شاهزادۀ عالمیان می فرستند که چون من از وطن مألوف خود فرار نموده ، بدین صوب آمده ام و شوهر شما وفات یافته ، اگر مرا به شوهری قبول کند، می تواند بود. شاهزادۀ مشارالیها ، از جرأت او اندیشمند گشته ، جواب می دهد که مرا در این کار امتناعی نیست . اما بی اجازت و استرضای برادرم - شاه طهماسب - صورت پذیر نمی شود . و مظفر سلطان به این نوع سخنان راضی نشده ، به تکرار و تقاضا افزوده ، به جایی می رساند که شاهزاده از اضطراب او به تنگ آمده ، جواب مقرون به رضا پیغام فرستاده ، روزی چند مهلت می طلبد . و در خلال این احوال ، صبیۀ شاه اسمعیل ، در خنیه احوال آمدن مظفر سلطان - والی گیلان - را به قلعه دربند و ارادۀ باطل و آرزوهای بی حاصل او راعرضه داشت نموده ، مصحوب شخصی امین ، به درگاه جهان پناه ارسال می دارد . و شاه طهماسب در تبریز نزول و حلول اجلال ارزانی داشته بودند چنانچه که گذشت، از مضمون عریضۀ همشیره عالیہ اطلاع یافته ، بر زبان مذکور می سازد که بیت^۲: یار درخانه و ماگرد جهان می گردیم. فوراً بایزید

۱- ظاهراً: اسباب اقامت و لوازم خدمت و ملازمت در نهایت مهربانی...

۲- مصراع صحیح است و در نسخه د: به جای بیت نظم نوشته شده است .

سلطان شاملورا که حاکم مغان و ارسبارا بود ، طلبید و زنجیری به او داده ، فرمان داد که بایکصد نفر جوان ، دو اسپه ایلغار کرده ، خود را به قلعه در بند رسانیده ، مظفر سلطان - والی بیه پس - را زنجیر کرده ، به درگاه جهان پناه آورد .

حسب فرمان واجب الاذعان ، بایزید سلطان ، به اتفاق غازیان عظام از روی مسارعت تمام ، به در بند رسیده ، بی گمان در آن مکان که مظفر سلطان نزول کرده بود ، درو دیوار آن خانه را امر کزوار فرو گرفته و بایزید سلطان ، با چند نفر به اندرون آن مکان رفته ، زنجیر گران پیش رو ، اظهار حکم و فرمان لازم الاذعان نموده ، علی الفور مظفر سلطان دردمند را زنجیر می کند و روز دیگر به اتفاق رفقا ، روانه درگاه عالم پناه می شود و بعد از قطع مسافت ، به یک فرسخی تبریز رسیده [به موقف سلطنت] عرض می کند . از موقف سلطنت ، بنا بر کدورات ظاهری و باطنی که درباره مظفر سلطان ذخیره داشت ، حکم می کند که عامه شهر تبریز ، به استقبال سلطان بیرون رفته ، تخته کلاه بند بر سرش نهاده ، به روش تشهیر به شهر در آوردند و شاه حاتم کهدمی را که وشاق حسن بیک ذوالقدر بود ، به خرااغ سوار کرده ، با زنجیر و دوشاخه ، همراه شهری و اردو بازاری ، به استقبال مظفر سلطان فرستادند . در میان معرکه ، نظر مظفر سلطان به شاه حاتم مذکور ، افتاده می گوید که ای سگ نمک بحرام ، دیدی که نمک من با توجه کرد؟ او در جواب می گوید که راست می گوئی ، نمک شما با من این کرد . امانمک شاه عالم پناه نیز باشما آن کرد که می بینی .

مناظره و مکالمه ایشان ، به تقریر حسن بیک ذوالقدر ، به نواب اعلی

رسیده، سخنان شاه حاتم ملعون موافق مزاج افتاده، او را از بند و قید استخلاص داده و مبلغ یکصد تومان تبریزی، به سیورغال بر او مقرر فرموده، در ولایت گوسیر^۱ کرمان فرستادند. در آن صوب و فوات یافته، روانه سعیر شد. و مظفر-سلطان مستمند را در هفتم ربیع الاخر سنه ثلاث و اربعین و تسعمائه، قبای باروطی پوشانیده و به قفص تنگ نشانده، به منجنیق بر سر گلدسته رشیدیه بالا کشیده، تفنگ باران کردند. **يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ .** بیت :

زمانه چو باد است و باد از نخست نقاب از رخ گل به عزت کشد
پس از هفته‌ای در میان چمن تنش را به خاک مذلت کشد

نظم^۲

ای هم‌نفسان عجب سرائی است جهان

باشید از این سرای بد مهر جهان

این است درین دیر محن کار جهان

چون کار مهان چنین بود وای مهان

۱- ظاهراً: گواشیر. ۲- در نسخه د: شعر به جای نظم.

گفتار

در بیان احوال امیره سلطان محمد کهدم و پسرش امیره

شهنشاه که به هوس سلطنت بیه پس به خاک هلاک افتادند

چون مرقوم رقم کلک بیان گردید که مظفر سلطان - والی گیلان - به دارالسلطنه تبریز، مقهور قهرمان شاهی گردید، مدت مدید در ولایت بیه پس، هرج [و] مرج ملوک طوائف بود که امیر سلطان محمد کهدم، به دعوی خویشی مظفر سلطان و به داعیه وراثت ملک گیلان، با اکابر و اشراف واعیان و سرداران و سپاه و لثام بیه پس، سازگار آمده و داخل بلده رشت شده، شروع در اصلاح خلل‌های پیشین و تأمین خاطر و تأنیس باطن و ظاهر ساکنان گیلان بیه پس نموده بود.

در اثنای این حالت حکم شاه طهماسب به خان احمد رسید که الکی بیه پس را متصرف شده، باج و خراج که مظفر سلطان هر ساله می‌داده، روانه نماید.

خان احمد خان - والی بیه پیش گیلان - در باب تسخیر و تصرف مملکت بیه پس در حرکت آمده، به تاریخ هفدهم جمادی الاول سنه خمس و اربعین و تسعمائه، سرافراز سلطان چپک را سردار لشکر بیه پیش نموده، بایست هزار

کس پیاده و سواره، به قصد جنگ و جدال، بر سر امیره سلطان محمد و پسرش به بیه پس فرستاده، در سیاه رود بار رشت، تقارب فریقین دست داده، جنگ عظیم اتفاق افتاد.

از مردم بیه پس، پنج شش هزار نفس، از صحرای سیاه رود بار تا کنار سمّام بیجار^۱ به قتل رسیدند و شکست عظیم بر لشکر بیه پس افتاده. سلطان محمد و پسرش - امیره شهنشاه - که در غایت حسن و مقبولیت در حال شباب و محبوبیت بوده، پدرش از جهت خط آوردن او این بیت گفته بود که، بیت:

برگرد رخت دائره بسته خط موزون

تا پا نهد حسن تو از دائره بیرون
لاجرم سلطان محمد و پسر وی امیره شهنشاه، در معرکه جنگ و میدان نام و ننگ، به ضرب تفنگ به قتل رسیدند. نظم:

عجب نیست از خاک اگر گل شکفت

که بسیار گلچهره در خاک خفت

گفتم که چرا مهر توای ماه بگردید

گفتا که فلك با من بدمهر به کین بود

گفتم که نه وقت سمرت بود بدین زود

گفتا که مگر مصلحت وقت در این بود

و باقی لشکر بیه پیش، به فرموده خان احمد، بلده رشت و توابع را بنا بر نافرمانی از بلوکات نزدیک غارت و تالان کرده و عمارات اعیان و مردم را سوزانیده، از خرابی خسران مآب دقیقه ای فوت و فرو گذاشت نگردید. والکای کوچسفهان را که از زمان امیره اسحاق مرحوم تا کنون آرزوی

۱- نسخه د: سمّام بیجار.

تصرف داشتند، از روی تغلب تصرف نموده، به لاهجان مراجعت فرمودند. و هرج و مرج و فتنه و فتور یوماً فیوماً در ولایت بیه پس ازدیاد همی پذیرفت. تا آنکه اشراف و اعیان مملکت بیه پس، از تظلمات و تحکیمات خان احمد و غارت و تالان لشکر بیه پیش به تنگ آمده، شروع در مصلحت بینی کردند و چند نفر از مردم معتبر کاردان را به خلخال فرستاده، امیره شاهرخ را که به سلسله اسحاقیه نسبت دوری داشت، به پسر امیره حسام الدین برداشته به گیلان آوردند.

گفتار

در بیان عزیمت امیر شاهرخ به سلطنت گیلان بیه پس و خاتمت
احوال حکومت او به جهت میلان نفس

چون امیر شاهرخ مذکور، به استصواب ارباب واعیان و اشراف
واصحاب گیلان، در روز پنجشنبه منتصف شهر شوال با اقبال در سنهٔ خمسین و
تسعمائیه، به گیلان آمده، مدت هفت سال، در کمال استقلال، به امر سلطنت
گیلان بیه پس مشغولی نموده، به روش سلاطین سابق گیلان، در احکام و ارقام
طغرا نوشته، در عنوان احکام مهر و نشان می کرده، سکه و خطبه به نام نامی
نواب همایون کرده، اوقات به دولت و اقبال می گذرانید که خان احمد خان -
والی لاهجان - مکرراً عرضه داشت در باب غیبت و بدگوئی امیر شاهرخ
و استیصال خاندان اسحاقیه، به شاه طهماسب نوشته بود.

شاه طهماسب امیر را به توجهات و نوازشات پادشاهی مستمال ساخته
و به وعده و وعید مصاهرت و معاونت، به درگاه طلب داشته. نواب شاهرخ
سلطان، سپه سالار آقای فومن را که مرتبهٔ جلیل القدر و کالت داشت، نایب
خود کرده و بابعضی از وزرا و سپه سالاران، در گیلان نگاه داشته. به اتفاق
چند نفر از مخصوصان و مقربان و یکصد و پنجاه نفر از ملازمان، روانهٔ درگاه
عرش اشتباه گشته، به دار السلطنهٔ تبریز به شرف بساط بوسی رسید. و چون

سعایت و معاندت خان احمدخان کار خود کرده بود، جزای خود دید.
چنانکه بعد از هفت ماه که در اردو، ملازمت و مصاحبت ارکان دولت
نموده بود، مزاج شاهی را با خود منحرف دید و از ترددات اردو و توقعات
مقربان و امرا از ترك و تاجیک و هندو، به تنگ آمده و از پادشاه سوء المزاج
معلوم نموده بود. بی اجازت، به اتفاق ملازمان و مقربان خود روانه گیلان می شود.
و ارباب تجسس و انتباه حقیقت غیبت امیره شاهرخ را به شاه طهماسب
عرض می نمایند. فی الفور جلال سلطان استاجلو را با دو یست سوار عظام
متعاقب او می فرستد. سلطان حسب فرمان يك شبانه روز ایلغار کرده، در میانه
تبریز و اردبیل، به شاهرخ سلطان و ملازمان او رسیده، برمی گرداند. و به
دار السلطنه تبریز رسانیده، عرض می نمایند که حکم به قتل آن بیچاره و مخصوصان
او صادر شده، شاهرخ سلطان را با متابعان و مقربان به قتل رسانیدند.

گفتار

در بیان مجملی از وقایع و سوانح حالات سلطان محمود خان
ولد مظفر سلطان و آمدن او به گیلان و انقلاب دولت او به سبب
خدیعت احمد سلطان

چون مظفر سلطان، بعد از وفات خیرالنسابیگم، دختر شمشال خان -
حاکم چرکس - را به حباله زوجیت خود در آورده بود و در ایام فترات
گیلانات که روانه شیروانات شد، پسری از آن عورت به وجود آمده بود ،
آن مولود را به سلطان محمود موسوم گردانیده، به اتفاق والده او و چند نفر
از جواری به خلخال به منزل داشدار بیک صفوی که همشیره مظفر سلطان در
حباله نکاح او بود، فرستاده به محافظت وی به سر می بردند. تا بعد از انقضای
مدت دو سال، شاه طهماسب بر سر مرحمت و شفقت آمده، از استیصال خاندان
سلاطین اسحاقیه اجتناب نموده، سلطنت گیلان بیه پس را به دستور سابق ،
به سلطان محمود خان - ولد مظفر سلطان - عنایت و احسان نموده، منصب و کالت
رفیع مراتب را به کارگیا احمد سلطان فومنی شفقت نموده ، اتالیقی او را
به داشدار بیک مشارالیه تفویض فرموده ، با علم و نقاره روانه گیلان بیه پس
نمودند .

چون از زمان غیبت مظفر سلطان الی الان فترات و انقلابات گیلان ،

به جائی رسیده و به حدی انجامیده بود که هیچکس در الکای بیه پس صاحب خانمان وزن و فرزند نبود و اطفال مسلمانان را به طریق اسارای گرجستان خرید و فروخت می کردند ، سلطان محمود خان - پسر مظفر سلطان - به اتفاق احمد سلطان و داشداربیک شیخاوند روانه کیلان گردید و در دوازدهم شهر ربیع الاول سنهٔ خمس و ستین و تسعمائه موافق یونت ٹیل ، سلطان محمود خان با نشاط و سرور بی پایان داخل بلدهٔ رشت و دارالامارهٔ خویش گردید و مدت پنج سال به امر حکومت و تألیف قلوب سپاهی و رعیت قیام و انجام می نمود که احمد سلطان به سببی از اسباب از سلطان محمود خان اندیشناک گشته ، از روی ناسپاسی و حق ناشناسی عرضه داشتی به شاه طهماسب نوشته ، در آن عرضه [داشت] مرقوم ساخت که سلطان محمود خان لیاقت امر سلطنت و ریاست ندارد و آدابهای او خارج آداب سلطنت است. ارادهٔ احمد سلطان آنکه ، هرگاه شاه طهماسب به مضمون عریضهٔ او اطلاع یابد ، سلطان محمود خان را از امر سلطنت معاف داشته ، حکومت کیلان بیه پس را به اقطاع او مقرر خواهد فرمود که باج و خراج معهود را به دیوان واصل سازد.

احمد سلطان از عالم حق ناشناسی و ناسپاسی به فکرانهدام و اندراس اساس سلطان محمود خان افتاده ، از انتقام روزگار غدار آگاه نبوده لاجرم شاه طهماسب در جواب عرضه داشت احمد سلطان حکم فرمود که علی خان سلطان قاجار با معدودی از غازیان به کیلان رفته ، سلطان محمود خان را به اتفاق احمد سلطان به درگاه اعلی آورد .

احمد سلطان بعد از ورود و وصول فرمان ، خاک ندامت و حسرت و خار کفران نعمت بر سر خود می ریخت و هر چند تفکرات و ترددات می نمود ، فایده ای نکرده ، با چندین گونه شامت و ملالت از کیلان بیرون رفته ، دشمن - کام گردید و دوست و دشمن بر احوال او خندیدند. لاعلاج در خدمت سلطان

محمود خان و در صحبت علی خان سلطان روانه درگاه شاه طهماسب شدند. و چون به دارالسلطنه قزوین رسیدند، شاه طهماسب، سلطان محمود خان را جهت تهذیب اخلاق نفسانی، به دارالارشاد شیراز^۱ فرستاده، مقرر نمودند که عمال فارس هر ساله مبلغ دو بیست تومان از عین المال سرکار خاصه شریفه در وجه مرزوق^۲ سلطان محمود خان برسانند و از قرار قبض مشارالیه به خرج^۳ محسوب و مجری دانند و میر غیاث الدین محمد پسر غیاث الدین منصور شیرازی را به معلمی سلطان محمود خان تعیین نموده، در این ابواب احکام صادر گشته، روانه فارس گردانیدند.

و احمد سلطان مدت فراوان سرگردان و بیسامان، به شامت کفران نعمت ولی نعمت در اردوی معلی به سر برده، آخر الامر در نهایت خواری و خذلان از ترددات اردوی شاه طهماسب به تنگ آمده، از ترس سلطان احمد خان - والی لامجان - به پایندر خان - حاکم آستارا - توسل جست و به قریه تودسر که اقصای الکای آستارا است توطن نموده، مدت هشت سال در آن حدود به زراعت و دهقنت و ریاضت و مشقت اوقات می گذرانید. نظم:

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند

چون سلطان محمود خان به سبب خدیعت و کفران نعمت احمد سلطان، ترك سلطنت و حکومت مملکت موروث خود نموده، حسب فرمان به شیراز رفت، اوقات بدون خاطر خواه می گذرانید و مولانا محمد ولد غیاث الدین منصور شیرازی که به تعلیم او معین شده بود، اکثر اوقات در ملازمت سلطان زاده گرامی به سر می برد تا آنکه خان احمد - والی لامجان - بنا بر

۱- دارالعلم لقب شهر شیراز و دارالارشاد لقب شهر اردبیل است. ۲- نسخه

د: مرزدج. چاپ درن: مرزوح. ۳- دراصل: مخرج.

عداوت قدیمی و خصومت صمیمی که به خاندان سلاطین اسحاقی داشت و همواره در مقام استیصال و انهدام آن خاندان بود. نظم:

مگر دشمن خاندان خودی که بر خاندانها پسندی بدی

عداوت به جائی رساند سخن که ویران کند خاندان کهن

ملاشکر نام را که از معتمدان و محرمان خان احمد بود، در خفیه پیش مولانا فرستاده، او را به ایثار درم و دینار که صیاد قلوب تنگ نظر و جان تنگ حوصله است، فریب داده، قرار می دهد که سلطان محمودخان رابه روشی که داند و تواند مسموم گردانیده، روانه لاهجان شود.

مولانای بی ایمان، حسب الفرموده خان احمدخان و به طمع جیفه^۲ دنیوی، در هوای گرم تابستان، سلطان محمودخان رابه حمام برده، زهری جانگزای در هندوانه داخل نموده، به سلطان زاده ساده لوح می دهد و بعد از آنکه زهر کارگرمی شود، شاهزاده مظلوم مهوم در آن غریبی، در عنفوان شباب و جوانی به عز شهادت فائز شده، از این سرای پررنج و عنا به دار سرور و غنا می خرامد. یکی از شعرا گوید^۳:

دریغا که سلطان گیلان نماند دریغا که محمود سلطان نماند

دریغا که احوال گیلان تباه شود چون شهنشاه گیلان نماند

ز ظلم و جنایات تاجیک و گیل ز اسحاقیه شه به گیلان نماند

چه مستی است ندانم که روبه ما آورد

که بود ساقی و این باده از کجا آورد

۱- دراصل: که در ۲- در نسخه د: حطام به جای جیفه ۳- شاعری بس

بی ذوق و از ساده ترین قواعد شعری بی اطلاع بوده است.

وبعد از آن ملای بی‌ایمان، احمال و اثقال خود را گذاشته و به استر بادرفتار رھوار که جهت آن روز مهیا و آماده داشت، سوار شده، جریده روانه لاهجان شد. بعد از قطع منازل و طی مراحل، به کوله رودبار^۱ لاهجان رسیده، به خان احمدخان پیغام می‌فرستد^۲. و خان احمد اکثر علما و فضلا و اکابر و اشراف را تابازیگا گوراب^۳، به استقبال مولانا فرستاده و به اعزاز و اکرام و تبجیل و احترام، به شهر لاهجان آورده، به مکن لایق و جای موافق فرود آوردند.

و چون احوال سلطان محمودخان به نهج المسطور گذشته بود، اهالی حرم و متعلقان سلطان محمودخان مغفرت نشان، در نهایت یأس و سوگواری، به درگاه جهان‌پناه آمده، تظلم و بیدادی اظهار نمودند و از ایدای خان احمد و ظلم و بیدادی او فریادی می‌شوند.

شاه‌طهماسب اول رنجی و نخستین رنجشی که با خان احمدخان - حاکم گیلان لاهجان - به هم رسانید، سراین قضیه بود و مکرراً ایلچیان عظام حسب فرمان، به طلب مولانا به لاهجان آمدند و خان احمد سلطان، به نوعی که با مولانا وعده کرده بود، در مقام معاونت و محافظت او در آمده، ایلچیان را جواب داده، ایلچیان برخلاف مطلب و مدعا، مراجعت نموده. عدم متابعت و اطاعت خان احمد به نحوی که مذکور خواهد شد، به وجوه متعدد، معروض گردانیدند. و نوائر غضب شاه‌طهماسب اشتعال پذیرفته، فرمان صادر شد که مردم گیلان بیه‌پس و گسکر و آستارا و لنگر کنان، به سرداری معصوم بیک اعتماد الدوله و کیل، به قصد تنبیه و تذلیل خان احمد سلطان - والی بیه‌پس -

۱ - شاید قابل تطبیق با گل رودبار به کسر کاف باشد که امروز دهکده‌ای جزء دهستان بازکیا گوراب است (فرهنگ جغرافیائی) ۲ - در اصل: می‌فرستاد .
۳ - نسخه د: بازیگوراب، امروز بازکیا گوراب گویند.

متوجه شوند و گرفتاری خان احمدخان و نگونساری سپهالاران و سرداران
او مرقوم خواهد شد. ان شاء الله تعالی و من الله العون والتوفیق.

گفتار

در بیان ولادت شاه جمشیدخان و تربیت و ترقی یافتن به درجه
[سلطنت] بیمن توجه شاه طهماسب والی ایران

چون مذکور شد که سلطان محمودخان مسموم گشته، فوت شد و پسر دگیان
حرم محترم سلطان محمودخان، از شیراز به دارالسلطنه قزوین آمده، عرض
احوال خود و تظلم اظهار نمودند، شاه طهماسب اهالی و متعلقان مرحوم
مذکور را دل آسائی مشفقانه نموده، به مکان لایق و مناسب فرود آورده،
پرتو التفات بر احوال ایشان تافته، به وضوح پیوست که [یکی] از پسر دگیان حرم
محترم مرحوم مذکور - دختر ملك اسکندر چرکس - که در حباله سلطان
محمود خان منتظم بود، حامله است. بعد از انقضای مدت حمل، پسر
در وجود آمده، مولود مذکور را قابله او به دارالاحرم شاهی، به نظر شاه
طهماسب رسانید. و از اتفاقات حسنه، کتاب جمشیدنامه، در مجلس در دست
شاه طهماسب بود و او نظر بدان مولود عاقبت محمود انداخته، به اسم جمشید
ملقب و موسوم گردانید و جمیع مایحتاج ایشان را مرتب و مهیا نموده،
بعد از انقطاع مدت رضاع، داشدار بیک صفوی را که احوال او در بیان
حالات سلطان محمودخان مذکور شد، از خلخال طلبیده، شاه جمشیدخان

را با والده و جواری و متعلقان به وی سپردند و مدت هفت سال در موضع
خلخال ، به تربیت و مراقبت داشتند مگر مکرمالیه^۱ به سر می بردند.

۱- مکرمالیه ترکیبی صحیح به نظر نمی رسد.

گفتار

در بیان گرفتاری خان احمدخان و انقلاب دولت او به تقدیر

ایزد سبحان

چون به تبذیر و اسراف خان احمدخان - والی لادجان - در باب چهارصد تومان استاد زیتون طنبور نواز و طلبیدن شب باز و شمشیر باز و قوچ باز و شیر باز و کشتی گیران و اقسام بازی گران، از ولایت عراق و خراسان و مسموم گردانیدن سلطان محمودخان و تقویت و تمشیت ملای بی ایمان و به قتل رسانیدن یولقلی سلطان - ایلیچی شاد طهماسب - که به جهت استحکام امور سرحد و سامان گیلان بیه پس و بیه پیش و توابع آمد و چندین گونه بی اعتدالی و عصیان خان احمدخان - والی لادجان - خاطر شاد طهماسب منحرف گشت. فرمان به اخذ و قتل و ذل و هوان خان احمدخان صادر گشته، مقرر نمود که معصوم بیک صفوی اعتمادالدوله لشکرهای اردبیل و مغان و ارسبار رود و قزل آغاج و لنگر کنان و خلخال و طارمین را برداشته، به اتفاق پایندر خان طالش آستارا و امیر ساسان - حاکم گسگر - و احمد سلطان - و کیل جمشیدخان - و کامران خلیفه - حاکم کهدم - روانه الکای بیه پیش

۱ - نسخه د : ارسبارود .

شده، خان احمدخان والی ولایت مذکور را دستگیر نموده ، به درگاه عالم پناه آورند .

حسب فرمان واجب الازعان ، چندین هزار عسکر از راه آستارا و گسکر به گیلان آمدند و لشکر عراق و قزوین و طارمین ، از راه منجیل و خرزویل^۱ به جانب گیلان حرکت نمود .

چون ابتداء شاه طهماسب به خان احمدنوشته بود [و] به مصحوب یو نقلی سلطان شاملو ارسال داشت که تا حال ما گیلان بیه پس و گسکر و کهدم را به اقطاع شما مقرر کرده بودیم و الحال همت والا نهمت پادشاهانه اقتضای آن نموده که مملکت بیه پس را به فرزندى شاه جمشیدخان - نواده مظفر سلطان - و گسکر را به امیره ساسان و کهدم را به کامران خلیفه واگذاریم ، می باید که آن سیادت و سلطنت پناه ، دست تصرف از الکای مذکور باز داشته، به و کلای ایشان گذارند و از شکایت ایشان، احتراز و اجتناب نمایند. چون یو نقلی سلطان ، بواسطه اتمام امور مصالحه و اجرای فرمان به رشت بود ، احوال و اموال مذکور ، به موجب مسطور ، مسموع خان احمد خان - والی لاهجان - گردیده ، از باب^۲ مخالفت و سرکشی و زیانی که در طالع داشت ؛ لشکر کشی کرده ، سپه سالار شاه منصور را که دارائی و سالاری قصبه فومن يك چند متعلق بدو بود و هزار نفر لشکر از پیش فرستاده ، خود با تمامی سپاه و عسکر بیه پیش روانه الکای بیه پس شد .

۱- نسخه د : خرزویل ۲- نسخه د : در باب.

گفتار

در بیان آمدن خان احمد والی لاهجان به جانب فومن و
معاودت نمودن او با چندین گونه حسرت و عجز

در روز چهارشنبه بیست و دوم شهر ذی الحجة الحرام سنه اربع
وسبعین و تسعمائه سپهسالار شاه منصور مذکور که سردار لشکر بیه پیش
بود، به بازار کوچسفهان رسیده و آقامیر سپهسالار کوچسفهان را بقتل
رسانیده، بازار کوچسفهان را غارت و تالان نموده، عازم رشت می شود
و در صحرای سیاه رودبار، امیر ساسان با لشکر گسکر و احمد سلطان با
لشکر فومن و شفت و تولم و رشت و توابع، خیمه و خرگاد و کومه و
گله گاه کرده، نشسته بودند که ناگاه سپهسالار شاه منصور، با عسکر رسید،
شروع به جنگ و جدال و حرب و قتال نمودند. احمد سلطان و امیر ساسان
هزیمت نموده، به طرف فومن رفتند و یولقلی سلطان چون ایلچی بود و
با حکم و فرمان پادشاهی، بواسطه امر مصالحت آمده بود، پای ثبات و
وقار افشوده، به مناصحت و مکالمت پیش می آید. لشکر عوام ملاحظه
احوال او ننموده، به قتل مشارالیه و تبعه او قیام نمودند و سر یولقلی
سلطان را با حکم و فرمان که همراه آورده بود، به نظر خان احمد خان

رسانیدند و خان احمدخان با جمهور لشکر بیه پیش ، به رشت آمده ، در سیاه رودبار لشکریان را سان داد. به داعیه آنکه چون معصوم بیک با لشکر آذربایجان از راه گسکر می آید ، در ولایت فومن سر راه بروی گرفته ، از باب مخالفت و عصیان جنگ کرده و رکن السلطنه را شکست داده، به لاهجان مراجعت می نماید^۱. به همین اراده به رودخانه دهنده که سر راه گسکر و مرور لشکر فیروزی اثر بود ، فرود آمده ، ایام معدوده در آن حدود توقف و تراخی نموده بود که در این وقت از آثار اقبال بد ، خبر بیماری سلطان حسن خلف الصدق او که در یتیم سلسله او بود ، می آورند و مشارالیه از روی کمال اضطرار ، بلکه از باب مقدمه با روی انکسار ، از کردار خویش نادم و خجلت زده ، لشکریان خود را کوچ فرموده ، جمعی از متعینان ملک فومن و توابع را با اهل و عیال برداشته ، به لاهجان مراجعت فرمودند . و در آن اثنا بیماری شاهزاده تضاعف پذیرفته، به عالم بقا و رحمت ، رحلت فرمود و خان معظم الیه از سوز فراق او گفت تاریخ فوت وی بدین مضمون:

افسوس که سلطان حسن بن احمد برد آرزوی [قدیم] احمد به لحد
تاریخ وفاتش ز خرد جستم گفت الحمد بخوان و قل هو الله احد

* * *

از روی دلارای توای شمع دل افروز دل رقص کنان بر سر آتش چو کباب است

۱- ظاهراً : نماید.

گفتار

در بیان نهضت معصوم بیک و کیل شاه طیناسپ به جانب گیلان
و گرفتار شدن خان احمدخان والی لاهجان و سپهسالاران او
به تقدیر ایزد سبحان

در روز پنجشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنهٔ اربع و سبعین و تسعمائه
معصوم بیک بالشکر فراوان، از راه گسکر و کسما روانهٔ لاهجان شده، چون
لشکر فیروزی اثر به حوالی رشت رسیدند، سپهسالار کیا رستم که چندین سال
سپهسالاری الکای رشت متعلق او بود، به عزم رزم پیش آمده، در موضع
احمدگوراب تقارب فتنین دست داد. سپهسالار کیا رستم بعد از حرب و
جدال، زخم گردن از تیر سخت کمان تر کمان یافته، دستگیر می شود و چند نفر
از سپهسالاران و معتبران خان احمدخان که به مدد کیا رستم مذکور آمده
بودند، اسیر سرپنجهٔ تقدیر شدند و یکی از اهالی^۱، تاریخ گرفتاری او را
چنین به نظم آورده. تاریخ:

بپرسید از کیا رستم یکی گیل
بگو کاندرا چه تاریخ گرفتند
که دیدی تر کمان و جنگ و مشت^۲
کشید آهی و گفتا: جنگ رشتا

۱- در اصل: یکی از اهالی نظم
۲- نسخهٔ د: جنگ و شتا.

و نواب معصوم بیک اعتماد الدوله ، سپه سالاران و معتبران خان احمد خان را که در روز جنگ اسیر و دستگیر شده بودند ، مصحوب آدم اعتباری ، روانه درگاه شاه پهماسپ گردانیده و با کمال عظمت و شوکت و اقتدار ، از رشت روانه الکمای لاهجان گشته ، به دارالاماره خان احمد خان نزول و حلول فرمودند^۱.

و چون نواب خان احمدخان از سورت غضب پادشاه ایران متوهم شده ، متحیر و مشوش خاطر ، در جنگلهای اشکور و سمام و سایر بلاد محروسه می گردید، ارباب و اعیان و ملکدان و کدخدایان و جمهور و سپاه و لئام ولایات و بلوکات بیه پیش ، به قدم اعزاز و احترام و استقبال پیش آمده ، اطاعت و متابعت نواب معصوم بیک می نمودند و معصوم بیک تمامت ولایت بیه پیش ، از گیل و طالش را به سلاطین و امرا قسمت نموده ، به تخت لاهجان رحل اقامت انداخته ، مدت یک سال ، سلاطین و امرا با لشکر بلاانتهای جنگهای بیه پیش و کوهات^۲ و مغارات آن حدود را احاطه کرده بودند و غارت و تالان و قتل مسلمانان و بی گناهان ، به سرحد افراط رسیده بود . تا آنکه شرف خان - حاکم تنکابن - که ضبط آن سرحد منوط به وی بود ، خان احمدخان را در منزل میرملک اشکوری که سپه سالار آن ولایت بود ، به دست آورده و در لاهجان نزد معصوم بیک وکیل آورده ، مقرر فرمودند که تمامی سلاطین و امرا و ارکان و اشراف و اعیان اردو ، به اتفاق ملازمان و مخصوصان و مقربان ، به استقبال خان احمد خان سوار شوند و رکن السلطنه نیز خود سوار شده ، فرمودند که سازندها

۱- دراصل : فرموده اند . ۲- این کلمه جمع صحیحی نیست . در گیلکی «کولها» به معنی منطقه دامنه کوه ، یعنی اراضی میان دشت و کوههای مرتفع است.

از هر قسم که در اردو حاضر بودند ، سازها به نوازش در آوردند و به دستور و آئین عیش و سرور، از لاهجان تا کباباغ ، به استقبال خان احمد خان مبادرت نمودند و به آئین مذکور خان احمد خان را به لاهجان آوردند. و یکی از شعرای زمان تاریخ گرفتاری خان احمد خان را چنین گفته. تاریخ: چو بنهاد خان احمد لاهجان قدم بهر تسخیر الکای رشت قضا بیخ دیوار ملکش بکند حروف «قضا کند» تاریخ گشت لاجرم معصوم بیک لاهجان را به یکی از دولتخواهان سپرده ، ضبط و حکومت ولایات و بلوکات بیه پیش را به مردم معتبر کاردان تفویض فرمودند و بعد از دو روز ، خان احمد خان را به مصحوب خویش همراه کرده ، به اتفاق لشکر و عسکر و خوانین و امراروانه قزوین شدند و به عز بساط بوسی شاه طهماسب رسیدند و احمد سلطان و امیر هسان و پایندر خان از نواب اعتمادالدوله ، خان احمد را به اتفاق وزرا و وکلا و صدور و قضات ، به قزوین رسانیدند. بعد از آنکه خان احمد خان از اختلال خویش منفعل و سر در پیش به نظر شاه طهماسب رفته بود و شاه طهماسب مدت هشت ساعت نجومی ، او را در زیر شادروان نگاه داشته ، عرضه عتاب و مورد خطاب گردانیده ، کارهای بسی عاقبت و اداهای خارج از حوصله قدرت ، به وی می شمردند. خان احمد خان از استماع انواع اهانت و عتاب ، سر به زیر انداخته ، قدرت بر جواب یکی از این اعتراضات نداشت .

بعد از آن مقرر فرمودند که وکلای معصوم بیک ، خان احمد خان را به حسن بیک آخته عمر که داروغه دارالسلطنه قزوین بود. بسپارند که به منزل خود نگاه داشته، حراست و محافظت به جای آورد.

و شاه طهماسب در باب گرفتاری خان احمدخان، ابواب سرور و انبساط مفتوح داشته ، مدت هفده شبانه روز متوالی الایام واللیل در دارالسلطنه قزوین، کوس شادمانی و شادکامی می زدند و وضیع و شریف و خواص و عوام در سرور و سرور و عیش و نشاط و حضور ، اوقات به فرح و انبساط می گذرانیدند و شاه طهماسب در ایام معهوده، هرروزه مجلس ترتیب داده ، مقرر نموده بود که خوانین و سلاطین و ارکان دولت ظفرقرین ، وقت نماز پیشین در مجلس حاضر می شدند و بعد از آنکه مجلس منعقد می شد، در پیش هر کسی از امرا و سلاطین و خوانین و طبقه مقربین ، سه کیسه زر به طبقهای زرین و سیمین می گذاشتند و ایشان در حضور اقدس ، سر کیسه ها را گشاده^۱ و زرها را از کیسه ها بیرون آورده ، در زیر شادروان، به صحرا می ریختند و ملازمان و قلقچیان و غیره از قلیل و کثیر منتفع می شدند .

و بعد از انجام این صحبت و اتمام این حالت، چند نفر از امرای خان احمد خان مثل مولانا عبدالرزاق دانشمند و مولانا شکر شربت دار را حسب فرمان شاه طهماسب ، به زندان به قلعه الموت فرستادند ، چنانچه اوقات حیات مولانا عبدالرزاق علامی و استاد زیتون چار تاری و ملاشکر شربت دار در آن زندان به پایان رسیده، دعوت حق را لبیک اجابت گفتند. بیت:

از آن اندیشه کن کاین جان کم بخت

. به زندان فراموشان کشد رخت

همی گوید که مسکین آدمی زاد

کسی کز تو فراوان آورد یاد

و کیا رستم مدت ده سال، در قلعه مذکور محبوس بود. در زمان جلوس

۱- نسخه د: گشوده .

سلطنت خدا بنده محمدشاه، به شفاعت بعضی از امرا، از زندان الموت که مصحف الموت است، خلاص شده و به اتفاق خان احمد به گیلان آمده، به منصب سپه سالاری لاهجان، سر بلند گردیده بود.

چون قرا بهادر - و کیل جمشیدخان - از روی نمک به حرامی و حق ناشناسی، به قتل ناحق شاه جمشیدخان، جرأت و جسارت نمود. خان احمد نیز از بیسامانی ملازمان جمشیدخان، متأمل گشته، به فکر آن افتاد که مبادا کیارستم نیز تبعیت نماید. میرعباس سلطان چپک را طلبیده، امر نمود که کیا رستم را در پای چنار لاهجان گرفتند و همان شب، میرعباس سلطان، به جماعت لشته نشا که در ملازمتش بودند، فرمود که حسب الامر خان احمدخان [او] را به لیل بردند و مدت سه ماه در آنجا محبوس می داشتند و بالاخره میرحاتم چپک را که پسر عم میرعباس سلطان بود، به لیل فرستادند تا بر این صوب در سنه نهصد و هشتاد و نه رفته، کیا رستم را به قتل رسانیدند. و شامت قرا بهادر و حرام نمکی آن به تصحیف تا قیامت صره به کیا رستم^۲ و چندین هزار کس دیگر سرایت کرد و در سیاهکله رود، در آستانه سید حسین ناصر دفن کردند.

۱- نسخه د: به این صورت در سنه ۹۸۹ کیارستم... ۲- این عبارت معنی درستی ندارد.

گفتار

در بیان فرستادن خان احمدخان به قلعه قهقهه و از آنجا به صوب قلعه اصطخر فارس و زمان توقف او در قلعه مذکورہ مدت ممتد دوازده سال کشیدن

در روز یکشنبه بیستم شهر ربیع الاول سنه خمس و سبعین و تسعمائہ ، میکائیل بیک یوزباشی شاملو ، خان احمدخان را حسب الفرموده ، از قزوین برداشته ، روانه قلعه قهقهه شدند و به کوتوال آن قلعه سپرده ، عود نمود . و آن قلعه را قلعه ماران نیز می گفتند . وجه تسمیه آنکه هر زندانی را که بدان قلعه می فرستادند ، ماری عظیم الجثه و قویم الخلقه ، از دیوار آن حصار بیرون آمده ، آن شخص را به نیش زهر آلود ، از پای در آورده ، شربت فوات چشانیدی . و ظاهراً شاه طهماسب راضی به هلاک خان احمد بود و خان احمد خان از ساکنان آن قلعه ، استماع این قضیه هائله نموده ، لیل و نهار قرار و آرام بر خود حرام ساخته ، بیدار و هشیار و منتظر می بود . تا آن مار شبی به عادت معهوده ، سراز رخنه دیوار ، بدر می کند . خان احمدخان ، از حرکت آن مار مستشعر و خبردار گشته ، پارچه نمدی به دست چپ خود پیچیده ،

سر و گردن مار را به دست می گیرد و ماردندان زهر آلود خود را به نمذفرو برده ، در دست خان احمد خان عاجز می شود و خان قلم تراش که همراه داشت، مکرر به بدن پلید آن مار می زند و به دستگیری عنایت الهی و مددکاری روح پر فتوح حضرت رسالت پناهی و ائمه اثناعشر علیهم صلوات الله الملك الاکبر و از اخلاص باطن اعجاز موطن خویش ، آن مار اجل کردار را کشته و از پای در آورده، از آسیب او خلاص می شود. سکان آن قلعه از این معنی فرحناک گشته، این امر را همگنان بر کرامات آن صاحب سعادت حمل نمودند و بیشتر از پیشتر در اکرام و احترام مشارالیه اهتمام نمودند . و خان احمد از سردرد و سوز ، عرضه داشت مشتمل بر کمال ندامت و پشیمانی و نهایت اختلال و پریشانی ، به شاه طهماسب قلمی نموده ، این رباعی را از نتایج طبع و قاد خود در آن عریضه مندرج می کند . رباعی :

از گردش چرخ واژگون می گریم

وز جور زمانه بین که چون می گریم

با قد خمیده چون صراحی شب و روز

در قهقهه ام و لیک خون می گریم

شاه طهماسب به منشیان فرمود که در جواب بنویسند ، رباعی جواب :

آن روز که کار تو همه قهقهه بود

رای تو ز راه مملکت صدمه بود

امروز در این قهقهه با گریه بساز

کان قهقهه را نتیجه این قهقهه بود

فاما بعد از مطالعه عریضه خان احمد خان، شاه طهماسب ترحم فرموده،

ایجاباً لمسئوله مقرر فرمود که منتشا سلطان - داروغه اصفهان - خان احمد خان

را از قلعه قهقهه ، به در آورده و به قلعه اصطخر فارس رسانیده ، به کوتوال قلعه

مذکورہ بسپارد و قبض بازیافت نماید . سلطان مشارالیه ، خان احمدخان رابہ قلعہ اصطخر بردہ ، مقید و محبوس گردانید . مصراع : ازدام چو آزاد شوم در قفس افتم . و خان مدت دو ازده سال در آن زندان محبوس و از سرمایہ کامرانی مایوس بود و مکرراً عرضہ داشتہای دلسوزنوشتہ ، و شفعاہ انگیختہ ، عرض حال و اظہار بہ ملال خویش نمودہ ، از عالم بی التفاتی ہا ، آثار استخلاص بہ ہیچوجہ ظاہر نگردیدہ ، محبوس و مایوس اوقات می گذرانید .

گفتار

در بیان جلوس جمشیدخان به سلطنت گیلان چون احمد سلطان، بعد از گرفتاری خان احمد خان و انقلاب دولت او، از شاه طهماسب خلعت و نوازش یافت، به فومن آمده، به اتفاق سادات عظام و ارباب و اعیان و سرداران و سپاه گیلان بیه پس، عزیمت جانب خلخال نموده، به قریه زرج آباد خلخال، به شرف خدمت جمشیدخان رسیده، خدمت جمشیدخان را که در سن ده سالگی بود، با عیش و سرور بی پایان، به گیلان متوجه شدند. چون به گفته شاه طهماسب، منصب و کالت جلیل - المراتب به احمد سلطان و مرتبه اتالیقی با اصدار بیک صفوی و مهم صدارت و معلمی، به امیر محسن مفوض و مرجوع بود، در روز پنجشنبه هفدهم شهر ربیع الاول سنه خمس و سبعین و تسعمائه، شاه جمشیدخان را به آداب و آئین سلاطین رفیع الشان به گیلان آورده، به دارالاماره فومن نزول اجلال فرمودند و احمد سلطان، اکابر و اعیان را علی قدر مراتبهم، به مناصب و اعمال مستمال فرمودند و به اتفاق معتبران و متعینان، به تدارک و تلافی خسارت و خرابی گیلان شروع نمودند و مدت پنجسال جمشیدخان را در فومن نگاهداشته و بعد از آن بلده رشت را پایتخت ساخته، به دولت و اقبال بیزوال، اوقات به راحت و رفاهیت می گذرانید. ذَلِكْ كَمَقْدِرِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ.

گفتار

در بیان عروسی کردن به گیلان و گیلانیان به جهت جمشیدخان
به آوردن شاهزاده بنت شاه طهماسب^۱

چون احمد سلطان در مرتبه و کالت استقلال به هم رسانیده، متمکن
شد، در آن اوان جمشید خان در صغر سن بود. اشراف و اعیان، در خدمت
احمد سلطان قیام نموده، به اطاعت و متابعت مشارالیه اقدام داشتند و ارباب
منصب و مهم در مهمات رعیت پروری و تکثیر زراعت و معموری مملکت
کماینبغی اشتغال فرموده، اهتمام تمام در این ابواب به جای می آوردند.
احمد سلطان به اتفاق اکابر و اعیان و استصواب مشایخ و مشهوران، کنگاش
نموده، مصلحت در آن دیدند که از پادشاه ایران، به واسطه جمشید خان
دختر طلبیده، شاه جمشید خان را به شرف دامادی و مصاهرت شاه طهماسب
مشرف سازند. بعد از صدور مراتب مشورت و مصلحت، رأی ارباب و
اشراف و جمهور معتبران و مشهوران مطابق اراده احمد سلطان قرار گرفته،
در آن باب عرضه داشت از روی کمال مرتبه خاکساری و افتادگی در قلم
آورده، پیر قاسم پیر بازاری و پیر حسن خوناچائی و میر نظام رشتی و خلیفه
خواجه علی کلدشتی و قاضی عبدالکریم فومنی و پیر شمس الدین شفتی را به
رفاقت قرابهادر - ابن عم احمد سلطان - با پیشکش بی پایان و تحف و تنسوقات

۱ عبارت عنوان مغشوش و درهم است.

گیلان ، روانه اردوی شاه طهماسب نموده ، در عریضه قید آن می کنند که پادشاه جمشیدخان - نوه مظفرسلطان - را که ربیب نعمت و رهین منت آن آستان است ، به شرف بلند رتبه گورکانی اختصاص داده ، ساکنان گیلان را از مراحم بی پایان مایوس و بی ناموس نسازند .

رسولان مذکور روانه مقصد شدند . بعد از قطع مسافت ، به پایه سریراعلی رسیده و بعد از لوازم ثنا و شرایط کورنش و تسلیم و تبلیغ رسالت و ایصال تحف و تبرکات ، فوق الحد منظور نظر خسرو ایران گشته ، عرضه داشت احمدسلطان و شفاعت مشایخ و مشهوران گیلان ، به درجات قبول مقبول افتاد . نواب سپهر رکاب اعلی صبیئه عالیئه نواب قمر - احتجاب مهد علیا ، شاهزاده خدیجه بیگم را به عقد دوام شاه جمشیدخان در آورده و رسولان و معتبران احمدسلطان را به نوازشات و تملقات بی پایان ممتاز و سرافراز گردانیده ، به آداب و قانون پادشاهانه ، روانه گیلان نمودند .

و احمدسلطان بعد از استماع اخبار مسرت آثار ، به اتفاق اکابر و اشراف و اخیار ، به ترتیب و تمهید طوی ملو کانه پرداخته و با کمال عیش و نشاط ، از فومن به عزم استقبال استعجال نموده ، به کنار آب قزل اوزن که ابتدای الکای پشت کوه است ، به پیشواز و پا انداز شاهزاده مبادرت نموده و موافق دستورالعمل مظفرسلطان که در باب آوردن و عروسی کردن شاهزاده خیرالنسابیگم ، قرارداد بود ، مقرر داشته ، هرروز سه فرسخ راه طی می نمودند و در هر منزل یک صد سرگوسفند و پنجاه سرگاودبج می نمودند و در عرض دوازده روز از پشتکوه حرکت نموده ، به صحرای دلگشای شنبه بازار که مخیم سرادقات عزت و جلال شده بود ، نزول و حلول عالییه فرمودند و چون اوقات این سور و عروسی در فصل بهار که خوشترین زمان

روزگار است ، اتفاق افتاده بود ، و عروس چمن بهر هفت گل و لاله و ریاحین غیرت افزای خلد برین نموده^۱ ، با سبزه خط لاله عذاران دم مساوات زدی و قامت سروسهی بانهاال قدصنوبر قامتان ، برابری کردی و نرگس شهلا در نظر سرخ چشمان ، سرمه همچشمی به دیده می کشیدی و غنچه را دهان از غایت شکفتگی لبریز تبسم می گردید. فراش روزگار از برای معاشرت حریفان ، فرش زرکار زمردنگار بر صحن چمن و بساط گلشن گسترده و هزار دستان بر منابر اغصان ، به زبان بیان اظهار حقیقت و اِنْمِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ نموده.

آسمان کرد در آفاق یکی سور و چه سور

که از آن سور شد اطراف ممالک معمور

حبذا سور و سروری که اگر در نگری

خانه زهره بود برجی از آن عالیه سور

بعد از يك هفته از موضع شنبه بازار حرکت نموده، به دارالاماره فومن نزول و حلول عالیه فرمودند و ایامی چند در فومن ، راحت و آسایش نموده ، چندین هزار کس از مردم بیه پس ، شادمان و رقص کنان ، در عنان شاهزاده ایران متوجه رشت شدند و در عرض سه روز به دستور عیش و حضور و بانهایت سور و سرور ، متوجه شده ، به بلده رشت رسیدند و در روز یکشنبه بیست و دوم شهر شعبان المعظم فیض بنیان سنه سبع و سبعین و تسعمائه ، به دارالاماره رشت نزول اقبال و حلول متعالیه فرمودند^۲.

و چون ساحت با وسعت گیلان، به یمن توجهات بیدریغ شاه جمشیدخان و انقلاب و اختلال احوال خان احمدخان - والی لاهجان - از شر و شور و فتنه و فتور و چندین گونه خلیل و قصور ، ایمن و سالم شده بود ، ساکنان گیلان

۱- ظاهر افتادگی دارد. ۲- در نقل این وقایع میان نوشته عبدالفتاح و تواریخ

روضه الصفا و حبیب السیر اختلاف است .

بیه‌پس ، مدت هجده سال داد عیش و خرمی داده، اوقات به فرح و سرور و روزگار به عیش و حضور مصروف می‌داشتند. چنانچه در مدت مذکوره مملکت بیه‌پس ، از آراستگی و پیراستگی و امنیت و آسایش عروس دارالمرز بود .

گفتار

دربیان خروج امیرہ دوباج ثانی در ولایت لشته نشا و لاهجان و
مال حال او بہ تقدیر قادر یزدان

چون احمد سلطان در نہایت عزت و اعتبار و تمکین و اقتدار، بہ منصب
جلیل القدر و المراتب و کالت شاه جمشیدخان من حیث الانفراد و الاستقلال
اشتغال می نمود، دوباج نام لشته نشائی کہ پسر قرا محمد چپک بود و ہم شیرہ او
مطلقة خان احمدخان بود و الحال ہذہ در حیالہ نکاح احمد سلطان منتظم
گشتہ بود و دوباج مذکور، در خدمت و ملازمت احمد سلطان قیام و اقدام
می نمود، بعد از گرفتاری خان احمدخان، از ملازمت احمد سلطان تخلف
جستہ و بہ روش اختفا خود را بہ لشته نشا رسانیدہ، اجامرہ و اوباش را بر سر
خود جمع نمودہ، حاکم آنجا را کہ از درگاہ شاہ طہماسپ بہ حکومت لشته-
نشا و ضبط و تصدی فرضات آنجا مأمور بود، بہ قتل آوردہ و لشکر بسیار از ارباب
شقاوت و ادبار بر سر خود حاضر ساختہ و نقارہ بہ نام خویش زدہ، بہ امیرہ
دوباج ملقب و موسوم گشت و سپاہ بہ شہر لاهجان بردہ، حاکم لاهجان
تاب مقاومت او نیاوردہ، قلعة لاهجان را بہ تصرف در آورد. تمامت لاهجان
و لشته نشا و توابع را بہ تصرف در آوردہ و سرداران و سپہ سالاران ولایت
بہ پیش را تابع خود گردانیدہ، مدت یکسال و نیم بہ حکومت لاهجان و

لشته‌نشا قیام و اقدام می‌نمود. تا آنکه جرأت و جسارت امیره دوباج و تصرف الکاى بیه پیش و مسدود گردانیدن طرق و شوارع به دارالسلطنه قزوین ، مسموع شاه طهماسب شده، مقرر نمود که امیره ساسان- حاکم گسکر- و احمد سلطان- وکیل فرزندی شاه جمشید خان- با لشکر فراوان ، بر سر امیره دوباج رفته ، بلا تعلل و اهمال او را گرفته، ارسال دارند .

حسب فرمان ، اول مرتبه امیره ساسان به اتفاق عسکر گسکر ، از راه فرضه انزلی روانه لشته‌نشا شده و از آنجا به موضع فرضه حسن کیاده، در کنار دریای قلمزم تلاقی فریقین دست داده ، از طرفین جمعی کثیر به قتل رسیده ، آخر الامر لشکر گسکر هزیمت و فرار اختیار نمود و امیره ساسان تاب مقاومت ایشان نیاورده، چاره جز فرار نیافت و امیره دوباج تا کنار فرضه انزلی که دوفرسخ مسافت است، گریختگان را تعاقب نموده، خلقی کثیر به قتل رسیدند .

وبعد از این فتح که امیره دوباج را رو داده بود، احمد سلطان به تهیه لشکر بیه پس پرداخته و به احضار عساکر امر نموده، قریب ده هزار آدم در سیاه رود بار رشت جمعیت نمودند . و بعد از آن احمد سلطان، به اتفاق سرداران و سپه سالاران ، لشکر بیه پس را در محال مزبور سان داده ، آقا میربیک - پسر خود - را سردار لشکر نموده ، به آهنگ جنگ امیره دوباج روانه نمود. و آقا میربیک بالشکر فراوان به کوچسفهان رفته، امیره دوباج نیز از عزیمت و جمعیت لشکر بیه پس آگاهی یافته و تمهید قواعد جنگ و استعداد مراتب جدال نموده ، به اتفاق سرداران و سپه سالاران بیه پیش و رؤسای چپک و اژدر ، از آب سفید رود عبور نموده ، در روز پنجشنبه

دوازدهم شهر ربیع الاول سنهٔ سبع و سبعین و تسعمائه مطابق اودئیل ، هر دو لشکر به موضع کدو بن کوچسفهان که میقات مقابلات و مقاتلات طرفین بود، اتفاق جنگ و جدال افتاده جنگ عظیم در پیوستند و جمعی کثیر از جانبین طعمهٔ عقاب تیر و آتش شمشیر آبدار گشته، به دارالقرار پیوستند. و امیره دوباج در میان معرکه نام و ننگ و استعمال آلات حرب و جنگ ، به ضرب تفنگ که هنوز رمقی داشت^۱، از معرکه بیرون رفته، و از اسب فرود آمده، به سایهٔ درختی می نشیند و از ملازمان آقا میر بیک - شیخ ابراهیم نام ماسوله‌ای - که بعد از این به «دوباج کش» موسوم و مشهور گشت^۲، بهوی رسیده، به شمشیر خونریز قطع سر رشتهٔ حیات و خلع نهال تعلقات او می کند . و از وقوع این حالات^۳، لشکر بیه پیش را پای ثبات و قرار از جای رفته، فرار و هزیمت اختیار کردند و شعلهٔ شور و نایرهٔ فتنه و آشوب امیره دوباج به آب تیغ جوهر دار صاعقه کردار اولیای دولت ابدی الغایه جمشید خان تسکین یافت و احمد سلطان سر امیره دوباج را مصحوب آقا میر بیک - پسر خود - که وسیله و ذریعهٔ این فتح شده بود، به درگاه شاه طهماسب ارسال نموده ، شاه طهماسب آقا میر بیک را در ازای این جانفشانی ملحوظ نظر گردانیده ، بر زبان گذرانید که مصرع : فتنه گر ملک سرافکنده به . بعد از آن سپه سالاری کوچسفهان را به مشارالیه عنایت فرموده و به انعام علم و نقاره و چارقب طلا و خلعت فاخره ممتاز و سرافراز گردانیده، به گیلان کامیاب و کامران، روان گردانید.

و سپه سالار آقا میر مذکور، به گیلان آمده، چند سال من حیث الاستقلال و الانفراد، به سپه سالاری کوچسفهان قیام و اقدام می نمود .

۱- ظاهراً افتادگی دارد. ۲- در اصل : گشته بود. ۳- نسخهٔ : حالت.

و شیخ محمود گفته^۱ در او راق خود نوشته بود که در سنه ثمانین و تسعمائه درلشته نشا و در بعضی جاها [تگرگ] به مقدار گرد کان پنج دانه از هوا آمد.

۱- شاید : کفشه که یکی از دهکده‌های نزدیک لشته نشا است .

گفتار

در بیان انحراف مزاج شاه جمشید خان با احمد سلطان و
منکوب شدن او به سعایت مفسدان و معاندان به مقتضای گردش
آسمان

چون شاه طهماسب در سال خمس و ثمانین و تسعمائه من الهجرة النبویه علیه الف الصلوة و التحیه از دارالفنابه دارالبقا خرامیده بود ، مردم عراق از جماعت شاه طهماسب ، از گیلان مبارک بیرون رفتند و به روایتی [سنه] اربع و ثمانین و تسعمائه سلطان حمزة بن سلطان هاشم به تاریخ مذکور ، در تنکابن تشریف داشت . مردمان بیه پس شبیخون ^۱ برده ، وی را کشتند . ارباب عناد و اصحاب اضداد ، شروع در غیبت و بدگوئی احمد سلطان نموده ، در خلأ و ملأ و سر و علانیه ، به شاه جمشید خان می رسانیدند که از يك طرف احمد سلطان و از جانب دیگر آقا میر سلطان ، اگر خواسته باشند ، به وجه آسان شمارا از میان بر می دارند و احوال سلطان محمود خان و مخالفت احمد سلطان را به روشی که سابقاً مرقوم شده ، گاه و بیگاه تقریر می نمودند . و کامران میرزای کهدمی و میر حسین بیک لاهیجی و ملک مظفر منجیلی و چند نفر دیگر نفس مفسد بالذات ، کمین فرصت نموده ، شاه جمشید

۱- دراصل : شبیخون .

خان را به ایذاء و اضرار احمد سلطان و معزول ساختن آقا میربیک مذکور را از سپه سالاری کوچسفهان ترغیب و تحریض می نمودند و صورت احوال ایشان را به اقبیح و جهی ، در نظر شاه جمشید خان جلوه می دادند و بالاخره کار بجائی رسانیدند که احمد سلطان از نظر التفات شاه جمشید خان افتاده ، مهجور از ملازمت و دور از خدمت و مأیوس از مرتبه امارت و وکالت گردید و آقا میربیک را نیز از مرتبه امارت [و] سپه سالاری کوچسفهان معاف داشته ، به دیگری تفویض نمودند. و در خلال این احوال ، احمد سلطان محزون و منکوب وفات یافته ، کامران میرزای کهدمی ، از راه موافقت و همدمی ، دخل در مزاج شاه جمشیدخان کرده ، استدعای منصب وکالت نمود .

گفتار

در بیان استخلاص خان احمدخان از زندان اصطخر فارس و بیان
احوال و شرح مآل به طریق اجمال به حسب تقدیر قادر ذوالجلال
و مهیمن متعال .

چون خان احمدخان - حاکم بیه پیش - مدت ده سال در زمان حیات
شاه طهماسب در قلعه اصطخر فارس مقید و محبوس بود ، هر چند عرضه
داشت با سوز و گداز نوشته ، شفعاء انگیخت ، فایده ای به روزگار محنت آثار
اونکرد . يك سال و نیم نیز در زمان ولی عهدی شاه اسمعیل ثانی ، محبوس و
از خلاص مأیوس بود و مکرراً عرضه داشت نوشته ، عرض حال خود می نمود .
و نواب شاهی از روی مرحمت ، وعده خلاص می دادند و دفع الوقت می نمودند .
تا آنکه زمان دولت شاه اسمعیل ثانی ، از قضای آسمانی ، به اندک زمانی سپری
شده ، در سنه خمس و ثمانین و تسعمائه ، در آسمان ستاره ای پیدا شد که شعاعی
داشت دراز و سر شعاعش در طرف مشرق بود و سنان به طرف مغرب و در
این نزدیکی ، شاه اسمعیل بن شاه طهماسب ، به روایت بعضی به زهر و به روایت
بعضی به تیغ هلاک شد .

سلطان محمد خدابنده ، از طرف هرات و خراسان ، به جانب عراق
نهضت فرمودند و به دار السلطنه قزوین ، به تخت سلطنت جلوس فرمودند . و خان

احمدخان عرضه داشت دردمندانهای قلمی نموده، به دارالحرم علیه‌عالیه مهدعلیا که صبیۀ معظمه میر عبداللہ خان - حاکم مازندران - بود، توسل جستہ و استعانت نموده، نواب تقدس احتجاب، بلبقیس الزمانی، باعث خلاصی خان احمد شده، حکم جهانمطاع درباب استخلاص خان احمد عزصدور یافت کہ کوتوال قلعة اصطخر فارس، خان احمد را از زندان بیرون آورده، روانۀ درگاہ نماید و عامل شیراز مبلغ یکصد تومان تبریزی دروجه مؤونت راه مشارالیه، از عین المال خاصہ مجری نماید.

و خان احمد، از قلعة مزبور بیرون آمده، روانۀ اردو گردید و بہ دار السلطنة قزوین بہ درگاہ ملک باتمکین رسیدہ، شرف بساط بوسی حاصل نمود و بعد از چند روز بہ استصواب نواب عالیہ و بہ صلاح [دید] ارکان دولت، نواب قمر احتجاب، مهداعلی، مریم بیگم را کہ صبیۀ مکرمہ شاه طہماسپ بود، بہ عقد دوام خان احمد خان انتظام دادہ، مشارالیه در این صوب ارادۀ عروسی کردہ، مردم بیہ پیش از وضع و شریف، روانۀ قزوین شدند و بعد از اتمام سور و سرور و اختتام عیش و حضور، خان مشارالیه، از نواب عالی، رخصت رجعت بہ گیلان^۱ حاصل نموده، بہ اتفاق آدم بسیار کہ بہ حسب ارادت و اختیار از لاهجان استقبال نموده، بہ قزوین نزد خان احمد رفتہ بودند، روانہ گیلان شدند و چون بہ دیلمان رسیدند، روز دیگر حرم عالیہ را مصحوب محرمان و معتمدان، بہ دارالامارہ لاهجان فرستادہ، خود بہ اتفاق عسکر و جمہور لشکر، از راه دیلمان، بہ موضع بازیگاگوراب^۲ لاهجان، رسیدہ بہ جانب بیہ پس عنان ریز می شود. و چون ماہ صیام بود، عظما و مقربان بہ تصریح و کنایہ، خاطر نشان خان می کنند کہ در ماہ مبارک رمضان خونریزی حرام است. مشارالیه قبول قول دولتخواہان نکرده، با هجوم لشکر و عموم عسکر، از

۱- نسخہ: رخصت بہ گیلان . ۲- امروز باز کیاگوراب گویند .

آب سفیدرود گذشته ، به قصد جنگ و جدال ، روانه کوچسفهان می شود .
و شاه جمشیدخان بعد از استماع این احوال، در تمام ولایت بیه پس ،
به احضار لشکر و عسکر و سپهسالار و سپاهیان فرمان داده ، قرا بهادر
نمک بحرام را که ظهور نمک بحرامی او عنقریب از شاء اللہ تعالی سمت ذکر
خواهد یافت ، سردار لشکر بیه پس نموده ، روانه کوچسفهان گردانید و
خود از عالم همت حرکت نکرده ، در رشت توقف فرمود .

قرا بهادر سپهسالار، لشکر بیه پس را در سیاه رودبار، سان داده ،
بیست هزار آدم از پیاده و سوار و تفنگچی و کماندار ، در ظل رایت او
به شمار آمدند و مشارالیه با بیست هزار کس ، از لشکر بیه پس به
کوچسفهان رسید و خان احمدخان نیز از آب سفیدرود در قریه رودبارکی
کوچسفهان نزول فرموده علم نمایان کرده بود و میقات مقابلات لشکر به
کدوبن اتفاق افتاده، در روز پنجشنبه دوازدهم شهر رمضان المبارک سنه سبع
و ثمانین و تسعمائه ، در میان بچار کدوبن ، تلاقی فریقین دست داده و قتل
به افراط واقع شده ، لاجرم به تقدیر آسمانی و تدبیر و کاردانی شیرزاد
ماکلوانی و از ضربات جلادت و پهلوانی سپاه بیه پس ، خان احمدخان و
لشکر بیه پیش شکست خورده، به هزیمت رفتند و مردم بسیار از سپاه بیه پیش،
طعمه شمشیر آبدار شده، و دلاوران بیه پس، لشکر بوالهوس خان احمد-
خان را تا کنار سفیدرود تعاقب نموده، اکثر اسباب واجناس خان احمد-
خان را به غارت و تالان آوردند و مومی الیه با کمال ذلت و هوان، به لاهجان
رفته ، از حرکت بیموقع و اراده بی محل و تدبیر ناقص خویش منفعل
و شرمنده گردید .

و حسب الفرموده، قرا بهادر، به تعداد کشتگان روز جنگ قیام نموده،
موازی سه هزار و هفتصد کس به قتل رسیدند و هزار و پانصد نفر اسیر و

دستگیر شدند و سرهای مقتولان را با جمهور اساری^۱، در رشت به نظر شاه جمشیدخان رسانیدند و شاه جمشیدخان از نهایت بیرحمی و غایت خفت عقل و نادانی بلا تعلل و تأنی حکم به قتل تمامی اسیران نموده، سرهای ایشان را در صحرای سیاه رودبار، کله منار فرمودند و این مقدمه باعث خرابی دودمان جمشیدخان شده، اساس دولت او از این وادی سپری گردید و العلم عندالله الملك الحمید.

و به روایت شیخ محمود گفته در روز آدینه بیستم ماه مذکور سنه نهصد و هشتاد و شش در ماشک، نزدیک پيله فقیه^۲ مسجد، اول شکست واقع شد لشکرلشته نشا را و در این میان امیره خسرو و بوسعیدمیر و شهسواربیک از چپکان کشته شدند و بعد از آن لشکر خان احمد حسینی که ترکان بودند، در رسیدند و بسیاری از مردم جمشیدخان کشته گشتند. و بعد از آن دو روز دیگر، در روز یکشنبه باز جنگ واقع شد در کوچسفهان در امار کام^۳ و شکست بر لشکر خان واقع شد و مردم بسیار کشته شدند از ترک و گیل، مثلاً میر فرخ و میر افلاطون و عمش جهانگیر و میر اسکندر به کیسم رفتند. پسران کیسم^۴ از کارگیا «؟» در آمده، به قولی ملک او بیس را کشتند و به قولی خان احمد ایشان را فرمود گرفتن و دو نفر را بفرمود کشتن و بوای مردم لشته نشا گریختن شد^۵ و مردم کوچسفهان آمده، مردم لشته نشا را تالان کردند بیحد و نهایت و هر چه توانستند کردند و شیخ مذکور^۶ گوید که ما سرگردان شدیم. در روز دوشنبه سیزدهم شهر

۱- اسیر معمولاً اسرا جمع بسته می شود. ۲- پيله فقیه به معنی فقیه بزرگ است. ۳- محل دهکده امار کام معلوم نشد. ۴- شاید: به سر آب کیسم. ۵- جمله ها مشوش و درهم ریخته و بی معنی است. ۶- منظور شیخ محمود است.

ذی القعدة سنهٔ نهصد و نود ، میان لشکر خان احمد و ملك رستم دار در گرد
 کردسر ۱ جنگ واقع شد و لشکر خان احمد شکست یافتند و مردم بسیار
 کشته شدند .

۱- نسخهٔ د: کرو کردسر. سر راه چالوس به نوشهر (= حبیب آباد = ده نو) نزدیک
 دریا دهکده ای به نام «کور کوره سر» است .

گفتار

در بیان وکالت [کامران میرزا] و شهادت یافتن جمشیدخان به سبب مکر و خدیعت و تسلط و تخلف قرا بهادر و کامران بی ایمان چون از دیوان قضا و قدر روزنامه‌چۀ دولت سلسله‌ای قریب آن شود که طی گردد ، تدبیرش مخالف تقدیر بر آید . مصداق این مقال صورت احوال مرحوم شاه جمشیدخان است که از عالم غفلت و نادانی و ساده لوحی ، منصب وکالت خود را به کامران میرزای کهدمی که از راه فریبندگی و چرب زبانی ، تسخیر قلب خان مذکور نموده بود ، رجوع کرده ، در حکم وکالت قید نموده بود که چون همواره میانه‌ما و کامران میرزا الفت روحانی و مؤانست جسمانی بوده ، مصراع : چون از ازل است تا ابد خواهد بود . بناً علی هذا منصب جلیل‌المراتب وکالت را من حیث الانفراد والاستقلال ، به برادر جانی و مصاحب روحانی - میرزا کامران - شفقت فرمودیم و مقرر نمودیم که اختیار ملک و مالی و لثام و سپاهی مملکت بیه پس در دست او بوده ، تا هزار تومان از مال سرکار این جانب را به مهر خود به هر کسی که خواهد و اراده داشته باشد ، بدهد و زیاده از هزار تومان را به مهر این جانب که در پیش اوست ، برساند و قضایای خون و تغییر مناصب سپهسالاران و وزرای در خانه را محتاج به عرض دانسته ، دیگر

معاملات و مهمات را خود به فیصل رساند و مال و جهات [و] وجوهات الکاى تولم را علاوه رسم الوکالة ، نموده ، به اقطاع و انعام همه ساله او مقرر نمودیم که سرکار و کالت پناه معظم الیه ^۱ ضبط نماید .

و کامران بی ایمان استحکام عهود و موثیق را به قرآن مجید حمید که دستخط مبارك عنوان طراز صحیفه ولایت و نسخه دیباچه امامت ، اسدالله الغالب ، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بود و در قریه کیجای کهدم می باشد ، از روی تأکید ایمان و تسدید بنیان عهد و پیمان ، به آیه کریمه سَيَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ از برای شاه جمشیدخان قسم یاد نموده بود که مدت الحیات پست ^۲ به شاه جمشیدخان مخالفت و بد اندیشی نکنند و در این باب وثیقه ای نوشته ، به شاه جمشیدخان سپرد و خان صافدل صادق دل ساده لوح ، اعتماد به قول آن مخالف ناراست کرده و وثیقه را از او گرفته ، حکم و کالت رابه او سپرد .

و هنوز یک سال بدین منوال نگذشته بود که آن حرامزاده سنگدل پیمان گسل ، از غایت شقاوت و عداوت و غباوت و قساوت قلب ، با قرابهادر نمک به حرام از چنان ^۳ عهود و موثیق ، کمر به کینه و خصومت و انهدام و خرابی خاندان جمشیدخان بسته ، بایکدیگر در وادی نفاق اتفاق نمودند ، تا آنکه جمشیدخان بعد از وفات احمد سلطان ، امارت بیه پس رابه قرابهادر شفقت نموده و هر ساله مبلغ پانصد تومان به مواجب و مرسوم او مقرر کرده بود و بعد از جنگ کدو بن و شکست خان احمد خان ، اعتمادالدوله العلیه العالیه قرابهادر را «سلطان فتحی» لقب داده بود .

با وجود این همه اهتمام ، در باب قرب و منزلت ایشان ، این دو کافر

۱- ظاهراً ترکیبی صحیح نیست . ۲- ظاهراً : که هست . ۳- ظاهراً :

باچنان .

نعمت بی ایمان ، روزنامه‌چہ حقوق و احسان شاه جمشیدخان را به گمان فاسد و اقتضای طبع حاسد بر طاق نسیان گذاشته ، به عقوق و عصیان بدل کردند و داغ بیوفائی و بی حیائی در پیشانی خویش کشیده ، در مقام استیصال خاندان و اندراس دودمان او شدند و به تدبیر و تزویر قرابہادر روسیاه حرام نمک^۱ ، اکابر و رؤسا و لٹام تیرہ سر انجام بیه پس را تابع خود گردانیده ، به اتفاق لشکر و سپاہ ، به کوچسفہان رفتہ ، تمہید مقدمہ قتل شاه جمشیدخان نموده ، چراغ سلطان - سپہ سالار کوچسفہان - را بہ خانہ خواجہ شیخ کوچسفہانی کہ کامران و قرابہادر ولد الزنای بی ایمان ، در آن مکان نزول نموده ، اکابر و اعیان بیه پس را طلبیدہ ، تمہیدات و تدبیرات خرابی خاندان شاه جمشیدخان بیچارہ می نمودند ، احضار کردہ ، ہر چند کہ مبالغہ کردند کہ تابع ایشان شود ، قبول نکرد . چون او حلال زادہ و منصف ودانا و آگاہ بود ، بہ ہیچ وجہ از جادہ قویم و شارع مستقیم حلال نمکی ، انحراف نورزیدہ ، ہمداستان حرام نمکان بیه پس نشدہ ، در آن مجلس بہ فرمودہ کامران می شوم و قرابہادر سگ مذموم ، بہ درجہ شہادت رسید .

و میر حسین بیک ولد خواجہ علی بیک - سپہ سالار لاهجان - را کہ قابل و در آداب صحبت و منادمت سر آمد روزگار خود بود ، و بعد از گرفتاری خان احمدخان ، بہ ملازمت شاه جمشیدخان مبادرت می نمود ، اورانیز بہ واسطہ عدم موافقت و متابعت بہ قتل رسانیدند .

و در روز سہ شنبہ دوم شہر ذی القعدۃ الحرام سنہ ثمان و تسعین و تسعمائہ ، بہ اتفاق اکابر و اعیان و سرداران و لٹام از کوچسفہان ، بہ قصد گرفتن شاد جمشید خان حرکت نمودند و بہ بلدہ رشت رسیدہ ، بہ دارالامارہ شاه جمشیدخان فرود آمدند و لشکر بیه پس از در خانہ شاه جمشیدخان تا کنار سیاہ رود بار [و]

۱ - نسخہ د : نمک حرام .

صحرای لوندیه صف زده، ایستاده بودند. لاجرم حمزه بیک - پسر قرابهادر - در حرام نمکی با چند نفر از کلاب بی آبرو، پرده بی شرمی و نقاب بی آزرمی به روی خود کشیده، چشم از حقوق و احسان پوشیده، بلا حجاب به دارالحرم شاه جمشیدخان در آمده و در نهایت ذلت و هوان و غایت عقوق و عصیان، شاه جمشیدخان رامقید نموده، به اتفاق والدۀ او، در نصف اللیل، خوار و ذلیل، اسیروار، به گوراب کهدم فرستادند. نظامی:

به هر گامی ز کامی دور می ماند زمحنت آیتی مسطور می خواند
جهان خرمن بسی داند چنین سوخت مشعبد را نشاید بازی آموخت
کدامین سرو را داد او بلندی که بسازش خم نکرد از زور مندی
تنوری سخت گرم است این علف زار تو خواهی پر گلش کن خواه پر خار
ملازمان میرزا کامران، مردان^۱ شاه جمشیدخان مهموم مظلوم را با والدۀ او در آن شب به استری بادر فتار، سوار کرده و به گوراب کهدم برده، شرایط محافظت به جای می آوردند.

و بعد از گرفتاری شاه جمشیدخان، میرزا کامران و قرابهادر بی ایمان دو پسر شاه جمشید خان را که در صغر سن بوده و هنوز اطلاعی از خیر و شر و نفع و ضرر نداشته، به دست گرفته، فرمان فرمای الکای بیه پس شدند و به اتفاق ملازمان و معتبران شاه جمشید خان، عرض اموال و اسباب شاه جمشید خان دیده، زر نقد و طلا و نقره و عمارات طلا و مرصع^۲ و اجناس خزاین و بیوتات و کتابخانه و اسبهای تازی نژاد سواری و استرهای باری و قطاری را قلمی نموده، متصرف شدند و تهمت و بهتان و افک و افترای بی پایان در حق شاه جمشیدخان فراهم آورده و محضر نوشته، به تصدیق ملازمان و معتمدان شاه جمشید خان و عامۀ بیوفایان و حرام نمکان گیلان بیه پس رسانیده،

۱- کلمه «مردان» زائد به نظر می رسد. ۲- شاید آلات طلا و مرصع.

مضحوب ملك مظفرشوم ظفر منجیلی که ابو موسی اشعری سلسله شاه جمشید خان بود، به درگاه سلطان محمد خدا بنده، به دار السلطنه تبریز ارسال نمودند و میرزا سلیمان وزیر و ارکان دولت را به اموال و اسباب مشارالیه تطمیع نمودند. و بعد از دو ماه و هجده روز که جمشید خان مظلوم را در محال کهدم مقید و محبوس می داشتند، روز یکشنبه هشتم شهر محرم الحرام سنه تسع و تسعین و تسعمائه^۱، به تدبیر و تزویر قرا بهادر نمک به حرام، سیصد نفر از لئام بیه پس را انتخاب نموده، همراه حمزه بیک^۲ - پسر قرا بهادر - به گوراب کهدم فرستادند و جماعت مذکور، به گوراب کهدم، در یکی از نکبت خانه های ملعون، به زه کمان، شاه جمشید خان مظلوم خسته خاطر جگر سوخته را به درجه شهادت رسانیدند. رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى قَاتِلِهِمْ اجمعین . ووالده شکسته اورا، در منزل نامبارک میر حسین لعین کیجائی، پیش از قضیه هائله پسرش، به دستور مسطور، به قتل آورده بودند. رباعی:

رخسی کز برگ گل آزار می یافت

تنی کز تار موئی بار می یافت

به تدبیر ستم شد کشته ناگاه

به خون و خاک شد آغشته ناگاه^۳

ایضاً رباعی:

این کهنه رباط را که عالم نام است

آرامگه ابلق صبح و شام است

بزمی است که وامانده صد جمشید است

گوری است که تکیه گاه صد بهرام است

۱- نسخه د: سنه سبع و تسعین و تسعمائه . ۲- نسخه د: حمزه خان .

۳- این دو بیت نه از نظر وضع رباعی است و نه از نظر وزن .

نظامی:

فغان زین چرخ کز نیرنگ سازی
 گهی شیشه کند گه شیشه بازی
 مباش ایمن که این دریای خاموش
 نکرده است آدمی خواری فراموش
 بزنی تیری براین چرخ کمان پشت
 که چندین نسل در نسل ترا کشت
 جهان آن به که دانا تلخ گیرد
 که شیرین زندگانی تلخ میرد

مضمون رقم سلطان محمد خدا بنده

که به کامران میرزای کهد می نوشته بعد از واقعه هائله
 فرمان همایون شرف نفاذ یافت ، آنکه ایالت پناه ، حکومت دستگاه ،
 شفقت انتباه ، عمده الامر و الاحکام العظام ، جلال الایاله ، میرزا کامران
 خلیفه ، به وفور عنایات و التفات بیکران شاهی و مزید عواطف و تلطفات
 بی پایان پادشاهی که در باره آن امارت و حشمت پناه ، بیرون از خدمت ناهمی است ،
 مخصوص و ممتاز و مفتخر و سرافراز گشته بداند که چون غبار شقاوت و
 ادبار ، بر چهره روزگار جمشیدخان که پرورده نعمت این خاندان و تربیت
 یافته اولیای دولت این دودمان بود ، نشسته ، در مقابل حقوق و احسان ،
 عقوق و عصیان و کفران پیش گرفته بود ، دست ولایت ، به دستیاری انتقام
 احبای خلافت ابدی الغایت ، مکافات عصیان او داده ، عرضه داشتی که آن
 عمده الاحکام در باب او مرفوع در گاه جهان پناه نموده بود ، روز چهارشنبه نوزدهم
 شهر جمادی مصحوب ملازم آن ایالت پناه رسید و بر مضامین آن اطلاع حاصل
 شده آنچه از آن خلیفه الخلفائی در این ماده واقع شده ، به مقتضای اراده و داد

و نیکو بندگی و اخلاص و اعتقاد ، محض مصلحت دولت قاهره واقع شده بسیار خوب رفته و مجدداً آثار کمال یکجہتی و دولت خواهی به ظهور رسانیده ، این معنی باعث تزايد مراحم اشفاق و الطاف بلاغیات و تضاعف موادمکارم و اعطاف بلانہایات نواب ہمایون ما در بارۃ اوشده ^۱ . درازای جلادت مذکور ، خاطر اشرف متوجه اعلائی ^۲ شأن و ارتقای مکان آن زبدۃ الامراء الزمان گردیده ، بہ انواع نوازشہای خسروانہ و نفقات پادشاہانہ ، اورا معزز و گرامی خواہیم ساخت .

چون امرای عظام و اعیان سلطنت ابدی الانتظام ، جہت رفع شرارت مخالفان ، بہ شیروان رفته بودند و عرصۃ آن دیار را از خبث و جود ناپاک ایشان پاک ساختہ ، امرای شیروان را در آنجا گذاشتہ ، عازم تبریز خلافت مصیر اند و در این چند روز بہ عتبہ بوسی استسعاد می یابند ، ان شاء اللہ تعالی بعد از رسیدن ایشان ، ملازمی را کہ آن ایالت پناہ خلافت دستگاہ با بعضی اموال جمشیدخان ، روانۃ آستان آسمان نشان نمودہ ، احکام مطاعہ در ہر باب ، حسب المسئول آن حکومت دستگاہ ، عز اصدار خواهد یافت . می باید کہ من کل الوجوه بہ توجہات خاطر فیاض مقاطر و اائق بودہ ، شرایط ضبط و ربط و حراست بہ جای آورد و مترصد وصول فرمان لازم الازعان بودہ ، بہ ہرچہ حکم جہان مطاع فرمائیم روز بروز سوانح حالات را مشروحاً عرضہ داشت نماید .

بیضای رقم دیگر

کہ در باب میرزا کامران بہ خان احمد خان رقمی ^۳ فرمودہ بودند .
معاملہ شناسان دانستی کہ ثبت آن بی موقع نخواہد بود

فرمان ہمایون شرف انفاذ یافت آنکہ سیادت و سلطنت پناہ ، حشمت

۱- نسخۃ د : اوست بہ جای اوشده . ۲- دراصل : اعلیٰ بہ جای اعلائی .

۳- دراصل : مقیمی . در نسخۃ د نیز مقیمی است .

و نصفت دستگاہ، عالیجاهی اخوی، زبده السادات و السلاطین العظام، نظاماً للسیادة و السلطنة و العز و الاجلال، خان احمد خان، به وفور عنایت و شفقت بی غایت و صنوف عاطفت و مکرمت بی نهایت شاهانه عز اختصاص و شرف امتیاز یافته بدانند که بنا بر آنکه جمشید خان مراعات حقوق تربیت و احسان این خاندان را به عقوق و عصیان و شقاق و کفران مبدل ساخته بود، حق نمک دودمان شاهی او را گرفته، حال ادبار، لاحق رخسار روزگار او گشت. حالیا چنان به مسامع جلال رسید که آن سلطنت پناه، به حدود بیه پس آمده، می خواهد که متعرض الکای او شود. این معنی مرضی و مستحسن نیست و الکای مشارالیه نسبتی به او ندارد. می باید که پیرامون الکای مذکوره مردم آنجا نگشته، از روی استقلال و استظهار تمام و وثوق و رجاء مالا کلام، به حراست و دارائی مملکت متعلق به خود اشتغال داشته، آن طرف آب سفید رود، مترصد ورود حکم همایون باشد که در هر باب بدانچه مقرر فرمائیم، طریق اطاعت و انقیاد مسلوک دارد. همچنانچه به مقتضای اخلاص جبلی و اختصاص ذاتی آن سیادت و سلطنت دستگاہ نسبت به نواب همایون است، در امثال امر مطاع راسخ بوده، از جاده مذکور عدول و انحراف ننماید که هر آینه به وجهی غبار خاطر عاطر اشرف خواهد بود. و روز بروز سوانح حالات را عرضه داشت نموده، مطالبی که داشته باشد، باز نماید که به انجام مقرون فرمائیم و زیاده ابرام ننموده، ایام سلطنت و اقبال ابدی الاتصال باد بالنون و الصاد. انتهى.

حاصل آنکه میرزا کامران خلیفه، بعد از قتل شاه جمشید خان، در امور سلطنت بیه پس استقلال به هم رسانیده، اراده آن نموده بود که دو پسر شاه جمشید خان را نیز از میان بردارد که میر عباس سلطان و شیرزاد سلطان و چند نفر از اکابر و عظام و لثام بیه پس از او متنفر گشته، به لاهجان رفتند. و خان احمد خان، سپه سالاری لاهجان را به میر عباس سلطان عنایت فرموده و

شیرزاد سلطان و سایر اعیان را دلخواه ایشان ، مراعات و موالات نموده ،
هر آینه در باره ایشان انعام و احسان می فرمودند .

و چون میرزا کامران ، در کفران نعمت ولی نعمت ، به نوعی که مسطور
و مذکور گشت ، جرأت و جسارت نموده ، قدم از اندازه خویش بیرون
نهاده بود . بیت :

هر که بیرون نهد قدم ز گلیم	افکند خویش را به ورطهٔ بیم
حق نان و نمک شناختنی است	روی مکرو حیل به آختنی است
از طریق خیانت و تزویر	در ره مکر و حیل از تقدیر
نتوان راه برد بر مقصود	نتوان گشت عاقبت محمود

صورت واقعه ، بعد از وقوع واقعهٔ مذکوره ، از باب نصیحت ،
خان احمد خان - والی بیه پیش - به میرزا کامران نوشته :

رقعهٔ خان احمد خان به کامران بی فرمان

امارت و ایالت پناها میرزا کامرانا . زنهار که به زور بازوی خود
غره نشوی و از گردش روزگار و تقدیر کردگار غافل نگردی که این گردنده
را گرداننده ای می باشد که امر از اوست . بیت :

بلی در طبع هر داننده ای هست که با گردنده گرداننده ای هست
بیت :

نه شیران به سر پنجه خوردند و زور نه سختی رسد از ضعیفی به مور
كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِأِذْنِ اللَّهِ زَنهار که دل در مسالکت
بیه پس نبندی و از او امر شاهانه به خون ایام جمشیدخان راضی نگردی که
حقوق مرشد و ولی نعمت و آزار یتیم و قطع صلهٔ رحم ، چون جمع گردد ،
کوه تاب نتیجهٔ آن ندارد . وقتی که بنده یتیم هم داشتم ، اجاره دار نواب

اعلی بودم^۱ ووالی و حارس شاه جنت مکان بود و بنده را در میانہ گناہ نہ. زنہار کہ نرنجند و تأمل نمایند کہ این نصیحت را دوستان بہ دوستان می - نویسند، نہ دشمنان بہ دشمنان . اما چندان شراب غرور در سرداری کہ از مستی آن نتوانی کہ سربرداری . *الْعَاقِلُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ*

۱- معنی این جملہ روشن نیست .

گفتار

در بیان خروج شیرزاد ماکلوانی ۱ و به قتل رسیدن جمعی از قاتلان شاه جمشید خان مرحوم

سخن پرداز این کاشانه روز چنین بیرون دهد از پرده روز^۲

که چون کامران کهدمی و قرابهادر فومنی، مورد لعنت ابدی شده، تا قیامت نام خود را به ننگ چنین عمل کثیر الخطأ والزلل آورده، قصد خون ناحق شاه جمشید خان کردند، بعد از آن قضیه، یک روز خوش ندیدند. اول قضیه‌ای که پیش آمد، خروج شیرزاد ماکلوانی بود. تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه شیرزاد ماکلوانی، در طالشستان فومن خروج کرده، پسری را از طالش فومن به هم رسانیده، سلطان محمودخان لقب داده، به پسری جمشید خان برداشته، از گیل و طالش فومن موازی ده هزار آدم یرقدار، از تفنگچی و کماندار، در ظل رایت فتح آیت او از روی ارادت و حمایت جمع شدند و به اتفاق لثام و رؤسا و سران سپاه و متابعت و مرافقت پسران احمد سلطان، به عزم جنگ و پیکار قرابهادر و کامران روانه رشت شدند. و یک شب در موضع پسیخان نزول نموده، روز دیگر به بلده رشت رسیدند. و در مبدأ حال قرابهادر و کامران، بی استعمال سیف و سنان،

۱- ماکلوان به سکون کاف و فتح لام . ۲- این بیت قافیه ندارد .

از صدمت و سطوت لشکر شیرزاد ماکلوانی به هزیمت رفتند و حمزه بیک ولد قرا بهادر و خواجه شیخ علی پسر خلیل و چند نفر دیگر از رؤسای نمک بحرامان، در هنگام گریز از معرکه رستخیز، بی ستیز و آویز در نهایت ذلت و هوان و غایت خفت و خسران، اسیر سر پنجه تقدیر شده، به خواری و شرمساری، به قتل رسیدند. و میر حمزه بیک و خواجه خلیل را با رؤوس سایر نمک به حرامان، به دروازه دارالاماره جمشیدخان، به دارا اعتبار آویختند، مصراع: زمانه خصم ترا بر کشد ولی از دار.

واجساد شوم نهاد شامت بنیاد ایشان را به فرموده شیرزاد ماکلوانی در میان [صحرای] لوندیه، به آتش قهر و غضب سوختند و شیرزاد مدتی در رشت توقف نموده، هر کس به ظاهر و باطن، شریک خون جمشیدخان شده بود، به دست آورده، به قتل رسانیدند. لمؤلفه:

گه دهر انتقام گل از خار می کشد آزار هر که می کند آزار می کشد

گفتار

در بیان آمدن سلیمان خان بیگلر بیگی شیروان به جانب گیلان
حسب الاستدعای قرا بهادر و کامران

چون کامران میرزا و قرا بهادر از صلابت شیرزاد ما کلوانی، به هزیمت
رفته بودند و به رودبار کهدم رسیده، خبردار می شوند که سلیمان خان بیگلر بیگی
شیروان - نوه عبدالله خان - حسب فرمان شاه خدا بنده، به اتفاق عساکر
شیروان، به قشلاق ولایت خراسان می رود و مشارالیهما از غایت قلق و اضطراب
و نهایت عجز و انکسار در موضع حرزه و بسار^۱ طارم نزد او رفته، عرض
می کنند که شما دخترزاده پادشاه ایرانید و بیگلر بیگی شیروانید، بواسطه
دفع فتنه و محافظت ملک به خراسان می روید. گیلان هم الکای محروسه
پادشاه ایران است و پسران شاه جمشیدخان نیز دخترزاده پادشاه ایران و
خاله زاده شما می باشند. در این و لاشخصی از ملازمان ایشان خروج کرده،
در مقام خسارت و خرابی گیلان است و ما مبلغ یک هزار تومان به شما می دهیم
که به گیلان آمده، رفع و دفع مخالف کرده، عود نمائید.

سلیمان خان بیگلر بیگی، به طمع جیفه دنیائی که سرمایه خرابی و

۱ - نسخه د: حرزه و بسار.

اختلال احوال است ، فریب این دوروی محتال خورده و به هوس زخارف بالقوة ایشان، از راه برگشته، به اتفاق لشکر و عسکر و کامران میرزا و قرا بهادر روانه رشت شدند .

جنگ کردن شیرزاده ماکلوانی با سلیمان بیگلربیگی شیروان و کشته شدن او به تقدیر و قضای آسمان

چون شیرزاد ماکلوانی ، از عزیمت سلیمان خان و لشکر و خدیعت قرا بهادر بی ایمان و کامران آگاهی و اطلاع یافت . به احضار لشکر و سپاه و لئام الکای بیه پس فرمان داده ، جمعی کثیر در ظل رایت او جمع شدند و در روز شنبه بیست و دوم جمادی الاول سنه تسع و تسعین و تسعمائه مستعد جنگ و جدال و آماده نزع و قتال گشته، در کلاش رودبار^۱ ، تقارب فئین و تنازع فریقین دست داده ، جنگ عظیم اتفاق افتاده ، بسیاری از رؤسای لشکر شیروان ، به ضرب تیر سخت کمان طالش قتل شدند و شیرزاد ماکلوانی ، در میدان نام و ننگ و عرصه حرب و جنگ ، دادمردی و پهلوانی داده ، بعد از کارزار شیرانه و کوشش مردانه، به حسب تقدیر آسمانی^۲ اسیر سر پنجه قضا و قدر گردیده ، دستگیر شد و سلیمان خان و قرا بهادر و کامران، به اتفاق لشکر و عسکر داخل بلده رشت شدند و شیرزاد ماکلوانی ، بعد از چند روز، به سعایت قرا بهادر و کامران، بالشکر و عسکر به قتل رسیدند. نظامی :

اگر بودی جهان را پایدارنی	به هر کس چون رسیدی شهر یاری
فلک گر مملکت پاینده دادی	ز کی خسرو به خسرو چون فتادی
کسی کودل در این گلزار بندد	چو گل زان بیشتر گرید که خندد
اگر دنیا نماند باتو مخروش	چنان پندار کافتد بارت از دوش

۱- نسخه د : کلاشه رودبار . ۲- پس از « تقدیر آسمانی » نام « شیرزاد

ماکلوانی » از نظر سجع آورده شده ولی تکرار آن مورد نداشت .

بعد از این قضیه هر چند قرابهادرو کامران به تألیف قلوب سپاه و لئام بیه پس کوشیدند ، به جائی نرسیده ، روز بروز وحشت مغایرت مردم ، سمت ازدیاد پذیرفته ، به جائی رسید که لشکریان بیگلربیگی ، بواسطه تحصیل آذوقه و علوفه ، به هر محل که می رفتند ، مردم آن محل به قتل ایشان مبادرت می نمودند . این معنی باعث توهم و اضطراب سلیمان خان و توحش لشکریان گشته ، از آمدن خود به گیلان نادم و پریشان^۱ گردیده ، به فکر معاودت افتاده ، کامران و قرابهادر بی ایمان را طلبیده ، تهدیدات نموده ، فرمود که فرایشان و اودنجیان ، هیزم فراوان جمع کرده ، آتش بلند افروختند و امر نمود که سرهنگان شیروان ، دست و پای قرابهادر و کامران را بسته ، در میان آتش اندازند . فی الواقع روزگار می خواست که ایشان را به آتش بیدادی که خود بر افروخته بودند ، بسوزاند . اما به مضمون الْأُمُورُ مَرَهُونًا بِنَابٍ وَقَاتِبَهَا چند روزی مهلت شدن قتل ایشان را مصلحت دانسته . دفع الوقت نمود لاجرم جمعی از فرایشان آمده ، مبلغی را که تقبل نموده بودند ، از ایشان گرفته ، واصل سرکار بیگلربیگی ساختند و پسر مهین شاه جمشید خان را که محمد امین خان نام داشت ، به ایشان [سپردند] و پسر کهن را که ابراهیم خان نام بود ، همراه برداشته ، از توهم دستبرد مخالف ، آهنگ عراق نمودند . و چون شارع عام الرئام و عوام ننگ و بچارپس و مشاورندان و غیره سدود گردانیده بودند ، از آن راه که آمده بودند ، مرور و عبور مقدور و میسور نبود . به تدبیر و راهنمایی خلیفه خواجه علی کلاشمی ، از راه ارباچر بچارپس و ورزل روانه کهدم شدند .

و در این ولا ، لئام فیکو و لیشاوندان و ورزل و لاکان و پسیخان خبردار شده ، در جاها و مکانهای سخت و راههای صعب^۲ ، سر راه بر عساکر

۱- شاید : پشیمان به جای پریشان . ۲- دراصل : راههای صعب المسالك .

شیروان گرفتند و باران تیرو تگرگ گلوله ، از سهم الحوادث کمان و تفنگ برایشان باریدن گرفتند، چنانچه جمعی کثیر از شیروانیان به درجه قتل رسیدند و بقیه عسکر از بیم شور و شر ، احمال و اثقال خود را گذاشته ، به صد کلفت و مشقت ، از آن مهلکه جان بیرون برده ، به در رفتند و خود را به رودبار کهدم رسانیدند و از راه منجیل و خرزویل ، روانه دارالسلطنه قزوین شدند. و آنچه سلیمان خان از اموال جمشیدخان به توسط قرابهادر و کامران طمع و تصرف کرده بودند، به اضعاف آن از سر کار سلیمان خان و لشکریان شیروان ، به طریق نهب و تالان، به دست مردم گیلان افتاد و ربع لشکر او در معرض تلف آمدند.

و چون مردم از قضیه قتل جمشید خان و بیرحمی و بیدادی قرابهادر و کامران خبردار شدند ، خاك ندامت بر سر خود کرده ، دیگر اطاعت و متابعت کامران و قرابهادر ننموده ، بکلی منکر و متنفر شدند و کامران به گوراب کهدم رفته ، قرابهادر نیز کوچ و متعلقان خود را برداشته ، به قریه کیجای کهدم ، به منزل میر حسن کیجائی اقامت نموده بود و شب و روز دست حسرت و ندامت بر سر پرشور و شر خود می زدند و از کردار ناصواب خویش اظهار تأسف و شرمساری می نمودند. کامران میرزا از ملازمت و شامت او متوهم گشته، به خاطر رسانید که مبادا فتنه ای دیگر از او تولد کند، به فکر دفع او افتاده ، مقتضای من اعان ظالماً فقد سخطه الله علیه به ظهور پیوست^۱ و به مصداق مصراع، علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد ، به حسب ضرورت علی بیک -- پسر احمد سلطان -- را که در حوادث سن و عنفوان زمان شباب و کامرانی و ربیعان جوانی بوده و در محال زرمخ و تنیان فومن، به سیر و شکار اشتغال می نمود، طلبیده، چون مشارالیه داخل مجلس کامران میرزا گردید،

۱- نسخه د : به ظهور رسید .

در خفیہ اورا بہ قتل قرا بہادر دلالت نموده ، رخصت قتل او می دهد .
روز دیگر علی بیگ ، از کامران رخصت انفراق حاصل نموده ، بہ
خانہ قرا بہادر می رود و بعد از دخول مجلس ، ساعتی با او صحبت داشته ،
ہنگام وداع از راہ فریب و خداع ، بہ شمشیر انقطاع دوش و گردن او را از
بارگران سرپرشور و شرسبک ساخته و سراو را برداشته ، در رشت از برای
نواب مہدعلیا - شاہزادہ خدیجہ بیگم - فرستادہ ، خود بہ اتفاق معدودی از
ملازمان کہ در خدمتش بودند ، بہ فومن مراجعت و بازگشت نمود .
و نواب علیہ عالیہ امر فرمود کہ کنیزان دارالحریم علیہ ، سرپلید نخوت
پیوند اورا بہ ضربات ساطور سلاخی ریزہ کردند و بعد از آن برادران اورا کہ
در محلات رشت پاسبان^۱ صاحبان خویش و بہ چندین صفت ، بروی شرف
وامتیاز داشتند^۲ ، طلبیدہ ، بہ خورد ایشان دادند . نظم :

مکن با ولی نعمت خود ستیز	کہ گردی سزاوار شمشیرتیز
مکن با ولی نعمت خود بدی	حذر کن ز باد افرہ ایزدی
مکن با خداوند خود سرکشی	کہ آب حیاتش کند آتشی؟

۱- دراصل : پاسبانی . ۲- دراصل : دارند بہ جای داشتند .

گفتار

در بیان ارادت نمودن کامران میرزا به تسخیر ولایت لاهجان
و به قتل رسیدن او در کوچسفهان به حسب تقدیر آسمان

چون اغلب مخالفان و اکثر قتلہ جمشیدخان در عرض يك سال با کمال
کلفت و نکال به قتل رسیده و بقیة السیف که انتظار قتل خود می کشیدند ،
به کامران میرزا توسل جسته ، از غایت خجالت و شرمندگی مرگ را بدان
زندگی ترجیح می دادند ، به اتفاق لشکر کهدم ، به قصد خرابی لشته نشا و
لاہجان وداعیہ تفرق و تشتت کوچسفهان ، حرکت و نهضت فرمودند .

خان احمد خان - والی بیه پیش - از عزیمت بداندیش آگاهی یافته،
در فصل تابستان که خود به دیلمان اقامت داشت، کامران میرزا با عموم لشکر
خود به کوچسفهان نزول نمود. شاه ملک - سپه سالار رانکوه - و سایر سپاه و
لئام بیه پیش را همراه او نموده، روانہ کوچسفهان و دفع فتنه و شین سیرزا
کامران و مخالفان نمود . و میرعباس سلطان با استعداد هر چه تمامتر و هجوم
لشکرور جالہ حشر، با عددی بسیار و عدتی بی شمار، به آداب حرب و قتال
اشتغال نموده و از آب سفید رود گذشته، به آهنگ جنگ میرزا کامران ، به
کوچسفهان آمدند و از ابتدای بازار کوچسفهان تا کنار مزار پیر موسی ،

این دولشکر به یکدیگر برخورد، شروع در جنگ و جدال و حرب و قتال نمودند و جمع کثیر از طرفین به قتل رسیدند و در اثنای کر وفر و گیرودار میرعباس سلطان - سپه سالار لاهجان - هزیمت کرده، فرار برقرار اختیار نمود و کامران میرزا و متابعان، به اعتقاد خود غالب آمده و در بازار کوچسفهان پای ثبات و قرار فشرده، انتظار بلای ناگهان و قضای آسمان می کشیدند که در خلال این حال شیرزاد سلطان و شاه ملك سلطان و چند نفر دیگر از اعیان سپاه و لثام بیه پس که در فترات شاه جمشیدخان فرار نموده، به ملازمت خان احمدخان - والی بیه پیش - مبادرت می نمودند، به اتفاق یکصد و پنجاه نفر از سوارنیزه دار که بعد از فرار میرعباس سلطان سردار، در کمین ایستاده بودند مانند شیرژیان و بیردمان و هزاربیشه شکار، از راه خر جگیران و کنار بازار، بر سر کامران ابلغار نمودند و به مشارالیه رسیده، به ضربات متواتر مکرر، او را از اسپ در انداختند و سر او را به تیغ آبدار از بدن جدا کردند و اعضای او را مثله فرمودند. و خواجه فتاح - وزیر شاه جمشیدخان - را که از رؤسای مخالفان و عظمای نمک بحرمان بود، در بازار کوچسفهان، به درجه قتل رسانیدند و سر کامران را با سرهای بدسگالان و بی وفایان برداشته، هسعتار دوستکام و کامران^۲، روانه لاهجان شدند. بیت:

دیدي که خون ناحق پروانه شمع را

چندان امان نداد که شب را سحر کند^۲

بالجمله کامران و قرا بهادر بی ایمان، مکافات کردار خویش را با دنیا نقداً در عرض يك سال و شش ماه یافته، جزای آخرت به مدلول آیه کریمه
 أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ جزاء بما كانوا يعملون باقی و بر
 قرار است. بیت:

۱ - محل این دو آبادی و راه آنها معلوم نشد. ۲ - ظاهرأ : دوستکامی و کامرانی. ۳ - در اصل : به سربرد به جای سحر کند.

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت رامکافات
 سپهر آئینه عدل است شاید که هر چه آن ببیند وانماید
 منادی شد جهان کان کس که بد کرد نه باجان کسی باجان خود کرد
 مگر نشیندی از فراش این راه که هر کو چاه کند افتاد در چاه
 تاریخ کشته شدن کامران میرزا که یکی از شعرای آن زمان به نظم

آورده ، التاريخ :

چو کامران خلیفه ز زشتی طالع
 برون نهاد قدم از ولایت کهدم
 به عزم آنکه نشیند به تخت کوچسفهان
 به قصد آنکه کند پای آرزو محکم
 قضا چو دید که اولایق حکومت نیست
 نوشت ایالت او را قدر به ملک عدم
 به خواب دیدم و تاریخ قتل او جستم
 کشید آه جگر سوز از دل پر غم
 بگفتم این همه آه و ندامت از پی چیست؟
 به گریه گفت که از من به من رسیده ستم
 که من به حاکم رشت و به حاکم گیلان
 خلاف عهد نمودم جزای آن دیدم
 کنون فتاده تن من به خاک کوچسفهان
 به پیش حاکم گیلان نهاده است سرم
 «خلاف عهد و قسم» گشته چون مرا تاریخ
 توهم نویس به دیوان «خلاف عهد و قسم»

۱ - خلاف عهد و قسم به حساب جمل سال ۹۸۶ قمری می شود.

چون شیران میدان صوات و مردانگی و نهنگان لجهٔ بسالت و فرزانیگی، کامران میرزا و سایر قتلہٗ شاه جمشیدخان را به قتل آورده، دوستکام و مقضی المرام روانہٗ لاهجان شدند، به بازیگاگوراب لاهجان رسیده، سر میشوم کامران رامصحوب بوسعیدمیر - برادرشاهمملک - و ملک عنایت - برادر ملک حسن مالوسہ ای - به دیلمان جهت خان احمدخان فرستادند و خود به لاهجان رحل اقامت انداخته، بساط نشاط و کامرانی افکنده، جامہای دوستگانی^۱ پیاپی در کشیدند و به زبان حال به این مقال مترنم می بودند کہ، بیت:

یکی جام نوشین پس از بدسگال به از زندگانی پنج-اھ سال^۲

و مشارالیهما کہ سر کامران را به دیلمان، به نظر همایون خان احمدخان - والی لاهجان - رسانیدند، خان احمد تمامی عمارات و محلات دیلمان را چراغان فرموده، نشاط جوانی و انبساط کامرانی را از سر گرفته، چند شبانہ روزداد عشرت و شکفتگی دادند و بعد از آن سر کامران میرزارا به بوسعید میر و ملک عنایت داده، امر نمود کہ به جمیع قرایا^۳ و قصبات لاهجان بیه پیش، به روش تشہیر بگردانیده، زرها به طریق مشتلق و مژده لوق از مردم بگیرند.

حسب فرمان خان احمدخان، بوسعید میر و ملک عنایت، سر کامران را به نیزه کرده، آورده و در تمامت ولایات بیه پیش گردانیده، زرها به مژدگانی گرفتند. و خان احمدخان در اوآن فصل خزان به گیلان آمده، سر کامران را به نیزه کرده، و در زیر تخت خود نصب نموده، مدت سه ماہ سر کامران، حسب القضای آسمان، به دار اعتبار منظور نظر اولی الابصار بود. و بعد از آن شیرزاد سلطان، کاسۂ سرنامبارک کامران بی ایمان را از

۱- ظاهراً: دوستکامی. ۲- این بیت در اصل چنین است: دمی آب خوردن

پس از بدسگال - به از عمر هفتاد و هشتاد سال. ۳- قریه را به قرا جمع می بندید.

خان احمدخان - والی لاهجان - استدعا نموده، فرمود که استاد بتراشد و به زرگرداد که پیاله شراب خواری از آن ترتیب دهد و کعب پیاله را از استخوان کله نمایان بگذارد. استاد زرگرداد حسب الفرموده شیرزاد سلطان، به دقت تمام به تمام رسانیده، مدت ده سال، کاسه سر میرزای کامران، در مجلس شیرزاد سلطان سرگردان و به دست رندان باده خوار، گردان بود. نقل است که شیرزاد سلطان این بیت را در حاشیه پیاله موصوفه نوشته بود. بیت :

کاسه سر شد قدح از گردش دوران مرا

دارد این چرخ خراب آباد سرگردان مرا

آصفی

گفتار

در بیان سلطنت محمد امین خان ابن شاه جمشیدخان و زمان و کالت
آقامحمد سلطان و مال حال ایشان

بعد از جنگ کوچ سفهان و به قتل آمدن میرزای شوم و سایر قتلۀ جمشیدخان،
اکابر و اشراف و اعیان بیه پیش ، بر سر محمد امین خان جمعیت نموده و از
کوچ سفهان به رشت و از رشت به فومن آمده، به اتفاق جمهور اعیان و معتبران
و کالت جلیل القدر محمد امین خان را به آقامحمد فومنی که تربیت کرده احمد
سلطان و ایشک آقاسی باشی جمشیدخان بود ، تفویض نمودند . و آقامحمد
مشارالیه، از حسن سلوک و نیک ذاتی با حکام اطراف ، سازگاری داده و
بالثام و سپاهی ، به حسن خلق معاشرت نموده، در استقرار مملکت و آرامش
رعیت ، سعی موفور به تقدیم رسانید . و جمعی از اعیان و لثام بیه پس که در
لاهبان به خدمت خان احمدخان اشتغال می نمودند ، به توسط آقامحمد ، از
خان احمدخان مرخص شده ، به خدمت محمد امین خان آمدند. و شیرزاد بیک .
به سپه سالاری رشت سربلند شده ، جماعت دیگر نیز به قدر حالت و مقدار ، به
مناصب و مراتب اعتبار ، مخصوص گردیدند و مدت دو سال اهالی گیلان
بیه پس در مهاده امن و امان ، آسودگی یافته ، اوقات به راحت و فراغت

۱ - نسخه د : مهد به جای مهاده .

می گذرانیدند .

و چون در فترات کامران میرزا ، محمد بیک - ولد احمد سلطان ، برادر بزرگتر علی بیک سلطان - حسب الفرموده کامران در دست ملک احمد سر اوانی ، به قتل رسیده بود و کامران به ماسوله رفته ، سلطان محمود خان نام پسر را که شیرزاد ماکلوانی ، به پسر جمشیدخان برداشته ، خروج کرده بود و در طالش تفرود به هم رسانیده ، در موضع شنبه بازار به قتل آورده بود ^۱ ، علی بیک سلطان از او متوهم گشته ، از راه طارم به قزوین رفته بود . و کامران میرزا هفت و ذلات ^۲ بسیار در باب او نوشته و تهمت خروج و عصیان ، به مشارالیه نموده ، به میرزا سلیمان وزیر عریضه داشت ^۳ کرده بود . میرزا سلیمان وزیر و ارکان دولت ، علی بیک سلطان را از قزوین دوستاق ^۴ نموده ، مصحوب اصلان بیک قورچی شاملو ، به قلعه اصطخر فارس فرستادند و مدت سه سال مشارالیه در قلعه مذکور محبوس و از آسایش مأیوس بود ، تا آنکه دو نفر از ملازمان وی احوال گرفتاری و بی گناهی او را ، در روضه مقدسه مطهره متبرکه رضویه جُمَّتْ بِآذْوَارِ السَّبْحَانِيَّةِ وَالْآثَارِ الْقُدْسِيَّةِ در هنگام طواف ، به نواب شاه خدا بنده عرض نمودند . و خدا بنده محمد شاه را بر عجز و انکسار ملازمان مزبور رحم آمده ، از دیوان قدرت نشان ، حکم خلاصی و فرمان آزادی علی بیک - پسر احمد سلطان - نفاذ یافته ، مقرر شد که کو تو ال قلعه اصطخر فارس ، علی بیک را مطلق العنان سازد و بعد از وصول فرمان ، علی بیک سلطان ، از زندان استخلاص یافته و به دار السلطنه قزوین به درگاه شاهی رسیده ، به ایثار درم و دینار ، جذب خاطر و جلب قلوب امر او را در دولت نموده ، منصب و کالت پسر شاه جمشیدخان به علاوه مرتبه امارت الکای بیه پس را بدستور و الدخویش

۱ - معنی این عبارت روشن نیست . ۲ - ظاهراً: هفوات و ذلات .

۳ - ظاهراً: عرضه داشت . ۴ - نسخه د: دوستاق .

گرفتند و حکم حاصل نموده و سفارش نامه خدا بنده محمد شاه ، بنام امیره سیاوش خان حاکم گسکر تحصیل کرده بود که هرگاه خان احمد خان - حاکم بیه پیش - لشکر به جانب الکای بیه پس فرستد ، امیره گسکر به معاونت و مظاهرت مشارالیه قیام و اهتمام نماید و لشکر و عسکر از او دریغ ندارد و علی بیک سلطان؛ بعد از حصول مستدعیات خویش از ارکان دولت قاهره و امنای سلطنت باهره ، مرخص گشته از راه پشت کوه به ماسوله می آید .

گفتار

در بیان قتل آقامحمد سلطان

چون بوسعید - پسر برادر شاهملك - در ایام سلطنت محمد امین خان و زمان وکالت آقامحمد سلطان ، به وسیله ای از مشارالیه آزرده خاطر و افسرده دل شده بود ، مسموع اومی شود که منصب وکالت و اتالیقی پسر شاه جمشید خان را به علی بیک سلطان - ابن عم او - تفویض فرموده اند . هنوز مشارالیه به آمدن به جانب الکای گیلان مرخص نشده بود که بوسعید میر ، به استخاره و استشارة شیرزاد بیک سلطان - سپه سالار رشت - تمهید قتل آقامحمد سلطان نموده ، شب به اتفاق جمعی از مردم زرمخ و تنیان ، به دارالاماره فومن ، بر سر مومی الیه ریخته ، بی ثبوت گناه و صدور خطا به قتل او مبادرت نمودند . و در همین شب شیرزاد سلطان با جمعی از متابعان و ملازمان ، از رشت به فومن آمده و محمد امین خان را برداشته ، به وکالت او شروع نمودند .

گفتار

در بیان یاغی شدن سپهسالار رستم و به قتل رسیدن او از مخالفت
لشکر و حشم .

چون شیرزاد سلطان، به قتل آقامحمد خان از رشت حرکت نموده، به فومن
آمده، بی استصواب و صلاح دید لئام و سپاه، آقامحمد خان را به درجه قتل رسانیده
و در امور و کالت و امارت مدخل نموده بود، سپهسالار رستم که نسبت قومی
به علی بیگ داشت، در موضع مشینک دشت، سر راه بر شیرزاد سلطان و متابعان
او گرفته، قریب شش هفت هزار نفر آدم^۱، از عسکر فومن و شفت و تولم
بر سر خود جمع کرده، مانع رفتن شیرزاد سلطان و بردن محمد امین خان،
از فومن به رشت گردیده، ادعای و کالت و منصب سپهسالاری فومن نموده
و به نوعی راهها [را] مسدود ساخته بود که قحطی در میان لشکر شیرزاد سلطان
افتاد، چنانکه سه شب از برای چهار پایان جو به هم نرسید. و شیرزاد از حرکت
ناپسندیده خود و قتل بناحق آقامحمد سلطان، نادم و پشیمان گشته، شروع
در مصالحه نمودند. و در خلال این احوال، امیرخواند - سپهسالار لشکر
شفت - را برداشته، به طریق فریب و خدیعت، از اردوی سپهسالار رستم بیرون
آمده، از راه سنگ بچار، به گوراب فومن رسیده، شرف بساط بوسی محمد

۱ - نسخه د : شش هفت هزار آدم .

امین خان دریافت. و از وقوع این حالات سپه سالار رستم مضطرب شده، تزلزلی در اردوی او افتاد و مجموع لشکریان سپه سالار رستم فرار نموده، به خدمت محمد امین خان و شیرزاد سلطان آمدند و سپه سالار رستم از بی وفائی لشکرو حشم، بی ثبات و قرار گشته، به طرف وافیه و چومثقال فرار نموده. شیرزاد سلطان پیرزاهد وافیه را طلبیده، به عهد و پیمان نزد او فرستاد. و پیر مشارالیه به قریه چومثقال، به اورسیده، به حسن تقریر و وعده و وعید دلپذیر، سپه سالار رستم را مستمال و خوشحال ساخته، او را به خدمت محمد امین خان آورد. و شیرزاد سلطان، مشارالیه را عارضه عتاب و خطاب [ساخته] از مجلس بیرون آورده، به قتل او امر نمود و یکی از ملازمان شیرزاد سلطان، سراوبه تیغ بیدریغ برداشته، بعد از اطفاء نائره فتنه و فساد سپه سالار رستم، مراد بسته دیمی را که از لثام معتبر آن دیار بود، به سپه سالاری فومن اختصاص داده، سفارش لثام و رعیت فومن به او کرده، در ملازمت محمد امین خان و رفاقت اشرف و اعیان روانه رشت شده، به دارالاماره مرحوم جمشید خان نزول فرمودند.

گفتار

در بیان نبش قبر شاه جمشیدخان علیه الرحمة والغفران و آوردن
به رشت و دفن نمودن

بعد از تفویض نمودن سپه سالاری قصبه فومن بنا بر صلاحیت و آدمیت
و مردمی ، به سپه سالار مراد بسته دیمی ، به موعده انقضا و مرورشش ماه ،
بوسعید میر به اتفاق مردم زرمخ و تنیان ، شب بر سر اور یخته ، به قتل رسانیدند
و در خلال این حال ، خبر آمدن علی بیك سلطان به کوه رودبار ماسوله ، به
تحقیق پیوست . شیرزاد سلطان از این خبر مستشعر شده ، ملازمان و متابعان
دولت خود را جمعیت نموده ، عصر روز چهارشنبه بیست و دوم ربیع الآخر
سنه اثنین و تسعین تسعمائه ، سوار شده ، در بازار لیشاوندان ، چهار پایان را برداشته
جوداده ، به جانب فومن و ماسوله رودخان ایلغار کرده ، علی الصباح روز
پنجشنبه به ماسوله رودخان می رسند . بوسعید میر ، از حرکت و عزیمت شیرزاد
سلطان آگاهی یافته ، با تفنگچی و کماندار بسیار ، سر راه بر لشکریان شیرزاد
سلطان گرفته ، جنگ در می گیرد . و بالاخره قدر اندازن لشکر شیرزاد سلطان
چند نفر از ملازمان بوسعید میرزا ، بتفنگ می زنند و شکست بجانب لشکر
بوسعید میر افتاده ، شیرزاد سلطان و ملازمان ، در ضمان سلامت و امان به ماسوله

می‌روند و از آنجا به ییلاق کوه رود [بار] ۱، بر سر علی بیگ سلطان تاخت می‌برند و علی بیگ سلطان، احمال و اثقال خود را گذاشته، از راه ماسال، بجانب کسگر متوجه می‌شوند و بنزد امیره سیاوش خان - حاکم گسگر - رفته حکم و فرمان که به اسم او آورده بود، ظاهر نموده، استمداد می‌نماید.

و بعد از فرار علی بیگ سلطان، شیرزاد بیگ و ملازمان، از ییلاق ماسوله معاودت کرده، بقصبه ماسوله می‌آید و مسموع می‌شود که بوسعید میر، شارع ماسوله رود خان رامسدود گردانیده، در جاهای تنگ و گذرهای سنگ، تفنگچی و کماندار نگاه داشته است.

شیرزاد سلطان، در خدمت محمد امین خان و باتفاق ملک حسن بیگ و برادران و سپهسالار امیر خواند طالش شفت و اقوام، از ماسوله براه ییلاقات توجه فرمودند و از ییلاق لوك و گیلوا، روانه ییلاق شفت شدند و به موضع سکن که خانه‌های امیر خواند و اقوام او در آن موضع است، نزول فرمودند. و از آنجا بعد از دو اوزه روز، براه لالك و دیورود، حرکت نموده و بچو بر رود خان رسیده، اراده آن داشتند که از راه رودخانه پسیخان روانه رشت شوند.

۱ - در چاپ درن و نسخه خطی د: کوه رود.

گفتار

در آمدن علی بیک سلطان به اتفاق لشکر امیرة گسکر و بهزیمت
رفتن ایشان و ظفر یافتن شیرزاد سلطان و باقی احوالات ایشان
بدین شرح :

چون علی بیک سلطان به گسکر رفته ، اظهار احکام و ارقام نموده بود ،
امیرة گسکر موازی دو بیست نفر سوار چینی^۱ و پانصد نفر پیاده اسلحه دار
گسکری را به سرداری سپه سالار قاسم مهرداد ، همراه علی بیک سلطان نموده ،
روانه ساخت . و علی بیک از راه دهنده و کسما ، به شنبه بازار رسیده ، بوسعید
میر به اتفاق پانصد کس از لشکر فومن به وی پیوسته ، از راه ازبر^۲ به احمد سر
گوراب شفت رفتند^۳ و از آنجا به چوبر^۴ و دخان روان شدند و شیخ میر^۵ قلعه
کولی را که خلابر و رستر فومن بود ، به قراولی مقرر فرمودند و مشارالیه
به رودخانه چوبر جای تنگی یافته ، بنه بر کرده بوده و لشکر را در یمن و یسار
قرار داده ، و علی بیک سلطان به اتفاق بوسعید میر ، در کنار رودخانه مذکور
تیپ بسته ، در پای علم توقف نموده بود که شیرزاد سلطان مانند بلای ناکهان و
شیرزیان بدان مکان رسیده ، جنگ در پیوستند . و این دو لشکر به یکدیگر

۱ - نسخه د : چمنی ، ظاهراً : چکینی . ۲ - ازبر بفتح الف و باء . ۳ - در

اصل : باچند سر گوراب شفت رفتند ۴ - چوبر بفتح باء . ۵ - نسخه د : شیخ حمیر .

به سان تگرگ گلوله تفنگ باریدن گرفت . و شیرزاد سلطان در میدان حرب و جنگ ، دادمردانگی داده ، جمعی کثیر از لشکریان امیره سیاوش خان به قتل رسیدند . و شیخ میر^۱ قلعه کولی که بانی و سردار عسکر فومن بود ، به دست سپهسالار بیدخشه کشته گشت و جوانان طالش شفت که اقوام امیره خواندو برادران ملك حسن بیک بودند ، بنه بررا به ضرب داس و تبر خراب کردند . و علی بیک سلطان و بوسعید میر و سپهسالار قاسم مهرداد ، بابقیه السیف لشکر تاب مقاومت و طاقت مجادله شیرزاد سلطان نیاورده ، قرار بر فرار دادند و تا گسکر هیچ جا و مقام نیا سودند .

و شیرزاد سلطان و محمد امین خان ، همعنان فتح و ظفر ، به اتفاق لشکر و عسکر ، به درون شفت نزول نمودند . و بعد از ورود ایشان در آن مکان ، تمامی مردم شفت از سپاه و لثام و رعیت ، بانزول و علف و علوفه و سلامی ، به خدمت محمد امین خان و شیرزاد سلطان مبادرت نمودند و اردوی ایشان سه روز در آن مقام توقف نموده ، چهار پایان آسودند . و بعد از سه روز اردو حرکت کرده ، به جانب رشت عزیمت نمودند و به کنار رودخانه پسیخان که صحرای دلکش و جای خوش بود ، خیمه و خرگاه و کومه و گله گاه نصب کرده ، حلول و نزول فرمودند .

گفتار

در بیان عزیمت امیر سیاوش خان کرت دیگر با علی بیک سلطان
به جانب پسیخان و عزیمت نمودن شیرزاد سلطان
چون شیرزاد سلطان ، علی بیک سلطان را شکست داده ، بسیاری از
سپاه و لئام و چینی^۱ و گسگری را در آن معرکه به قتل آورد^۲ ، به اتفاق محمد
امین خان و سایر ملازمان ، از راه رودخانه پسیخان ، روانه رشت شده و در
صحرای پسیخان ، به خاطر جمع فرود آمده بود . و غافل از این معنی که
لشکر امیر گسگر ، از راه لیشاوندان و عسکر فومن از راه خواجان فیکو
نمودار می شوند. بیت:

بی خبرزان که نقش بند قضا در پس پرده نقشه ا دارد
امیر گسگر و علی بیک سلطان ، به اتفاق لشکر فراوان ، به رودخانه
پسیخان ، بر سر محمد امین خان و شیرزاد سلطان آمدند . و لشکریان
از طرفین ، به زور آزمائی و جنگجویان هر دو سپاه ، به شمشیر آبدار صاعقه
کردار و سنان جانستان آتشبار ، دما از روزگار مخالفان و معاندان بر آوردند.
و در خلال این حال ، شیرزاد سلطان لشکر مخالف را زور آور دیده ، تاب
مقاومت نیاورده ، محمد امین خان را به ضرورت وداع نموده ، به اتفاق ملازمان

۱ - نسخه د : چمنی ۲ - دراصل : می آورد .

و مخصوصان خود از راه فیالم ، به طرف سیاه رود کنار پیر بازار، هزیمت و عزیمت نمود . و امیرۃ گسکر، محمد امین خان را به دست آورده، و به علی بیک سلطان سپرده ، در معاونت علی بیک سلطان و مظفر شدن و شکست دادن شیرزاد سلطان، استقلال عظیم بهم رسانیده، به همه جهت تابع خود گردانید و لشکریان خود را برداشته، از راه کسما ، روانه مملکت خویش گردید. و علی بیک سلطان، محمد امین خان را بارالده او - مهدا علی شاهزاده خدیجه بیگم - برداشته ، به فومن آمدند . و مشارالیه دروکالت و امارت مستقل گشته، اوقات به فراغت و اقبال می گذرانید .

گفتار

در بیان آمدن ابراهیم خان از عراق بصوب لاهجان وزمان
وکالت شیرزاد سلطان

چون شیرزاد سلطان از تدبیرات ناقص خویش در جنگ پسیخان
شکست خورده و محمد امین خان را از دست داده، به هزیمت رفته بود، از
عالم خجالت و شرمندگی، به نزد خان احمد نرفته، به آستانه حضرت سید
جلال الدین اشرف علیه الف التحیه و الثنا منزوی گشته بود. خان احمد خان
اورا طلبیده و همه جهت مستمال ساخته، و سپه سالاری کوچسفهان را به او عنایت
فرموده، و عده می دهد که من ابراهیم خان - پسر کوچک شاه جمشید خان - را
که سلیمان خان بیگلربیگی شیروان، همراه خود به قزوین برده بود، می آورم
و وکالت اورا به شما رجوع کرده، به ولایت بیه پس می فرستم.

شیرزاد سلطان، به کوچسفهان آمده و به سپه سالاری آن صوب، قیام
واقدا نموده، مدت دو سال در مملکت کوچسفهان، اوقات می گذرانید.

بر ضمیر معامله فهمان و کار آگاهان، روشن و هویدا است که باعث
خرابی گیلان از فتنه و آشوب، این مملکت که نمونه بهشت برین بود، از
زمان دولت امیر هدوباج مرحوم و خان احمد خان والیان گیلانات، از آشنائی و

الفت کدام طبقه است . فَأِذْ ابْدَلْغَ الْكَلَامَ فَأَمْسَكُوا وَأَسْكَتُوا أَنْفُسَهُمْ وَچندین هزار خانه به سبب آن خراب شده، وجود ایشان موجب اندراس و انهدام دودمان و خاندان سلاطین اسحاقیه و امیر کیائیه گیلان و گیلانیان گردید. بیت :

ز آتش ظلم و جفا گردید ناگهان خراب

ملك گیلانی که خاکش بود خوشبو ترز مشك

بعد از آن خان احمدخان - والی ولایت بیه پیش - رقعهای به درگاه سلطان محمد خدا بنده نوشته ، محراب بیک ایشک آقاسی [و] نواب تقدس احتجاج مهدعلیا [خدیجه] بیگم را به درگاه فرستاده ، ابراهیم خان را طلب داشته ، به لاهجان آوردند. و خان احمدخان، شیرزاد سلطان را از کوچسفهان طلب داشته ، منصب و کالت ابراهیم خان را به مشارالیه تفویض فرموده، بدو سپردند ، و اسباب سلطنت ابراهیم خان را درست کرده ، و بعضی از لشکریان بیه پیش را همراه نموده ، روانه بیه پس گردانید .

شیرزاد سلطان به اتفاق میرعباس سلطان - سپهسالار لاهجان - و کیا فریدون و کیا جلال الدین محمد و بعضی از سرداران مملکت بیه پیش ، ابراهیم خان را برداشته به عزم تسخیر بیه پس ، از آب سفیدرود گذشتند و داخل الکای کوچسفهان شدند . و روز دیگر شیرزاد سلطان ، در خدمت ابراهیم خان و در صحبت میرعباس سلطان چپک و سایر سرداران و سپهسالاران بیه پیش و لشکر از حد و نهایت بیش ، روانه رشت شدند و به بلده رشت در آمده ، شیرزاد سلطان و ابراهیم خان به خانه های ملاحان نزول نمودند و میرعباس سلطان چپک و اعیان سپاه ، به منازل ارباب و اشراف نزول فرمودند و سپاه و لثام و رعایای رشت و توابع را مستمال ساخته تسخیر نمودند و بعد از چند روز به طرف فومن روانه شدند و يك روز در موضع لیشاوندان توقف نموده ، روز دیگر عزیمت

۱- نسخه د: دیگر روز به جای يك روز .

فومن کردند .

شیرزاد سلطان پیشتر از لشکریان سوار شده و علی الصباح به گوراب فومن رسیده ، والدۀ رضا قلی بیك^۱ مسماء «تی تی» را که دختر قرامحمد چپک و مطلمتۀ خان احمد خان بود که در حبالۀ نکاح احمد سلطان در آمده بود، بر خورده، بنفسه به قتل مسماء مذکورہ مبادرت می نماید . و بعد از آن به راه شکال گوراب ایلغار کرده ، طعام صبح را به خانۀ پسران قاضی عبدالکریم خورده، بر می گردد و در گوراب فومن، ابراهیم خان را به دارالاماره فرود آورده ، سپه سالاران و اعیان به اتفاق لشکر بیه پیش لاهجان ، در میدان فومن نزول می کنند و ارباب و اعیان ورعایا و کدخدایان الکای فومن به قدم اعزاز و احترام استقبال نموده، اطاعت و متابعت نمودند .

و بعد از چند روز به شیرزاد سلطان خبر رسانیدند که امیرۀ گسکر ترتیب عسکر نموده، به اتفاق علی بیك سلطان بر سراو می آیند .

شیرزاد سلطان با امیر عباس سلطان - سپه سالار لاهجان - و امرای الکای بیه پیش کنکاش نموده، صلاح دید کردند . رأی همگنان بر آن قرار گرفت که میقات مقابلات هر دو لشکر و مقام استعمال تیغ و خنجر، صحرای وسیع شنبه بازار باشد. و لشکریان بیه پیش و سرداران وفا کیش، دل بر حرب و قتال نهاده و از گوراب فومن کوچ کرده، روانۀ شنبه بازار شدند . و عرصۀ آن فضا را از وجوه مخالف خالی دیده، از راه رود خان به طرف کسما حرکت نمودند .

و چون امیرۀ گسکر، به اتفاق لشکر و عسکر، به موضع کسما می آید، مسموع می شود که شیرزاد سلطان و لشکر لاهجان ، از گوراب فومن به طرف رشت رجعت نموده اند. به داعیۀ آنکه در کلاشم ، سر راه بر لشکریان

۱- نسخه د: رضا قلی خان .

گرفته، حرب نمایند، از کسما به راه پسیخان متوجه شده، روان شدند، و شیرزاد سلطان و متابعان به سر راه کسما رسیده و چند نفر از لشکریان امیره گسکر را دیده، استفسار احوال نمودند و به تحقیق پیوست که امیره گسکر و مخالفان، از راه پسیخان به پیش رودبار رفته اند. ایشان نیز از عقب امیره گسکر روان شدند. و چند نفر از دنبال لشکر امیره رسیدند و قتل نمودند، لاجرم امیره گسکر، به صحرای پیش رودبار کلاشم رسید و تحقیق نمود که شیرزاد سلطان و لشکریان از این راه مرور نکرده اند. بلا توقف و تأخیر از راه رودخانه به جانب گوراب فومن متوجه گردید. و شیرزاد سلطان و ابراهیم خان به اتفاق میرعباس سلطان و سرداران و سپه سالاران ولایت بیه پیش به موضع پیش رودبار کلاشم رسیده، معلوم می شود که لشکر مخالف به طرف فومن حرکت نموده اند. به خاطر جمع و دل آسوده، به جانب بلده رشت روانه شدند. امیره گسکر به اتفاق علی بیک سلطان و لشکریان، به گوراب فومن رسیده، توقف نمودند و شیرزاد سلطان و ابراهیم خان، به اتفاق سرداران و لشکریان روانه بیه پیش شدند و به لاهجان رسیده، هر کس از اعیان لشکریان به اوطان و منازل خود مراجعت نمودند.

گفتار

در بیان لشکر آوردن شیرزاد سلطان مرتباً ثانی از لاهجان و رسیدن علی بیک سلطان و شیرزاد سلطان به هم دیگر در کنار رودخانه پسیخان و جنگ نمودن به مقتضای گردش آسمان

بعد از چند گاه شیرزاد سلطان، محراب بیک - ایشک آقاسی دار الحرم علیه - را به التماس نزد خان احمد خان فرستاده، استمداد لشکر نمود و خان احمد التماس او را مبذول داشته، امر نمود که میرعباس سلطان - سپه سالار - و کیا فریدون و کیا جلال الدین به اتفاق طالش کولی - سپه سالار دیلمان - موازی پنج هزار آدم اسلحه دار از پیاده و سوار و تفنگچی و کماندار فراهم آورده، همراه شیرزاد سلطان و ملازمت ابراهیم خان روانه بیه پس شوند. حسب فرمان، سپه سالاران و سرداران به اتفاق ابراهیم خان و شیرزاد سلطان، به عزم تسخیر و تصرف بیه پس متوجه شدند و از آب سفید رود عبور نموده، داخل کوچسفهان شدند و از آنجا نیز حرکت کرده، داخل بلده رشت گردیدند. و چند روز در رشت توقف نموده، سپاه و لئام و رعایا بالطوع والرغبة اطاعت و متابعت نمودند .

و در خلال این حال خبر رسانیدند که علی بیک سلطان جمعیت لشکر و عسکر نموده، اراده جنگ و جدال دارد. شیرزاد سلطان به اتفاق ابراهیم

خان و سرداران بیه پیش و لشکر از حدبیش ، روانهٔ قصبهٔ فومن شدند و به صحرای پسیخان رسیده، نزول و حلول فرمودند . و علی بیک سلطان نیز از آمدن لشکریان و عزیمت شیرزاد سلطان و حلول نمودن در رودخانهٔ پسیخان، آگاهی یافته، از گوراب فومن ، به اتفاق لشکر و عسکر ، روانهٔ لیشاوندان شد و شب در آنجا نزول کرده ، روز دیگر به عزم جنگ و جدال ، به جانب پسیخان روان شدند. و شیرزاد سلطان و میرعباس سلطان، به اتفاق سرداران و سپه سالاران بیه پیش آمادهٔ قتال و جدال و مهیای نهب و ضرب گشته ، هر دو لشکر در مقابل یکدیگر ، به حرب و ضرب مشغول شده، طرفین دادمردانگی و فرزاندگی دادند. لمؤلفه :

دلبران و مردان هر دو سپاه کشیدند صف گرد آورد گاه
به قصد جدل با هم آویختند بسی خون در آن رزمگه ریختند

میر عزیز - سپه سالار فیکو - و پیر محمد علی - سپه سالار تولم - در میدان نام و ننگ، آماج تیرو تفنگ شده ، مقتول گردیدند. و نیز جمعی کثیر از لشکر فومن ، به چندین گونه ذلت و محن ، به دست ملازمان شیرزاد [سلطان] کشته شدند و بسیاری به قید اسیری در آمدند . و الآخر علی بیک سلطان از صولات و صدمت شیرزاد سلطان هزیمت و فرار اختیار نموده ، از راه خواجان [و] فیکو بیرون رفت . و شیرزاد سلطان به فتح و فیروزی مخصوص گشته ، امر نمود که سرهای قتیلان معرکهٔ پسیخان را برداشته ، به اتفاق جماعت اساری^۱ به رشت آورند، و روز دیگر کوس رحیل زدند.

ابراهیم خان و شیرزاد سلطان، به اتفاق اکابر و اصاغر لاهجان روانهٔ رشت شده و همعنان فتح و ظفر ، به بلدهٔ رشت رسیده، نزول فرمودند. و روز دیگر شیرزاد سلطان ، در سبزمیدان پای چناله^۲ نشسته، جار فرمود که هر کس اسیر

۱- اسیر را معمولاً اسرا جمع می‌بندند . ۲- ظاهراً : پای چنار .

داشته باشد حاضر سازد . بعد از آنکه احضار نمود ، حکم به قتل جمهور اسیران فرمود . و سیصد سر از کشتگان جنگ پسیخان و سبز میدان را حمل چهارپایان نموده، به لاهجان به نظر [خان] احمدخان رسانید . و لشکریان به منازل و مقام خویش مراجعت نمودند. و شیرزاد سلطان به و کالت ابراهیم خان و امارت رشت و توابع مشتغل گردید . میرعباس سلطان و سایر سپه سالاران از رشت به لاهجان معاودت فرمودند و ابراهیم خان به اتفاق شیرزاد سلطان در بلده رشت توقف نموده، به تألیف قلوب سپاه و لئام و رعایا پرداخت و علی بیک سلطان، محمد امین خان را برداشته و ترك توقف گوراب فومن نموده و به ندامان رزمخ^۱ که مکان قدیمی احمد سلطان بود، رفته اقامت و انتعاش می نمودند .

بعد از چندگاه شیرزاد سلطان قصد جان و خرابی عمارات داعیان او کرده ، به اتفاق يك صد و پنجاه نفر سوار نیزه دار ایلغار کرده ، از رشت متوجه رزمخ شده ، عصر روز یکشنبه بیست و دوم شهر جمادی الاخر سنه ثلاث و تسعین و تسعمائه سوار شده، اول شب به موضع لیشاوندان می رسند، و در آنجا فرود آمده ، چهار پایان را جو داده ، نصف شب سوار شده ، در هنگام طلوع^۲ به بازار کسما می رسند . و چون در سر راه کسما تفنگچیان پاس نگاه می داشتند که هرگاه لشکر بیگانه از دور نمودار شود ، پاس داران صدای تفنگ کرده ، خود را بکنار بکشند ، ناگاه شیرزاد سلطان در پاسگاه رسیده و دوسه نفر را که بدان کار مأمور بودند، دستگیر کرده ، به قتل رسانید . و خلیفه نام شخصی که نوکر علی بیک سلطان بود ، از آن پاسگاه به اسب توپچاق سوار شده، از قراول لشکر شیرزاد سلطان گذشته ، خبر به علی بیک سلطان می رساند و او را از کیفیت واقعه مطلع می سازد .

۱- ندامان بفتح نون و زرمخ بفتح زاء و میم تلفظ می شود .

۲- نسخه د : طلوع صبح .

علی بیک مشارالیه جریده بیرون رفته بود. و شیرزاد سلطان بر سرخانه علی- بیک سلطان ریخته ، از طلا و نقره واسپ و استر و فروش و ظروف و اوانی و اثاث البیت سلطنت و سلطانی او را به غارت و تالان برده و تمامی عمارات داعیان او را آتش زده و چهار زن نکاحی مشارالیه را همراه آورده ، به گوراب فومن آمده ، نزول نمود . و بعد از یک هفته از گشت رودخان و روی کوره ، شاه بقال نام را که ملازم معتبر علی بیک سلطان و مالک روی کوره و گشت رودخان بود ، گرفته آوردند. فی الحال به قتل او امر نمود. و لؤمان شکال گوراب به فرموده شیرزاد سلطان ، شاه بقال مزبور را به قتل رسانیدند. و روز دیگر شیرزاد سلطان با لشکر و عسکر از گوراب فومن کوچ کرده ، روانه رشت شدند . و علی بیک سلطان به نزد امیره گسکر رفته و استغاثه نموده ، مددخواست. و امیره گسکر لشکر گسکر و فومن را حاضر فرموده ، با لشکر بسیار و ازدحام بیشمار روانه رشت شدند . و چون به موضع لیشاوندان رسیدند ، شیرزاد سلطان از آمدن لشکر مخالف خبردار گشته ، تاب و توان مقاومت به سبب قلت سپاه در خود ندیده ، ابراهیم خان را برداشته ، به اتفاق قلیلی از سپاه که همراه داشت ، روانه لاهجان گردید. و امیره گسکر و علی بیک سلطان ، از رجعت ابراهیم خان و شیرزاد سلطان آگاهی یافته ، تا بلده رشت تاخت کردند و بلده رشت و بلوکات نزدیک را غارت و تالان کرده ، مبادرت فرمودند. و علی بیک سلطان زوجات اربعه خود را بدست آورده در مکان اختفا به حلق کشید. و امیره گسکر از حرکت خویش نادم و پشیمان گشته ، به گسکر مراجعت فرمود. و علی بیک سلطان در فصل تابستان محمد امین خان و شاهزاده خدیجه بیگم را برداشته ، به ماسوله رفتند و در قصبه ماسوله توقف نموده ، گاهی به سیر و شکار به ییلاق حرکت می نمودند .

۱- ظاهراً : معاودت فرمودند .

گفتار

در بیان عزیمت ملك عنایت به ماسوله به فرمودهٔ خان احمد
خان والی لاهجان به آوردن محمد امین خان از قصبهٔ ماسوله
به بیلاق دیلمان پوشیده و پنهان

چون چندی از آن اوقات سپری گردید و مدتی از آن واقعات به سر
رسید، نوبت دیگر شیرزاد سلطان را داعیهٔ تسخیر الکای بیه پس در سر
افتاده، از خان احمد خان استمداد لشکر و سپاه نمود. و خان احمد خان
ملتمس او را مبذول داشته، به عادات مستمرهٔ معهوده، به احضار لشکر
رانکو و لشته نشا و گو که و کیسم و پاشیجا فرمان داده، مقرر نمود که میرعباس
سلطان - سپهسالار لاهجان - لشکریان محال مذکور را برداشته، به اتفاق
ابراهیم خان و شیرزاد سلطان روانهٔ گیلان بیه پس شوند. بموجب فرموده،
میرعباس سلطان سپهسالار، به سرداری لشکر بیه پیش اختصاص یافته، عازم
بیه پس شدند و از آب سفیدرود عبور و مرور نمودند، داخل قصبهٔ کوچسفهان
گردیدند. و از آنجا در حرکت آمده و روانهٔ بلدهٔ رشت شده، در بلدهٔ
مذکوره نزول فرمودند. ملك عنایت - ولد ملاخلیل - که دو برادر او را که
ملك حسن و ملك اسد نام داشتند و یکی امیر الامرا و دیگری سپهسالار
فومن بود، در يك روز هر دو را علی بیك سلطان، به اتفاق شاپور - ملازم

جمشیدخان - در خر جگیر ماسوله رودخان به قتل رسانیده بود و زوجهٔ ملك حسن بيك را که دختر میرزای سرای ورستر بود^۱، به عقد محمد امین خان در آورده ، سه برادر دیگر ملك عنایت مذکور که داروغهٔ ماسوله بود و جمشید بيك و شاهمیر بيك فرار نموده ، از راه طارم به لاهجان رفته ، به ملازمت خان احمدخان اشتغال و ارتکاب می نمودند .

ملك عنایت مذکور ، بعد از روانه شدن شیرزاد سلطان به دیلمان ، پیش خان احمدخان رفته ، عرض می کند که اگر خان بنده را مرخص سازد ، می روم و محمد امین خان - پسر بزرگتر شاه جمشیدخان - را که علی بيك سلطان در ماسوله نگاه داشته و خود بر سیر و شکار فومن اشتغال دارد ، به نزد خان می آورم .

خان احمدخان ، ملك عنایت مذکور را که در شجاعت و مردانگی سر - آمدالکای و اقران خود بود ، به نوید التفات و عنایت بی پایان مستوثق و امیدوار ساخته ، به قصد آوردن محمد امین خان ، به جانب قصبهٔ ماسوله روان گردانید . و ملك مشارالیه با معدودی که در ملازمت او بودند ، از دیلمان متوجه قصبهٔ ماسوله گشته ، از راه ییلاق قطع مسالك دشوار و طی مسافت ناهموار نموده ادر نصف شب تار ، خود را به قصبهٔ ماسوله رسانیده و بر سر خانه ای که محمد امین خان و والده اش - شاهزاده خدیجه بیگم - در آنجا می بودند ، رفته ، جمعی از حارسان و پاسبانان از صدای شفت^۲ و تیر باران ملك عنایت و ملازمان او فرار اختیار نموده ، از پاس^۳ مشارالیه قدرت پاس نداشته ، از راه یأس هزیمت کردند . و ملك عنایت و ملازمان در آن خانه را شکسته ، به اندرون می روند ، و محمد امین خان را به دوش گرفته ، بیرون آوردند و از موضع ماسوله بیرون آمده ، سوار می کنند^۴ و از راه کلپله بر ، به ییلاق لوك و کیلور رسانیده ، و درزی اختفا

۱ - معنی این جمله معلوم نشد . ۲ - شاید : صدای تقنگ . ۳ - در چاپ

درن و نسخهٔ د : پاس .

به علی آباد کهدم رسانیده ، همه جا از راه ییلاقات که آمده بودند ، رفته ، خود را به کنار سفیدرود رسانیدند . و از آنجانب عبور نموده ، روانه الکای دیلمان شدند . و بعد از طی مراحل و قطع منازل ، به یک فرسخی دیلمان رسیده به خانه ملک مراد بیگ فرود می آیند . و یک دور روز از رنج راه آسودگی و آسایش یافته ، ملک عنایت یکی از ملازمان خود را به دیلمان ، نزد خان احمدخان - والی لاهجان - فرستاده ، خان را از آمدن خود و آوردن محمد امین خان اعلام می کند .

خان احمدخان از استماع این خبر به غایت مشعوف و مستظهر گشته ، امر او ورزا و مقربان و معتبران و ملازمان خود را به استقبال محمد امین خان - پسر شاه جمشید خان - روان فرموده ، به اعزاز و اکرام و احترام تمام داخل دیلمان شدند و به مکان لایق شایسته فرود آورده ، نهایت مرحمت و مهربانی به عمل آوردند . و درباره ملک عنایت پاداش آنچنان کاری که کرده بود ، خلعت فاخره و مرسوم و مواجب و منصب و مراتب عنایت نموده ، چند نفر از ملازمان او را که در این امر خطیر مردانگی نموده بودند ، نوازشات فرمودند .

گفتار

در بیان مخالفت که شیرزاد سلطان از خان احمد خان والی لاهجان
دیده و گردن از طوق متابعت او به ضرورت کشیده

قبل از این مسطور و مذکور شده بود که شیرزاد سلطان به اتفاق
ابراهیم خان در مرتبه ثالته از خان احمد خان - والی لاهجان - لشکر طلبیده
بود و به رفاقت میرعباس سلطان و بعضی از سرداران سپاه و لثام عازم
تسخیر و تصرف الکی بیه پس شده بود و به بلده رشت آمده، در کار آن بود
که تألیف و تأمین قلوب سپاه و لثام و رعایا نموده، مبلغی که به آوردن
ابراهیم خان به امرای خدا بنده شاه قبول نموده بودند، به رعایا و کدخدایان
رشت و بلوکات حواله نمایند که به تاریخ شانزدهم شهر ربیع الاول سنه
ثلاث و تسعین و تسعمائه، موافق توشقان ٹیل، عصر روز پنجشنبه، شیرزاد
سلطان به عزم سیرسوار شده، به جانب سیاه رود بارمی رود. و از اقتضای
قضا، نظرش به شاطر خان احمد خان افتاده، شاطر را پیش خویش طلبیده،
تحقیق احوال از روی استعلام می کند. شاطر مذکور کتابت خان احمد
خان را که در باب سفارش لشکر و عسکر و استمالت سپاهی و رعیت به او
نوشته بود، داده. شیرزاد سلطان به تفتیش و تفحص افتاده می گوید که
کتابت دیگر داری؟ شاطر از غایت اضطراب و وحشت زدگی کتابت خان

احمدخان را که درباب حرکت ملك عنایت و آوردن محمدامین خان به دیلمان ، به میرعباس سلطان نوشته و سربه مهر کرده بود ، به شیرزاد سلطان می دهد . و مشارالیه از برهمزدگی شاطر به تشویش افتاده ، از سیر به سرعت برگشته ، شاطر را درزی اختفا ، همراه ملازمان خود ، به خدمت ابراهیم خان می فرستد و کتابات را به جناب ملا عبدالقادر بسته دیمی که معلم خان مشارالیه بود ، می دهد . و ملا در خلوت کتابات را به نزد ابراهیم خان و شیرزاد سلطان خوانده ، از مضمون کتابت میرعباس سلطان ، احوالات آوردن محمد امین خان ظاهر و معلوم می شود . و در کتابت قید آن نیز شده که پیش از ظهور این حالات ، میانه شیرزاد سلطان و ملك عنایت پهلوان ، به سببی از اسباب وحشت و مغایرت بهم رسیده بود . بعد از استماع این واقعه اگر شیرزاد سلطان اراده مخالفت و عصیان اندازد ^۱ و مخالفت و طغیان داشته باشد ، قبل از وقوع آن واقعه و صدور آن مقدمه ، شیرزاد سلطان را اسیر و دستگیر نموده ، مجال تمرد و عصیان ندهند . چنانکه حکما گفته اند ، مصراع ؛ علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد . و با ابراهیم خان در مقام ملازمت و مهربانی بوده ، آنچه در این ابواب صادر و سانس خواهد شد ، عرض نمایند . از مضمون ملالت مشحون شیرزاد سلطان آگاهی یافته ، در نهایت کدورت خاطر ، مقربان و معتبران سلسله ابراهیم خان را طلب نموده ، در حضور نواب علیه مذکورہ معروض ساخت [که] خان احمدخان عداوت قدیمی و خصومت عظیم با سلسله اسحاقیه دارد و سالها انتظار این روز می کشد . اگر هر دو پسر شاه جمشید خان بدستش افتند ، مسکن است که نظر به عداوت این خاندان غدیری نماید که امکان تدارك آن نبوده باشد . ابراهیم خان و والده ماجده اش قبول قول شیرزاد سلطان و سایر دولت خواهان نسوده ،

۱ - شاید : طرح مخالفت و عصیان اندازد .

در نصف شب تار ، از رشت کوچ کرده و ابراهیم خان و والدۀ او را برداشته ، به اتفاق ملازمان و متابعان ، از راه ورزل ، روانۀ شفت شدند و یک شب در ورزل توقف نموده ، روز دیگر به قریۀ مجده و چماچای شفت رسیدند و ابراهیم خان و والدہ اش به منزل میر حسین چماچائی نزول فرموده ، در آنجا به سر بردند . و میر عباس سلطان لشکر لاهجان را برداشته ، روانۀ لاهجان شد .

گفتار

در بیان توسل نمودن شیرزاد سلطان به امیر حمزه خان حاکم
آستارا و ایلچی فرستادن شیرزاد سلطان و معاہدہ نمودن
امیر حمزه خان و مال حال ایشان

چون مغفرت نشان ، شاه جمشید خان ، در زمان حیات خود قاضی
عبدالکریم فومنی و میر نظام رشتی و خلیفہ خواجہ علی کلاشمی و چند نفر
دیگر از ارباب صلاح و اصحاب فلاح را پیش امیر حمزه خان طالبش -
حاکم آستارا - فرستادہ ، خواہان مصاہرت و طالب مظاہرت شدہ بود
کہ امیرہ مذکور صبیئہ خود را بہ ابراهیم خان پسر کوچک جمشید خان دادہ ،
طریقہ خویشی و قومی در میان آمدہ ، بدین وسیلہ مرغولہ عقود محبت و
مودت استحکام پذیرد .

امیرہ ، رسولان و فرستادگان جمشید خان را بہ قدم اعزاز و اکرام پیش آمدہ ،
و صبیئہ خود را نامزد ابراهیم خان نمودہ ، تحف و تنسوقات و نفایس و
تبرکاتی کہ خان فرستادہ بود ، مقبول افتادہ ، فاتحہ نیز خوانندہ شدہ بود و
مراسم خویشی بہ عمل آمدہ ، و پیش از آنکہ رسولان و قاصدان مذکور
مراجعت نمودہ ، داخل بلدہ رشت شوند ، بہ سبب کفران نعمت قرا بہادر
روسیاہ و کامران بی ایمان ، روزگار دولت و زمان حیات شاه جمشید خان سپری

شده بود که در این وقت شیرزاد سلطان از خان احمدخان - والی لاهجان - به طریقی که در پیش ذکر یافت ، عاصی و شاکی گشته ، به چماچای شفت آمده بود ، از عالم اضطراب بر سر آن کاررفته و به تجدید ، حسن بیک - ابن عم خود - رابه اتفاق امیره ایشک آقاسی ، با پیشکشهای لایقه و تبرکات فائقه ، به خدمت امیره حمزه خان فرستاده ، استدعای سرانجام وصلت و مصاهرت و التماس تمهید قواعد محبت و آشنائی نمود . و نیز آرزوی آن کرد که امیره معظم الیه ^۱ بنا بر مراعات جانب خویشی و قومی باعث شده ، میان او و عالی سلطان ، کدورت و جفا رابه صلح و صفا تبدیل داده ، رفع نزاع و دفع مناقشه فیما بین نماید و الکی بیه پس را قسمت کرده ، رشت و توابع رابه ابراهیم خان وا گذاشته ، فومن و توابع و لواحق را مخصوص و متعلق محمد امین خان شناسد ، و بعد از سرانجام امور مصالحه و قطع سررشته مجادله ، محمد امین خان را که ملک عنایت از ماسوله برداشته ، به دیلمان جهت خان احمدخان برده بود و پهلوان لقب یافته ، از خان طلب داشته و به بیه پس آورده ، به علی بیک سلطان بسپارند تا به میامن این گونه مصالحه ، شورش و انقلاب بر طرف شده ، ساکنان بیه پس از خانه خرابی و قتل و خونریزی خلاص شوند . غافل از این معنی که زنگ هتک عرض و ناموس که نسبت به علی بیک سلطان ، از شیرزاد سلطان به منصفه ظهور رسیده بود ، به صیقل کاری و روشنگری صلح ظاهری زدوده نخواهد شد . و غبار چنان کدورت که ذخیره خاطر گردیده ، به هیچوجه از صحیفه دل زائل نخواهد گردید . لمؤلفه :

کدورت چو در دل شود جایگیر شود کی چو آئینه صیقل پذیر
زندگ در صلح ایمن مباش به هر جایگه برق خرمن مباش
حاصل ، امیره حمزه خان بعد از اطلاع بر مضمون مأمول و حقیقت

۱ - ترکیبی صحیح به نظر نمی رسد .

مسئول ، شیرزاد سلطان ، متعهد تأسیس مبانی صلح از روی کمال اهتمام گردیده ، در باره مصاهرت و خویشی به طریق مآل اندیشی ، به تجدید و تازگی نغمه سمعنا و اطعنا را اوج بلند آوازگی داده و جهت تشیید امور مصالحت و تسدید بنای مؤالفت طرفین و اثبات دعوی اخلاص و اختصاص و مراعات جانب مواصلت ، در حضور رسولان و فرستادگان شیرزاد سلطان ، دست به کلام ملك علام گذاشته ، قسم یاد نمود که در محافظت و مراقبت شیرزاد سلطان و مصاهرت و مظاهرت ابراهیم خان ، موافقت و متابعت نموده ، مخالفت و مخاصمت نوزد و من بعد آنچه لوازم مهربانی و شرایط محبت جاودانی بوده باشد ، به عمل آورد و بعد از صدور آثار عهد و پیمان مؤکد به ایمان ، رسولان شیرزاد سلطان را به حصول مطالب و مستدعیات مستوثق و امیدوار ساخته ، روانه گردانید . و بعد از چندروز احضار لشکر نموده ، به اتفاق پسران - ایرج خان و قلیچ خان - و آقایان و سران سپاه آستارا و لنگرکنان ، از راه گسکر روانه گیلان شدند . و چون به گوراب گسکر رسیدند ، امیره سیاوش خان - حاکم گسکر - را که همشیره امیره حمزه خان در حباله نکاح او بود ، همراه برداشته ، به اتفاق داخل کما شدند و روز دیگر به گوراب فومن آمده ، نزول فرمودند . و شیرزاد سلطان و ابراهیم خان از ورود و وصول خوانین عظام خبردار شده و از چماچای شفت حرکت نسوده ، در رودخانه پیش رودبار به صحرای کوشه لونندان تقارب فریقین ، به تلاقی انجامید . علی بیک سلطان و شیرزاد سلطان ، یکدیگر را در کنار گرفته ، از روی مصلحت روبروسی کردند و بعد از آن خوانین عظام و سلاطین ذوی الاحترام ، به اتفاق لشکر و عسکر روانه رشت شدند . ظاهر حال آنکه به رشت رفته ، کتابتی به خان احمد خان - والی لاهجان - نوشته و مرد معتبر سخندان

رابه رسالت فرستاده ، محمد امین خان راز او طلب داشته و بهرشت آورده ،
 درمیانه پسران جمشید خان و وکلای عداوت نشان مملکت [را] به دو قسم
 منقسم سازند و بدین جهت رفع خصومت و دفع عداوت نمایند . لاجرم
 در آن روز ، به موضع پسیخان رسیده ، نزول فرمودند و روز دیگر به هیأت
 اجتماع بهرشت رفتند و امیره حمزه خان و پسران به دارالاماره نزول نموده ،
 ابراهیم خان و شیرزاد سلطان ، به خانه عبدالرحمن فرود آمدند و امیره
 گسکر و متابعان ، به منازل اکابر و اعیان رشت حلول فرمودند . و علی
 بیک سلطان نیز به اتفاق ملازمان و متابعان خویش به طرف سیاهرود بار رفته
 و در آنجا فرود آمده ، شروع در غائبانه بازی و تمهید مقدمه قتل شیرزاد
 سلطان که قطع نظرا از اعمال سابق نموده و به عهد و پیمان ظاهری ایشان
 فریب خورده ، بر بستر خواب غفلت آسوده بود ، نمود که امیره گسکر به
 اغوای شیطانی و هوای نفسانی ، امیره حمزه خان را از راه برده و چشم از
 مقدمات صلح و صفا پوشیده و نیز علی بیک سلطان مبلغ چهارصد تومان
 از بابت حاصل یک ساله ، شیلات تولم را به امیره حمزه و پسران اوسند داده
 و مبلغی خطیر نیز به امیره گسکر و برادرش مظفر خان قبول نموده بود که
 شیرزاد سلطان را به قتل آورده ، ابراهیم خان را به او سپارند .

گفتار

در بیان بدعهدی و پیمان شکنی امیر حمزه خان بی ایمان و به قتل رسیدن شیرزاد سلطان به سبب مخاصمت و معاندت امیر سیاهش خان و مال ایشان به حسب تقدیر آسمان چون شیرزاد سلطان و ابراهیم خان به اتفاق امیر حمزه خان و امیر سیاهش خان به بلده رشت رفته ، نزول نمودند ، چنانکه گذشت هر روز انتظار آن می کشیدند که امیر معظم الیه^۱ به عهد خود وفا نموده ، به موجب معهود در مقام صلح در آید . بیت :

بر آن سرم که ننوشم می و گنه نکنم
اگر موافق تدبیر من بود تقدیر

و امیر مذکور به طمع جیفه دنیائی و حطام تیره سرانجام از راه رفته ، بدنامی ترك وفا و نقض عهد و خلف میثاق و شکست پیمان را که اخس شیوه مردان و بدترین طریقه انسان است ، به روزگار خویش گذاشته ، رخصت قتل شیرزاد سلطان و ملازمان می دهد . مصداق این سیاق و ماحصل این کلام آنکه روز یکشنبه نوزدهم ربیع الاخر سنه اربع و تسعین و تسعمائده ، امیر گسکر به لطائف الحیل و چرب زبانی که سر نامردی و نادانی است ، شیرزاد سلطان را به خانه خود به طریق ضیافت و مهمانی طلبیده ، مشارالیه معتبر ملازمان خود را برداشته ، از راه کمال غفلت به منزل امیر گسکر

۱- ظاهراً این ترکیب صحیح نیست

می رود و به مجلس او بر مسند بی خبری می نشیند و غافل از این معنی که مصراع:
صید را چون اجل آید سوی صیاد رود .

و ملازمان شیرزاد سلطان که بیست و یک نفر جوان نمایان و در فنون
سپاهی گری سرآمد الکا و اقران بودند ، از وادی مکر و خدیعت امیره
گسکر و تمهید و تدبیر امیره حمزه خان غافل شده ، در حیاط آن خانه جمع
گردیده بودند . ناگاه مظفر خان - برادر امیره گسکر - شمشیر بی رحمی
از غلاف خلاف کشیده ، بر فرق شیرزاد سلطان می زند و شمشیر دیگر متعاقب
برگردن آن ساده دل غافل زده ، مشارالیه را به قتل می رساند و عساکر و
عشایر امیره تیغها کشیده ، تمامت ملازمان شیرزاد سلطان را در آن محوطه
به قتل می رسانند . واقعه مذکور قریب یک ساعت به صدور پیوسته ، شیرزاد
سلطان با ملازمان که بیست و یک نفر جوان مردانه فرزانه بودند ، به خوان
احسان امیره گسکر ، زهر ناگوار فوات و ممات از جام سرشار شمشیر
آبدار نوشیدند .

اگر چنانچه ظاهر بینان آینه خانه عالم صورت ، اعتراض نمایند که
شیرزاد سلطان با آن همه شوکت و قدرت و توانائی و قوت ، بی استعمال سیف
وسنان ، به قتل رسیده ، حرکت المذبوحی از وی به منصفه ظهور نرسید ؟
جواب آن است که ، سعدی :

سعادت به بخشایش داور است

نه در دست و بازوی زور آور است

نه شیران به سر پنجه خوردند و زور

نه سختی رسد از ضعیفی به مور

نه رستم که پایان روزی بخورد

شغاد از نهادش بر آورد گرد

ز پیران فزون بود هومان به زور

هنر عیب گردد چو برگشت هور

هرچند شیرزاد سلطان در تهور و جلادت و تجبر و بسالت قصب-
السبق از امثال و اقران ر بوده بود و در فنون سپاهیگری و مردانگی در کمل
گیلان و همگی ایران بین الاکابر و الاعیان معروف و مشهور بود و شرط
آگاهی و طریق بینائی رادر جمیع مواد منظور می داشت ، غایتش هرگاه
مدت به سر آید و پیمانانه پر شود، سر آدمی مطلقاً از مغز دانش تهی گشته، در امور
جزئی از راه حیرت و غفلت دست بردل و پای در گل می ماند و الاچه گنجایش
داشت که شیرزاد سلطان با آنهمه خفت و خواری و ذلت و بی اعتباری که
از باب تاراج مال و غارت اموال و هتک عرض و ناموس ، چنانکه بعضی
از آن کردار ، اندکی از بسیار ، در این تذکره مرقوم و مسطور شده ، در
بارۀ علی بیگ سلطان به عمل آورده بود ، تکیه بر عهد و پیمان غیر که متعهد
تلافی و تلافی گردیده باشد نموده ، به پای خود به خانه دشمن رفته ، سر
خود را علف شمشیر عاجز تر از خودی سازد. بیت :

قضا چون ز گردون فرو هشت پر همه زیر کان کور گردند و کر

مجملاً ، روز دیگر سر شیرزاد سلطان را مصحوب مردم اعتباری ، به
لاهبجان جهت خان احمدخان فرستادند و جسد او را در مزار شاه جمشیدخان
مدفون گردانیدند . و بعد از آن واقعه ابراهیم خان را باوالده او بد علی بیگ
سلطان سپرده ، عازم مملکت و مستقر سلطنت خود شدند . و علی بیگ سلطان
به اتفاق ابراهیم خان به فومن آمده ، مدت سه سال بلا تفرقه حال و اختلال
احوال ، اوقات می گذرانیدند . و گمان داشت که ملکش جاوید و دولتش
پایدار خواهد ماند . قطعه :

ز روزگار حذر کن ز کردگار بترس

گرت ترا همه آفاق دسترس باشد

چو روزگار بر آشفت و کردگار گرفت

زوال دولت تو در یکی نفس باشد

نه کردگار به فرمان خلق کار کند

نه روزگار به فرمان هیچ کس باشد

و امیره حمزه خان بدعهد بدنام ، به‌الکای آستارا رفته ، به‌کار خود مشغول شد . و علی بیگ سلطان بعد از فراغ خاطر از جانب شیرزاد سلطان ، شروع در عمارات به‌پشته^۱ دوران بره نموده ، بازار روز پنجشنبه را که در از بر رودخان ، به‌کنار رودخانه موضوع بود ، به‌موضع^۱ دوران بره مقرر و معین فرموده ، به‌علی آباد موسوم گردانید و مقرر نمود که جمهور ملازمان و معتبران و مشهوران و منصب داران حوالی که خرابه^۱ قدیم بود ، عمارات و اعیان بسازند . حسب فرمان در آن باب شروع نموده ، عمارات فراوان ساختند و بنای حمام کرده و به‌دقت تمام به‌اتمام رسانیده ، در نهایت سور و سرور و عیش و حضور اوقات و روزگار می‌گذرانید .

۱ - دراصل : موضوع به‌جای موضع .

گفتار

در بیان آمدن محمد امین خان از لاهجان به قصبه خشک بچار
کوچسپهان و وکیل شدن شاهمملک سلطان و شرح وقایع و
سوانح زمان ایشان

سابقاً در این تذکره گزارش و نگارش یافته بود که ملک عنایت -
برادر ملک حسن بیک - محمد امین خان را برداشته ، به روش اختفا ، از
ماسوله برای خان احمدخان برده بود و روزگار دولت شیرزاد سلطان ، از
روی حقیقت ، به سبب غفلت سپری گشته . خان احمدخان بعد از آن واقعه ،
شاه ملک فومنی را که از شاه جمشیدخان یاغی شده ، نزد خان احمدخان به
لاهبان رفته بود و به منصب سپهسالاری رانکوه سرافراز شده ، طلب نموده
و وکالت محمد امین خان را به او رجوع نموده ، به اتفاق محمد امین خان و
ملازمان روانه بیه پس گردانیده شاه ملک مذکور ، در ملازمت محمد امین
خان به قصبه خشک بچار آمده ، منزل گزیدند و رودخانه پسیخان را سرحد و
سامان نموده ، رشت و توابع را خود از جانب محمد امین خان تصرف
نموده ، فومن و لواحق را به علی بیک سلطان و ابراهیم خان وا گذاشته و در
وادی دلجوئی و استمالت رعیت و سپاهی کمر سعی و اجتهاد بسته ، اشراف

۱- نسخه د: درزی اختفا.

[و] ملازمان و رؤسای سپاه و لثام را به مراتب و مناصب ارجمند مخصوص و محظوظ گردانیده ، مدت دو سال بر این منوال ، اوقات به فرح و انبساط و بهجت و نشاط می گذرانیدند . تا آنکه در نوروز سنه تسع و تسعین و تسعمائه ، علی بیک سلطان ، بهروزگار دولت ایشان حسد برده و لشکر فومن و توابع را احضار فرموده ، به عزم جدال و قتال عازم رشت گردید و به کنار رودخانه پسیخان رسیده ، فرود آمدند . و چهارپایان را جوداده ، روز پنجشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول سنه مذکوره ، در قصبه خشک بجار ، بر سر محمد امین خان و ملازمان ایلغار نمودند و محمد امین خان از کیفیت واقعه خبردار شده ، چون تاب مقاومت در خود نمی دید ، با کوچ و متعلقان روانه لشته نشا شد . و علی بیک سلطان بر سر خانه او ریخته ، هر چه از نقد و جنس موجود بود ، به غارت برد و بیدحشه را که از ملازمان معتبر محمد امین خان بود ، بایک دو نفر دیگر بقتل رسانیده ، مراجعت نمود .

محمد امین خان ، به اتفاق ملازمان و مخصوصان به قریه سالوسیان لاهجان رفته ، اقامت نمود . تا آنکه در سنه الف من الهجرة عباس میرزای مشهور به شاه عباس ، فرهادخان قراملو را به تسخیر و تصرف الکای دارالمرز گیلان روانه نمود و خان احمدخان با محمد امین خان و ملازمان به کشتی در آمده ، روانه شیروانات شدند . به دستوری که در این تذکره در فصل دوم شرح آن مرقوم و مسطور خواهد شد .

فضل دوم

گفتار

در بیان سانحات و واقعات فترات گیلانات و استیصال سلاطین سابقه و قدیمی آنجا به طریق اجمال مرقوم قلم و قایع رقم می گردد منہ الاعانة والتوفیق واللہ ینہدی الی سوا آء الطریق سبب تسخیر و تصرف گیلانات ، به موجب ظاہری و مقتضای تقدیر کاملہ ربانی و حکمت بالغہ حضرت سبحانی آنکہ در شہر شوال سنہ سبع و تسعین و تسعمائہ من الهجرة النبویہ المصطفویہ علیہ الصلوۃ و التحیۃ، خواجہ مسیح نمک بحرام۔ وزیر خان احمدخان۔ بہ علت تقصیر و تصرف، از وزارت مملکت بیه پیش معزول شدہ بود و خواجہ حسام الدین لنگرودی کہ قارون روزگار و در کفایت و کاردانی سرآمد عمال و اعیان آن دیار بود، در وزارت خان احمدخان، صاحب اختیار گشتہ ، خواجہ مسیح۔ وزیر سابق۔ از استقلال و استبداد وزیر حال بہ تنگ آمدہ ، از بیلاق دیلمان ، بہ اتفاق فرزندانش و برادران و اقوام ، از خان احمدخان ۔ والی لاهجان ۔ روی گردان شدہ و بہ دارالسلطنہ قزوین رفتہ ، بہ سجدہ پادشاہ رسید و از عالم ناسپاسی و حق ناشناسی آغاز و سوسہ نمودہ و شاہ عباس را بہ تسخیر و تصرف گیلانات ترغیب و تحریض نمودہ ، عرض می نمود کہ گیلانات مملکت عظیم است و خان احمدخان عقیم و الکای بیه پس دو وارث دارد و وکلای ایشان فضول

و همیشه در ملك بیه‌پس فتنه و فتور و انقلاب و آشوب است . و اگر پادشاه یکی از بندگان دولتخواه را نامزد تسخیر گیلانات نماید ، به سهولت و آسانی به دست می‌آید . و مدت سه سال خواجه نمک بحلال صاحب کمال ، عروس مملکت گیلانات را در نظر شاه عباس جلوه می‌داد . و شاه عباس از جهت سختی طرق و شعبات و عقبات گیلانات ، اندیشه و تأملی داشت و رتبهٔ مصاهرت و حقوق سابق آبای خان احمدخان و خدمت‌خاندان سلاطین بیه‌پس منظور نداشتن را بهانه‌ای می‌خواست . و چون در ابتدا ، مادهٔ نزاع مفقود و مایهٔ انتزاع موجود نبود ، بندگان اعلیٰ در اندیشه می‌بود تا آنکه به دلالت خواجه مسیح خائن ، از خان احمدخان به جهت فرزند خود - محمدباقر میرزا - مشهور به صفی میرزا - دختر طلبیدند و خان احمدخان در مقام اعتذار در آمده ، عرضه داشتی به خط خود قلمی نموده ، ارسال نمود .

گفتار

در بیان فرستادن شاه عباس به خواستگاری صبیبه خان احمدخان به دیلمان و ابا و امتناع نمودن خان احمدخان و عاقبت احوال او به عون عنایت قادر ذوالجلال .

بعد از ارسال رسل و رسائل ، شاه عباس جمعی از اجله سادات و مشایخ و ارکان دولت را با بعضی هدایا و تحف و تبرکات و تنسوقات ، به قصبه دیلمان ، نزد خان احمدخان - والی لاهیجان - فرستادند . و خان احمد خان مهمانداری آن جماعت را ، به عهده امرای دولت خود کرده ، به سیر و شکار شاجیک که موضعی است از مواضع دیلمان روانه گشت . و چون صحبت فرستادگان و رسولان شاه عباس منعقد نگشته ، در نگرش ، رسولان بی نیل مقصود و مرام مراجعت نموده و به قزوین رسیده ، شیوه بیگانگی خان احمد خان را که محض جرأت و فرزانی بود ، حسب الواقع عرض نمودند . و شاه عباس شیوه بیگانگی خان احمدخان را حجت و بهانه دانسته ، بر سر حرف نخستین خواجه مسیح بی دین آمد و مقرر نمود که فرزندی فرهاد قراملو ، به اتفاق عساکر آذربایجان ، روانه لاهیجان شده ، خان احمدخان - حاکم بیه پیش - را مستأصل نمایند .

گفتار

در بیان توجه فرهادخان به تسخیر ولایت بیه پیش و بهزیمت رفتن خان احمد خان والی لاهجان به اتفاق محمد امین خان فرزند شاه جمشیدخان به صوب خطه شیروان به فرمان قادر مستعان

حسب فرمان ، فرهاد خان لشکر آذربایجان را برداشته و از راه لنگر کنان و آستارا به کنار دریای گسکر و کپورچال رسیده، به اتفاق امیره سیاوش خان نادان۔ حاکم گسکر۔ از راه فرضه انزلی روانه لشته نشا شدند۔ و چون ساقی مزار لشته نشا مخیم عساگر خصومت مآثر گردید ، امیره گسکر حسب الاشارة فرهاد خان، کتابتی به علی بیک سلطان نوشته که وکیل ابراهیم خان بود و او را نویدها داده، استمداد نمود و علی بیک سلطان، طایعاً او کرها لشکر خود را برداشته و روانه لشته نشا شده، داخل اردوی فرهادخان گردید۔ و چون در آن وقت آب قزل اوزن طغیان کرده بود و عبور لشکر و عسکر از فقدان کشتی و معبر متعسر می نمود، بلدی به دست آورده، از بالای گوراب۔ جور کوچسفهان، برابر کیشه کوله کهدم گذار پیدا کرده ، جمهور لشکر و عسکر، به آسانی عبور نمودند . و در روز چهارشنبه پنجم شهر شوال سنه الف من الهجرة، با لشکر خان احمد خان که سردار ایشان میرعباس سلطان۔

سپهسالار لاهجان - وطالش کولی و کیا جلال الدین - سپهسالار دیلمان - بود، هنگامه جدال و معرکه قتال اگر نمودند . و چون قزلباش از آداب و اطوار جنگ جنگستان گیلان و گیلانیان اطلاع نداشتند و سپاه بیه پس و لشکر امیره گسکر از عواقب امور خود بی خبر، زور آور شده ، بنه بر را که سرداران لشکر بیه پیش در سر راه کیش کوله ساخته بودند ، درهم شکسته و بنا بر مواضعه ای که میرعباس سلطان حرام نمک با امیره سیاوش خان و فرهادخان داشت، علم دار او به فرمان او علم را انداخته و خود در جنگ پشت نموده، گذرگاه فرار از روی اضطرار، به روی لشکر میرعباس سلطان و سپهسالاران لاهجان و سرداران ولایت بیه پیش گیلان گشاد ، چنانکه همگی پشت نموده، روی به وادی هزیمت نهادند . نظامی :

جهان نیرنگها داند نمودن به درد آزیدن و یاقوت سودن

در چاشتگاه روز مذکور بود که خبر وحشت اثر انهزام لشکر و فرار سپهسالاران به خان احمد خان - والی لاهجان - رسیده ، به اتفاق چند نفر از موالیان و اقربا از دارالسلطنه لاهجان با خاطر خسته و دل شکسته پریشان، تخت و مملکت قدیم را به ضرورت وداع و خیرباد نموده ، از راه ملات و کیاباغ روانه فرضه رودسر گردید. و چون در آن اوقات کیا فریدون ملعون از سپه سالاری لاهجان معزول شده بود و بنا بر آن کدورت ، در آن ایام [که] جنگ و جدال بود ، اصلاً از منزل و مقام خود حرکت نکرده و پیرامن مقدمات جدال و قتال نگردیده، به مقتضای بد ذاتی و حرام نمکی اراده آن نیز می کند که خان احمد خان را که ولی نعمت قدیمی و مربی صمیمی او بود ، اسیر و دستگیر نماید. میر بهادر - برادر زاده او - از راه مخالفت در آمده ،

۱ - در نسخه د : قیام به جای قتال .

می گوید که به این مرتبه نمک بحر امی را نتیجه خوب و اثر مرغوب نخواهد بود. بنابراین کیا فریدون دون، عنان عزیزمت از وادی این ارادت کثیر المالت باز داشته و با چند نفر از ملازمان خود سوار شده، به قریه دوشل، به حرم علیه خان احمدخان که متوجه فرضه رودسر بودند و باخان احمدخان موعود بودند که به اتفاق به کشتی نشسته روانه شیروان شوند، می رسد. و نواب قمر احتجاب - شاهزاده مریم بیگم - را که حرم محترم خان احمدخان مظلوم بود، باصبیه معظمه از راه دریا کنار برگردانیده، به طرف دیلمان می برد. از اتفاقات، رسیدن کیا فریدون در خدمت پردگیان حرم خان احمدخان، ورود کوکبه شاه عباس مقارن آن واقع شد و شاه عباس درباره کیا فریدون صاحب کمال نمک بحلال، نوازشات بی اندازه و تملقات بلند آوازه مبذول داشته، سپه سالاری لاهجان را با سیصد تومان موجب به مشارالیه عنایت و احسان فرمودند و ملازمان خان احمدخان که همراه حرم علیه اش بودند، به رودسر رسیده، از جرأت و فضولی کیا فریدون شقی و بردن [حرم خان] به دیلمان، از راه حرام نمکی، خان احمدخان را خبر دادند. خان از استماع این سخنان بی آرام و پریشان شده و بلا توقف و تانی، به کشتی در آمده به اتفاق محمد امین خان - پسر شاه جمشید خان - و سایر غمزدگان به طرف شیروان روان شدند. لمؤلفه :

والی شیعیان خان احمد	سید پساک طینت کامل
مکر گیلانیان زجایش کند	حیف و صد حیف زان شه عادل
عدل زان ملک عزل گشت و نمود	جاودان ظلم اندر او منزل
بهر گیلانی از قضا تاریخ	« ظلم جاوید باد » ^۱ شد نازل

۱- ظلم جاوید باد به حساب جمل سنه ۱۰۰۱ قمری می شود.

بعد از شکست لشکر خان احمدخان و هزیمتشان، فرهاد خان به اتفاق امیره گسکر و علی بیک سلطان و جمہور لشکر و سپاہ، در روز چهارشنبه پنجم شهر مذکور، داخل لاهجان شده، در آنجا انتظار ورود شاه عباس می کشیدند که در روز جمعہ هشتم^۱ شهر مذکور، رایات شاهی از افق بلده مذکورہ طالع شدہ، بعد از انقضای مدت ہشت ساعت و ہجده دقیقہ از روز مسطور، داخل و وارد بلده مذکورہ شدہ، بہ فراز^۲ تخت دولت خان احمد نزول نمود. نظم:

چنین است رسم سرای غرور گھی ماتم است اندر او گاہ سور
 چنین است رسم سرای سپنج گھی راحت است اندر او گاہ رنج
 چنین است رسم سرای درشت گھی پشت بر زین، گھی زین بہ پشت

مجملاً روز چهارشنبه هشتم ماه مذکور، شاه عباس جهت تألیف قلوب مردم گیلان، فرمان داد کہ جارچیان در اردوی فرهاد خان جار بزنند کہ ہر کس از سپاہ و عسکر کہ دوستاق و اسیر داشتہ باشد، مستخلص و مطلق العنان سازند. حسب الحکم، جمہور محبوسان و اسیران از قید و بند آزاد گشتہ و بہ منازل و مقام خویش مراجعت نمودہ، زبان بہ دعا و ثنای شاه گشودند. و شاه عباس فرمان داد کہ بیلداران، باغ پیش قلعدرا کہ از انواع و الوان گل و ریاحین، غیرت خلد برین و از وفور اشجار میوہ دار، نمودار سپہر دوار بود، هموار سازند. بیلداران مذکور حسب الامر عمل نمودہ و تمامی آن زمین جنت تزئین را برہم زدہ، اشجار و ازہار و خیابانها را با خاک یکسان نسودند و اثری از آن باقی نگذاشتند و قریب دو ہزار جریب زمین را کہ اکنون بہ «سبزہ میدان» اشتهار دارد، جهت چوگان بازی و قیق اندازی ترتیب دادند و درخت قیق نصب کردند. شاه عباس بنفسہ متوجہ شدہ، بہ اتفاق امراء

۱- نسخہ د: جمعہ ہفتم. ۲- دراصل: قرار بہ جای فراز.

و مخصوصان و معتبران به لعب چوگان بازی و قیق اندازی مشغول شده، لوازم و شرایط امور مذکور به عمل آوردند و کردند آنچه کردند .
 و بعد از فراغ از این حال و آسودگی از این احوال، علی بیک سلطان-
 وکیل ابراهیم خان پسر شاه جمشیدخان- را طلبیده، فرمودند که ابراهیم
 خان را که عمه زاده نواب همایون ماست، چرا به خدمت ما نیاوردی .
 علی بیک سلطان جواب داد که پادشاهم ! ابراهیم خان بیمار است و آبله
 کرده، اگر قابل حرکت می بود، به پابوسی بندگان اقدس مشرف می شد.
 بعد از استماع این حرف، شاه عباس، علی بیک سلطان را به خطاب «خانی»
 سربلند ساختند^۱ و علی خان لقب دادند و امر نمودند که چون داخل فومن
 گردی، ابراهیم خان را در صحبت والدۀ ماجدۀ او - خدیجه بیگم - روانۀ
 درگاه گردانیده، خود به جای او حاکم باشد .

و بعد از انقضای یک هفته که اوقات به سیر و شکار و کامرانی مصروف
 داشتند، ضبط و ربط دارائی الکای لاهجان را به یکی از دولتخواهان عنایت
 فرموده، به دارالسلطنۀ قزوین مراجعت فرمودند . و کیا فریدون - سپه سالار
 لاهجان - را که به نوازشات اختصاص یافته بود، به لاهجان نگاه داشته،
 تمامی اکابر و اعیان گیلان را عموماً و میر عباس سلطان - سپه سالار سابق
 لاهجان - را خصوصاً ملازم رکاب ظفر انتساب گردانیده، همراه اردو،
 به دارالسلطنۀ قزوین [مراجعت] فرمودند .

و چون علی بیک سلطان، به خطاب خانی و خلاع فاخرۀ پادشاهی سرافراز
 شده، به فومن آمد، بلافاصله ابراهیم خان را که ولی نعمت حقیقی او بود،
 اسیروار به درگاه شاه عباس فرستاده، حسب الحکم به کرمان روان نمودند.

۱ نسخه د: کردند، جای ساختند .

و علی خان شش ماه در علی آباد، اوقات به کسام دل می گذرانید که شاطر امیرۀ گسکر با کتابت اورسید . مضمون آنکه در این ولابندگان اشرف اعلی ، به سیر و شکار قزل آغاج تشریف آورده اند و بر ما و شما لازم است که طریق همسایگی و استحکام عهود و عقود بندگی را به خدمت بندگان اشرف رویم .

علی خان باجمعی از خواص و مقربان روانۀ گسکر شده ، از آنجا به اتفاق امیرۀ گسکر به صوب قزل آغاج، به شرف بساط بوسی رسیدند . و از اقتضای عالم ، بعد از دو روز گرفتار زنجیر قهر و غضب شاهی گشته ، دوتساق و اسیر قید شاهوردی بیک بابر لولو و محراب خان قاجار شدند .

شاه عباس بعد از استیفای لذات دیدار و انتفاع سیر و شکار ، از آنجا روانۀ اردبیل شده ، سپه سالاری الکای بیه پس را با عنان اختیار ملازمان علی خان ، به کار گیا شاه ملک - ابن عم علی خان - سپرده و مصطفی سلطان قاجار را به داروغگی و حکومت تعیین نمود . شاه ملک سلطان به اتفاق مصطفی سلطان و ملازمان علی خان به گیلان آمده ، شروع در نسق و نظام امور مملکت نمودند .

و در خلال این حال ملازمان علی خان ، آغاز مخالفت نموده ، به وسوسه ، شاه ملک سلطان را از راه برده ، از دایرۀ اطاعت و دولت خواهی و حوزۀ متابعت و فرمان برداری بیرون بردند و از عالم غفلت به قتل مصطفی سلطان مبادرت نموده ، لاجرم صورت عصیان و حقیقت طغیان شاه ملک سلطان به عرض رسید .

ارکان دولت در باب تنظیم و تنسیق مملکت بیه پس کنگاش نمودند . رأی شاه عباس بر آن قرار گرفت که ابراهیم خان - پسر شاه جمشید خان -

را از کرمان طلبیده ، دارائی و حکومت ملك بیه پس رابه دستور آباء و اجداد ، به او واگذارند .

حسب الفرمان حسن بیک قورچی را به طلب ابراهیم خان ، به کرمان روان نمودند . قورچی مذکور طی مسافت بعیده نموده و به کرمان رسیده و مبلغی از ابراهیم خان مشتاق گرفته ، به اتفاق روانه شدند و به صوب کاشان رسیدند . و از کاشان به خشک رود آمدند .

چون خبر قرب وصول ابراهیم خان از کرمان به جانب اصفهان مسموع فرهاد خان قراملو گشت ، از روی غرض به عرض رسانید که پادشاه عالم مملکت گیلان را از وارث خالی کرده ، سرها در این راه به باد فنارفت . من ضامن علی خان می شوم ، اما ضامن ابراهیم خان - پسر جمشید خان - که می شوم فی الواقع خدمت خاندان مدد علت شده ، فرهاد خان و بعضی از مقربان بر نقیض مطالب و مدعای ابراهیم خان دلایل به عرض رسانیده ، سخنان ایشان در باب حرمان و خسران ابراهیم خان دلنشین شده ، حکم شد که قورچی مزبور بهر جا رسیده باشد ، ابراهیم خان را برگردانیده ، موافق حکم اول عمل نمایند . اتفاقاً از خشک رود که رود خشک دولت او بود ، معاودت فرمودند . و چون خان محنت زده مصیبت کشیده ، به اتفاق والدۀ شکسته خود به اصفهان رسید ، در محله هارون ولایت نزول فرمود و از کثرت هموم و غموم بیمار شده ، به جوار رحمت ایزدی پیوست . نظم :

مزرع گیتی که سر سبز است و تخم غم در او
جای آن دارد که نبود آدمی خرم در او
هر چه می آید به کف جز مایه اندوه نیست
غیر جام می که پیدا نیست نقش غم در او

لاجرم فرهاد خان قرامانلو ، چنانکه گفته بود ، ضامن علی خان شده ، علی خان را از قید و حبس بیرون آورده و به خدمت برده و در باب اطاعت و بندگی عهد و میثاق نموده ، پیمان رابه ایمان مغلظ مؤکد ساختند .
و شاه عباس امر نمود که چون به الکای بیه پس می روند ، شاه ملک رابدست آورده ، سراورا به درگاه فرستند و به جهت شومی کشتن شاه ملک ، کوچسفهان را که در این وقت از الکای بیه پس سوای کرده ، به اقطاع امیر شهرضا - خازن خان احمد خان - داده بودند ، به علی خان عنایت فرمودند و همراه حسین خان شاملو به بیه پس فرستادند و مقرر نمودند که والدۀ علی خان رابایک نفر پسر و دختر و یکی از معتبران حرم ، به نوا گرفته ، مطلق العنان سازند .

در روز شنبه هفدهم محرم الحرام سنه احدى و الف ، حسین خان شاملو ، در صحبت علی خان به رشت آمده و بعد از دو روز از رشت روانه فومن شده ، به موضع شنبه بازار نزول فرمودند و متعلقان رابه ملازمان حسین خان و معتمدان علی خان سپرده ، به قزوین روانه نمودند و فرهاد خان به لاهجان آمده ، انتظار می کشید که علی خان ، شاه ملک را زودتر به دست آورده و به قتل آورده ، سراو رابه درگاه معلی فرستد .

گفتار

در بیان مخالفت امیر حمزه خان حاکم آستارا به سبب عداوت فرهاد خان و رفتن حسین خان شاملو به صوب قلعه شیندان و متوجه شدن امیر حمزه خان به جانب الکای شیروان چون مدتی بود که امیر حمزه خان طالش - حاکم آستارا - دم از مخالفت و عصیان زده ، در قلعه شیندان که نهایت حصانت و متانت داشت متحصن گشته بود ، حسب الحکم مقرر شد که ذوالفقار خان - حاکم اردبیل - به اتفاق عساکر ، قلعه مذکور را قبل نمایند . ذوالفقار خان قرامانلو بالشکر آذربایجان مدت نه ماه قلعه شیندان را قبل نموده ، در تسخیر قلعه مذکور و تصرف ولایت آستارا و لنگر کنان ، سعی موفور و جهد نامحصور می نموده و جمعی کثیر و جمی غفیر از غازیان عظام و دلیران خون آشام ، به زخم تیر سخت کمان طالش از پای در آمدند . و الاخر طرفین ، از این گیر و دار به تنگ آمده ، امیر حمزه خان عرضه داشت نوشته و مصحوب آدم اعتباری ، به نزد شاه عباس فرستاده ، شفعاً برانگیخته ، عرض می کند که بنده سگ و بنده آن آستان اقبال آشیانم و از بیم عداوت فرهاد خان و ترس از ازاله ناموس و حفظ جان به این [امر] ناپسند قیام نموده ام .

نواب شاهی ، حسین خان شاملو را که از مختصان درگاه است ،

روانۀ این صوب نمایند، تا من به امن و امان^۱ او اعتماد کرده و قلعه را به او سپرده ، به مأمنی که خواهم بروم .

بندگان شاهی ملتمس او را به قبول مبدول گردانیده ، فرمان داد که حسین خان شاملو ، از ولایت بیه پس ، روانۀ مملکت آستارا شده ، امیر حمزه خان طالش را با اهل و عیال و متعلقان مرخص سازد که به هر جا که خواسته باشد برود .

حسین خان در روز پنجشنبه^[؟] صفر سنۀ مذکورہ، از علی آباد، فومن را وداع نموده ، از راه گسگر عازم آستارا گردید . و بعد از وصول قلعہ شیندان و حصول استیمان و رفع استیحا ش، امیر حمزه خان را با اہالی حرم و فرزندان ، از قلعہ شیندان بیرون آورده و به فرضہ خشکہ دہندہ^۲ ، کشتی ہما حاضر آورده روانہ شیروان گردانید. و قلعہ شیندان ، بالکای آستارا و لنگر کنان تسخیر شدہ ، بہ ضبط و ربط و دارائی ذوالفقار خان مقرر گشت. و حسین خان از آن راہ معاودت نمودہ ، سالمأ غانماً ، بہ درگاہ رسید. نظم :

بہ گفتن دلیر و توانا بود

فرستادہ باید کہ دانا بود

بہ دانا ہم از جنس دانا فرست

بہ نزد توانا توانا فرست

۱ - دراصل ایمان بہ جای امان . ۲ - ظاہراً : خشکہ دہنہ کہ همان بندر آستارای امروز است .

گفتار

در بیان به قتل رسیدن شاه‌ملك سلطان و آغاز مخالفت و یاغی
شدن علی‌خان به مقتضای گردش آسمان

چون سبب استخلاص علی‌خان از بند و زندان جهت مخالفت و نادانی
شاه ملك سلطان بود ، زیرا که شاه عباس ، علی‌خان را گرفته ، امارت بیه
پس به شاه ملك سلطان رجوع نموده بود که مشارالیه به سببی از اسباب
نافرمانی نمود . شاه عباس به رغم شاه‌ملك سلطان ، علی‌خان را لباس ایالت
بیه‌پس پوشانیده ، به گیلان رخصت انصراف داد و مقرر کرده بود که
در ازای مخالفت و نافرمانی ، سرشاه ملك را بریده ، بفرستد و خود در ملك
بیه‌پس حاکم و فرمان بردار باشد.

لاجرم علی‌خان بعد از انصراف حسین خان پیروی نموده^۱ و سعید
بيك فومنی رادر بلوك خمام ، به طلب شاه ملك فرستاده ، مقرر کرده بود که
اورا بدست آورده ، نزد او حاضر سازد و مشارالیه درقریه شیجان خمام ،
شاه‌ملك را یافته ، به عهد و پیمان پیش علی‌بيك^۲ آورد و چون شاه‌ملك سلطان

۱ - معنی جمله روشن نیست . ۲ - درموارد پیش از این و بعد از این بنام
علی‌خان خوانده شده است .

مدتی بود که درزی اختفا و لباس فقر و فنا، اوقات می گذرانید و از کرده خود نادم و پشیمان و شرمنده بود، ازوادی گمراهی و معامله نافهمی، فریب مفسدان خورده، از آن جهت انفعال عظیم داشت. و آن نادان بلامضایقه، اطاعت و انقیاد را کمر بسته، همراه سعید بیک مومی الیه متوجه رشت گردید و علی خان امر نمود که کامران و برادرش - سپهسالار علی خان تولمی - او را به قتل رسانند. اخوین مذکورین تولم به فرموده عمل نموده، در ماه محرم الحرام سنه اثنی و الف، شاه ملک راسرشار باده شمشیر آبدار نمودند و پیمانۀ وجودش را از راح روح خالی ساختند. بیت:

اونیز گذشت از این گذر گاه آن کیست که نگذرد از این راه

و سر او را مصحوب کامران بیک تولمی که ملازم علی خان و شاه ملک سلطان رابه اتفاق برادر خود علی خان کشته بود، به لاهجان نزد فرهاد خان فرستاد. و فرهاد خان نیز به آدم اعتباری داده، نزد شاه عباس ارسال داشت. و علی خان بدستور خانان صاحب شوکت و سلاطین ذی حشمت در علی آباد فومن به سیر و شکار و چوگان بازی و قبق اندازی اشتغال می نمود و غافل از این که، نظم:

کسی کودل در این گلزار بندد

چو گل زان بیشتر گرید که خندد

جهان چون مار افعی پیچ پیچ است

ترا آن به که اندر دست هیچ است

در این سنگ و در این گل مرد فرهنگ

نه گل بر گل نهد نی سنگ بر سنگ

به تاریخ روز جمعه هشتم شهر ربیع الاول سنه اثنی و الف هجریه، علی خان ناقص پیمان، سرمست شراب جهل و غرور، در تالار دیوانخانۀ

علی آباد که قیتول زمرد شاهی نمونه ای از آن بود ، نشسته به عیش و سرور اشتغال داشت و جمعی از خواص و مقربان ، در پیش و پس و یمین و یسار ، آرام و قرار داشتند که ناگاه يك نفر از قورچیان عظام ، به در بارگاه مانند بلای ناگهانی و قضای آسمانی رسیده ، فرود آمد و هم چنان مکمل و مسلح بر بالای قیتول بر آمده ، به علی خان گفت که حکم شاهی به احضار شما صادر شده ، اطاعت کنید و بلا توقف و تعلل روانه درگاه معلی شوید .

خلیلای زرگر رشتی که در این وقت از مقربان و ندمای زمان بود ، هیأت غریب و شکل عجیب و خبر مهیب رامشاهده و ملاحظه نموده ، گفت ، مصراع : غم را که نشان داد و بلارا که خبر کرد ؟

الحاصل ، سه شبانه روز قورچی مذکور رامشغول به شراب ناب و استماع نوای چنگ و رباب ساخته ، نگاه داشتند . بعد از انقضای سه شبانه روز ، قورچی مذکور از خواب غفلت و شراب غرور بیدار و هشیار گردیده ، به ملاحظه غضب پادشاهی نزد علی خان آمده ، درباره آمدن به خدمت بندگان اشرف متقاضی گشت . و هر چند خان و متابعان و مقربان و حاضران در باب مهلت و امان ، از راه اکرام و احسان ، سخنان مذکور ساختند ، به جایی نرسیده ، آتش ابرام و مبالغه قورچی از تشفع و تملق ایشان شلعه پذیر می شد . تا آنکه تشدد و تعدی به درشتی و لججاج و بی اندامی کشید . بیت :
بسا کس که از يك حدیث درشت به هم زد جهانی و خلقی بکشت

و قورچی مزبور ، مذکور ساخت که بندگان اشرف امر نموده بود که من سه روز مهمان تو باشم و بعد از آن ترا برداشته ، به درگاه معلی حاضر سازم . من خلاف امر مرشد نمی توانم کرد . یا می آئی یا سر مرا می شکنی ؟
چون علی خان را به مدلول انّ الّائسّان لیطغی انّ رآه استغنی ، غبار

غزور و پندار ، به کاخ دماغ راه یافته ، خسران عظیم در طالع بود ، و بالذات وبالطبع از اطاعت و فرمان بری پادشاه عالم پناه، نیت برگشتگی و مخالفت داشت، قورچی را چوب زده ، بی نیل مرام و کام برگردانید. بیت :

تاگل بشکست عهد گلزار بشکست زمانه در دلش خار

قورچی مذکور به نزد شاه عباس رسیده ، آنچه دیده و شنیده بود ، به عرض بندگان رسانید . از استماع این مقال در غضب شده و همان لحظه فرهاد خان قرامانلو را طلبیده، فرمود که شما ضامن علی خان شده ، به گیلان فرستاده اید. حالا که علی خان یاغی شده و از دایرة متابعت و مطاوعت بیرون رفته، حکم ما را جواب گفته است، می باید به جانب بیه پس رفته و علی خان را گرفته آورد. یا خود نیز با او در مخالفت موافقت نمود. از استماع این خطاب عتاب - آمیز و حشت انگیز بیخود شده، چه جای این، مصراع: کز صدمت اوزهم فرو ریزد کوه، هماندم به اتفاق معدودی که در ملازمتش بودند و به صد نفر نمی رسیدند، از قزوین سوار شده، عازم گیلانات گردید، و چون به منجیل و خرزویل رسید، سپه سالار میر حاتم شفت که از علی خان یاغی شده بود و در الکای کهدم، به حمایت و محافظت حسین خان - حاکم کهدم - اوقات گذرانیده، انتظار این روز می کشید، با جمعی از اقربا و اقوام و امیر خواند طالبش و بنی اعمام و چند نفر از ملازمان محمد امین خان - پسر شاه جمشید خان - که در این حال از شیروان آمده بودند و از علی خان متواری می گشتند، داخل اردوی فرهاد خان شد، کمر به کین علی خان بسته و از راه کیشه کوله، از آب قزل اوزن گذشته، از راه گو که و کیسم ، داخل بلدة لاهجان شدند. و علی خان از آمدن فرهاد خان آگاهی و اطلاع یافته، با ده هزار کس از پیاده و سوار و تفنگچی و کماندار ، به عزم جنگ فرهاد خان، به کوچسفهان رفت.

و در آنجا خبر شنید که فرهادخان به طرف لاهجان حرکت نموده است. بلا توقف و تانی از کوچسفهان معاودت نموده و به کنار سیاه رودبار رسیده، از سیاه رود بار رشت، از راه غفلت و نادانی، به قصد شکار جنگل سیاه رودک^۱ پیربازار روانه گردید. و چون کارکنان عالم بالا به سبب صدور عصیان و خطا که در باره ولی نعمت زاده حقیقی خود به ظهور آورده بود، زمان دولتش را به سر آورده، زمام اختیار و عنان اعتبار، از قبضه اقتدار او گرفته بود، در چنان وقتی که تدارک سپاه و لشکر از خارج نیز بر او لازم بود، بنا بر عدم وقوف و کاردانی، عساکری که همراه داشت، از او رمیمده، به منازل و مقام خود رجعت کردند. و جمعی از لثام و سپاهی که به سببی از اسباب و به غرضی از اغراض، از علی خان وحشت زده شده بودند، در چنان وقتی از آب سفید رود عبور نموده، نزد فرهاد خان رفتند. و فرهاد خان از این معنی مستبشر و مسرور گشته و حضور جماعت مذکوره را سر آغاز فتوحات آسمانی دانسته، سجدهات شکر و سپاس الهی به جای آورده و در تألیف و تانیس آن جماعت اهتمام تمام به عمل آورده، راه پیمای طریق آگاهی می بود.

۱- ظاهراً: سیاه رود کنار.

گفتار

در بیان آمدن فرهاد خان به اتفاق اکابر و اعیان لاهجان
به مملکت بیه پس و گرفتار شدن علی خان از سوء تدبیر و عدم
کاردانی و متابعت هوای نفسانی.

فرهاد خان قرامانلو به لاهجان توقف نموده، علی قلی بیگ - ایشک
آقاسی خود - را که مرد عاقل و سخندان بود، به طریق رسالت و سفارت
پیش علی خان فرستاد و پیغام کرد که شما از جهت پادشاه به غلاظ و شداد
قسم خوردی که مدّة العمر از جادۀ اطاعت و انقیاد انحراف نورزیده، دشت
پیمای خلاف و نفاق نگردی و من نیز اعتبار و اعتماد به قول شما کرده، نزد
شاه ضامن و متعهد شدم که صورت مخالفت در آینه احوال شما عکس پذیر
نخواهد شد و شمارا در نهایت عزت و احترام، دوستکام، روانۀ الکای گیلان
ساختم. ایشان برخلاف معمول و معقول، شکست عهد و پیمان را که مؤکد
به ایمان ساخته بودند و شیوۀ غیر مرضیه نامردان و شیمه ذمیمۀ تیره بختان
است مرعی داشتید. زنهار که ترک مخالفت نموده، از راه موافقت در آئی که
نتیجۀ طغیان خوب نخواهد بود و عاقبت به مقتضای نفس الامر به شامت عمل
خود گرفتار خواهی شد. مطلقاً بیم و هراس را از صفحه خاطر محو نموده
و گوش به سخنان جمعی نادان که جلیس و انیس اند و تمییز حسن و قبح

اشیاء نکرده، جنس خوشامد بی موقع را کار بسته اند^۱، نکرده، بلا تأمل و تأنی متوجه حضور شده، نزد این جانب بیایند. و به همان عهد قسم مستوثق باش که این جانب شما را به خدمت بندگان اعلیٰ برده، عذر خواهی که موجب رفع غبار خاطر شود خواهم کرد و در براءت ساحت شما در هر باب سعی بلیغ خواهم نمود. و غرض، سخنان دلپذیر به علی قلی بیک حواله نموده، کتابت نصایح آمیز مصلحت انگیز در قلم مواعظ رقم آورده، مصحوب مشارالیه ارسال نمود. و رسول مذکور در بلدۀ رشت نزد علی حان آمده و ادای رسالت به طریق هدایت نموده، به حسن تقریر، کلمات مصادقت آیات مناصحت سمات مذکور ساخت.

چون احکام قضا به خرابی بنیان دولت و قطع سررشته و قلع اساس تعلقات او رفته بود، نصیحت و موعظت فایده نکرده، همچنان در مخالفت و انکار اصرار نمود. و علی قلی بیک که چند روز مهمان او شده بود، به اتفاق محمد قاسم بیک کرکراقی^۲ که قبل از آن به خریداری اقمشه به رشت آمده بود، رخصت انصراف حاصل نمود. علی خان مبلغ یک صد تومان نقد و جنس به علی قلی بیک مومی الیه تواضع کرده و جان نثار سلطان را با چند نفر از ملازمان همراه کرده، به کنار آب سفید رود رسانید. و علی قلی بیک به لاهجان به خدمت فرهاد خان رفته، صورت انکار و اصرار بر مخالفت علی خان را عرض نمود.

فرهادخان بعد از استماع استکبار علی خان، به اتفاق میرعباس سلطان چپک و خواجه مسیح - وزیر لاهجان - و خواجه فصیح و کیا فریدون - سپه سالار لاهجان - و کیا جلال الدین و خواجه فضل الدین و جمعی از متعینان

۱- معنی جمله زیاد روشن نیست. ۲- نسخه د: کرکیراق.

بیه پس که از علی خان متوهم و متوحش گشته، به خدمت فرهاد خان آمده بودند، به ساعت مسعود از لاهجان سوار شده، به گو که فرود آمده، نزول کردند. و روز دیگر بادپایان از آب مرور و عبور نموده و به بازار کوچ سفهان آمده، جلوس کردند.

علی خان چون این اخبار وحشت آثار را استماع نمود، اهالی حرم و منسوبان و متعلقان را برداشته، به اتفاق سایر ملازمان و مخصوصان، روانه قصبه فومن شده، به علی آباد فومن آمده، اسباب و اموال و احوال و اخیال و آنچه در حوزه تصرف او بود، جملگی را قلمی فرموده و تفصیل آن را به یکی از معتبران و معتمدان حرم خود سپرده، به ملکان و کدخدایان طالش فومن تحویل کرد و خود به اتفاق کامران تولمی و چند نفر از معتبران عازم جنگل گردی گشت.

گفتار

در بیان یاغی گری و در آمدن علی خان به جنگل زرمغ و تنیان
به حسب تقدیر آسمان

روز پنجشنبه بیست و نهم تیر ماه قدیم ، هشتم شهر جمادی الآخر
سنه اثنی و الف علی خان در مابین گشت رودخان که به شابقال کول موسوم
است، به مقتضای، مصراع: جریده رو که گذرگاه عافیت تنگ است، لشکریان
خود را وداع نموده به رفاقت کامران و چند نفر دیگر از خاصان و مقربان
از راه گشت رودخان به طرف کوهات تنیان و ماکلوان روانه گشت . و روز
چهارشنبه چهاردهم شهر مذکور ، فرهادخان از کوچسفهان داخل رشت شده،
روز شنبه هفدهم ، به اتفاق عساکر و اکابر لاهجان و جمعی از اعیان
بیه پس که به جهت حفظ جان از علی خان متنفر و متوحش شده بودند ، از
رشت روانه فومن شدند و نماز عصر روز مذکور به علی آباد رسیدند .
و میر حاتم - سپه سالار شفت - با جمعی از سپاه و لثام، به راه قلعه رودخان ،
روان شدند. و امیر خواندطالش نیز با اقوام و بنی اعمام، به راه گشت رودخان،
ایلاغار نمودند . و فرهادخان و متابعان، صحرای علی آباد و باغات و عمارات
علی خان را به نظر اجمال سیر نموده، تماشای گلزار و باغ و بوستان کردند. و در منازل

علی خان نزول نکرده ، روانه شایقال کول که علی خان به اعتقاد ناقص خود بنه بر کرده و راه رامسدود ساخته بود و سعید بیک فومنی را با جمعی از تفنگچی و کماندار ، در آن موضع نگاه داشته ، شدند . و هنگام غروب بدان صوب رسیده ، به خانه شایقال نزول فرمودند . و صباح روز دوشنبه ، از این مقام حرکت نموده ، به اتفاق لشکر و عسکر روانه شنبه بازار و لولمان شده ، به منازل سلطان محمد بیک میردیوان نزول نمودند و به اتفاق اکابر و اشراف گیلان شروع در تدابیر صائبه نمودند . نظم :

چه نیکو متاعی است کار آگهی^۱ کزین نقد عالم مبادا تهی
 به عالم کسی سر بر آرد بلند که در کار عالم بود هوشمند
 بعد از کنگاش ، مصلحت چنان دیده ، رایها بر آن قرار گرفت که به
 تنیان باید رفت که کوهات فومن و ماسال و ماسوله رادر میان داشته باشیم
 که پسران امیره گسکر و برادرش مظفر خان نیز باغی شده ، در جنگلهای
 گسکر و ماسال می گردند و به عون الهی جمله مخالفان را به دست آورده ،
 مراجعت نمائیم .

۱ - دراصل : چه نیکو متاعست ز کار آگهی .

گفتار

در بیان عزیمت فرهاد خان به موضع تنیان و اسیر شدن علی خان و سایر مخالفان بی استعمال آلات حرب و چوب و سیف و سنان.

در روز شنبه بیست و دوم شهر مذکور، فرهاد خان از منازل سلطان محمد بیک میردیوان سوار شده، همعنان فتح و ظفر به تنیان رفته و به خانه های ملاسالار تنیانی نزول نموده، اکابر و اصاغر خیمه و خرگاه و کومه و گله گاه نصب کرده، اقامت نمودند.

در این وقت شاه عباس، الیان بیک - برادر امیره گونه خان سالار - و اصلاان را [که] با سه هزار تفنگچی اصفهانی، به مدد فرهاد خان فرستاده بود، به تنیان رسیدند. و حسین خان حاکم کهدم نیز حسب الحکم شاه عباس، به اتفاق لشکر و عسکر خود، داخل اردوی فرهاد خان گردید. و ملازمان و منصب داران علی خان روز بروز به قدم اخلاص از جاده اختصاص پیش می آمدند و نوازشها می دیدند. و لشکر فرهاد خان و تفنگچیان اصفهان و قدر - اندازان رستم دار که همراه آقا حسین رستم داری آمده بودند، تمامی کوهها و مغاره ها و جنگلها و راهها را به سان نگین انگشتری در میان داشتند. و اصلاان از علی خان و سایر مخالفان اثری ظاهر نمی شد. در خلال این حال شاه عباس، به جهت اطفای نیران فتنه و فساد حکم نمودند که سر امیره گسکر را بریده و

به گوراب گسکر آورده ، به دار اعتبار آویختند . ارباب فتنه و فتور و اصحاب شرو شور ، از این حرکت کثیرالوحشت ، شکسته و جان خسته شده ، اسیر سلسله پیچ و تاب گردیدند . مع هذا فرهاد خان بالشکر فراوان ، مدت سه ماه در تیان ، به خانه ملاسالار توقف نموده ، الیان بیك - برادر امیر گونه خان - با سه هزار تفنگچی اصفهانی و لشکریان فرهاد خان و تفنگچیان رستمداری و ملازمان حسین خان ، جنگهای تیان و ماکلوان و کوههای تتق رود ماسوله و ماسال رادر میان داشتند و هرروز به اطراف ولایات مذکوره تاخت می بردند . به هیچ وجهی از علی خان و پسران امیره گسکر اثری ظاهر نمی شد . و الاخر فرهاد خان از عدم وصول بر مطلب ، مضطرب حال گشته ، شروع در مشاورت و کنگاش نمودند و رأی معامله فهمان و پیش - بینان و عاقبت اندیشان گیلان بر آن قرار گرفت که بوسعید میر - برادر شاه ملك - را که حسب الحکم اعلى به قلعه قهقهه اردبیل محبوس است ، می باید آورد که در جنگهای فومن ، هر جا جائی سختی و پس سنگی باشد ، او می داند .

فرهاد خان بنا بر مصلحت وقت و صلاح دولت ، این مضمون را محضر کرده و به مهر اکابر و اعیان گیلانات رسانیده ، به درگاه عالم پناه عرضه - داشت نمود . شاه عباس رأی فرهاد خان و مصلحت دید عظمای گیلان را پسندیده ، حکم جهان مطاع شرف انفاذ یافت که ذوالفقار خان - حاکم اردبیل - بوسعید میر را از قلعه بیرون آورده و همراه خود به فومن ، نزد فرزندی فرهاد خان برده ، علی خان و سایر مخالفان را بدست آورده ، موافق صلاح دولت عمل نمایند .

بعد از ورود حکم ، ذوالفقار خان لشکر آذربایجان را احضار فرموده
و بوسعید میر مذکور را از قلعه بیرون آورده ، از راه آستارا و گسکر و
کسما ، داخل تنیان و اردوی فرهاد خان گردیدند .

گفتار

در بیان آمدن ذوالفقارخان به موضع تنیان و توجه نمودن
به جانب ماسال و گرفتار شدن پسران امیره گسکر.

سابقاً مرقوم قلم وقایع رقم شده بود که شاه عباس بعد از استماع
مخالفت امیره یوسف و امیره محمد و امیره سالوک - پسران امیره سیاوش - و
مظفرخان - برادرش - صلاح دولت و مملکت خود در آن دیده بود که امیره
سیاوش خان را که در لاهجان دو تساق شاهوردی بیک - یساول صحبت - بود،
به قتل رسانیده و سراورا به بازار گسکر برده ، به دار آویزند . و ارباب
فتنه از این حالت لازم الملالت متنبه شده ، جمعی از ارباب ضلال ، پسران
امیره گسکر و برادران او را از گیل گسکر برداشته ، به جنگل ماسال بردند.
و ذوالفقار خان ، کلب علی بیک - داروغه اردبیل - را به اتفاق سپه سالار
میرزای طالش ، به کوهات ماسال فرستاده ، خود به اتفاق لشکریان ، متعاقب
ایشان روان گردیده و تمامی طولش گسکر را احاطه نموده ، غارت و
تالان و قتل و اسیری و بی رحمی بی پایان به تقدیم رسید. و عاقبت الامر پسران
امیره گسکر ، در جنگل ماسال ، بدست کلب علی بیک قرامانلو گرفتار
شدند . و مظفر خان نیز به دست یکی از لشکریان اسیر و دستگیر گردیدند.

و چند نفر از خواص ایشان که بر هم زن دولت این سلسله بودند ، به درجات فنا و فوات رسیدند .

ذوالفقارخان ، به اتفاق لشکریان خود به گوراب گسکر رفته ، و به منازل امیره گسکر فرود آمده ، حسب فرمان ، حکومت گسکر به ذوالفقار خان مقرر گشت و سپه سالاری گسکر و توابع حسب الحکم به میرزای طالش تفویض رفت .

و فرهادخان کمر سعی در جستجوی علی خان بسته ، در این باب ملازمان را تهدیدات و ترهیبات می فرمود . تا آنکه به توفیق الهی علی خان و کامران که متحیر و سرگردان ، از خانه مستک نام زرمخی بیرون آمده ، به قریه مرگی ، به باغ شخصی اندرون رفته بودند ، حیدر بیک -- یساول خاصه -- و جمعی از لشکریان ، ایشان را تعاقب نموده ، علی خان دستگیر سر پنجه تقدیر می شود . و گرفتاری کامران و داستان محاربه او علی حده گزارش صحیفه بیان خواهد شد .

چون خبر گرفتاری علی خان ، در اردوی فرهادخان اشتهار و انتشار یافت ، سواران بسیار ، به اسپان باد رفتار برق کردار سوار شده ، به طلب علی خان می شتافتند و اغلب این جماعت بدان موضع رسیده و علی خان را سوار کرده ، به خدمت فرهادخان آوردند . و فرهادخان در حضور اکابر و اعیان کیلان وی را عارضه عتاب و خطاب ساخته ، فرمود که چون خلاف عهد و میثاق نموده ، با مرشد کامل مخالفت کرده ای ، علی از شما بیزار است ، شما را عمر بیک لقب دادیم . و امر نمود که ساعتی تخته کلاه بر سرش نهادند ، و بعد از آن زنجیر کرده ، به علی قلی بیک ایشک آقاسی که فرهاد خان از لاهجان به رسالت

پیش او فرستاده بود ، سپردند .

و پسران امیرة گسکر و مظفرخان و چند نفر از مقربان ایشان را زنجیر و دوشاخه کرده ، به اتفاق حسین خان کهدمی و عظمای گیلانات و جمهور لشکریان ، از موضع تنیان کوچ کرده روانة فومن شدند . بیت :

گیتی که نشیمن زوال است آسوده دلی در او محال است
محنتکده ایست تیره و تنگ دروی ز وفا نه بوی و نی رنگ

لمؤلفه:

شرط است ره فسون نرفتن ز اندازه خود برون نرفتن
شرط است بکار خویش بودن بر قول و قرار خویش بودن
رسمی است ز نو کهن جهان را دادن سر کوب سر کشان را
بشناس به بزم سروری جای ز اندازه خود برون منه پای

در اواخر شهر رمضان المبارك فیض رسان جود بنیان سنه مذکوره ، فرهاد خان از موضع تنیان کوچ کرده . به فومن آمد . و یک شب به دارالاماره آنجا نزول فرموده ، و روز دیگر داروغگی فومن را به جهانگیر بیگ قرامانلو تفویض فرموده ، روانه رشت شدند . و عید رمضان را در رشت به سر برده ، سپه سالاری فومن را به بوسعید میر و سپه سالاری شفت را به میر حاتم رجوع نموده ، سپه سالاری کوچسفهان را به حاجی علی خان و تولم را به سپه سالار علی خان - برادر کامران - تفویض فرموده ، وزیر و مستوفی و سایر ارباب مناصب به دستور سابق تعیین نمود . و در هر محل داروغه از قزلباش تعیین فرموده ، در عرض یک هفته نسق ملک بیه پس و شیلات و فرضیات کرد .

و علی خان جمهور و شاقان و تسامی ارباب و اعیان گیلان ، سوای سپه سالاران و متصدیان اعمال [را] همراه خود نزد شاد عباس برده و به نوعی

که خود مقرر و تعهد کرده بود، رقم به جهت سپهسالاران و منصب داران مملکت بیه پس و مواجب خواران حاصل نموده ، مبلغ دو بیست تومان ، به امیر خواند - سپهسالار رشت - و یک صد تومان به بوسعید میر - سپهسالار فومن - و مقدار سی تومان به حاجی علی خان - سپهسالار کوچسفهان - و مبلغ بیست تومان به سپهسالار شفت میر حاتم و بیست تومان به سپهسالار تولم - علی خان برادر کامران - عنایت و احسان نموده، خلعت فاخره به جهت سپهسالاران مملکت بیه پس ارسال کردند .

و علی خان و پسران امیر گسکر و مظفر خان را حکم شد که قبای بارو طی پوشانیده ، در میدان قزوین به سیاست رسانند. فرهاد خان قرمانلو که منصب جلیل المرتبه عظیم القدر و کالت داشت ، زبان به شفاعت ارباب جرائم گشاده ، از باب صلاح اندیشی دولت عرض نمود که پادشاه ، ظل الها ! بیت :

گر با همه کس به هر خلائی که رود در کار شوی دراز کاری دارد
پادشاه را اراده جهانگیری و ملک ستانی است و همه اهل طغیان را به
جنگ و جدال نمی توان گرفت. بلکه اکثر این طبقه را که در سرحدات یاغی
و از جاده فرمان بری منحرف می شوند ، به انواع اصطناع و احسان امیدوار
می باید ساخت و رایات جهانگیری را در میادین قلوب می باید افرخت . هر
گاه [باد] صیت سیاست و بی رحمی پادشاه و زدا و ظهور دولت و آغاز
طلوع صبح اقبال انتشار و اشتهار یابد ، جهانگیری و کشورستانی مشکل
خواهد بود .

نواب [اعلی] ، کلمات شفاعت آیات فرهاد خان را به سمع رضا

اصفا نموده ، آتش سیاست ایشان را به آب عفو و اغماض منطقی ساخت و از اجرای حکم سیاست تقاعد نموده ، امر نمود که شیخ احمد آقای میر-غضب ، جماعت منکوب و مغضوب علیهم الضالین را از دارالسلطنه قزوین ، به قلعه الموت رسانیده ، قبض الخاص بیک کوتوال باز یافت نماید . شیخ احمد آقای مذکور ، اسیران مسطور را به قلعه مزبوره رسانیده ، عود نمود . الخاص بیک مذکور ، مجموع دو تساق را که دوازده نفر بودند ، به سیاه چاه قلعه مزبور محبوس و از اوقات حیات مایوس نمودند . تا آنکه بعد از انقضای مدت دو ماه و هجده روز ، شب سه شنبه بیستم شهر شعبان سنه ثلث و الف هجری ، حسب فرمان شاه عباس ، حسین بیک شاملوی قورچی ، به الموت شتافته و علی خان را از سیاه چاه بیرون آورده ، بر سر آن چاه به دار کشید .

فردوسی :

اگر بد کنش مرد بد روزگار به گردون گردان رود زهره وار
 زمانه ز گردون فرود آردش به فعل بد خویش بسپار دش
 شیخ سعدی علیه الرحمه :

ای نفس اگر به دیده تحقیق بنگری

درویشی اختیار کنی بر تو انگری

ای پادشاه عصر چو مرگت فرا رسد

تو نیز با گدای محلت برابری

گر پنج نوبت به در قصر می زنند

نوبت به دیگران بگذاری و بگذری

هاروت را که خلق جهان سحر از او برند

در چه فکنده غمزه خوبان به ساحری

دنیا زنی است عشوه‌گر و دلستان^۱ ولی
با کس به سر نمی‌برد او عقد شوهری
آبستنی که این همه فرزند زاد و کشت
دیگر که چشم دارد از او مهر مادری

۱ - در اصل : دوستان به‌جای « و دلستان » .

گفتار

در بیان فرستادن خواندگار روم به ولایت شیروان به طلب خان احمدخان والی لاهجان و محمد امین خان پسر شاه جمشید خان و روانه شدن ایشان در صحبت حسن پاشای بیگلربیگی شیروان و مال حال و خاتمت احوال ایشان .

چون خان احمدخان - والی لاهجان - به اتفاق محمد امین خان - پسر شاه جمشید خان - به دستوری که در این تذکره مرقوم شده، به شیروان رفته و خواهی حسام الدین لنگرودی - وزیر خود - را با عرضه داشت و تحائف و تنسوقات، به درگاه قیصر روم فرستاده بود و استعانت نموده، از حالات خویش و پسر شاه جمشیدخان آنها، نمود. خواندگار روم با وجود تباین و تخالف مذهب موردشان را سرمایه فخر و باهات دانسته، جهت تعظیم و تبجیل و عزت و حرمت ایشان، به پاشای شیروانات و گنجه و ارزن الروم و دیار - بکر و غیره، فرمان نوشته و جهت مهمان داری سفارشات کرده بود، مقرر فرمود که حسن پاشای بیگلربیگی شیروانات، خوانین عظام را با متعلقان و ملازمان برداشته، به درگاه قیصر رساند و جمیع اخراجات و مایحتاج ایشان را به قانون شاهانه مهیا نموده، ارسال داشته بود. حسب فرمان، حسن پاشا در ملازمت خانان رفیع الشأن، از شیروان متوجه روم

شدند . و چون به شهر گنجه رسیدند و به دارالاماره پاشای گنجه نزول و حلول فرمودند . از اقتضای قضا و زبونی طالع واژگون ، محمد امین خان به مرض آبله و زلزله بیمار گشته و بعد از مضمی هفت روز ، داعی حق را لبیک اجابت گفته ، از این سرای ملال ، به دار سرور و قرار ، ارتحال و انتقال نمود . نظم :

عنقای مغرب است در این دیر ، خرمی

خاص از برای محنت و رنج است آدمی

چندانکه گرد صورت عالم برآمدم

بیچاره آمد آدم و غم خواره آدمی

و خان احمدخان جسد همایونش رابه آیین سنت حضرت سیدالمرسلین

وقانون پسندیده حضرت طاهرات ائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین

در گنجه مدفون ساخت و این ابیات رادر مرثیه او انشا فرمود . رباعی :

از گردش روزگار و جور افسلاک

ماراست دل حزین و جان غمناک

خون ریز به جای اشک ای دیده که ما

گنج عجبی به گنجه کردیم به خاک

و بعد از فراغ از ماتم داری ، به صد گونه افغان و سوگواری و جهان

جهان حسرت و ندامت و بی قراری ، به اتفاق حسن پاشا روانه مملکت روم

شدند . و ملازمان محمد امین خان ، بامحنت و اندوه فراوان ، از پاشای

شیروان رخصت انصراف حاصل نموده ، متوجه گیلان گردیدند .

گفتار

در بیان یاغی شدن طالش کولی و سرداران و بدقتل رسیدن
میرعباس سلطان چپک حرام نمک به سبب مخالفت ایشان به حسب
ادوار دوران

چون طالش کولی و کیا جلال الدین و سلطان ابوسعید چپک و غیر
آن ، بعد از چندگاه از سستی خو و حرام نمکی بعضی در جنگ پشیمانی
نموده ، در حیات خان احمد خان را بسته ، اراده یاغی گری نموده ، هر
کدام به بهانه ای متمسک گشته ، از حضور اردوی شاه عباس غیبت جسته ،
به لاهجان آمدند و به منزل و مقام خود رفته ، آغاز مخالفت و سرکشی
و شروع در کندن بنیان حیات خود کردند . از این معنی غافل که ، بیت .
وقت هر کار نگه دار که نافع نبود

نوش دارو که پس از مرگ به سهراب دهند

به اتفاق بهرام بیک - ولد کیارستم - و میرفتحی و سلطان ابوسعید
رانکوئی و غیر ، جمعیت کرده ، داروغه لشته نشا و رانکود را اخراج نمودند .
و طالش کولی ، در کوههای دیلمان ، به اتفاق اقوام و بنی اعصام یاغی
شده ، راهها را مسدود گردانید . سلطان ابوسعید چپک ، به اتفاق کرم اسوار
و دونفر دیگر از رؤسای چپکیه انتهاز فرصت نموده ، در چاشتگاه روز

پنجشنبه بیست و دوم ربیع الثانی سنه اثنی و الف در باغ کیا فریدون نمک بحرام - سپه سالار لاهجان - بر سر اور یخته، به لطائف الحیل به قتل او مبادرت نمود [زندو] به شمشیر بوسعید و ضربت کرم اسوار، به دار البوار پیوسته، سزای حرام نمکی خود معاینه دید. بیت:

مپندارم ای در خزان کشته جو

که گندم ستانی به وقت درو

چنانچه ماده تاریخ قتل کیا فریدون است. تاریخ:

تدبیر کس نکرد چو تدبیر بو سعید

فریاد بر کشید که شمشیر بوسعید

و بعد از قتل او به راه جهود کلایه بیرون رفتند.

و با آن که درویش محمد خان اروملو، با پانصد نفر قزلباش،

در قلعه لاهجان اقامت داشتند، سالمأ غانماً به در رفتند و هیچ کس از عراقیان، ایشان را جرأت تعاقب نمودند.

لاجرم مخالفت اکابر لاهجان و به قتل آمدن کیا فریدون، مسموع شاه

عباس گشته، وقوع این حادثات را از تمهید میرعباس سلطان چپک دانست.

چون مشارالیه همواره انیس مجلس خاص بود و لاهجان را گذاشته، ملازمت

اردو می نمودند، بنابر وقوع مخالفت مردم لاهجان و هرج و مرج ولایت

بیه پیش، مزاج شاه عباس نسبت به مشارالیه، بدگمان و منحرف گشته،

شب چهارشنبه دوم شهر محرم الحرام سنه ثلث و الف، موافق سیچقان -

ئیل، شاه عباس در دکان سعدی چلاوی نزول فرموده، با جوانان امر دسمن -

عذار لاله رخسار سیمین ساق و شیرین [گفتار] باده های رواق به جلوه در

آورده بودند. حسب الاشارة شاه عباس ملک جهانگیر - ولد ملک سلطان

محمد رستم‌داری - در غلیان سکر و مستی ، بدمستی و بیهوشی را وسیله ساخته ،
میرعباس سلطان رابا خواجه سلطان محمود - برادر خواجه حسام الدین
وزیر خان احمد خان - به قتل رسانید . و صباح روز دیگر شاه عباس امر -
نمود که قورچی باشی و قنبر سلطان کوزبنو کلو و شیخ احمد آقای میر
غضب ، به اتفاق حسین خان - حاکم کهدم - و اغورا - و سلطان چگینی و
نعمت الله سلطان صوفی و شرف خان - حاکم تنکابن - به طالشستان بیه پیش
در آمده ، طالش کولی و جماعت یاغی رابه دست آورده ، بیاورند .

حسب فرمان ، عساکر به جهت تنبیه و تعذیب مخالفان روانه مملکت
بیه پیش شدند . و قورچی باشی به اتفاق سرداران سپاه ، به لاهجان نزول نموده ،
از دیلمان و خرگام تا کوهات سام ، همه جابه امر او سپاه قسمت نموده ،
مقرر فرمود که تمامی عسکر پیاده در جنگلها و جبلها ترددات کرده ، مادام
که طالش کولی و مخالفان به دست در نیابند ، آرام و خورد بر خود حرام دانند و
سعی موفور ، درباره تسخیر یاغیان به تقدیم رسانند .

حسب فرمان ، عساکر تا یک ماه که تفحص و تجسس می نمودند و در
پیروی مخالفان ساعی بودند ، به هیچ نوع راه به منزل مقصود نبردند و اثری
ظاهر نمی شد . تا آنکه قورچی از لاهجان به دیلمان رفته ، در مرداد ماه قدیم و
شهر رجب المرجب سنه ثلث و الف ، شیخ احمد آقای میر غضب را طلبیده
مقرر نمود که قتل عام را شعار خود نماید . آن مظهر قهر الهی که در بیرحمی
و سفاکی دلیر و مشهور بود ، در طالشستان خرگام و دیلمان و گرجیان
و گلستان و سام ، شمشیر خون آشام از نیام کشیده ، و قتل به افراط نموده ،
برانات و ذکور آن به ظاهر بنیاد و به باطن ابقا فرمود . و چندین مؤمن و
مسلمان و عجزه و بیچارگان به فرموده آن مطرودان در گاه ایزدی ، شربت

۱ - در اصل: کریمان و در نسخه: کریمخان.

شهادت چشیدند. و الاخر طالش کولی در جنگل سمپشت ، به دست سهراب بیک - ملازم حسین خان کهدم - گرفتار شده و کیا جلال الدین محمد دردیلمان ، به ضرب [شمشیر] ملازمان نعمت الله صوفی به قتل رسید . و سلطان ابوسعید رانکوئی و میر اشرف و میر فتحی در دست لشکریان قورچی باشی به درجه هلاکت رسیدند . و به شامت حرام نمکان گیلان ، خلقی کثیر از صغیر و کبیر ولایت مذکوره ، به درجات شهادت و فوات رسیدند . و تمامی اموال و اسباب ایشان به تاراج این حادثه عجیبه رفت . و سلطان ابوسعید چپک و کرم اسوار ، به اتفاق بیک دو نفر از رؤسای چپک ، کیا فریدون - سپه سالار لاهجان - را به قتل آورده ، باطالش کولی و عظمای مخالفان می گردیدند . و از این مهلکه فرار نموده ، به ملک جهانگیر - ولد ملک سلطان محمدرستمنداری - استعانت نمودند . چون ملک جهانگیر مذکور به موجبی که قبل از این مسطور شد ، میرعباس سلطان چپک را و خواجه سلطان محمود لنگرودی را حسب الامر شاه عباس ، در دکان سعدی چلاوی ، از عالم بد مستی به قتل آورده بود و صباح روز دیگر اداهای شب شراب را به خاطر آورده و از خمار بد مستی هشیار گشته ، باجمعی از ملازمان که در ملازمتش بودند ، از قزوین سوار شده و روانه مازندران گردیده ، در قلعه نوربنه [برده] ، متحصن شده بود .

سلطان ابوسعید چپک نزد ملک رفته ، بدو اعتماد می کند . ملک مشارالیه چون میرعباس سلطان را کشته بود ، به گمان آنکه ابوسعید چپک از باب غدر و مکیدت به نزد او آمده است ، شیوه نامردی و نامردمی شعار خود ساخته ، مشارالیه را دو شاخه کرده ، از قلعه نور به قزوین فرستاد . شاه عباس ، ملازم ملک را طلبیده ، پیغام داد . چون جوانی را که از راه اعتماد و اعتبار به تو پناه آورده بود ، از روی کمال نامردی و دم -

سردی گرفته ، از برای ما فرستادی ، انشاءالله تعالی عن قریب تونیز گرفتار
 زنجیر ادبارگشته ، به جزای اعمال خود می رسی .
 و شاه عباس حکم به قتل سلطان ابوسعید فرموده ، در میدان قزوین
 به سیاست رسانیدند .

و قورچی باشی ، خاطر از رهگذر مخالفان جمع نموده ، به اتفاق
 طالش کولی و چند نفر دیگر از اقربا و اقوام که دستگیر و اسیر شده
 بودند ، با رؤس کشتگان ، به قزوین به نظرشاه عباس رسانید . و حسب الحکم ،
 طالش کولی و اقوام او در میدان قزوین به قتل رسیدند . و شاه عباس از
 فتنه و فتورولایت بیه پیش خاطر جمع نموده ، محل ننگ و بچارپس را
 که از بلوکات عمده رشت است ، و مبلغ دو بیست و پنجاه تومان تبریزی
 مداخل هر ساله آن می شد ، به جلدو و جائزه گرفتن طالش کولی ، به تیول
 ابدی حسین خان کهدم ، اضافه الکای مشارالیه عنایت و احسان فرمود .
 و در سال اربع و الف هجریه خیرالبریه ، دیلمان و خرگام را به تیول
 نعمت الله سلطان صوفی داده ، تنکابن را به تیول حیدر سلطان قوین حصار او
 شفقت نمود . و سمام را باسپه سالاری آن حدود ، به میرفرخ اشکوری
 عنایت نمود . و ضبط و ربط ولایت بیه پیش را به مردم معتبر کاردان حواله
 نمودند . و در سنه مذکوره حکومت لاهجان را به درویش محمدخان اروملو
 عنایت نموده و دارائی مواضع لشته نشا را به آقا حسین رستم داری که
 در تسخیر ولایت رستم دار و تصرف قلعه نور مساعی مشکوره به تقدیم رسانید ،
 اظهار دولت خواهی و جان سپاری نمود ، در ازای نیکو خدمتی بدو عنایت
 نموده بود . لاجرم در اواخر سال مذکور ، حاکم تنکابن بیمار شده ، درویش

محمد خان اروملو - حاکم لاهجان - به عبادت اونہضت نموده و لاهجان را خالی گذاشته ، برخوردار بیک تفنگچی باشی را بامعدودی از لشکریان اروملو ، به واسطهٔ محافظت قلعهٔ لاهجان نگاه داشته بود .

گفتار

در بیان مخالفت و عصیان اهالی لشته نشاومآل سرداران جنگ
اثر .

در این وقت کارگیا علی حمزه با رؤسای چپک و اژدر لشته نشا و
توابع آغاز مخالفت و اظهار معصیت نموده ، به مدلول آیه کریمه ان الله لا
یغیر ما یقوم حتی ینقضوا ما بآذنیهم انتهاز فرصت نموده ، خواجه محمد
- کلانتر لشته نشا - و دو نفر از اعیان آنجا را به قتل آورده و خروج کرده ،
نقاره به نام خود زده ، جمری و اوباش بر سر ایشان جمعیت نمودند .
آقا حسین رستم‌داری ، عرصه لشته نشا را از انصار و اعوان خالی و
از معاند و مخالف پر دیده و از هجوم و ازدحام عوام کمالاً ندغام بل هم اضل سبیل
خائف و هراسان گشته ، به اتفاق قلیل که ملازمش بودند ، فرار اختیار
نموده ، و به قلعه لاهجان رفته ، حصار و متواری می‌شود .

چپکیه به اتفاق رؤسای اژدر ، زور آور گشته ، بساده هزار آدم که
اسلحه ایشان ، اکثر چوب شمشاد و تبر و پیشدار و داس و امثال آن بود ،
به لاهجان رفته ، شروع در گرفتن حصار قلعه لاهجان نمود . و در قلعه
را آتش زده و نردبانها ساخته ، در کار بودند که قلعه را از تصرف اولیای

شاه عباس بیرون آورند . و در اندرون حصار ، برخوردار بیک تفنگچی ، به ضرب تفنگ و استعمال اسباب حرب و جنگ ، قلعه را محافظت می نمود . و مخالفان در کار خود مساعی کثیره به عمل می آوردند . و در قلعه مصالح تفنگ کمی کرده ، برخوردار بیک تفنگچی باشی ، نقره آلات عورات و نسوان لشکریان اروملو را گرفته و گذاخته ، گلوله ساخته ، استعمال می فرمود ، تا آنکه کار ساکنان قلعه ، از تنگی آذوقه و تغلب معاند و مخالف ، به اضطرار و انقلاب رسیده ، قریب به آن شده بود که لشکر و حشر لشته نشا به بالای برج و باره و حصار و دیوار بر آمده ، قلعه را به تصرف در آورند که به مقتضای قضا و قدر ، ناگاه سپه سالاران و اعیان و اکابر گیلان بیه پس ، به اتفاق خسرو چهار یاری - حاکم رشت - و اغورلو سلطان چگینی^۱ - حاکم فومن - و علی سلطان چپلو - حاکم کوچسفهان - با ده هزار سوار مسلح نیزه دار ، از کنار اردو بازار لاهجان ، تکبیر گویان ، مانند بلای ناگهان ، از عقب ایشان در آمده ، تیر و تفنگ بر مخالفان باریدند . سرداران چپک و رؤسای اژدر سراسیمه شده ، حرکت المذبوحی به ضرورت می نمودند .

لاجرم بسیاری از آن سبک عقلا ، به زخمهای گران به قتل رسیدند و بقیه السیف فرار اختیار نمودند . و کارگیا علی حمزه و رامیدان تلاش نام ، سنگ تفنگ خورده ، ودیعت حیات را به قابض الارواح سپرده ، اندکی از آن فرقه بسیار که از چنگال شاهین بلاجسته بودند ، مختفی و متواری شدند . و خواهر زاده پیر شیخ علی پاشیجائی که بدون رضای شیخ مذکور داخل آن صحبت شده بود ، در آن روز به دست ملازمان نعمت الله صوفی حاکم دیلمان افتاده ، حسب الحکم در میدان لاهجان پوست کنده شد .

۱ - دراصل : چینی در نسخه د : چمنی .

و بعد از فراغ از این گیسو دار ، درویش محمد خان اروملو ، از تنکابن مراجعت نموده ، به لاهجان آمد. و حکام و سپهسالاران و دولت خواهان بیه پس ، خاطر از رهگذر ولایت بیه پیش جمع نموده ، به اتفاق لشکر و عسکر روانه بیه پس شدند .

چون مخالفت و عصیان اهالی لشته نشا ، به اقبیح وجهی معروض شاه عباس گردید ، حکم بقتل عام سکان لشته نشا صادر گشته ، فرمان ورود یافت که درویش محمد خان اروملو و امرای بیه پس ، به اتفاق سپهسالاران و اعیان ، به ولایت لشته نشا رفته ، قتل عام نمایند .

چون درویش محمد خان - حاکم لاهجان - مرد خدا ترس و مآل اندیش بود ، مردم لشته نشا را از آثار قهر و غضب آنها اعلام کرده ^۱ ، اخبار و اشعار فرمودند که سه روز شمارا مهلت دادم که خود را به کنار کشید . و در روز چهارشنبه نوزدهم شهر ربیع الآخر ، سنه ثلث و الف هجریه ، در اواخر اسفندیار ماه و اوائل نوروز ماه به روایتی در شهر صفر سنه ثلث و الف آدم بسیار از صوفی و چینی ^۲ و اروملو و ملازمان امرای بیه پس ، به اتفاق سپهسالاران و اعیان داخل بلده لشته نشا و بلوکات شده ، جمعی کثیر از مردم لشته نشا و توابع ، عرضه تیغ یاسا گشتند و اسیر و برده بسیار به دست لشکریان افتاده ، نهب و تاراج بی حد و حصر نمودند .

و بعد از تسکین نوائی این فتنه و فتور ، نواب اعلی ، دارائی لشته نشا و حکومت لاهجان را به اغورلو سلطان چگینی ^۳ عنایت فرمودند .

و در سال ست و الف فرهاد خان قراملو ، در بلده هرات ، معروض تیغ یاسا گشت و خواجه محمد شفیع خراسانی که وزیر فرهاد خان بود ،

۱- ظاهراً: انهاء و اعلام کرده. ۲- ظاهراً: چگینی. ۳- دراصل و نسخه د: چینی.

به وزارت گیلانات سر بلند و ارجمند شده، حکم عز صدور یافت که تیول - داران گیلانات از مهمات تیول دارای معزول باشند . و حسب الحکم عالم قطاع اقتباس ارتفاع که زَالَ دافذافی الأَصْغَاعُ از ابتدای سیچقان ئیل سنهٔ ست و الف گیلانات خاصه شده ، در عرض دو سال امر مزبور به میرزای مذکور مفوض و مرجوع بود .

و بعد از آن مدت چهارده سال وزارت گیلانات به بهزاد بیک - ملازم میرزای عالمیان - متعلق بود و بعد از عزل بهزاد بیک و وفات میرزای عالمیان که داستان وزارت ایشان و مال حال و عاقبت کار اینان ، به توفیق و تأیید ملك منان ، در این مکان سمت گزارش^۱ خواهد یافت ، مدت چهارده سال دیگر زمان وزارت اصلان بیک امتداد یافته ، سه سال پسرش - اسمعیل بیک - بعد از فوت پدر ، وزارت الکای بیه پس نمود و چهار سال و شش ماه ، میرزا تقی به امر وزارت اشتغال نمودند .

۱ - دراصل : گزارش باذال معجمه .

گفتار

در بیان شمه‌ای از حالات گیلانات و معاشرات ایشان بارعایا
و متوطنان و خاتمت‌کار ایشان

چون در سال ست و الف هجریه بندگان شاه‌عباس ، گیلانات را از
تیول حکام و تیول داران وضع نموده ، خاصه کرد ، وزارت و حکومت
گیلان را من حیث الاستقلال والاذفراد به میرزای عالمیان - میرزا محمد شفیع -
قرار گرفته بود و میرزای مشارالیه نیز تصدی مهمات معاملات رشت و
کوچسفهان و شفت و تولم و ماسوله و پشتکوه را بنا بر صدور آثار رشد و
کاردانی و حسن خلق و رعیت پروری و نیکو محضری ، به بهزاد بیک
رجوع نموده ، تکفل شغل و عمل قصبه فومن را به عهده اهتمام اصلان بیک
نمود . سلوک بهزاد بیک با ساکنان الکای مذکوره ، مقرون به رضای خالق
بیچون و خشنودی خلائق بود. و در تکثیر عمارت و زراعت و آبادانی مملکت
کوشیده ، با اهالی و اعیان ، به روش استحسان و بارعایا و زبردستان
بر وجه برّ و امتنان سلوک می نمود. و اصلان بیک در همه ابواب، بر عکس
آداب و قانون بهزاد بیک ، با اعزه از راه اختصار و خواری و بیاعجزه و
مساکین ، به طریق ظلم و تعدی به سر می برد . و ظلم و ستم مشارالیه با
زبردستان بعد از آنکه به مدت پنج سال رسید. نظم :

در ایام او این سخن عام بود که ایام او شر ایام بود
 لاجرم شامت ظلم او اثر کرده، کارگیا فتحی نام فومنی که نسبت قومی به علی
 خان داشت و سالها ملازم شاه عباس بود، در این سال از ملازمت اردو و
 ترددات به تنگ آمده و به منزل و مقام خود آمده، به دهقنت وزراعت قیام
 می نمود.

جمعی کثیر از مردم زرمخ و تنیان و مرگی و ماکلوان فومن که از اصلان
 بیک و ملازمان او ظلمها دیده و ستمها کشیده بودند، نزد کارگیا فتحی
 مزبور رفته، از بیداد و ظلم اصلان بیک تضرع و تظلم می نمایند. و چون این فرقه
 را کار به جای و کرد به استخوان رسیده بود و کارگیا فتحی نیز از خفت و
 هوان و جور و عدوان اصلان بیک دل آزرده بود، همگنان بر مخالفت،
 موافقت هم کرده و دروادی یاغیگری بیعت نموده، همدستان شدند. و به
 اتفاق روبه نفاق و دل به مرگ نهاده، ملمات را از غایت اضطراب بر حیات
 ترجیح دادند. و خبر اراده مخالفت ایشان به داعیه کارگیا فتحی، مکررآبه
 سمع اصلان بیک رسیده، با وجود آگاهی بر آن احوال، از عدم تیقظ و انتباه
 و مستی باده غفلت و غرور، این قضیه نامرضیه را واقعی نهاده و فومن را
 خالی گذاشته، به لاهجان به سلام نوروزی پسر میرزای عالمیان رفته بود.
 کارگیا فتحی و متابعان، غیبت اصلان را فوزی عظیم دانسته، از راه ضلالت
 و نادانی، در شب چهارشنبه پنجم شهر ۱ سنه اثنی عشره و الف، مطابق
 توشقان ثیل که شاه عباس در این سال، از اصفهان به عزم تسخیر قلعه تبریز و
 تصرف ممالک آذربایجان نهضت فرموده بود، به اعتقاد خود انتهاز فرصت
 نموده و با جمعیت بسیار از مردم آن دیار، بر سرخانه اصلان بیک آمده و

۱ - در اصل نامی از شهر نیامده است.

مبلغ سه هزار تومان از مال دیوانی در خانه مشارالیه مضبوط نموده ، بیرون آورد و کیسه به ملازمان خود داده^۱ ، تمامی اسباب و اجناس خانه مشارالیه را به غارت و تالان بردند . و از آنجا بیرون آمده ، به قصد قتل سپه سالار بوسعید میرمتوجه منزل اوشدند . چون مشارالیه مرد هشیار و بیدار بود و رعایت حزم و احتیاط مرعی می داشت ، در آن اوقات از واقعه مخالفت و مخاصمت کارگیا فتحی و اراده او آگاهی یافته بود . خانه خود را خالی کرده ، متواری و مختفی گشته بود . کارگیا فتحی مذکور به هیأت مجموعی ، بر سر خانه بوسعید میر رفته و از فرار بوسعید میر خبردار شده ، در فومن توقف نموده ، به جانب [شنبه] بازار معاودت فرمود . و روز شنبه از [شنبه] بازار نیز به منزل خود رفته و کوچ و متعلقان خود را برداشته ، روانه جنگل نمود . و خود نیز به اتفاق پسر و برادر و سایر ارباب نفاق روانه جنگل تفرود ماکلوان شدند . و جمعی از مردم آن حدود که همراه مشارالیه به فومن آمده و به این حرکات شنیع اقدام نموده بودند ، اهل و عیال و اطفال خود را وا گذاشته ، متلاشی و سرگردان و نادم و پشیمان به جنگلها گریختند . و چون خبر وحشت اثر خروج کارگیا فتحی و ظهور و جرأت او در ولایت بیه پس شایع گشت ، سپه سالاران گیلان سبما امیر خواند - سپه سالار رشت - و حاجی علی خان - سپه سالار کوچسفهان - و میر حاتم - سپه سالار شفت - و اقوام ، و سپه سالار علی خان تولم و اقوام ، به اتفاق سلطان محمد بیک - قوم بهزاد بیک - و اکابر و اعیان و ملازمان ، پیش از ظهر روز مذکور . با هجوم بسیار و ازدحام بی شمار ، به گوراب فومن حاضر شدند و از قرار صلاح دید سپه سالار بوسعید میر ، بلا توقف و تأخیر ، به وضع شنبه بازار

۱ - شاید : در کیسه به ملازمان خود داده ؟ .

رفته ، نزول نمودند .

و اصلان بیک بعد از استماع این خبر موحش ، از لاهجان به اتفاق سعید بیک سوار شده و با کمال سرعت و استعجال مراجعت نموده ، در شنبه بازار به اردوی سپه سالاران رسیدند . و در حال به احضار مردم ولایات و بلوکات فومن کسان فرستاده ، روز جمعه پنجم شهر حال^۱ جمعیت بسیار ، زیاده از پنج شش هزار آدم به صحرای شنبه بازار جمعیت نمودند و روز شنبه غره شهر مذکور ، سپه سالاران و متعینان ، به هیأت اجتماعی به منازل کارگیا فتحی رفته ، رحل اقامت انداختند .

و بعد از آن شروع در تدابیر گرفتن مخالفان و بازیافت مال دیوان نمودند . و در عرض بیست روز کارگیا فتحی مذکور و پسر و برادر و متعلقان او را به دست آورده ، وجوهات سرکار خاصه شریفه که کارگیا فتحی به مردم داده بود ، به تقریر ، از آن جماعت بازیافت نمودند . و جمعی از مردم آن محال که کارگیا فتحی اغوا و با خود همدستان کرده ، در جنگلها و مکان های اختفا می گردیدند ، جملگی اسیر و دستگیر شدند . و هر کس فلسی از مال دیوان یا از وجوهات اصلان بیک تصرف نموده بود ، به شکنجه و عذاب ، رنجه نموده ، مطالبه و مؤاخذه کردند ، و چند نفر از رؤسای آن فتنه و فتور و شر و شور ، در منزل کارگیا فتحی ، به فرموده سپه سالار به قتل رسیدند . و بعضی از مردم آن حدود را که گمان درم و دینار می رفت ، مقید و مغلول گردانیده ، از منزل کارگیا فتحی کوچ کرده ، به فومن همراه آوردند .

چون اطفای نیران فتنه و فساد کارگیا فتحی و سایر متابعان و مخالفان

۱ - ظاهراً به معنی شهر جاری است .

دولت سر آمده، به منصب ظهور رسید، سپهسالاران و اعیان بیه پس به منازل و مقام خود مراجعت و بازگشت نمودند. و اصلان بیک، کارگیا فتحی و پسر و برادر و چند نفر از سر کرده های اجامره و اوباش رابا روش قتیلان، از جهت تشهیر به رشت بردند و از رشت به لاهجان برده، برگردیدند. و بعد از معاودت، در روز سه شنبه بیست و دوم شهر ربیع الاول سنه مذکور، در بازار فومن، کارگیا فتحی و پسر و برادر و هجده نفر دیگر از متابعان و موافقان او را به دست مردم زرمخ و غیره به درجه قتل رسانیدند. نظم:

جهان بروفق نام خود جهان است خرد وی را گزاف این نام نهاد

خنک آن کس که در میدان ارواح قدم در خطه اجسام نهاد

حاصل، بعد از آنکه اصلان بیک جبار، سر آن جور رسیدگان روزگار

را پامال و مال دیوانی را باز یافت نمود، ابواب مؤاخذه و مصادره بر روی سایر رعایا و کدخدایان گشوده، خانه ها خراب کرد و مبلغ های کلی به طریق ترجمان از مردم گرفته، تا انقضای مدت شش ماه بازار شکنجه بی گناهان و معرکه آزار بیچارگان گرم بود.

در خلال این حال و اثنای این احوال، میرزای عالمیان، از جانب قلعه ایروان، از خدمت و ملازمت بندگان شاه عباس مراجعت نموده، از راه خلخال، به قصبه ماسوله آمد. و تمامی سپهسالاران و اکابر و اعیان به اتفاق داخل فومن شدند.

و حقیقت ظلم و خون ریزی اصلان بیک را از مردم خوب فومن شنیده، تحقیق نمود که حادثه ای که رو داده از شامت ظلم و ستم اصلان بیک بود. و توقف و تسلط اودر فومن و ساکنان آنجا، صلاح دولت نیست، اورا به رشت طلب نمود و بعد از توبیخ و عتاب، او را از تصدی فومن

معزول کرده ، رتق و فتق و قبض و بسط مهمات فومن ، ضمیمه وزارت
الکای رشت و کوچسفهان و شفت و تولم و غیره نموده، به بهزاد بیک رجوع
نمود. بیت :

وزارت ندارد در ایام یاد	وزیری به تدبیر بهزاد راد
قلم گشته تا بر دبیری علم	به دستور او دیده دستور کم
چنان برد با پیر و برنا به سر	که جائی پدر بود ، جائی پسر

و این صورت باعث تألیف قلوب مردم این دیار شد.

گفتار

در بیان آمدن بهزاد بیک به وزارت قصبه فومن و قصبه مذکوره
را به زیور عدالت آراستن .

در روز پنجشنبه هجدهم شهر شعبان المعظم ، توشقان بیل ، بهزاد بیک
مکرم الیه ، به آئین عدالت و آدمیت ، به فومن آمده ، وضیع و شریف و
خواص و عوام ، با کمال نشاط و خرمی ، به استقلال و استقبال بهزاد بیک
مبادرت نموده و میدان قصبه فومن را چراغان کرده ، خوشحالی ها نمودند
و چون بهزاد بیک به وزارت فومن تشریف آوردند ، کدورت ظلم اصلان
بیک ، به صفای عدل بهزاد بیک تبدیل یافته ، ساکنان فومن آسودگی و رفاهیت
تمام یافتند . و بعد از دو روز ، بهزاد بیک به اتفاق سپه سالار بوسعید میر و سعید
بیک و قضات و اعیان ، به دیوان نشسته ، هفتاد نفر از عجزه و مساکین را
که به تهمت خیانت ، در زندان اصلان بیک مقید و مغلول بودند ، جمله را از
حبس و قید آزاد گردانید . بیت :

خللهای پیشین تدارک نمود شب ظلم را عدل او صبح بود
این معنی موجب صید دلها و سبب تأمین و تأنیس خاطر احرار و
ابرار گشته ، از آن باز مردم بلا تفرقه خیال و اختلال احوال ، به دعا گوئی

۱ - ظاهراً این ترکیب صحیح نیست .

اشتغال دارند .

بعد از چند گاه ، بهزاد بیک تصدی فومن را به خواجه عبدالوهاب رشتی که در سلك ملازمان او منسلک بود ، رجوع نموده ، به رشت مراجعت نمود .

چون میرزای عالمیان ، وزارت لاهجان را به میرزا مسعود و استیفا را به محمد مؤمن نو سنده رجوع نموده ، خود به دار السلطنه قزوین رفته ، به وزارت آنجا اشتغال داشتند . بعد از مدتی ، مردم لاهجان ، از وزیر و مستوفی ، بنا بر ظلم و تعدی و زیادتی ، آزرده گشته ، سادات و موالی و اهالی و مشایخ و مشهوران لاهجان به رشت آمدند . و چون آوازه عدالت و حسن سلوک و رعیت پروری بهزاد بیک ، در تمام گیلانات اشتهار یافته بود ، اکابر لاهجان ، به الحاح و التماس بسیار ، بهزاد بیک را از رشت سوار کرده ، به غوغای تمام و ازدحام مالا کلام و استقبال خواص و عوام ، به لاهجان برده ، به دارالاماره فرود آوردند . و قبایح اعمال وزیر و مستوفی را محض کرده ، خواهش مردم لاهجان به حرکت ایشان به جانب بیه پس و عزیمت بهزاد بیک به لاهجان را به میرزای عالمیان عرض نمودند .

و میرزای عالمیان را عزیمت بهزاد بیک به لاهجان ، به حسب ظاهر مرضی و مستحسن افتاده ، حکمی به اسم بهزاد بیک در قلم آورد و وزارت مملکت بیه پیش را به دستور ولایت بیه پس ، به مشارالیه شفقت فرموده ، کتابات صداقت آیات ، بهار باب و اعیان و مشایخ و مشاهیر لاهجان قلمی نمود . و وزیر و مستوفی سابق را بعلت بدسلوکی و اعمال و افعال ناصواب بازخواست بلیغ و مصادره و مؤاخذه عظیم فرمود .

۱ - در نسخه د : ریسنده . ظاهراً : نویسنده .

وبعد از مرور دو سال ، بندگان اعلی ، ولایت گسکر و آستارا را از تیول ذوالفقار خان وضع نموده ، خاصه کرد . و وزارت الکای مذکور را به قانون گیلانات ، به میرزای عالمیان عنایت نمود . و نواب میرزائی ، وزارت آن ولایت را نیز به نام بهزاد بیک رقم فرموده که به ولایت مذکور رفته ، سرانجام مهمات و معاملات آنجا نماید .

بهزاد بیک حسب فرمان ، از لاهجان به فومن آمده ، سپهسالار بوسعید میروسعید بیک را با چند نفر از اعیان ملک بیه پس ، همراه خود به گسکر و آستارا برد . و داروغگی و تحویل داری گسکر را به سعید بیک فومنی رجوع نموده و حکومت آستارا و توابع را به جمشید بیک امیره تفویض فرموده ، عود نمود . و به فومن آمده ، حکومت الکای فومن را به سلطان محمد بیک - قوم خود - داده ، تکفل مهمات و داد و ستد رشت را به عهده اتمام عبدالوهاب رشتی حواله کرد . و اشغال و اعمال شفت و تولم و کوچ سفهان را به مردم معتبر و کاردان رجوع فرموده ، خود به لادجان معاودت و مراجعت نمود . و در این اوقات ، از شاه عباس ، وزارت قزوین و کل خراسان و مازندران بهشت نشان را به اسم میرزای عالمیان رقم صادر شده بود و دوات و قلم مرصع ، با زین اسپ و افسار زرنگار و خلعت زرکار ، بدو عنایت و التفات فرموده بود . و نواب میرزائی ، وزارت قزوین را به اصلان بیک رجوع نموده ، و وزارت کل مازندران را به میر ابوالقاسم خراسانی تفویض فرمود و خاطر از مقدمات و مهمات ممالک دارالمرز جمع نموده ، به استقلال تمام و شوکت و عظمت مالا کلام ، عازم خراسان ، به قصد تمشیت امور وزارت آنجا گردید .

گفتار

در بیان عزیمت میرزای عالمیان به وزارت ملک خراسان و خاتمت
حال او به تقدیر قادر مستعان .

بر رأی دقایق پیرای ارباب بصیرت که ناظران مناظم ملک و ملت و دین
و دولت اند مستور و محجوب نخواهد بود که پیشه روزگار و اندیشه لیل و
نهار همیشه این بود که در مقام گزند پروردگان خود باشد. تجربه شاهد است
که هر گاه نهال اقبال و شجره آمل صاحب دولتی را سایه گستر و بارور
سازد ، در عین کمال ، خلل پذیر عین الکمال گرداند . بیت :

جهان آن به که دانا تلخ گیرد که شیرین زندگانی تلخ میرد
شاهد این حال در این مقال صورت احوال میرزای عالمیان است که در
عین استقلال ، مقهور قهرمان پادشاه گردیده و تاب بی لطفی و بی عنایتی
نیاورده ، عالم گذران را بدرود نمود .

کدامین عیش دنیا را غمی در پی نمی باشد

بلای هجو معزولی است در دنبال منصب را

شرح واقعه مذکوره آنکه چون میرزای عالمیان ، حسب فرمان قضا
جریان ، به رتبه ارجمند وزارت کل خراسان سرافراز گردید ، حکم شاه
عباس صدور یافت که سان عسا کر خراسان دیده و به حقیقت مداخل و مخارج

امرای خراسان رسیده^۱، از ابتدای خراسان تا کنار آب مرغاب، جمیع سلاطین و خوانین و امرا به عزل او معزول و به نصب او منصوب باشند و اختیار ملکی و مالی رعیت و سپاهی را متعلق مشارالیه شناسند. و مشارالیه را بالانفراد والاستقلال در امور مذکور مدخل دانند.

میرزای عالمیان به قانون و آداب خواجه نظام الملک طوسی - وزیر سلطان ملکشاه سلجوقی - و خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان - وزیر ابقا خان چنگیزی - بلکه زیاده از آن صاحب جاه و اختیار گردیده و گردن تکبر و تجبر، از گریبان غفلت و غرور کشیده، اسباب تجمل از بابت نه سراسر اوراق مرصع و استرهای باری و شترهای قطاری دویست قطار و خیمه های منقش و پرده های اطلس زرنگار ملوکانه ترتیب داده، از قزوین روانه خراسان گردید. و در سرحد مشهد مقدس نزول فرموده، با خدام آستان ملایک آشیان، در باب مداخل و مخارج آستانه رفیعه منیعه و وظایف و سیورغالات پیچیده، گفتگوهای نمود. و با محراب خان - حاکم مشهد مقدس - درباره جمع و خرج الکاء و رسومات عساکر و مواجب سپاه و قشون، ابواب منازعات و مکابرات گشود. چنانچه از سخت گیری مشارالیه عرصه بر ساکنان روضه منوره مقدسه تنگ شده، کار به دشواری و اضطراب رسیده بود که در خلال این حال و اثنای این قیل و قال، سبب رشک و عداوتی که هر طبقه از اصناف مردم، علی الخصوص اهل مهم و ارباب منصب را با یکدیگر می باشد، حاتم بیک اعتماد الدوله عرض می کند که میرزای عالمیان با آن همه لاف و گزاف و کاردانی و رشد و تلاش و اهتمام درباره توفیر و جوهرات دیوانی، مبلغ هجده هزار تومان از تفاوت تسعیر برنج لاهجان، از رعایا

۱- دراصل: مخارج امرای خراسان به او رسیده.

بازیافت نموده، داخل جمع خود نکرده است. این سخن در مزاج شاه عباس جایگیر شده، بواسطه تحقیق این مدعا، بهزاد بیک نایب و گماشته میرزای عالمیان را از لاهجان، به مازندران بهشت نشان روانه فرمود. و به تاریخ دوازدهم شهر جمادی الثانی، قوی ٹیل، حسب الحکم، بهزاد بیک به اتفاق سپه سالاران و متعینان گیلانات، روانه مازندران شدند و در خطه فرح آباد رسیده، مبلغ پانصد تومان پیش کش نموده، پابوسی نمودند. سپه سالاران واعیان نیز پیش کشها کشیده، نوازشات حاصل نمودند.

و چون خبر طلبیدن بهزاد بیک و حکایت تفاوت تسعیر برنج لاهجان و سخنان ارباب غرض و معاندان مسموع میرزای عالمیان گردید، از عالم نخوت و غرور، بلاتأمل و اندیشه عاقبت امور، از مشهد مقدس سوار شده و در عرض شش روز خود را به فرح آباد که در آن زمان به «طاحان» موسوم بود، رسانیده، بعد از ادراک کورنش و تسلیم، مخصوص گردید. و بعد از دریافت خدمت و تفقدات و توجهات پادشاهانه، شاه عباس حقیقت هجده هزار تومان تفاوت تسعیر برنج لاهجان را استفسار می کند. میرزای مزبور از پریشانی رعایای لاهجان حرفها زده و از بازیافت آن انکار بلیغ نموده، عرض می کند که ولایت بیه پیش را تیول داران و تحصیل داران خراب کرده بودند و حالا که شاه ولایت بیه پیش را خاصه کرده، به بنده سپرده است، می خواهم که به عون مکارم الهی و توجه نواب شاهی، در باره آبادانی ولایت مذکوره کوشیده، دعای خیر جهت پادشاه حاصل نمایم. و بعد از آن، از راه غفلت و غرور، مذکور می سازد که پادشاه شنیده که *اَلْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ* شاه عباس از استماع این حدیث که دلالت به ظلم اومی کرد، آزرده خاطر گشته، جواب می فرماید که میرزا! راه دور طی کرده ای، مخبط شده ای،

برو آسایشی اختیار کن . و شاه عباس متوجه خلوت سرا شده، میرزای عالمیان از مجلس بیرون آمد . و از استشمام رایحه بی التفاتی شاه عباس ، به نحوی که امیر چوپان هنگام بغی و خروج از نزد سلطان ابوسعید چنگیزی نادم و پشیمان و خجلت زده بود ، از خطای خود آگاهی یافته و از مستی باده غرور و خواب غفلت و پندار، هشیار و بیدار گردیده ، دانست « که محرم به یک نقطه مجرم شود » و دیگر میرزای عالمیان به درگاه شاه بار نیافت . و مزاج شاه عباس بدو منحرف گشته ، سخنان اضداد و ارباب عناد [را] درباره او قبول نمود .

حاتم بیک اعتماد الدوله و مقصود بیک ناظر ، انتهاز فرصت نموده، خواجه فصیح لاهجانی و خواجه ابن علی خراسانی را طلبیدند و مشارالیهما را که سالها انتظار این روز می کشیدند ، درباره غیبت و بدگوئی و تقریر و ابواب میرزای عالمیان ترغیب و تحریض نمودند . و ایضا محمد باقر - برادر محمد قاسم بیک - را که ریب نعمت و رهین منت میرزای عالمیان بود و از اسرار غامضه واقف و خبردار بود ، فریب داده ، اورانیز در ابواب و تقریر واداشتند . و نواب از حقدش به نفس خود به دیوان نشسته ، از مقرران و مؤدیان سخنان می شنید و پیروی ها می کرد . و بدگویان در مقام بدگوئی و عیب جوئی درآمدند و بدمدیدی های امرای دولت و اعیان حضرت ، مدد نکبت و اضافه علت شده ، میرزای عالمیان مخدول و معزول گردید . اما شاه عباس ، ملاحظه خدمات مستسنه او نمود و به حبس و قید او فرمان نداد . چون مشارالیه به شفقت پادشاهی مغرور و به ده روزه دولت دنیای دونه سرور بود ، تاب بی توجهی و طاقت بی عنایتی نیاورده ، به اندک روزی بیمار شده ، از پادشاه رخصت انصراف به جانب قزوین خواست و انگشتر خود را با

دوات و قلم مرصع به خدمت فرستاده ، با يك جهان حسرت و ندامت كه از
لوازم دل بستگان مناصب و مراتب پادر ركاب دنيا است، روانه قزوین گردید.
بیت :

چهار چیز كه اصل منافع است و منال
نیرزد آن به چهار دگر در آخر حال
بقابه تلخی مرگ و عمل به خجلت عزل

گنه به شرم ندامت عطا به ذل سؤال
شاه عباس ، بهزاد بيك را به خلعت شاهانه سرافراز گردانیده و حصول
و وصول مبلغ هجده هزار تومان را از تفاوت تسعیر برنج لاهجان، به عهده اهتمام
او نموده، بنا بر حساست جبلی، كرت دیگر به عجزه و مساكین و رعایای بیه پیش
حواله كرد . و از سپهسالاران ، بوسعید میر - سپهسالار فومن -
حاجی علی خان - سپهسالار كوچسفهان - در آهل مازندران ، از این دارفنا ،
به سرای بقا ارتحال و انتقال نمودند. و سایر سپهسالاران و اعیان از شاه عباس،
خلعت و نوازش یافته ، به مقام خود مراجعت نمودند .

و بهزاد بيك در نهایت عزت و اجلال و كمال دولت و اقبال ، به لاهجان
معاودت فرموده و در عرض سه سال ، هجده هزار تومان وجه مذکور را
تنخواه ارباب حوالات دیوان نموده، به طریق مدارا و تیسیر ، از رعایای
الكای بیه پیش استتلاب می نمودند .

و چون میرزای عالمیان به استرخاص پادشاه به قزوین رسید ، از غایت
حزن و اندوه ، رنج و بیماری او استیلا و اشتداد یافته ، روز بروز کار بجائی
رسید كه از مداوا و معالجات اطبا در گذشت . و چون برفوت خود متیقن
گردید ، چند نفر از مردم متدین متعین را از قزوین طلب فرموده ، و در حضور

ایشان وصیت نموده ، فصل چند از بی وفائی دنیا و بی اعتباری روزگار غدار و اهل آن فروخوانده، گفت « هیهات هیهات! چندین سال وزارت کردم و چندین خانه را غارت نمودم و دلها به درد آوردم که يك دل را از خود راضی کنم ، آن [هم] مقدور و میسر نشد . » و آن جاهل مغرور ندانست که هر که خدای عزوجل را بیازارد تا دل خلقی به دست آرد ، جبار منتقم همان مخلوق را بر گمارد تا دمار از نهادش بر آرد . بیت :

برای صید يك دل کردم از خود رنجه دلها را

ولی حاصل نشد کامی که من می خواستم آنرا

بعد از آن ملازمان خود را طلبیده، از صامت و ناطق و فروش و ظروف و اوانی و زر نقد و طلا و نقره و مفرده و من ذلك و غیر ذلك، همه را قلمی فرموده، مبلغ سیصد تومان از برای مؤونت فرزندان و مهر ازواج اخراج نموده، سیصد تومان دیگر به جهت اخراجات تجهیز و تدفین خود که نعش او را نقل روضه مقدسه و مشهد مزکی معلی نمایند ، به مردم معتمد امین سپرد . و باقی مایعرف خود را بر آورد فرموده، مبلغ هفت هزار تومان بود . از کمال جهل و جنون جمله را به صیغه نذر و پیشکش شاه عباس نقل اصفهان کرده و فصولی در این ابواب به خدمت پادشاه نوشته ، در آن عریضه قید آن کرده بود که مرا با هیچ عامل و گماشته خود حسابی و طلب و خواستی نیست ، الا بهزاد بيك که محاسبات دفتری با او بسیار است . و در این مدت به محاسبات او نرسیده ایم . اختیار با پادشاه است. و در شب جمعه بیست و دوم شهر رمضان فیض توأمان تخاقوی- نیل ، داعی حق را لبیک اجابت گفته ، از این دار ملال و سرای اختلال ، به عالم جاوید ارتحال و انتقال نمود . بیت :

جهان چیست دار ملال و فتور از او دامن خویش را دار دور

عروسی است در بیوفائی سمر
 زگیتی که کارش جدائی بود
 میامیز با این عروس دو رنگ
 از او بهره دل را جراحی بود
 بود عزل پایان هر منصبی
 ترا دوری ازوی ضروری بود
 که مهرش بود قهر و نفعش ضرر
 جدائی به از آشنائی بود
 که صلحش نباشد به دنبال جنگ
 ز گیتی امید چه راحت بود
 بود یأس انجام هر مطلبی
 که او باتو در قصد دوری بود

خواجه محمد یوسف ضیاء ، تاریخ وفات میرزای عالمیان را بدین
 نحو به نظم در آورد . تاریخ :

میرزای جهان که بد جهان را مالک

بر داشت دل از مفرده و من ذلك

روح القدس از برای تاریخش گفت

أَنْتَ الْبَاقِي كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ

و چون میرزای عالمیان به نهجی که مرقوم قلم سوانح رقم گردید، مدت
 دوازده سال به امر وزارت گیلانات و مازندران و گسکر و آستارا و پنج
 سال به وزارت قزوین قیام نموده و يك سال بود که به شغل وزارت خراسان
 مشغولی داشت که به مقتضای گردش روزگار و ادوار لیل و نهار ، از نظر شاه
 افتاده ، با جان حزین و دل غمگین ، در قزوین به دار بقا ارتحال نمود .
 بعد از وقوع واقعه مذکوره ، شاه عباس وزارت گیلانات و گسکر
 و آستارا به بهزاد بیک عنایت فرموده ، حکم صدور یافت که وزارت و رفعت
 پناه بهزاد بیک به الطاف بی دریغ شاهانه مخصوص و ممتاز گشته بداند که
 در این ولا مرحوم خواجه محمد شفیع خراسانی به جوار رحمت ایزدی
 پیوسته ، سر همایون مابه سلامت باشد .

وزارت گیلانات و گسکر و آستارا را به دستوری که به مرحوم مزبور رجوع نموده بودیم ، بدان وزارت پناه شفقت فرموده ، آن وزارت پناه را در سلك ملازمان خاصه شریفه انتظام دادیم . می باید که با رعایای السکای مذکوره ، به طریق احسن سلوک نموده و در تکثیر عمارت و زراعت سعی موفور به تقدیم رسانیده ، هر آینه مطالب و مستدعیات^۱ خود را به پای سریر عرش نظیر ملك مسیر عرض نمایند که حسب المسئول به شرف اجابت اقتران یابد و به خلعت فاخره که مصحوب رفعت و معالی پناه سیدبیک قلیچی به جهت آن وزارت و رفعت پناه ارسال داشته ایم ، مشرف و سرافراز گشته ، مبلغ يك صده و پنجاه تومان تبریزی ، به مژده این موهبت عظمی در وجه رفعت و معالی پناه مشارالیه رسانیده ، در عهده دارند .

و بعد از وصول فرمان ، منصوبان و منتسبان بهزاد بیک ، به اتفاق سپه سالاران و اصول واعیان بیه پس و غیره به استقلال ، استقبال خلعت خورشید رفعت پادشاهی و رقم سعادت شیم را مهیا و آماده روانه لاهجان شدند . و در آنجا زرهارا نثار خلعت و رقم کردند .

و میدان سبز و کنار اسطل را چراغان کرده ، چند شبانروز نقاره شادکامی ، از روی کامرانی و سعادت فرجامی می زدند . و مردم خواص و عوام ، به عیش و نشاط و انبساط اشتغال می نمودند . و بهزاد بیک مشارالیه مدت دو سال ، به استقلال ، وزارت و حکومت السکای مذکوره نموده ، با مردم از راه رضاجوئی و رعیت پروری و نهایت عدالت و مروت سلوک نمود .

۱ - در اصل و نسخه د : مدعیات .

گفتار

در بیان وزارت مرحوم بهزاد بیک و حادثات و سوانحی که در ایام وزارت او روی نمود به فرمان حتی و دود .

چون بهزاد بیک در زمان حیات میرزای عالیان تصدی مهمات و مطالبات گسکر و آستارا را به مردم معتبر رجوع کرده بود ، بعد از وفات میرزای مرحوم مزبور ، خواجه محمد رضای سارو خواجه که وزیر آذربایجان بود ، به ادعای آنکه گسکر و آستارا که داخل حوزه آذربایجان است ، داخل آستارا شده ، آخی آقای داروغه و خواجه شیخی خان - عامل آنجا - را گرفت . این خبر در لاهجان به بهزاد بیک رسید .

بهزاد بیک اعیان لاهجان را برداشته ، به رشت آمد . و به اتفاق اکابر و اعیان بیه پس به فومن آمده ، به احضار لثام و رؤسا و سپه سالاران و اصاغر بیه پس ، مسرعان فرستاده و جمعیت بسیار دست بهم داده ، و اوراق و اسلحه بی شمار ، به طبقه لثام داده ، از راه گسکر ، از روی غفلت روانه آستارا گردیده و چون وارد الکای گسکر گردید ، با مرتضی قلی خان - حاکم آنجا - ملاقات نموده ، خان ، بهزاد بیک را از این حرکت بی نسبت و اراده لغو ،

بی‌ماحصل^۱ الاطائل ، از باب نصیحت ، ممانعت و مناصحت نمود . مشارالیه از غایت نخوت و غرور و نهایت غفلت و غبور، حکایت مصلحت انگیز و مقالات محبت آمیز مرتضی قلی خان مذکور را به‌سمع رضا اصغانفر موده، بالشکر بسیار به‌صوب آستارا برسر خواجه محمد رضا ایلغار نمود .

چون خواجه محمد رضا از توجه و عزیمت بهزاد بیک و حرکت بی‌موقع و لشکر کشی او آگاه گردید ، عاملان بهزاد بیک را مقید و مغلول ، مصحوب ملازمان گردانیده ، روانه اردبیل گردید ، و در آنجا کتابتی مشتمل بر خطاب و عتاب و مبنی بر تنبیه و تأدیب بهزاد بیک نوشته، به‌دلایل واضحه خاطر نشان اومی کند که مردم لئام‌گیلان را به‌خلاف فرمان، اسلحه دادن و به آستارا برسر من آمدن ، زیان خود کردن و خود را آماج تیر اعتراض نمودن و باعث بدنامی مردم گیلان شدن بود . و این صورت پوشیده و پنهان نخواهد ماند و به‌عرض شاه خواهد رسید .

چون بهزاد بیک از غایت نخوت و غرور، سخنان دل‌پذیر دولتخواهان را نشنیده ، به این حرکت بی‌نسبت قیام نموده ، بعد از تأمل و تفکر ، به‌قبیح این عمل شنیع اطلاع یافته ، نادم و خجالت زده، از ولایت آستارا برگردید .
بیت :

چوتیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید به‌کار
لاجرم خواجه محمد رضای سارو خواجه ، عاملان بهزاد بیک را
بواسطه شفاعت قاضی صفی و خطیب رشتی و مولانا خلیلای قاری لاجان .
مرخص نموده به‌کار خود اشتغال نمودند .

و این مقدمات را مرتضی قلی خان - حاکم گسکر - از باب عداوت

۱ - در نسخه د : بی حاصل بجای بی‌ماحصل .

بهباد بیک ، به اقبیح و جهی به شاه عباس رسانیده بود . و چون ظاهر اوقات موافق حکمت و مقتضی بازخواست در آن اوان نبود ، غایتش ذخیره خاطر شاهی شده بود .

گفتار

در بیان طلبیدن سیصد نفر لئام گیلانات از شاه عباس در بیلاق سلطانیه و بردن بهزاد بیک ایشان را از سلطانیه به اردبیل چون مرتضی قلی خان - حاکم گسگر - از راه عناد و تعصبی که بابهزاد بیک داشت ، در آن وقت فرصت یافته ، واقعه طایفه لئام گیلان و اسلحه دادن بهزاد بیک ایشان را به عرض شاه عباس رسانیده بود . و او فرموده که اسامی ایشان را با سایر سپاهی گیلانات ، از تنکابن تا قصبه فومن قلمی نموده ، به خدمت ارسال دارد . مشارالیه داود شهریار - پسر داود جمال الدین - را که با اکثر این جماعت آشنائی داشت ، فرمود که در محال و مواضع گیلانات تردد نموده ، از روی وقوف و دقت ، اسامی جماعت لئام رادری اختفا نوشته ، بیاورد .

شهریار مذکور حسب فرموده مرتضی قلی خان ، در ولایت گیلانات سیار شده ، اسامی سیصد کس را از رؤسای لئام و اصول و اعیان نوشته ، به خدمت مرتضی قلی خان برده بود . و امیره مشارالیه همان نوشته را با نظر شاه عباس رسانیده . شاه عباس تفصیل اسامی لئام مذکور را به جنسه از برای بهزاد بیک فرستاده ، حکم بر طبق آن به نام بهزاد بیک صادر گشته بود که

همین سیصد نفر را همراه خود به چمن سلطانیه حاضر سازد که پادشاه خود مشاهده اوضاع و اطوار ایشان کرده، بدانچه صلاح بوده باشد، عمل نماید . هنگام ورود حکم ، بهزاد بیک در قصبه لشته نشا ، به خانه های خواجه کمال الدین تشریف داشتند و مؤلف این مؤلف همراه بود . بهزاد بیک از روی کمال وقوف و کاردانی و مقتضای حکمت عملی ، به احضار جماعت مفصله ، مسرعان روان فرمود و خود بهرشت آمده و به ترتیب و تمهید پیش کش اقدام نموده و بارخانه های از نقد و جنس مهیا کرده ، به اتفاق اکابر و اعیان و سیصد نفر لثام ، روانه چمن سلطانیه شد .

در این وقت شاه و سپاه به جانب اردبیل نهضت فرموده بودند . و [ایشان] به سلطانیه رسیده ، از آنجا به اتفاق رفقا ، روانه اردبیل شدند . و بهزاد بیک پیش کش ها کشیده ، مبلغ پانصد تومان تبریزی از قبل سیصد نفر لثام به طریق پیش کش به نظر در آورده ، در براءت ساحت ایشان سخنان به عرض رسانیدند . و چون شاه عباس به اوضاع و احوال آن جماعت اطلاع یافت ، به رؤسای لثام و اصول و اعیان گیلانات ، خلایع فاخره انعام و احسان نموده و به نوازشات سرافرازی بخشیده ، رخصت انصراف ارزانی داشتند .

گفتار

در بیان سبب جلای وطن چپک و اژدر از لشته نشا .

چون مکرراً اداهای خارج و حرکات بی نسبت چپک و اژدر لشته نشا . به سمع شاه عباس رسیده بود و در مقدمه [کار] کارگیا علی حمزه و سلطان ابو سعید چپک ، به نوعی که سابقاً مرقوم قلم سوانح رقم گشته ، حکم بر قتل عام صادر شده بود ، در زمانی که میرزای عالمیان بازدید املاک دیوانی و معافیات ادهالی لشته نشا می فرمود ، رؤسای چپک و اژدر اراده می کنند که در سر بازدید رقبات دیوانی لشته نشا ، به دیوان خانه لاهجان حاضر شده و به هیأت اجتماعی بر سر میرزای عالمیان ریخته ، به ضربات کارد و خنجر وی را از میان بردارند . و از قضا این مقدمه را به میر مرتضای لشته نشائی مشورت می کنند . و میر مرتضی از روی اختفا ، به لاهجان آمده ، حقیقت این قضیه را به تقریر قاضی عبدالواسع - قاضی لاهجان - به میرزای عالمیان پیغام داده بود . و میرزای مذکور پیش از وقوع این حادثه ، به لطائف الحیل ، شش هفت نفر از عظمای چپک و اژدر را که صاحب داعیه این اراده بودند ، به دیوان خانه لاهجان طلب داشت و میر مراد و عم او - میر حسین کلانتر لشته نشا - را نیز به رفاقت و مصاحبت ایشان طلبیده . میر مراد و عم او - میر حسین کلانتر - به

اتفاق هفت نفر مذکور کہ یکی کرم اسوار و دیگری برادر وی - کلی گیر - بود و پنج نفر دیگر ، در پای چنار لاهجان می آمدند کہ کرم اسوار و برادرش مستشعر شده ، از سر پل قلعه بر می گردند و پنج نفر [دیگر] داخل قلعه می شوند . بعد از دخول ایشان ، ابواب قلعه را مسدود ساخته ، میرزای عالمیان ملازمان را امر نمود کہ پنج نفر مذکور را دست و گردن بسته ، به میر مراد و برادر او و میر حسین - عم مشارالیه - سپارند و مذکورون ، ایشان را از قلعه بیرون آورده ، در کنار خندق به قتل رسانیدند . چنانچه دو نفر را میر مراد و سه نفر را اقوام [او] کشتند . و کرم اسوار و برادرش ، از این مهلکہ بیرون رفتند . و سالها در لباس قلندری به اطراف عالم می گردیدند ، تا آنکہ برادر فوت شده ، کرم اسوار آرزوی سیر گیلانات نموده و از راه غفلت و نادانی آمده ، در لنگرود لاهجان ، به خانہ شخصی اسمعیل نام ، در قریہ ارباستان نزول می کند . صاحب خانہ او را مست بادہ مهمان داری و خون گرمی ساخته و از ممر بی انصافی ، کس پیش میرزاتقی - وزیر لاهجان - فرستاده ، او را از ورود و نزول کرم اسوار اعلام می نماید . وزیر لاهجان بعد از استماع این خبر ، به اتفاق ملازمان ، بر سر خانہ آن شخص رفته و کرم اسوار را مست شراب [در] خواب مرگ یافته ، [به] تسخیر در آوردند و مقید و مغلول گردانیده ، به لاهجان آوردند . و حقیقت گرفتاری او را در سنہ بارس ئیل ، موافق تاریخ احدی عشرین و الف ، در گرجستان ، عرض به شاه عباس گردانیدند او در جواب عریضہ وزیر لاهجان حکم فرمود کہ کرم اسوار رادر میدان لاهجان پوست کنده و پوست او را به گاہ پر کرده ، در ولایت بیه پیش و بیه پس بگردانند .

حسب الفرموده ، به دستور مذکور عمل نمودند . و در ابتدا به روشی

که مذکور شد ، بنا بر حکمت عملی و مصلحت مملکت داری ، میرمراد و اقوام را با طبقه چپک و اژدر خونی کردند .

الحاصل ، حکم به اسم بهزاد بیک - وزیر گیلانات - صادر گشت که جماعت چپک و اژدر را با اهل و عیال و اطفال و متعلقان جلا فرموده ، قری به قری ^۱ به سیل آخور ^۲ بفرستند . و اراضی اعیان ایشان را بهزاد بیک وزیر خریداری نموده و قیمت واقعی از مال دیوان دیونشان ، به ایشان داده و سند به خط و مهر شیخ الاسلام و قاضی لاهجان درست نموده ، به دیوان آورد که مستوفیان خاصه ، به خرج وزیر ، اعتبار نمایند .

و بهزاد بیک ، به اتفاق ملازمان و منصوبان و بعضی از اعیان گیلان ، به قصبه لشته نشا رفته و به مضمون رقم و حکم عمل نموده ، شرف الدین بیک و اسفندیار بیک و چند نفر دیگر از رؤسای چپک و اژدر را طلبیده ، اظهار نمود که می خواهم متصرفات و مملکات چپک و اژدر را باز دید نموده ، جزوی بر وجوهات دیوانی ایشان اضافه کنم . ایشان قبول قول بهزاد بیک نموده ، اسامی چپک و اژدر را نوشته ، به بهزاد بیک دادند . بهزاد بیک به احضار ایشان کسان فرستاده و تمامی این طبقه را به لطائف الحیل ، اندرون حصار ساقی مزار دستگیر نموده و همرا کنده و در شاخه کرده ، مضبوط نگاه داشتند .

و بعد از آن میرمراد و اقوام او را طلبیده ، املاک و اراضی اعیان ایشان را در حضور شیخ الاسلام و قاضی و ارباب و اعیان به جهت دیوان ایتماع نموده ، صغیر و کبیر و ذکور و اناث ایشان را مصحوب اخی آفای ملازم بهزاد بیک ، از لشته نشا که موطن سیصد ساله ایشان بود ، اخراج فرمودند .

۱ - یعنی قریه به قریه و ده بده . ۲ - معمولاً سیلاخور می نویسند .

واخی آقای مشارالیه و چند نفر دیگر از ملازمان بهزاد بیک، ایشان را به قزوین رسانیده، اسامی ایشان را از حاکم قزوین اخذ و قبض نمود، عود نمودند. و حکم شاه عباس چون قری به قری^۱ صادر شده بود، به حکم هر محل الکه به الکه و دست به دست، ایشان را به سیل آخور فرستادند. و اکثر این طبقه از ناسازی هوای آنجا فوت شدند. و بعضی که فرار نموده، درزی اختفا و لباس احتجاب، به لشته نشا و لاهجان می آمدند، میر مراد مشارالیه به دست آورده، حسب الحکم شاه عباس به قتل می رسانید. لاجرم استیصال چپک و اژدر، به دستور مذکور و نهج مزبور، سمت وقوع یافت. بیت:

فلیک به مردم نادان دهد زمام مراد
تو اهل فضلی و دانش همین گناخت بس

۱ - یعنی قریه به قریه و دهکده به دهکده .

گفتار

در بیان رفتن بهزاد بیک به قراباغ بواسطه تنقیح محاسبات و آمدن مرادپاشا سردار روم به جانب آذربایجان و مراجعت نمودن بهزاد بیک به وزارت گیلانات .

چون مدت يك سال و نیم بهزاد بیک ، بعد از وفات میرزای عالمیان ، به امر وزارت گیلانات مشغولی نمود ، شاه عباس بواسطه تنقیح محاسبات او را طلب فرمود . مشارالیه به اتفاق نویسندگانش و کتاب دفاتر ، اسناد را برداشته ، روانه اردو گردید و به قراباغ رسیده شروع در تحقیق معاملات و توضیح محاسبات مشارالیه نمودند . چون مؤدی حساب در میان نبود ، شاه عباس ، خواجه فصیح لاهجانی را که قبل از این به تهمت تزویر گرفته ، به آقا الوند مازندرانی سپرده بود و مشارالیه قریب دوهزار تومان از او اخذ و قبض نموده ، کل مایعرف خواجه [را] از روی تغلب ، تصرف نموده ، در لاهجان خواجه را به منزل او مقید می داشت ، بواسطه پیروی حساب بهزاد بیک طلب فرموده ، حکم صدور یافت که آقا الوند مازندرانی ، خواجه فصیح را مطلق العنان ساخته ، روانه درگاه شاه عباس نماید . و بعد از ورود رقم ، آقا الوند ، خواجه

مذکور را از قید بیرون آورده ، چند شبانه روز به در خانهٔ خواجه فصیح نقارهٔ شاد کامی می زدند .

الحاصل خواجهٔ مشارالیه یک سال مقید بود و هر چه داشت مؤاخذه و مصادره شده بود . به هزار جهد و جهت ، تدارک سامان سفر و اسباب راه آذربایجان نموده ، روانهٔ اردو گردید و به اشارهٔ شاه عباس و استصواب ارکان دولت روز افزون ، در مقابله و مناظرهٔ حساب بهزاد بیک در آمده ، گفتگوها می کرد .

در خلال این حال مراد پاشا سردار ، بالشکر روم به آذربایجان آمده ، بنا بر این عرصهٔ محاسبات دیوان از محاسبهٔ بهزاد بیک تنگ آمد . شاه عباس بنا بر مصلحت وقت ، بهزاد بیک را رخصت انصراف بجانب گیلان داده ، قطع نظر از محاسبات او نمودند .

بهزاد بیک در مقام انتقام و انهدام خواجه فصیح در آمده ، به شاه عرض نمود که خواجه فصیح مفتن بدنفس است . مبلغ سه هزار تومان بنده به نواب [اعلی] می دهم بدین موجب : ارباب و اعیان و کدخدایان گیلانات هزار تومان و بنده از مال خود هزار تومان و از وجوهات خواجه فصیح هزار تومان . به دستور مذکور سه هزار تومان به سر کار شاه می دهم که شاه ، خواجه فصیح را گرفته به من سپارد که من او را مقید و مغلول به گیلان ببرم .

شاه عباس را چون امساک عظیم بر طبیعت غالب بود ، حب زبرر حمایت خواجه فصیح غالب آمده ، خواجه را گرفته ، به بهزاد بیک سپردند . و بهزاد بیک مشعوف بود که خواجه فصیح را که به تقریر و ابواب او [او را] از گیلان طلبیده بودند ، به زر و سیم بسته ، به وی فروخته اند . و به روشی که خواجه مسیح را میرزای عالمیان از میان برداشت ، خواجه فصیح را نیز اوضاع

خواهد ساخت .

بندگان بهزاد بیک در انتقاش این مقدمه بود که نقاش فلک رنگ آمیزی [دیگری] کرده ، احوال خواجه فصیح ، به نوعی که گذشته بود ، در حرم به بلقیس الزمانی - زینب بیگم - می رسد . و نواب علیه در باب گرفتن خواجه فصیح و به دشمن سپردن ، به نواب اشرف ملامت و سرزنش می کند . و شاه عباس پیک از خواص خواجه های معتبر دارالحرام ، به نزد بهزاد بیک فرستاده ، پیغام می فرستند که ما خواجه را به شما سپرده ایم ، اگر قصد قتل او بکنید ، نسل ترا از روی زمین بر می دارم .

بهزاد بیک از اراده خویش ندامت و ازدوستان ملامت کشیده و دیوانیان سه هزار تومان را از او سند گرفته و در دفاتر ثبت فرموده ، ابوالجمع او کردند . و بهزاد بیک ، خواجه فصیح را همراه آورده ، از راه ماسوله ، به گیلان آمدند . و شاه عباس بعد از مراجعت مراد پاشا - سردار روم - اراده سیر مملکت دارالمرز نمودند .

۱ - دراصل : ابوالجمع و در نسخه د نیز چنین است .

گفتار

در ذکر نهضت شاه عباس به جانب گیلانات و معزول شدن بهزاد بیک
از مهمات و معاملات .

در اواخر سنهٔ تنگوزئیل ، شاه عباس از یورش آذربایجان و تسخیر
قلاع گنجه و شیروان، فراغت یافته و مراجعت نموده ، به سیر و شکار قزل-
آغاج و لنگر کنان عزیمت فرمود . و از آنجا عازم سیر و شکار گیلانات
شده ، حکم نفاذ یافت که بهزاد بیک - وزیر گیلانات - از ابتدای آستارا تا
سرحد و سامان مازندران در ترتیب شوارع و تعمیر پلها ، دقیقه ای فرو گذاشت
نمایند و مهمان پذیر ما باشد .

حسب فرمان قضا جریان ، بهزاد بیک و سایر عاملان و منصوبان ،
جمیع مایحتاج سرکار شاه و سپاه و مقربان و مخصوصان و امرا و ملازمان
درگاه را به زرنقد از رعایا خریداری نموده و در هر شهر و قصبه که ورود
موکب واقع می شد، انبار فرموده، تمامی راهها و پلها را از آستارا تا اسپچین^۱
مرتب و معمور کردند . و بهزاد بیک به اتفاق اصول و اعیان گیلانات ،
به فرضهٔ لنگر کنان به استقبال استعجال نموده، به پابوسی رسید . و بهزاد بیک
و عاملان ، به دستوری که مقرر شده بود ، از آستارا تا اسپچین^۲ ، در همه شهر

۱ و ۲ - دراصل رسچین و در نسخهٔ د : رسچین .

و مکان ، در ایصال [و] اقامت و ایفای خدمت و ملازمت و ادای دعای پادشاه و امرا و عساکر ، سعی موفور و مشکور به تقدیم می‌رسانیدند . و از آنجا که در ضمیر شاه عباس نقار و غبار از راهگذر بهزاد بیک جای گیر شده بود ، خدمات پسندیده بهزاد بیک و منصوبان و منسوبان مطلقاً ملحوظ نظر نشده . چون داخل الکای بیه‌پس گردیدند ، فرمان شد که جارچیان جاربزند که هر کس از بهزاد بیک و گماشتگان و عمال مشارالیه شکوه و شکایت داشته باشد ، حاضر گشته عرض نماید که احقاق و غور رسی حسب الواقع خواهد شد . به موجب فرمان ، جارچیان عمل نمودند ، غایتش از مردم بیه‌پس اصلاً احدی زبان به شکوه و دادخواهی نگشودند و شکایت نکردند .

و شاه بعد از فراغ سیر و شکار ولایت بیه‌پس ، متوجه الکای بیه‌پس گردیده ، به دارالاماره لاهجان نزول نمود . و بنا بر وجهی که ذکر آن لایق سوق این کلام و جرأت گفتار و بیان نیست ، خاطر از بهزاد بیک منحرف گشته بود و بدگوئی های خواجه محمد رضای سارو خواجه و مقصود بیک ناظر و آقا ابو الفتح مستوفی خاصه ، مدد علت شده ، شاه عباس به دروازه قلعه لاهجان بیرون آمده ، بخصوص جار فرمودند که هر کس از بهزاد بیک و عاملان او شکایت و شکوه داشته باشد ، عرض نمایند . اتفاقاً ضعیفه ای که مادر زن خواجه فصیح بود ، عرضه داشت از دست او گرفته ، به خدمت آورد . شاه عباس عرضه [داشت] را به دست میر ابو المعالی واقعه نویس می‌دهد که بخوان . و بعد از اطلاع بر مضمون عریضه امر می‌کند که شاه ویردی بیک بابرلو - يساول صحبت - خواجه فصیح را از قید بیرون آورد .

حسب الامر ، شاه ویردی بیک به خانه خواجه رفته ، خواجه فصیح

را از زنجیر بیرون آورده ، با آن ریش سفید و موی دراز به خدمت می آورد. خواجه مشارالیه بعد از سجده شکر الهی ، سجده شاهی به جای آورده امر نمودند که شاه ویردی بیک، خواجه را به حمام فرستاده و خلعت فاخره پوشانیده، به حضور آورد که به او رجوع است .

در خلال این حال ، جمعی از رعایای لشته نشا و لاهجان که خاطر از بهزاد بیک و عاملان او آزرده داشتند ، به دیوان آمده ، سخنان به عرض رسانیدند . و شاه عباس خریداری متاع آن سخنان ، به نقد قبول نموده و متوجه دادخواهان شده ، جار فرمود که بهزاد بیک از ابتدای سیچقان ٹیل ، دخل در مهمات وزارت گیلانات ننموده، خود را معزول مطلق داند و خواجه فصیح و میرزا مسعود - مستوفی لاهجان - را طلبیده ، مقرر فرمود که محاسبات سنوات بیه پیش را ایشان بنویسند و داروغگی و نظارت حساب بیه پیش را با وصول مال دیوان از تحویلداران و غیر آن ، به عهده اهتمام شاه ویردی بیک - یساول صحبت - نموده، در این ابواب سفارشات نمودند . و لطیف خان بیک دوات دار را به داروغگی حساب سنوات بیه پس ^۱ و ضبط و ربط و قبض و بسط و جوہات دیوان معین و مقرر فرموده و آقا عزیز اصفهانی را نویسنده حساب بیه پس ^۲ نموده ، روانه مازندران بهشت نشان گردید .

و از فرح آباد جنت بنیاد ، رقم صدور یافته بود که تنقیح محاسبات چهارده ساله بیه پس را به عهده خواجه حسین کلانتر رشت و ملا خواجه علی رشتی و ملا عبدالفتاح فومنی کرده ایم و ارقام را از مازندران به جهت لطیف خان بیک فرستاده . مومی الیه رقم را که به اسم مؤلف این مؤلف گذشته بود ، به آدم خود داده و به فومن جهت فقیر فرستاده، حسب فرمان بنده را به لاهجان طلبیدند .

۱ و ۲ - در نسخه د : بیه پیش به جای بیه پس .

گفتار

در بیان نهضت شاه عباس از مازندران به فرضه رودسر و گزفتاری
بهزاد بیک و عاملان او بواسطه اقدام شوروش
چون شاه ویردی بیک و لطیف خان بیک به ضبط و ربط و اخذ و
استطلاب و جوهات دیوانی و لایات گیلانات مقرر شده بودند ، مشارالیهما
به مدد اعزه گیلان و به فرموده ایشان ، بعضی سخنان که ذکر آن مناسب و
جرات سوق این کلام نیست ، در باب غیبت و بدگوئی بهزاد بیک به نواب
اقدس عرضه داشت نمودند .

شاه در فصل تابستان سیر پنجک دریای فرضه رودسر را وسیله ساخته ،
به قصد حبس و قید بهزاد بیک و منصوبان [او] عزیزت فرمودند و احکام
به ارباب و اهالی بیه پیش و بیه پس نوشته ، قید آن کرد که تمامی مردم
گیلانات از اعیان و ارباب و سادات و قضات و اهالی و موالی ، به دستوری
که در زمان حکام سابق گیلان ، به سیر پنجک ، کنار دریای رودسر می آمدند ،
به همان طریق و قانون حاضر شوند. که در خمسه مسترقه^۲ رایات شادی وارد
آنجا خواهند شد .

۱ - دراصل : می آیند . ۲ - دراصل : مسرقه .

و بعد از صدور حکم ، وضع و شریف و خواص و عوام گیلانات متوجه فرضه رودس شدند و در آن صحرا مقام و آرام گرفتند. و از امرای گیلانات مرتضی قلی خان - حاکم گسکر - و حسین خان - والی کهدم - و نعمت الله سلطان صوفی - حاکم دیلمان - و مرادخان چینی^۱ - حاکم لشته نشا - و اکابر و اعیان ، به اتفاق مردم ولایت ، داخل فرضه رودس شدند و در آن جا انتظار ورود شاه عباس می کشیدند که به تاریخ روز دوشنبه بیستم شهر ربیع الاول ، سیچقان ٹیل ، شاه عباس از طرف مازندران داخل فرضه مذکورہ شده ، در کنار دریای قلزم نزول واقع شد و در روز استقبال ، امرای گیلانات و ارباب و اهالی و اعیان و مشایخ و مشهوران گیلان به سجده رسیدند . و روز سیم چند نفر از خواص ملک بیه پس راطلب نموده ، از هر باب سخنان پرسیدند و در باب تنقیح مهمات محاسبات سنوات بهزاد بیک سفارشات فرموده ، در روز چهار شنبه به احضار بهزاد بیک فرمان دادند . و چون مشارالیه به درگاه رسید ، محاوره و مکالمه فرمودند . شاه عباس در هر باب با مشارالیه در مقام اعتراضات در آمده بهزاد بیک با وجود آن دل از دست نداده ، حرفها می زد . و در اثنای مناظره و مکالمه دریای غضب پادشاهی به تموج در آمده ، فرمان داد که ملک علی سلطان جارچی باشی ، جاربزند که هر کس از بهزاد بیک و منصوبان وی شکوه و شکایت داشته باشد ، حاضر شده ، به عرض رساند . چندین هزار کس از مردم بیه پیش و بیه پس که حسب الحکم به سیر پنجک دریای رودس آمده بودند ، همگنان حاضر شدند و چند نفر از مردم لشته نشا و لاهجان ، از بهزاد بیک و عاملان ، حسب الفرموده ، اظهار شکایت نموده ، دادخواه شدند و شاه عباس بیست هزار کس

۱ - ظاهراً : چگینی .

را که در آن صحرا حاضر بودند ، همگی راشکوه چی و دادخواه تصور کرده ، حکم به حبس و قید بهزاد بیک و عاملان او به صدور پیوست . از قضا ریسمان بازی در صحرای رودسر ریسمان بسته بود . شروع در بازی نکرده ، روزگار شعبده بازی دیگر نموده ، حسب الحکم مطابق تقریر بالا ، بهزاد بیک را ریسمان درپا کرده ، سرازیر از آن ریسمان آویختند و سلطان محمد بیک - قوم بهزاد بیک - و بیک از عاملان او را ، سرو پا برهنه به درگاه می آوردند و حسب فرمان ، حبس و قید می فرمودند . و شاه عباس ، بعد از فراغ از این گیر و دار ، بهزاد بیک و سلطان محمد بیک را زنجیردار ، به شاه ویردی بیک - یساول صحبت - سپردند . بیت :

این بود عادت سرای سپنج که بود گنج او قرین با رنج
نیست بی انتقال اقبالش زود تغییر یابد احوالش

و چند نفر از عملة بیه پس راعموماً و خواجه عبدالوهاب رشتی را خصوصاً به لطیف خان بیک دوات دار حواله نمودند .

و چون هوای گیلان در نهایت یبوست و حرارت بود ، به سیر و شکار بیلاق مازندران رغبت نموده ، به جانب کلاردشت روانه گشت .

و شاه ویردی بیک به اتفاق خواجه فصیح و میرزا مسعود و آقاعزیز ، در عرض یکسال محاسبات بیه پیش را تنقیح می دادند که در خلال این حال شاه ویردی بیک مشارالیه ، در لاهجان بیمار شد و احوال خود را عرض نموده ، حسب الامر بهزاد بیک را با سلطان محمد بیک و چند نفر از عملة بیه پیش بر داشته ، روانه اصفهان گردید .

و لطیف خان بیک دوات دار ، در سیچقان ثیل و اوردنیل در گیلان بیه پس به امر حکومت و دادوستد مطالبات سنوات بهزاد بیک ارتکاب نموده ،

بقایای ایام عمل و تحویل داری خواجه عبدالوهاب بیک را که مبلغ سه هزار تومان قبول نموده ، سند سپرده بود ، با بقایای تحویل داران جزء ، مبلغ بیست هزار تومان به وصول رسانیده و محاسبات چهارده ساله مملکت بیه پس را به وقوف ناظران که مقرر شده بودند ، به انجام و اتمام رسانیده ، به اتفاق ارباب و اهالی بیه پس و کلانتران متوجه اصفهان گردیده ، به دارالسلطنه مذکور به سجده رسیده بود . و اعیان را که همراه برده بود ، در حضور ، صدارت نموده و خوبیها گفته بود . و شاه عباس به ارباب و اصول و اعیان و کلانتران نوازشات فرموده ، خلعت فاخره و اسپ و باز ، از سرکار خاصه شریفه ، به ایشان عنایت و احسان نمودند . گیلانیان مقضی الوطر و المرام به گیلان آمدند . چون لطیف خان بیک در سفک دما رغبتی تمام داشت و چند نفر را در بیه پس به قتل رسانیده بود ، به شامت خونهای ناحق ، مستوجب عزل و مستحق خطاب گردید **دَفَعَلَ اللهُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ** .

چون عداوت خواجه محمد رضای سارو خواجه ، نسبت به بهزاد بیک - وزیر گیلانات - در مهمات آستارا و غیره ، قبل از این مسطور شده بود ، فقره ای از آدمیت مشارالیه نیز مذکور می شود . در آن روز که از روی قهر و غضب ، بهزاد بیک را سرازیر آویخته بودند ، هنگام غروب خواجه محمد رضای مذکور به سجده رسیده ، فرمودند که خواجه چون گریختی ؟ خواجه از عالم فراست وقوت ادراک ، در بدیهه به غور مدعا رسیده ، جواب داد که پادشاهم ! اگر من در آن زمان نمی گریختم ، ریسمان دو تا بود ، یکی بگردن من می افتاد و یکی بگردن او ، من مردانگی کردم و گریختم و ریسمان هر دو بگردن او افتاد .

چون خواجه در آن اوقات به مرتبه کمال عروج کرده «فدوی دودمان»

لقب یافته بود و از اخص مقربان و عمدۀ مخصوصان مجلس بود ، از روی ضراعت و مسکنت پیش رفته عرض می کند که پادشاهم! غم مال خود باید خورد . شاه عباس ملتمس خواجهر را اجابت نموده ، حکم شد که بهزاد بیک را از ریسمان وا کرده و به زنجیر گران مقید و مغلول گردانیده ، به شاه ویردی بیک - یساول صحبت - سپردند . و مدت دو سال در زنجیر بود که از گیلان به مازندران و از مازندران به عراق و اصفهان بردند تا در سنهٔ بارس نیل که خبر مخالفت سلاطین گرجستان شایع شده بود ، شاه عباس بواسطهٔ تنبیه و تأدیب ملوک گرجستان ، از اصفهان عزیمت می فرمودند و وزارت گیلان بیه پس را به اصلان بیک رجوع نموده و وزارت بیه پیش را به میرزا تقی اصفهانی عنایت فرموده ، روانهٔ گیلانات فرمود . و در پنجم شهر ربیع الاول سنهٔ مذکورہ ، اصلان بیک به وزارت الکای بیه پس آمده ، شروع در مهمات و معاهلات نموده اما همیشه این نوا به گوش ارباب هوش می رسد . بیت :

عامل ظالم چو یابد از دم سلطان مدد

می کشد دامن به خون بی گنه چون محجمه

از مراعی خاطر راعی چو می گردد نفور

مژده گرگان را که بیزار است چو بان از رمه

گفتار

در بیان مناظرهٔ بهزاد بیک و خواجه فصیح در ولایت گرجستان
و از نظر افتادن ایشان حسب فرمان

در اوایل سنهٔ بارس ثیل که شاه عباس به عزم خرابی گرجستان و استیصال خاندان
ملوک و سلاطین آنجا، از اصفهان توجه نموده، در حدود پشتکوه نهضت
فرمودند. چند روز در حدود مذکور شکار بز کوهی و مرال نموده، روانهٔ تسخیر
گرجستان شده، بهزاد بیک را مقید و مغلول همراه اردو می بردند. چون شاه
عباس رامپنه بسیار در باب ذخیره و دفینهٔ بهزاد بیک بود، هر چند مدت دو
سال در زنجیر و آزار نگه داشتند، چیزی از ذخایر و دفاین او به وصول و حصول
موصول نشد. و خواجه محمد رضای سار و خواجه، از باب حکمت عملی به شاه
عباس عرض می کند که تاجیکی را چه قدرت باشد که مدت دو سال در زنجیر
باشد. اگر پادشاه عالم صلاح دولت دانسته باشد، بهزاد بیک [را] به
ضامن بنده بدهد، از روی تسلی خاطر و استمالت و دلداری چیزی از وی
به وصول رسد.

شاه عباس از روی اکراه حکم فرمودند که میرابوالمعالی، زنجیر

بهزاد بیک را کنده ، به خواجه محمدرضای مذکور بسپارد . حسب فرمان ، بهزاد بیک را از حبس بر آورده ، به خواجه محمدرضا سپردند و مدت هشت ماه بهزاد بیک در صحبت خواجه به سر می برد . تا آنکه آوازۀ خلاصی مشار- الیه به گیلان رسیده ، اصلان بیک و متابعان را دغدغۀ بسیار به خاطر رسید ، تصور می کند که هر گاه شاه عباس بهزاد بیک را از بند و زنجیر خلاص کرده باشد ، معطل نخواهد گذاشت و بار دیگر به وزارت گیلانات کامروا خواهد شد . و عاملان و هواخواهان او مثل سلطان محمد بیک و خواجه عبدالوهاب و غیره ، از اتفاقات غیر حسنه ، بدون رضا و رخصت ، از روی تنگ ظرفی و تنگ حوصلگی کار می کردند . و اصلان بیک در لباس اختفا ، به جهت انهدام بنیان وجود ایشان ، مجد و ساعی بود . و سابقاً مرقوم قلم سوانح رقم شده بود که شاه عباس بهزاد بیک را صاحب ارادۀ گیلان و گیلانیان را هوا خواه مشارالیه فهمیده ، این معنی مرضی طبع او ظاهراً که نبود ، ثانی الحال اصلان بیک به اتفاق خواجه حسین- کلانتر رشت - و ملا خواجه علی نظر ، به آن مقدمات ، هفت وزلات^۱ بسیار در باب بهزاد بیک فراهم آورده . عرضه داشت نمودند . و چون خلاصی بهزاد بیک و ضامنی خواجه محمد رضا از روی طیب خاطر شاه عباس نبود ، مقارن وصول عریضۀ اصلان بیک ، خواجه فصیح را طلبید و بر سر حرف نخستین آمده ، درباره ابواب بهزاد بیک ترغیب و ترهیب نمود . و خواجه مذکور فصولی مشتمل بر دویست هزار تومان تقریر و ابواب بهزاد بیک نوشته ، عرض نمود . و شاه عباس خواجه فصیح و بهزاد بیک را به حضور طلبید ، طالب خان اعتماد الدوله

۱ - ظاهراً : هفت وزلات .

و خواجه محمد رضای فدوی و میرزا قواما مستوفی الممالک و غیر ذلک را احضار فرموده ، به دیوان نشست. و فصول خواجه فصیح را می خواندند و فصل چند که مدلل به تقصیر و تصرف بهزاد بیک مشار الیه بود ، شاه عباس تصدیقات نوشتجات خواجه می فرمود . و در خلال این حال میانه بهزاد بیک و خواجه فصیح بر سر مقدمه ای که ذکر آن مناسب این سیاق و زهره و جرأت گفتار نیست ، گفتگو بلند می شود . شاه عباس را از استماع این سخن و ادای این مقال نواثر قهر و غضب ملتهب شد . حکم سیاست ایشان همان زمان به صدور پیوسته ، نبی خان بیک میر غضب را طلب فرموده ، امر نمود که چشم خواجه فصیح را از حدقه در آورده ، قطع لسان او نماید و بعد از آن جهان بین بهزاد بیک را از حلیه بینائی و روشنائی باطل و عاطل سازند.

بیت :

مدارید چشم وفا از جهان که دارد نهان قصد پیر و جوان
همه کار عالم خطا در خطاست از او چشم امید بستن رواست

حسب فرمان ، بل به مقتضای تقدیرات آسمان ، نبی خان بیک میر غضب ، در روز پنجشنبه دوازدهم شهر شوال سنه احدى عشرین و الف موافق یارس ٹیل ، به امر سیاست ایشان قیام نموده ، حسب الحکم ، خواجه را به خویشان او سپرده ، روانه گیلان فرمود و بهزاد بیک را از و کلای شاه و یردی بیک - یساول صحبت - گرفته ، به نبی خان بیک مذکور به رسم دستاق سپردند . و چون شاه عباس لو ارضاب خان - والی گرجستان - را همراه خود ساخته ، مراجعت فرمودند و عزیمت سیرو شکار دارالمرز نمودند ، بهزاد بیک مشار الیه را بدان حال از ولایت گرجستان به گیلان و از گیلان به مازندران بردند و از مازندران به عراق و اصفهان برده ، مدت دو سال نیز دستاق نبی خان بیک میر غضب

بود . و الاخر ، طرفین به تنگ آمدند و بهزاد بیک از بندگریخته و به دولت خانه شاهی ملتجی شده مدتی در آن مکان به سر می برد و از آنجا نیز دلگیر شده ، به آستان ملائک آشیان کروبیان پاسبان امام الهمام علی بن موسی الرضا علیه الف التحیه و الثنا رفته ، متحصن شد و مدت چهار سال در آن روضه مقدسه توقف کرد . در آخر انتهاز فرصت نموده ، به رفاقت دوراق بیک و بعضی آشنایان به عزم طواف بیت الله الحرام و روضه مقدسه منوره حضرت سید الانام علیه السلام الملك العلام ، متوجه سفر حجاز گردید . و بعد از ادای مناسک حج و طواف و تقدیم مراسم زیارت مشاهد متبرکه ، در ضمان سلامت و عافیت معاودت نموده ، به دار السلطنه قزوین رحل اقامت انداخت و باقی حیات مستعار را به طاعت و عبادت پروردگار اقدام نمود . چون مشارالیه در ایام دولت ، دو کس از لثام زاده های طالش فومن را چشم کنده بود ، به مکافات عمل گرفتار گردیده ، جزای آنرا به چشم خود دید . بیت :

به رشوت گر کند عامل ز خود اصحاب سلطان را

مکافات عمل از هیچ کس رشوت نمی گیرد .

گفتار

در بیان وزارت اصلان بیک و وقوع حالات و سنوح واقعات
که در زمان او روی نمود.

سابقاً مرقوم کلام وقایع سلك شده بود که در ابتدای بارس ئیل ، اصلان
بیک ، به وزارت گیلان بیه پس سر بلند گشته ، بعضی از اعزّه گیلان شروع در
تمهیدات و تدبیرات خرابی بنیان دولت بهزاد بیک نموده ، قبایح احوالات
و اعمال او را که هر آینه باعث قطع حیات و قلع و قمع تعلقات وی باشد ،
در خفیه عرض نمودند .

و چون خاطر شاه عباس به چند وجه از بهزاد بیک منحرف شده بود ،
سعایت و معانندت اصلان بیک ، مدد علت شده ، به مقتضای « گل نم دیده را
آبی کفایت » ، رسید بر سر او آنچه رسید . و بعد از آن که قطع علائق بهزاد
بیک از گیلان بلکه از جان و جهان شد ، اصلان بیک من حیث الاستقلال در وزارت
بیه پس اشتغال نمود . میانه مشارالیه و کلانتران سازگاری نشده ، خواجه
حسین کلانتر رشت که به همه جهت سر آمد اکفا و اقران [و در فرزاندگی]
فرد بود ، به اتفاق خواجه حسن رشتی و اکثر اعیان بیه پس ، به شکوه اصلان
بیک به فرح آباد مازندران رفته بودند .

از اقتضای قدرت قضا ، خواجه حسین در آن سرزمین وفات یافته ، به چندین حسرت و نومیدی ، از این جهان فانی ارتحال نمود . و خواجه حسن رشتی ، به توسط علی قلی خان دیوان بیگی که خانه خواه او بود ، استدعای کلانتری رشت نموده ، شاه عباس کلانتری رشت را به خواجه حسن عنایت فرمود .

و در سنه لوی ئیل که طهمورث خان - حاکم گرجستان - با علی قلی خان جنگ کرده ، شکست به لشکر شاه عباس رسیده بود و رایات شاهی ، به عزم انتقام گرجیان و انهدام گرجستان ، از فرح آباد مازندران ، از راه گیلان نهضت فرمود ، میرزا اتقی خان اصفهانی را که وزیر بیه پیش بود ، عزل نموده ، اولیابیک کرد راداروغه حساب نموده ، میرزا محمد حسن خان صابونی را نویسنده حساب مقرر نموده ، اصلان بیک را نیز از وزارت عزل کرده ، علی قلی بیک سلیمان خانی و محمد مؤمن فراهانی را به داروغگی و نویسندگی حساب سنوات اصلان بیک و عمال جزء تعیین نموده ، از اهل ملک بیه پس بهرام میرزا - برادر زاده خواجه حسین کلانتر سابق رشت - را که اصلان بیک بازیافت نموده ، به جهت مطالبات دیوانی در بند داشت ، به شفاعت خواجه محمد رضا سارو خواجه ، از بند بیرون آورده ، خواجه محمد خشک بجاری نیز به صدارت و معرفی خواجه محمد رضای سارو خواجه فدوی ، ناظر حساب و محاسبات بیه پس شده ، و شاه عباس نسق مهمات گیلانات نموده ، روانه مملکت گرجستان گردیدند .

و مقرران و مؤدیان و حساب نویسان ، مدت دو سال در گیلان بیه پس و بیه پیش مساعی موفور به تقدیم رسانیدند ، اما به جانی نرسیده . بهرام

میرزا از اصلان بیک متوهم و مخوف گشته و بواسطه حفظ نفس و صیانت ناموس ، به درگاه جهان پناه رفته ، مدت دو سال ملازمت امرا و مقربان درگاه می نمود که شاید به وسیله حمایت و همراهی ایشان ، از ضرر و آزار اصلان بیک خلاص شود . بیت :

از قضا اسکنجبین صفرا فزود زوغن بادام خشکی می نمود
و در شهر جمادی الاول ، لوی ٹیل ، شاه عباس به اتفاق خان خانان که ایلچی بندگان نواب شاه سلیم - فرمانفرمای هندوستان - بود ، از قزوین عازم سیرو شکار ممالک دارالمرز شده ، به تخت لاهجان نزول اجلال فرموده بود . هر روز در نصف روز به میدان کنار اسطل ، به اتفاق خان عالم واجله مقربان و جمله مخصوصان ، به چوگان بازی و قیق اندازی اشتغال می فرمودند .

در خلال این حال حکم صدور یافت که امرا و وزرا و اصول واعیان و کلانتران و سپه سالاران الکای گیلانات ، با هجوم عام ، به جای شکار جنگل رانکوه حاضر شوند .

حسب الحکم ، قریب سی هزار کس از بیه پس و بیه پیش ، در آن محل که زمستان شدید و برودت هوا و سرما به منزله سدسدید بود ، حاضر شدند . و شاه عباس به اتفاق خان خانان ، در جنگل رانکوه شکار دلپسند کرده ، از جانوران مثل گاو کوهی و حشیر رنگ و خوک و خرس و پلنگ و سایر حیوانات وحشی آن مقدار صید شد که محاسب وهم و قیاس ، از تعداد آن به عجز و قصور معترف گردید .

و در آن شکارگاه عرض کردند که دو هزار و هفتصد نفر آدم ، از مؤمنان و مسلمانان ، از صدمت سرما و برودت هوا هلاک شده اند . شاه عباس آنرا

وقعی ننهاد و بعد از استیفای حظوظ سیرو شکار ، در صحبت خان عالم ، عازم ولایت مازندران بهشت نشان گشته ، امرا و وزرای گیلانات و سایر رعایا و عجزه و بیچارگان ، به اماکن و اوطان خود معاودت نمودند .
 و بهرام میرزای مسطور که همراه اردو به لاهجان آمده بود ، به اتفاق علی قلی بیک - داروغه حساب اصلان بیک - در مقام تجسس و پیروی بود که چگونه مومی الیه را به دست آورد که در این وقت آمدن او به لاهجان و توقف او در آن مکان را معلوم نمود . و هنگام غروب با چند نفر ملازمان بر سر بهرام میرزا رفته ، در منزل محمد مؤمن او را گرفته و سر وی را شکسته و دست او را بسته ، به خانه خواجه فتحی لاهجی برد . آن شب در خانه او نگهداشته ، علی الصباح از لاهجان سوار شده ، روانه رشت گردید و مشار الیه را به رشت آورده ، مقید و مغلول گردانید . و بعد از مرور سه ماه ، همراه خویش به فومن آورده ، به توسط محمد اسماعیل جوبئی^۱ ، در جنگل کهنه گوراب ، به درجه شهادت رسانید .

مشار الیه جوان به صورت و معنی مقبول و در شیوه آدمیت و کم آزاری مفطور و مجبول بود . بیت :

سر سبز نگشت بوستانی کاسیب نیافت از خزانی
 سروی به چمن نخاست از جای کآخر بنخورد تیشه بر پای

بعد از آنکه مقدمه بهرام میرزا به نهج المسطور گذشت ، میانه اصلان بیک و خواجه محمد امین فومنی کلانتر ، در ایام داروغگی شاه کرم بیک ، کلفت و کدورتی روداد . محمد امین کلانتر ، مدت دو سال به شکایت اصلان بیک و شاه کرم بیک ، در اردو ترددات بیهوده بی فایده نموده ، سرگردانیهای

۱ - منسوب به دهکده « جوبنه » .

بسیار کشید . و آخر الامر شاه کرم بیک مذکور ، معزول و منکوب گشت ،
و محمد امین از اردو مراجعت نمود .

شاه عباس داروغگی بیک حصه بیه پس رشت و توابع رابه خنجر
بیک بیگدلی شاملو عنایت فرمود و داروغگی نصف دیگر را که فومن و
شفق و تولم است ، به شاهی بیک شاملو شفقت نمود . حسب الحکم ،
به داروغگی بیه پس آمده ، شروع در شلتاقات نمودند . و اصلان بیک
بنابر عداوت محمد امین کلانتر فومنی ، جمعی از رعایای شفت را به شکایت
شاهی بیک - داروغه فومن و توابع - به فرح آباد فرستاده و شاه عباس ،
شاهی بیک را از داروغگی معزول نمود .

بعد از رفتن شاهی بیک ، اصلان بیک کمر به عداوت و اضرار محمد
امین بسته ، بر آن اصرار نمود . و چند نفر از ملازمان خود را در فومن به طلب
محمد امین فرستاده و به خواری به رشت برده ، مقید ساخت . مدت شش ماه
محبوس بود . و بعد از آن به سعایت و معاندت شاه کرم بیک و محمد اسماعیل
فومنی و از غایت قساوت قلب و بی رحمی ، قاصد خون او گشته ، در زی
اختفا ، ملازم خود - آقاخانک نام - را فرمود که مشارالیه رابه نوعی که اظهار
آن باعث خلل خاطر مستمعان می شود [به قتل] رسانید . بیت :

دوران بقاچو باد صحرا بگذشت تلخی و خوشی وزشت و زیبا بگذشت
پنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد در گردن او بماند و بر ما بگذشت

گفتار

در بیان کشته شدن شاه ملک کلانتر کوچسفهان در اوان داروغگی
گیویک گرجی کد امان اصلان بیک بود.

خواجه شاه ملک و ملامحمد خشک بجاری که از متمولان روزگار و
قارون عهد و اعصار خود بودند ، بداعیه آنکه کوچسفهان را از بیه پس
وضع نموده ، ازدیوان اجاره و مقاطعه نمایند ، در زی اختفا فرار نموده ،
متوجه اصفهان شدند . و اصلان بیک وزیر از فرار ایشان خبردار گشته و
از اراده ایشان آگاهی یافت ، بهار کان دولت کتابات نوشته ، لاجین - غلام
خود - رابه درگاه فرستاد . مشارالیهما مطالب خود را عرض نموده ، جواب
بر خلاف مدعا شنیدند . بنابر این مدت یکسال در اصفهان سرگردانیها کشیده .
همراه موکب والا ، به فرح آباد آمدند .

و اصلان بیک - وزیر بیه پس - بد اتفاق کلانتران و اصول واعیان ،
به فرح آباد مازندران ، به سجده پادشاه رفته ، خواجه شاه ملک - کلانتر
کوچسفهان - و خواجه ملامحمد رابه وعده و وعید و عهد و پیمان کاذبه ،
رام کرده ، همراه خود به گیلان آورد . و بعد از چند کاه در مقام انتقام در آمده ،
خواجه ملامحمد خشک بجاری و خواجه میر شریف کیلوانی که از اقوام
حاجی علی خان - سپه سالار کوچسفهان - بودند و با خواجه شاه ملک معادات

می‌ورزیدند و سایر مردم آن حدود را به مجادلت و مخالفت خواجه شاه ملك برانگیخته و تحریض نموده ، مردم خشك بجار خیانات بسیار به خلاف حق ، در حق شاه ملك گفتند . و اصلان بيك اورا مقید فرمود . و بعد از چند روز در منزل داروغه کرده ، ملامحمد مزبور را که به تقریر و ابواب اصلان بيك بدنام بود ، بر آن داشت که او شاه ملك را به درجه قتل رسانیده ، به جای او کلانتر باشد . و اونیز از غایت حماقت و نهایت نادانی و ابلهی فریب خورده ، در رنگ عمر سعد عليه اللعنة ، دل در کلانتری کوچسفهان بسته ، قاصد قتل به ناحق شاه ملك شد و ندانست که باد آفراه ایزدی عن قریب جزای این عمل رادر کنار او خواهد نهاد .

الحاصل ملامحمد مذکور ، به فرموده وزیر و داروغه ، شاه ملك بیچاره رادر میان معرکه ، به ضربات کارد و خنجر ، به درجه شهادت رسانیده و به فرموده وزیر ، جسد اورا کشان کشان ، از میان کوچه و بازار ، به کنار سیاهرود باربرده ، انداختند .

و اولاد و اعقاب اورا مقید و اموال اورا که بی قیاس بوده ، ضبط فرموده ، چنانچه يك نفر بنای قزوینی که با او طریقه آشنائی داشت از مال خود به تدفین و تکفین مرحوم مذکور قیام نموده ، در مزار لاله شوی به خاک سپرد .
بیت :

هر کس به قدر خویش گرفتار محنت است

کس را نداده اند بمرات مسلمی

و چون در زمان وزارت اصلان بيك ، خانواده های قدیمی مستأصل

و خراب شده ، مدت چهارده سال بانهایت قوت طامعه ، به امروزارت اقدام

داشت . بیت :

چو برخلق دشوار گردید کار نهادند رو بر طریق فرار
 لاجرم خلقی کثیر از رعیت ولایت بیه پس ، به شکوۀ اصلان بیک ،
 به فرح آباد بهشت بنیاد ، به سجده رسیده و مکرراً زبان به شکایت دراز کرده ،
 عرض تظلم و بیدادی نمودند . و مبلغ پنجاه و یک هزار تومان تقریر و ابواب
 اورا نوشته ، به نواب درگاہ سپردند . و مع هذا شکایت رعایا مفقود الاثر
 آمد ، به جائی نرسید . و اصلان بیک معزز و محترم ، به گیلان آمده و با ارباب
 و اهالی و رعایا و زبردستان من بعد بوجه احسن سلوک نموده ، به نحوی
 ابواب مرحمت و مهربانی مفتوح داشت که همگی متوطنین ، از رعیت تا
 رعاة ، مرفه الحال و فارغ البال ، ازدیاد عمر و دولت اورا از درگاہ ایزدی
 مسئلت می نمودند . تا آنکه نوبت دیگر ، به قصد پابوس ، به فرح آباد رفته ،
 بعد نوز توشقان ثیل ، در اشرف مازندران ، به مرض مهلك موت گرفتار
 شده ، وفات یافت . شاه عباس نعش اورا به کربلای معلی فرستاد و در آن
 خاک پاک مدفون گردید .

گفتار

در بیان وزارت میرزا اسماعیل ولد مرحوم اصلان بیک و کشته شدن ملا محمد خشک بجاری در نهایت ذلت و خواری. بعد از وفات مرحوم اصلان بیک ، نواب اعلی ، به استصواب ارکان دولت قاهره و به گمان ذخائر بسیار که به مرحوم مذکور داشت و به جهت وصول دیوان و حصول مطالبات و محاسبات بهنوات ، وزارت الکای بیه پس را به میرزا اسماعیل عنایت فرموده ، ارزانی داشت . و مشارالیه مدت سه سال در امور وزارت بیه پس اشتغال داشت . اگر بخت نگوونی و طالع زبونی نکرده ، روزگار غدار فتنه انگیزی نمی کرد ، و غریب شاه خروج نمی نمود ، ممکن که میرزا اسماعیل ، در مدت حیات ، از وزارت گیلان معزول نشود . زیرا که او ملکی بود بصورت انسان و از غایت حسن صورت و لطف سریرت هر کس را نظر برجبین مبین و روی دلجوی او می افتاد ، ما هذا بشراً بر زبان می راند و هر که در مکارم اخلاق او تأمل می کرد ، إِنَّ هَذَا إِلَهُ مَلَكٌ كَرِيمٌ بر می خواند . بیت :

صورتی از آب و گل نبود بدین پاکیزگی
طینتش گویا ز خاک پاک مخمر کرده اند

با وجود این حال ، مصاحبت بدطینتان و محافظت ناکسان ، اورا به ارتکاب خون راغب ساخته ، به سعایت ارباب غرض ، تابع قتل ملامحمد خان خشک بجاری شده ، به ناحق به این امر شنیع فرمان داد . باوجود آنکه از مشارالیه نسبت به میرزا اسماعیل ، اصلاً خیانتی واقع نشده بود . بنا بر این دلها از اورمیده و طبعها از او متنفر و متوهم و متفرق گردیده ، عن قریب به مکافات آن عمل گرفتار شد . بیت :

به آزار مردم دلیری مکن که آزردہ گردی ز چرخ کهن
جهان چیست؟ ماتم سرائی دراو نشسته دو سه ماتمی روبه رو
جگر پاره ای چند بر خوانشان جگر خواره ای چند مهمانشان

لاجرم ظهور غریب شاه عادلشاه و متابعان گمراه ، سبب انهدام بنیان وزارت او شد . و قتل ملامحمد کلانتر ، مسموع باریافتگان مجلس [اعلی] گردید . از دیوان ، نشان حکم معزولی میرزا اسماعیل مذکور صادر شد . منشیان ، وزارت بیه پس را ضمیمه وزارت مازندران نموده ، رقم بنام نامی نواب مستطاب میرزا تقی خان قلمی فرمودند . و میرزا تقی در سند یونٹ ٹیل به وزارت گیلانات مأمور شده ، وارد الکای بید پس گردید . و بعد از انجام مقدمه ظهور عادلشاه که ان شاء الله تعالی بدجای خود گزارش خواهد یافت ، مقرر فرمودند که بعضی از کتاب ، شروع در تنقیح محاسبات میرزا اسماعیل نمایند .

دراثنای این حالات ، میرزا اسماعیل تاب بی التفاتی دنیای دون پرور عداوت گستر نیاورده ، و به اندک زمانی به مرض اسهال مریض گردیده . به دارالقرار پیوست .

سنین عمرش به بیست و چهار رسیده بود که جهان گذران را وداع

نمود . بیت :

کم خود نخواهی کم کس مگیر ممیران کسی را و هرگز ممیر
از قتل ملامحمد خشک بجاری تا وفات میرزا اسماعیل یک سال و هجده
روز تفاوت شد .

۱ - شاید اشتباهی در سنین عمر میرزا اسماعیل باشد .

گفتار

در بیان احوال کامران تولمی و نوازش یافتن مشارالیه از شاه عباس طائر خاص قصه پرداز، در هوای بیان این حکایت چنین پرواز می نماید که چون ذوالفقارخان - بیگلربیگی آذربایجان - به اتفاق لشکر و عسکر، داخل تنیان و وارد اردوی فرهادخان گردید، مقرر فرمودند که تمامی لشکر و سپاه پیاده، در جنگلها و کوهها و مغاره های تنیان و ماسال و ماکلوان، ترددات نموده و قرار و آرام بر خود حرام دانسته، علی خان را به دست آورند. و چون در مبدأ حال، جمهور ملازمان علی خان و ارباب مناصب و مشهوران، از جنگلها بیرون آمده، به ملازمت فرهادخان آمده بودند، مگر کامران بیک که مردانه ترک سر خود کرده و از قصور فرزندان و برادران گذشته، از روی کمال اخلاص کمر وفاداری و جان سپاری علی خان [را] بر میان جان بسته بود. در خلال این حال، علی خان از هجوم و ازدحام عساکر که پیروی اومی نمودند، آگاه گشته، به اتفاق کامران، به محال گیل فومن در آمده، در زی اختفا، خانه به خانه می گردید. و از این حال نیز بدتنگ آمده، به دلالت کامران، به تولم رفته، اراده می کند که به هر لباس که تواند خود را به یکی از فرضات آنجا رسانیده و بد کشتی در آمده، خود را به

ساحل نجات و امان شیروان رساند . از زبونی بخت و ناسازگاری روزگار دل سخت، به هر جا که توجه می نمود، کشتی و معبر به دست نمی آمد. لاعلاج از آن حدود عود نموده و به قریه زرمخ که موطن او بود رفته ، به خانه مستک نام زرمخی که از ملازمان معتمد او بود مخفی می شود .

فرهادخان از این معنی آگاه گشته ، مستک مذکور و چهار نفر پسر او را حاضر فرمود .

هر چند به وعده و وعید تهدید کرد ، پی به سر منزل مقصود نبرد . لاجرم به اقسام و انواع ، شکنجه فرمودند و مقر نگردیدند . و علی خان و کامران که در منزل ایشان توقف داشتند ، ندانسته بیرون رفتند و پنهان و پوشیده ، خود را به قریه مرگی رسانیدند . و به خانه يك نفر رعیت مفلوک در آمدند .

از اقتضای آسمان ، در این روزگار ، و کلای فرهادخان ، باجمعی از غازیان ، به سرکردگی حیدر بيك - یساول خاصه شریفه - به واسطه تحصیل آذوقه و علوفه ، بدان حدود می فرستادند ، و مرور لشکریان نزدیک منزل آن مفلوک واقع می شود .

و علی خان و کامران ، از ورود لشکریان آگاهی یافته ، می خواستند که به در روند. بعضی از لشکریان ایشان را دیده ، به سرای آن شخص می روند. و علی خان از رسیدن غازیان مضطرب گشته ، به اندرون باغ می رود . و در خلال این حال ، کامران سر راه بر غازیان عظام گرفته ، مستعد جنگ و جدال می شود . چون حیدر بيك - یساول خاصه شریفه - جوان مردانه و جنگ جوی بود ، کامران را وقتی ننهاد ، متوجه او می شود . کامران تیری از از شخصت قضا و کمان خانه تقدیر گشاد داده . به سینه حیدر بيك می زند که از

پشت گذر می کند ، و حیدر بیک مشار الیه ، به يك تیر از پا در آمده ، ودیعت حیات به قابض ارواح سپرد . جوان دیگر از اقوام حیدر بیک پیش آمده ، او نیز به يك تیر جان بازی کرد . جوان دیگر از غازیان به [خانه] کمان ، در آمده تیری بر بازوی کامران می زند . کامران از ضرب تیر آن جوان ، از حرکت افتاده ، جمعی از غازیان بر سر او می روند که سرش را بردارند . چون حیات بسیار ودولت پایدار در سر داشت و خدا نمی خواست که در آن وقت نابود شود ، در اثنای این حالت یکی از مردم آن ولایت که به بلدی لشکر همراه بود ، فریاد می زند که او را بکشید که ای خدا ! از دردمت او است . لشکریان که نام علی خان شنیدند ، دست از کشتن او باز داشتند و او را مقید کرده ، به جستجوی علی خان مشغول شدند .

و در خلال این حال ، خبر گرفتاری کامران و پیدا شدن علی خان ، در اردوی فرهاد خان اشتهار یافته ، حسب الفرموده فرهادخان سوار و پیاده فراوان ، به آن صوب روان شدند . و همان غازیان که به اتفاق حیدر بیک آمده بودند ، علی خان را در باغ آن شخص ، بی استعمال سیف و سنان دستگیر نموده ، به رفاقت عساکر که متعاقب رسیده بودند ، سوار کرده ، به خدمت فرهادخان بردند .

فرهادخان در تالار ملا برار تشریف داشت . و حسین خان - حاکم کهدم - و میرعباس سلطان چپک و اکابر بیه پیش و معتبران بیه پس همه در خدمت و ملازمت بودند که علی خان و کامران را در مجلس در آوردند . و فرهادخان ، علی خان را عارضه عتاب و مورد خطاب ساخته ، و بعد از آن به دستوری که سابقاً مرقوم شده ، زنجیر گران فرموده ، به علی قلی بیک ایشک آقاسی سپردند . و کامران را به پاداش و فساداری که در ازای حقوق

ولی نعمت به جا آورده ، تیرکاری خورده بود ، جراح را هم در آن مجلس طلب کرده ، فرمودند که پیکان از بدن او بیرون آورده [و] مقرر نمودند که هر روز جراح بر سر او رفته ، مرهم بر زخم بگذارد . و روز سه شنبه بیست و پنجم شهر رمضان المبارک ، فرهادخان ، به اتفاق عساکر ، از موضع تنیان کوچ کرده ، روانه فومن گردید . و ذوالفقارخان به طرف گسکر روانه شد . فرهادخان به دارالاماره نزول کرده بود که در همین روز ، ملک احمد ورزل^۱ که از اکابر لثام آن حدود بود و منصب خلایب و رستری رشت ، از جانب فرهادخان نامزد او شده ، جانباز سلطان بجارپس را که از ملازمان معتبر علی خان و سپه سالار کوچسفهان بود و در مدتی که الکای رشت ، به تصرف اولیای دولت قاهره در آمده ، متواری بود و راهزنی و دزدی می کرد ، چنانچه مترددین از جانب قزوین عبور و مرور نمی توانستند نمود ، و در سامان بجارپس [در محلی] که به کیله پردسر^۲ مشهور است ، با قزلباش جنگ کرده ، جمعی کثیر را به قتل رسانیده^۳ و در بی باکی و سفاکی دلیر گشته بود ، ملک احمد مذکور دفع شراو کرد . او نیز از این واقعه آگاهی یافته ، در مقام قتل ملک احمد بود . اتفاقاً شبی در راه بجارپس به یکدیگر برخورد ، مقابله می کنند . چون هردو در فنون سپاهیگری و کمانداری و تیراندازی شهرت و مهارت داشتند و قدر انداز بی قرینه بودند ، هردو به خانه کمان در آمده ، قاصد خون یکدیگر شدند . از قضا تیر جانباز رد شده ، تیر ملک احمد به سینه او خورده ، از پشت به در می رود . و جمعی که همراه ملک احمد بودند ، ملازمان جانباز سلطان را تعاقب نموده ، دوسه نفر به قتل می رسند . بقیه السیف

۱- در اصل و در نسخه د : ملک محمد احمد ورزل . ۲- نسخه د : کل

پرده سر . ۳- در اصل : رسانیدند .

فرار می کنند . و ملك احمد ، سر جانباز سلطان را برداشته ، همعنان فتح و ظفر ، به فومن به نظر فرهادخان می رساند ، و فرهادخان او را به خلعت فاخره و شمشیر مرصع و چهارقب طلا سرافراز فرموده ، آن حدود از شر و شور ایمن گشت و رعایا مرفه الحال گشتند ، ملك احمد مذکور ، به مقتضای بیت :

تا نمیرد یکی به ناکامی دیگری شاد کام ننشیند
حسب الرقم ، سالها منصب و مواجب خلا برورستری رشت داشت و او نیز
بعد از چند سال در دست خسرو چهار یار به قتل رسید .

حاصلا ، در آن ایام که فرهادخان به قریه تنیمان نزول فرمود و لشکر به جستجوی علی خان و سایر مخالفان سعی بودند ، ملازمان میرعباس سلطان چپک ، به عبدالغفور بیک - مصنف لاهجان - که در فترات خان احمدخان ، در خدمت علی خان می بود و فی الواقع جوانی بود به حلیه صورت و معنی آراسته و در علم موسیقی و مصنفی ماهر و مشهور بود و با تقارستم غازی^۱ رستمداری که او نیز جوان و صبی مردانه بود ، به جنگل سمار کوه^۲ بر خورده ، بعد از ستیز و آویز ، بر آن دو جوان غریب ابقان کرده ، هر دو را به قتل آورده ، سرایشان را به اردوی فرهادخان می آورد . فرهادخان از قتل آن بیچاره متأثر شده ، به غایت آزرده خاطر گشت و روز دیگر ملازمان حسین خان کهدمی ، در کوه قلعه رودخان با امیره شاهرخ و کامیاب که پسران امیره سالار و بنی اعمام حسین خان بودند و مدتی بود که از مشار الیهما^۳ متوهم گشته ، به خدمت علی خان ، محال از برو خسرو آباد را به تیول ایشان داده ، مراعات

۱ - نسخه د : نفارستم غازی . ۲ - نسخه د : سمار کوه .

۳ - در اصل : مشار الیه .

می نمود ، دوچار شده ، از قساوت قلب و بی رحمی ، آن دو جوان و دونهال نوری را بدون صدور خطا به قتل رسانید و سرهای ایشان را به نظر فرهاد خان رسانید. نواب فرهادخان از احوال مقتولان استفسار نموده ، از قتل ایشان نیز متالم و متأثر شد .

لاجرم در آن فترات هر کس ^۱ از مشاهیر که در آن ملک غریب بودند، به ناحق، زهر فوات نوشیدند و آن هم بدون رضای فرهادخان واقع شد. و روز جمعه بیست و هفتم شهر مذکور ، خان از فومن به رشت رفته و در عرض يك هفته نسق مهمات بیه پس نموده و روانه قزوین شده ، در آنجا به پابوس رسید . و چون به ییلاق دیلمان رسیدند ، حکم مصحوب ولی بیک قورچی شاملو ورود یافت که فرزندى فرهادخان، چون به مضمون حکم مطلع شود ، کامران بیک گیلک را در صحبت قورچی مذکور روانه درگاه نمایند . قورچی مذکور در سه روز مومی البهرا زخم دار به نظر در آورده . شاه عباس در ازای حقوق وفاداری و جان سپاری که از او نسبت به علی خان ظاهر شده بود، او را به عنایات شاهی مستمال و به الطاف گوناگون خوشحال فرموده ، به جناب مقرب الخاقانی ، بسطام آقا سپرده ، جراح سرکار خاصه شریفه را طلب فرموده ، امر نمود که زخم او را معالجه نموده ، غمخواری مشارالیه نماید .

بعد از چند روز فرهادخان و علی خان و پسران امیره گسکر و سایر اسیران رسیدند . شاه عباس متوجه استعمال هر کس شد و کامران بیک را نیز در آن مجلس حاضر فرمودند . و در اثنای محاوره حکایت کامران در میان می آید. علی خان می گوید که پادشاهم ! کامران را از میان چندین هزار کس برگزیده ام.

۱ - در اصل و در نسخه د : هیچکس به جای هر کس .

مشارالیه در عالم حقیقت و وفاداری ممتاز است و شایستگی بندگی چون توپادشاهی دارد . نواب اعلی در جواب می فرماید که : کامران احتیاج به سفارش شما ندارد .

والحاصل کامران رادر همان روز به سلك غلامان خاصه انتظام داده ، مقرر فرمود که عامل الکای خود مبلغ بیست تومان در وجه مدد خرج و کرایه اولاغ متعلقان [او] بدهد که کوچ مشارالیه را به قزوین بیارند . و حسب الحکم کوچ و وابستگان کامران را به قزوین بردند . و در آن سال که رایات شاه عباس متوجه یورش مرو شاهجان و تسخیر ممالک خراسان می شد ، مبلغ یک صد تومان به کامران عنایت فرموده که در آن سفر همراه باشد و از کشیک دائمی دور نشود .

و در سال ست و الف [که] فرهاد خان قرمانلو ، درهرات مقهور گشته ، به یاسا رسید ، شاه عباس پرتوالتفات بروجنات احوال کامران بیک انداخته و به وعده ای که در آن روز فرموده بودند ، وفانموده ، رقم بدین مضمون شفقت فرمود که میرزا محمد شفیع - میرزای عالمیان - مداخل الکای تولم را به تیول ابدی کامران بیک تولمی مقرر داشته ، در هیچ باب مدخل نکند . و شاه عباس ، بعد از مراجعت از مرو شاهجان و تسخیر و تصرف خراسان ، به جانب عراق رجعت نمودند و کامران بیک را از استرآباد رخصت آمدن به گیلان دادند . و کامران بیک مقضی الاوطار و المرام آمده و چهل و یک روز در تولم توقف نموده ، بنا بر بعضی موانع ، بودن در گیلان را مصلحت ندانسته ، متوجه اردو گردید و به اصفهان به پابوس رسید .

و چون میرزای عالمیان ، بنا بر شفقت پادشاهی مغرور بوده ، نمی خواست

که در بیه پس کسی تیول داشته باشد ، عرض می کند که بیه پس خاصه خزینه شاهی است . در الکی خاصه ، تیولداری معنی ندارد . و هر ساله مبلغ چهار صد تومان نقد بنده به کامران بیک می دهد ، او به قصبه تولم دخل نکند . شاه عباس قبول قول او نموده و کامران بیک را به حضور طلب فرموده ، گفت که من به و کالت شما قبول چهار صد تومان نموده ، تولم را به میرزای عالمیان گذاشته ام ، شما چه می گوئید ؟ کامران بیک ، در ازای این التفات شکر نعمت به جای آورده . شاه عباس در این باب رقم فرمود که عمال گیلان بیه پس ، هر ساله مبلغ چهار صد تومان از وجوهات الکی مذکور ، در وجه مواجب هر ساله کامران بیک گیلک رسانیده ، مستوفیان مبلغ مذکور را به خرج عمال بیه پس مجری داشته ، هر ساله حکم مجدد نطلبند . و مدت ممتد چهل سال کامران بیک مشارالیه ، در ملازمت پادشاه ایران بود و در سفر و در حضر خدمت به جای می آورد و در هیچ سفر از خدمت دور نشد . بیت :

چو دولت مرد را یاری نماید همه کارش به کام دل بر آید

زهی طالع که یاری کرد وی را به دولت رهنمائی کرد وی را

و در سنه تخاقوی ثیل که سنین عمرش به نود رسیده ، از شاه عباس رخصت طلب نمود . مسؤول او به عز حصول مقرون داشته و مبلغ یک صد تومان مؤونت را بدو اررانی داشته ، مرخص فرمود . و مشارالیه از قزوین روانه سفر حجاز گشته ، به قرب مدینه مشرفه ، داعی حق را لبیک اجابت گفت . بیت :

منه دل در جهان کین پیر نا کس وفاداری نخواهد کرد با کس

وفانه کار سرسری است . وفا پیرایه سری و سرمایه سروری است . وفا کار

جوانمرد است . وفانشان ارباب درد است . وفا کمند گردن ارادت است .

وفا سمندر راه سعادت است . وفا کیمیائی است که خاک را زر کند. وفا
متاعی است و توتیائی است که ترا صاحب نظر کند . وفا مشاطة عروس
کمال است ، وفا خال و زیب رخسار جمال است . بیت :

ز خوبی هر چه می باید نگارا آن همه داری

ولیکن از وفا خالی بر آن رخسار [کی باشد]

گفتار

در بیان حال خواجه مسیح بی وفا وزیر خان احمد خان

بعد از آنکه خان احمد خان مظلوم - پادشاه لاهجان - ملك و دولت چندین ساله خود را به ضرورت وداع نموده ، فرار برقرار اختیار کرد ، عازم مملکت روم شد . چون به قسطنطنیه رسید ، شاه عباس به خواجه مسیح خبیث فرمود که شما از باب شماتت ، عریضه ای به خان احمد خان بنویسید که رفتن شما به روم عیب بود و پادشاه را باشما سرببی عزتی و بی حرمتی نبود و اگر فرار نمی کردید ، کمال مروت درباره شما به عمل می آورد . و چون از مردم روم وفاداری نمی آید ، عجب که از خواندگار مددی و معاونتی بشما برسد .

و چون این عریضه به خان احمد خان رسید ، در جواب نوشت که ای مرد نمک به حلال! وای باعث چندین هزار اختلال! آنچه نوشته ای و تخم محبت کشته ای ، دوستی شما اظهر من الشمس است . چیزی که ظاهر است چه حاجت به گفتن است . آنچه مروت پادشاه ذیجاه عالمیان پناه اللهم و آل من والاه هست ، محتاج به بیان شما نیست ، و اینکه از صفات اهل این دیار و بی وفائی ابنای روزگار ، خصوصاً از حال کامگار سعادت آثار الملقب به

خواندگار اقلمی فرموده‌اند، می‌تواند بود. اما ترجیح احد طرفین مشکل می‌نماید. ما را این سفر و شمارا آن حضر اختیار افتاد. و شفقت شاهی شامل حال شمارا مثل نصیریان و معتقدان دیگر که به مراتب از توبه‌تر بوده‌اند، به جزای اعتقاد شما برساند. لیکن آینه ضمیر کسیر این ذره حقیر چنین عکس پذیراست که عن قریب وزیر گیلانات را پالهنگ در گردن کرده کشان کشان به کوچه و محلات لاهجان و گیلان سرگردان ساخته، تا عبرت سایر نمک به حرامان شود. و از حضرات طاهرات علیهم السلام امید که حق عز و علا جزای هر کس را موافق نیت این کس در کنارش نهد والسلام.

و از اقتضای قضا آنچنان که آن غریب مظلوم بزرگوار اندیشیده بود، نتیجه آن به عمل آمد و یوماً فیوماً تا انقراض عالم به اولاد و احفاد ایشان را و گیلانیان را به عمل می‌آید.^۲

و چون خواجه نمک بحلال^۳، در باب تسخیر و تصرف گیلانات، به روشی که در ابتدا مرقوم و مسطور شده، سعی موفور به تقدیم رسانیده بود، شاه عباس درازای آن مقدمات، وزارت دارالمؤمنین قم را به وی شفقت فرموده، سالها خواجه مذکور، به وزارت آنجا قیام داشت. تا آنکه مردم از ظلم و شرارت و تحکّمات او و فرزندان او به تنگ آمده، فصلی چند از قبایح اعمال و افعال او و فرزندان و تبعه [او] به عرض رسانیدند. و شاه عباس خواجه را معزول نموده، چند سال دیگر به کلفت و نکال هرچه تمامتر، در اردو سرگردان بود.

۱ - در اصل و نسخه د: خوانکار. ۲ - ظاهراً هر دو «راء» راند است

۳ - نسخه د: نمک بحرام.

در آن سال [که] چنگال اغلی^۱ - سردار روم - بر سر تبریز آمده بود و شاه عباس به تبریز نزول فرموده بود ، میانه میرزای عالمیان و خواجه نادان ، در باب تقصیر و تصرف مال دیوان و طمع وزارت گیلان ، در حضور مجلس مکالمه ای واقع شد . در اثنای آن صورت نمک بحر امی و حق شناسی خواجه ، در آینه ضمیر پادشاه عکس پذیر گشته ، حسب الحکم خواجه مسیح را گرفته ، به میرزای عالمیان سپردند . و میرزای عالمیان رخصت قتل او حاصل نموده ، روانه گیلانات گردیده و چون به ماسوله رسید ، خواجه را به زنجیر گران مقید فرموده ، به فومن آورد و از فومن به رشت و از آنجا به لاهجان می بردند . و حسب الاشارة میرزای عالمیان ، بلکه به موجب تقدیر آسمان ، چنانچه مرحوم خان احمدخان در حق او گفته و نوشته بود ، تخت کلاه بر سر ، از نو کران لاهجان ، به تمامی کوچه و محلات تا کنار اسطل و به سبز میدان گردانیده تماشا ئیان که خلقی کثیر بودند ، تخم مرغ و خا کرو به و غیره بر سر و صورت خواجه می زدند و سنگ و کلوخ می انداختند و به لفظ نمک بحرام او را مخاطب می ساختند و سرزنش می کردند . و بعد از آن فضایح ، مدتی در قلعه لاهجان نگاه داشته ، محبوس به قلعه آمل مازندران فرستادند . بعد از احتباس ایام بی قیاس ، از دست ملازمان میرزای عالمیان شربت فوات و زقوم چشید و به سزای نمک بحر امی رسید و عبرت سایر ناسپاسیان گردیده . بیت:

مکن با ولینعمت خود ستیز که گردی سزاوار شمشیر تیز

مقاله اول

در بیان حال و شرح مآل امیر حمزه خان طالش و فرزندان
مشارالیه .

چون امیر حمزه خان به وساطت حضرت مقرب پناهی حسین خان شاملو، قلعه‌سندان و ولایت آستارا و لنگر کنان را به تصرف ذوالفقار خان داده، روانه‌شیروان گردید، محمدباقر و ملافاضل که اصل ایشان از ولایت خلخال بود [و] در ایام دولت، ملازمت امیر حمزه خان می نمودند و به دولت او سالها به فراغت و راحت می گذرانیدند، در این ولا که خان مشارالیه به حسب ضرورت ترك مملکت و حکومت نموده و دیار غربت اختیار کرده بود، دو نفر مذکور، بر جمهور ملازمان سابق، به اختیار خدمت و ملازمت، سبقت جسته، همراه خان مشارالیه عزیمت شیروان نمودند. و چون امیر حمزه خان، به اتفاق متعلقان و منسوبان، به شیروان رسید، احمد پاشا - بیگلربیگی شیروانات - اعزاز و اکرام مشارالیه بجا آورده و در شهر شماخی مکان لایق به جهت او مرتب و مهیا نموده، همیشه تفقد می فرمودند. و امیر حمزه خان گاهی بواسطه دفع دلگیریها، به شکار باز و بحری رغبت می نمودند. تا آنکه روزی به عادت مستمره، به قصد شکار سوار شده، به صحرای شماخی بیرون می رود. و این دو ناپاک مفسد شریر بالذات نیز همراه می روند. و

خان مومی الیه به هوای صید و شکار جانوران و این دو مخالف منافق به آهنگ شکار جان خان، چنانچه گفته اند . بیت :

بهرام که گور می گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

وامیر حمزه خان بازرا به جانوران سرداده ، وقت جدا کردن باز از شکار ، فرود می آید . ناگاه این دو رو سیاه ، باشمشیر های برهنه ، بر سر خان می تازند و به ضربات متواتره او را هلاک می سازند . وبعد از آن سروی را برداشته ، روانه فرضه سالیان می شوند . چون احمد پاشا مقرر نموده بود که بی مهر امیر حمزه خان ، مستحفظان شوارع ، احدی از ملازمان او را نگذارند رفت ، ناکسان امیره ، مهر او را برداشته ، همراه داشتند جواز را به ضابط سالیان داده عبور می کنند و از آنجا به قزل آغاج می رسند .

و در این سال شاه عباس به یورش مرو شاهجان و تسخیر مملکت خراسان رفته بود و فرهادخان با امیره حمزه خان عداوت قدیمی داشت و در آن سفر ملازم رکاب شاه بود . این دو ناپاک سفاک بی باک ، سر امیره به مرو برده ، به توسط فرهادخان به عرض می رسانند . و فرهادخان قطع نظر از عقوبت و عصیان محمد باقر و ملافاضل مذکور نموده و ایشان را نوکر کرده ، مبلغ معین در گیلان به تحصیل ایشان نوشته ، به گیلان می فرستد . ایشان به گیلان آمده و آن وجه را به وصول رسانیده ، روانه اردبیل می شوند . و در آنجا بساط خودنمایی فروچیده ، به هرزه کاری مشغول می شوند . قضارا محمد باقر مذکور ، شبی شراب خورده ، از روی بدمستی شخصی را هلاک می کند . اقوام آن مرد مقتول ، نزد ذوالفقارخان رفته ، عرض احوال می کنند . خان از حرام نمکی او آگاه بود . فی الفور به قتل او امر نموده شحنة اردبیل ، محمد باقر را بایراق و اسلحه ای که پوشیده بود ، در میدان به دار

اعتبار کشید . بیت :

راستی و رستگاری پیشه می باید نمود

از مکافات عمل اندیشه می باید نمود

چون محمد باقر مذکور ، به اندک مدتی به سزای نمک بحرانی خود رسید ، ملافاضل نیز از کردار خود ، نادم و پشیمان ، در لباس فقر در آمده ، به تلبیس روزگار می گذرانید . آخر الامر در فارس به الحاد شهرت کرده لاجرم علمای فارس ، به مقتضای شرع اشرف انور ، حکم به قتل او نموده ، هلاکش فرمودند .

چون امیر حمزه خان ، به نوعی که مرقوم شد ؛ به واسطه شیرزاد سلطان ، قسم مغلظ به او نموده بود که محافظت و معاونت او به تقدیم رساند ، به اتفاق پسران خود - قلیج خان و ایرج خان - و لشکر آستارا ، به محض طمع حطام دنیوی که از علی بیک سلطان اخذ کرده بود ، اندیشه از بدنامی نکرده ، در قتل شیرزاد سلطان و بیست و یک نفر جوان دیگر تابع می شود . و بعد از انقضای یک سال و نیم ، حضرت جبار منتقم ، در مقام انتقام در آمده ، ملک و مال و جان او را به تاراج داد و پسران او را نیز در قزوین ، حسب الحکم به قتل رسانیدند . و چهار نفر پسر دیگر او که در صغرسن بودند ، و همراه والد خود به شیروان رفته ، بعد از قضیه هائله والد به اتفاق والده در آنجا اوقات به سر می آوردند ، تا آنکه والده ایشان ، صعوبت و عجز و مسکنت خود را به خدمت بلقیس الزمانی ، زینب بیگم عرض نموده ، مهداعلی^۱ به شاه عباس وانموده ، حکم به اسم پاشای شیروان صادر شد که متعلقان امیره را مرخص سازند که به وطن خود مراجعت نمایند . و حلیله امیر مذکور پسران خود را برداشته ، به عراق آمدند . و بعد از دو سال که به انواع

۱- ظاهراً مهد علیا .

پریشانی ، در اردوها ترددات نمودند ، شاه عباس بر سر شفقت آمده ، ایالت آستارا و توابع را به پایندر خان - پسر اکبر امیر - عنایت فرموده ، علم و نقاره و خلعت فاخره دادند . و دختر حسین خان شاملو - حاکم هرات - را بنا بر سبق آشنائی که سابقاً مرقوم شده ، به مشارالیه ارزانی داشت . و مدت هجده سال حکومت آستارا کرده ، وفات یافت .

و بعد از آن شاه عباس ، حکومت مملکت موروث را به ساروخان - برادر پایندر خان - شفقت نموده و دختر دیگر حسین خان مذکور را در سلک ازدواج ۱ مشارالیه انتظام داده ، حکومت آستارا بدو بخشید و شمه‌ای از صفات و سیرت مشارالیه در زمان خروج عادلشاه در گیلان ، در این اوراق سمت تحریر یافت .

۱ - شاید : در سلک ازواج .

مقاله دوم

در بیان یاغی شدن ملک جهانگیر و لدملک سلطان محمد رستم‌داری
و مال حال او به تقدیر حضرت باری

چون ملک جهانگیر - و لدملک سلطان محمد رستم‌داری - در ابتدای تسخیر
ولایت مازندران و استیصال ملوک آن ، به اکراه اطاعت نمود ، قلعه نور
و الکای کجور را به مردم خود سپرده و اهالی حرم و متعلقان خود را برداشته ،
به قزوین داخل اردوی شاه عباس گردید و مدت یک سال در کمال
استقلال اوقات می گذرانید . لاجرم فرهادخان در سال ثلاث و الف هجری
با لشکر عراق و فارس روانه عربستان شد . مولی مبارک عرب را که والی
خوزستان بود ، به دایره اطاعت وایلی در آورده و باج و خراج به گردن
او گذاشته ، مقضی المرام مراجعت نمود و در بیستم شوال سنه مذکوره داخل
قزوین شدند .

شاه عباس ، فرهادخان و سایر امرا را [به] نوازشات اختصاص
داده ، در اکثر ایام و لیالی ، به عیش و نشاط قیام می نمودند . و بالجمله
شبی که شاه عباس به اتفاق فرهادخان و اجله مقربان ، به دکان
سعدی چلاوی نزول داشت و به شرب مدام و بوسه بازی جوانان

امر دو پسران سیم اندام اشتغال می نمود ، حسب الاشارة شاه عباس ، ملك جهانگیر مذکور در اوان غلیان سکرومستی ، میرعباس سلطان نمک بحرام را که به علونسبت آراسته بود ، با خواجه سلطان محمود - برادر خواجه حسام الدین وزیرخان احمدخان - در زیر دکان سعدی چلاوی ، به درجه قتل رسانیده ، يك سر قوچ جنگی را که در زیر دکان مذکور بسته بودند ، به شمشیر خونریز ، از میان دونیم کرد و با شمشیر برهنه متوجه مجلس می شود .

در خلال این احوال ، شاه عباس به یکی از امرا امر می کند که شمشیر از دست ملك به دست گرفت ، در همان ساعت ، فرهادخان به طریق مشاوره حرفی به شاه عباس می زند ، و شاه ، ملك را از دخول مجلس مانع شدند . ملك آزرده خاطر به مقام خود رفته و با خوف عظیم آن شب را به روز آورده ، به مضمون الخائن خائف علی الصباح به اتفاق چند نفر از دیوسیرتان مازندران که ملازمش بودند ، سوار شده به بهانه سیر و شکار ، از راه ری و شهریار عازم مملکت رستم دار گردید . هنگام نصف النهار بندگان اعلی از فرار ملك خبردار و آگاه گشته ، يك صد و پنجاه نفر سوار دلیر به طلب اومی فرستد . و چند نفر از غازیان مذکور که به تجلد و تهور مشهور بودند ابلاغ کرده و به ملك رسیده ، شروع در گیرودار می کنند . ملك جهانگیر بازی که در دست داشت تمغا پر سر زده و بر سر خود نشانده ، به کمانداری مشغول می شود . تیر ملك که از سندان می گذشت ، چند نفر از دلاوران را از پای در آورد ، چنانچه جمعی که پیشدستی کرده ، تعاقب ملك نموده بودند ، چندی هلاک شده و بقیة السیف فرار نموده ، به اردو می آیند و شاه عباس را از واقعه ملك خبر داده ، تهور او را عرض می کنند . و ملك بسلامت

به مملکت خویش رفت ، قلعه کجور را از ذخایر و اقوات مملو ساخته و ملازمان و متعلقان خود را به قلعه برده ، حصارى گشت .

وشاه عباس بعد از استماع نفاق ملك ، فرمان داد كه قورچى باشى با ده هزار كس از پیاده و سوار و تفنگچى و كماندار روانه رستمدر شوند و ملك را گوشمال به سزا آورده ^۱ ، باز گردند .

حسب فرمان قورچى باشى ايران بالشكریان ، قطع مسافت ناهموار و طى مسالك دشوار نموده ، داخل رستمدر گردیدند و به پای قلعه کجور رسیدند و قلعه را محاصره نمودند و به بازوى مردانگى در لیالى و ایام ، خورد و خواب بر خود حرام کرده ، شروع در تسخیر قلعه نمودند . و قلعه داران نیز سر پنجه جلاوت گشوده ، جمعى کثیر از دلیران را در پای قلعه به درجه قتل رسانیدند . و الاخر بعد از چند وقت ملك از قلعه به تنگ آمده ، لاجرم از راه تدابیر ناقصه ، از قلعه بیرون آمده و محافظت قلعه را به عهده ابراهیم بيك - پدر زن خود - حواله نموده ، خود در زى اختفا ، به کوهها و مغاردهای رستمدر مخفی شده ، با جمعى از معتمدان خود مى گردید . تا آنكه قورچى باشى به فراست معلوم نمود كه ملك قلعه را گذاشته ، به در رفت . بیت :

چه نیکو متاعى است کاراگهى

کزین نقد عالم مبادا تهى

به گیتی كسى سر بر آرد بلند

كه در كار عالم بود هوشمند

از این معنی خرم شده ، موازى سه هزار كس از عساكر قورچى و صوفى و

۱- ظاهراً : گوشمال به سزا داده .

چینی^۱ و پیاده‌های دارالمرزی امر نمود که پیاده به جنگلها و کوههای رستم‌دار بگردند و ملک را به دست آورده، به حضور آورند.

عساکر مدت چهل روز لوازم جستجو به عمل آورده، روز پنجشنبه بیست و دوم شهر جمادی‌الاول سنهٔ اربع و الف و به قولی سنهٔ ستة و الف، ملک را در موضع حرن‌داب^۲ که از کوههای برلور است، بی‌استعمال آلات حرب دستگیر کرده، گرفتند. و ملک مذکور به دست میررسول نام صوفی گرفتار شده، معتمدان او هر یک اسیریکی از غازیان گردیدند.

و قورچی باشی بعد از گرفتاری ملک، ابراهیم بیک کوتوال قلعه را به نوازشات شاهانه امیدوار ساخته، از قلعه بیرون آورد. و جمعی را که در قلعه مادهٔ فساد بودند، حکم به قتل فرمود.

چون خاطر قورچی باشی، از وادی مخالفان به کلی جمع شد، رضوان بیک - قورچی قاجار - را به کوتوالی قلعه تعیین نموده و دارائی ولایت رستم‌دار را نیز به ابراهیم بیک مذکور تفویض فرموده، ملک مذکور را با اهل و عیال و اطفال برداشته و از رستم‌دار روانهٔ قزوین شده، در آنجا به نظر شاه عباس رسید.

شاه عباس قورچی را در ازای خدمت، تلافیات و نوازشات کرد و در روز یکشنبه بیست و دوم شهر جمادی‌الاول سنهٔ اربع و الف توشقان‌نیل حکم در باب قتل جهانگیر مزبور، به ملک لواسانی که سلطان حسن نام داشت امر شد. ملک لواسانی آن جهان‌پهلوان را در میدان قزوین به سیاست رسانید. و قورچی باشی زن ملک جهانگیر را که دختر ابراهیم بیک مشارالیه بود، جهت خود تصرف نمود.

۱- ظاهراً: چگینی ، ۲- نسخه د: خونداب

مقاله سیم

در بیان ابتلای بوسعید میرفومنی و فرج بعد شدت او به موجب تقدیر قادر غنی

نغمه سرایان چمن اخبار و بلبل نوایان انجمن آثار نگاشته قلم بدایع رقم می گردانند که چون بوسعید میر - برادر شاهمملک - در فترات ، بدون ملازمت خان احمدخان ، در رانکوه اوقات به دهقنت و زراعت مصروف می داشت و بعد از آنکه خان احمدخان جلای وطن اختیار نموده ، متوجه شیروانات گردید و علی بیک سلطان فومنی از شاه عباس لقب خانی یافته ، شاهمملک و میرمملک - برادر بوسعید میر - را که نوکر معتبرخان احمدخان بودند ، همراه خود به بیه پس آورده ، مرتبه قرب و اختصاص داده بود . بوسعید میر از اطاعت علی خان سرگردان شده ، به دستور سابق به ولایت رانکوه توطن نمود . و این معنی موجب غضب علی خان گشته ، عرضه داشتی به فرهادخان نوشته ، استدعای حضور بوسعید میر می کند . فرهادخان ملتمس او را مبذول داشته ، حکم به حاکم لاهجان نوشته بود که بوسعید میر را تسلیم ملازمان علی خان نماید .

بعد از ورود حکم فرهاد خان ، علی خان ، شیرعلی میر آقا را که در صفات سبعی و شیمه بی آزر می یگانه روزگار بود ، با چند نفر دیگر از ملازمان ،

روانۀ لاهجان به قصد آوردن بوسعید میر نمود . میر آقای مذکور ، حکم فرهاد خان را نزد حاکم لاهجان برده ، به وی نمود . حاکم لاهجان امثال حکم فرهادخان را کسان به طلب بوسعید میر فرستاد . ملازمان ، بوسعید میر را از رانکوه به لاهجان آوردند . و حاکم لاهجان ، بوسعید میر را به میر آقای مذکور سپرده ، روانۀ بیه پس نمود . و میر آقا ، بوسعید میر بیچاره را دوشاخه کرده ، در علی آباد فومن ، به نظر علی خان رسانید . علی خان در برابر اخوین ، بوسعید میر را عارضۀ عتاب و خطاب ساخته ، امر نمود که شکاربانان ، یک سر خرس مهیب هیأت کریه خلقت را گرفته ، آوردند . علی خان ، میر آقای مذکور را که به حسب خلقت به خرس مشابهت تمام داشت ، طلب کرده ، امر نمود که بوسعید میر را با آن خرس در یک زنجیر کشیده ، در اغذیه و اشربه شریک سازند .

مدت شش ماه بوسعید میر فقیر با عدم تقصیر با خرس در جوال و از صحبت میر آقا بدحال بود . و علی خان از قلت ترحم قلب ، به این بی رحمی و بی حرمتی اکتفا نکرده ، فرمود که تخته کلاه بر سرش نهاده ، با آن خرس در میدان و محلات رشت به قصد تشهیر و تکفیر می گردانیدند و تخم مرغ می زدند و سنک و کلوخ می انداختند . و بوسعید میر با این همه آزار و اضرار ، مرد وار آنچه لوازم اطاعت و بندگی واجب تعالی بود ، از صوم و صلوات و تذکار و تکرار دعوات و شکرگزاری قاضی الحاجات ، دقیقه ای فوت و فروگذاری نمی کرد . لاجرم به مقتضای بیت :

گر صبر کنی به کارها نشتابی
روزی آید که ز غوره حلوا سازی^۱
گر صبر کنی به صبر بی شک
دولت به تو آید اندک اندک

۱- این بیت وزن و قافیه ندارد .

در نومییدی بسی امید است پایان شب سیه سفید است

در خلال این احوال علی خان، به اتفاق امیره سیاوش - حاکم گسگر - به قزل آغاج به خدمت شاه عباس رفتند و به شرحی که در این تذکره مذکور گشته ، مقهور گردیدند . و شاه عباس نظر التفات به جانب شاهمملک - ابن عم علی خان - که برادر اکبر بوسعید میر مذکور بود ، انداخته ، سپه سالاری الکای بیه پس را بدو ارزانی داشت . این خبر به گیلان شایع شده ، شاه عباس و بوسعید میر جمعیت کرده خرس را کشتند و بوسعید میر را از آن بلیه جلیه نجات دادند . و میر آقای مردود ، از کردار ناهنجار خود متوهم گشته ، چون از بیم مکافات خوف داشت ، فرار اختیار کرده ، به مرقد غفران دستگاه ، پیر شرفشاه گسگر ملتجی گشت . و شاهمملک سلطان به گیلان آمده ، رایت عصیان بر افراشت . و هر چند بوسعید میر او را از عمل مذکور منع می فرمود ، قبول نمی نمود . لاجرم بوسعید سر از اطاعت و متابعت برادر خود پیچیده یاغی شد و در سر راه ماسوله رودخان ، با جمعی از مردم زرمخ و تنیان و غیره اقامت می نمود ، تا روزی که علی خان بوسیله ضامنی فرهادخان از حبس و قید آزاد گشته ، در صحبت حسین خان شاملو به گیلان آمدند .

بوسعید میر از آمدن علی خان آگاهی یافته ، سپاه ابراهیم بیگ فومنی و جمله زرمخی را که در مرتبه ناپاکی و بی باکی عدیل و نظیر نداشتند و علی الهی بودند ، در موضع کهنه گوراب به قتل رسانیده ، با معدودی که در ملازمت او بودند ، از راه گشت و خسرو آباد به کوهات شفت متوجه گشت و از آنجا نیز متوجه دیلمان شد . و از دیلمان به جانب قزوین حرکت نمود .

۱ - شاه عباس کسی بود که در کشتن خرس به بوسعید میر یاری دهد؟

و علی خان بعد از فرار بوسعید میر ، شاهمملک را در ولایت رشت به دست آورده ، به نوعی که سابقاً مرقوم شده ، به قتل رسانید و از رفتن بوسعید میر به قزوین اطلاع یافته ، عریضه به فرهاد خان نوشته بود که چون شاهمملک را حسب الحکم به قتل رسانیده ایم ، بوسعید میر - برادر او - از گیلان فرار نمود و استدعای آن کرده بود که فرهاد خان ، بوسعید میر را از قزوین گرفته ، برای او بفرستد که تا بوسعید میر در گیلان ، در حیات باشد ، فتنه از گیلان بر طرف نمی شود .

فرهادخان به مضمون عریضه علی خان اطلاع یافته ، علی قلی بیک ایشک آقاسی باشی خود را امر نمود که بوسعید میر را پیروی نموده ، به دست آورد . علی قلی بیک ، به طلب بوسعید میر شتافته و در منزل کله حیدر ماسوله که در قزوین بندوار^۱ بود ، یافته دستاق نموده ، به شاه عباس عرض می کند که چون علی خان^۲ شاهمملک را به قتل رسانیده ، سر او را به درگاه ارسال داشته است ، برادر او - بوسعید میر - از علی خان متوهم گشته ، از گیلان فرار نموده ، به قزوین آمده است . و علی خان در باب او چنین و چنان نوشته . اگر بندگان همایون امر نمایند ، بوسعید میر را به جهت علی خان بفرستیم . چون شاه عباس از علی خان خاطر جمع نبود ، بواسطه دفع و رفع مخالفت شاهمملک ، او را از بند خلاص ساخته با خود داشت ، دست رده سینه^۳ ملتمس علی خان نهاده ، حکم نمود که ذوالفقار خان - حاکم اردبیل - بوسعید میر را به همراه خود برده و به قلعه اردبیل محبوس نگاه داشته ، محافظت نماید .

۱- نسخه د : بنددار . شاید : بندار ۲- دراصل و در نسخه د : علی خان بیک

۳- دراصل : روبسینه

حسب فرمان ، ذوالفقارخان ، بوسعیدمیر را فرستاده بود . بعد از چهار ماه و ده روز علی خان در بیه پس سر به طغیان و عصیان بر آورده ، میرمعزالدین ضرابی^۱، را که حسب فرمان ، در بیه پس آمده ، شروع در تمشیت مهمات ضرابخانه رشت نموده بود . خلیلای زرگر رشتی و برادر خواجه عنایت الله که سابقاً ضرابخانه بیه پس به رأی ایشان منوط و مربوط بود ، به فرموده علی خان، سید مذکور را به ناحق به درجه قتل رسانیدند . و آوازه مخالفت و سرکشی علی خان در عراق و ایران اشتهار یافت .

شاه عباس فرهادخان را که ضامن علی خان شده ، بر سر مملکت بیه پس فرستاده بود ، روانه گیلان نمود و فرهادخان ، از قزوین به قصد تنبیه علی خان حرکت نموده ، به لاهجان رسید و به اتفاق عظمای لاهجان به بیه پس آمده ، به موضع تنیان نزول نمودند و به روشی که در ضمن داستان گرفتاری علی خان مسطور گشته ، ذوالفقارخان ، حسب فرمان ، بوسعیدمیر را از قلعه بیرون آورده ، به اردوی فرهادخان رسانید . و از اتفاقات مستحسنه ، به اندک زمانی علی خان دستگیر و اسیر سر پنجه تقدیر گردید . و بوسعیدمیر از شفقت پادشاه ، به سپه سالاری فومن سر بلند گشته ، مبلغ یک صد تومان مواجب و انعام فرمودند ، و به خلع فاخره سرافراز گردید . به موجب تقدیرات ، شاه عباس بنا بر مصلحت وقت ، مسماة شاه بیگم را که از معتبران حرم و محبوبان محترم های خان بود ، در ایام حیات علی خان ، از قزوین به جهت بوسعیدمیر فرستادند . و چون علی خان ، بوسعیدمیر را تخته کلاه بر سر نهاده ، تشهیر کرده بود ، او را نیز به مکافات آن ، در میدان قزوین به همان سیاست ختمیف کردند . و چون مدت شش ماه ، بوسعیدمیر را با خرس درزنجیر کرده بود ، او را نیز مدت

دوماه و چند روز ، در سیاه چاه الموت ، با ناجنس در يك سلسله کشیدند .
و چون شاهمملك - برادر بوسعیدمیر - را به قتل آورده بود ، اورا نیز در سر
سیاه چاه به دار اعتبار آویخته ، به قتل رسانیدند .

و چون علی خان ملاحظه ناموس شرع انور ننموده ، حلیله برادر اورا
به خلاف قانون شریعت غرا ، تصرف نموده ، به دارالحرم خویش آورده
بود ، روزگار کینه گزار پاداش عمل در کنارش نهاده ، محبوبه مذکوره او
را در زمان حیات ، به جهت بوسعیدمیر فرستاده ، در آغوش اقبالش کشیده
و مدت ممتد پانزده سال بوسعیدمیر ، در نهایت اختیار و اعتبار مرتکب امر
سپهسالاری فومن بود . و مشارالیه پیر حلیم بردبار درویش منش بود .
چنانچه شیرعلی میر آقا را که در سابق ذکر او کرده شد ، با وجود قدرت
بر مکافات ، از سیاست او در گذشته و در ازای آن مقدار بدی ، نیکی کرده ،
مضمون این ابیات را منظور داشت . بیت :

هر چه کنی عالم کافر ستیز	بر تو نویسد به قلمهای تیز
آنچه گشائی ز در عز او ناز	بر تو همان در بگشایند باز
صورت اگر نیک و گربدبری	نام تو آن است که با خودبری
چشم تو گر پرده طنازی است	باتو در این پرد همان بازی است
قلب مشو تانشوی وقت کار	هم ز خود وهم ز خدا شرمسار

چون بوسعید میر مرد عابد و درویش و زاهد بود ، روزگار بعد از
شهادت [شدت] و محنت بسیار ، اورا به ذروه اعتلا رسانیده ، مضمون فرج
بعد از شدت ، اورا روی نمود و همیشه بعد از آن واقعه ، این غزل بی بدل
خواجه حافظ را حالی ساخته ، به اظهار شکرگزاری حضرت باری عزاسمه

۱- دراصل و نسخه د : عذر و ناز

اشتغال می نمود و مطلع آن ابیات این است :

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
و بعد از انقضای مدت پانزده سال ، سپه سالار بوسعید میر مومی الیه ، به
اتفاق بهزاد بیک - وزیر گیلانات - و سپه سالاران و اعیان ، به مازندران
به نزد شاه عباس رفته و در خطه آمل مریض شده ، او و حاجی علی خان
- سپه سالار کوچسفهان - به جوار رحمت ایزدی پیوستند. و بوسعید میر را
و کلای او ، به فومن آورده ، در موضع شنبه بازار ، به جوار مقبره آبای
او مدفون ساختند .

مقاله چهارم

در بیان یاغی شدن میر حاتم سپهسالار شفت از علی خان و مال حال او بطریق استحسان

چون علی خان نظارت محال شفت را به حیدر بیک لاهیجی که از ملازمان معتبر او بود و در وادی سپاهیگری سرآمد اکفا و اقران ، تفویض نموده بود ، از اقتضای قضا ، میانه سپهسالار میر حاتم شفتی و حیدر بیک ناظر ، به سببی از اسباب آزرده گی بهم رسیده ، مکرراً میر حاتم عرض شکایت او نموده ، علی خان موافق رضای سپهسالار غوررسی ننموده بود . و سپهسالار مذکور از تغافل علی خان آزرده خاطر گشته ، به اکراه و اجبار اطاعت می نمود .

تازمانی که علی خان به قزل آغاج رفته ، مقهور و منکوب گردید . شاه عباس به نوعی که سابقاً مذکور شده ، امارت بیه پس را به کارگیا علی شاه ملک - ابن عم علی خان - عنایت فرمود . میر حاتم - سپهسالار شفت - بنا بر کدورت باطنی ، به انتهاز فرصت ، آغاز مخالفت نموده سپاه و لئام شفت را بکلی تابع خود ساخته و اقتدار و اعتبار به هم رسانیده ، مستقل گشت . و شاه ملک نیز بر حسب مصلحت وقت ، در امور مملکت ، رعایت خاطر سپهسالار میر حاتم مزبور می نمود . و حیدر بیک مومی الیه را نیز در سلك ملازمان و معتبران علی خان انتظام داشته ، قریه گشت را که علی خان

به تیول او مقرر داشته بود ، توطن نموده، به دستور سایر ملازمان علی خان، متابعت شاهملك می نمود .

و چون شاهملك در روزی که روانه قزل آغاج ، به دیدن شاه عباس می شود ، نظر به اعتمادی که به حیدر بیک مشارالیه داشته است ، مبلغ هفت صد تومان زر اشرفی طلا ، به طریق امانت به او سپرده بود که بعد از گرفتاری علی خان ، آن مبلغ را بعضی از برای شاهملك می آورد و در ایصال بعضی اہمال و انکار می کند .

در خلال این حال ، شاهملك سلطان ، روزی به اتفاق اعیان ملازمان علی خان، به خانہ پیر محمود پیر بازاری به ضیافت رفته بود. حیدر بیک نیز همراه بود . شاهملك در باب استتلاب تتمه اشرفی امانتی ، با حیدر بیک مذکور گفتگو نموده، مشارالیه در انکار افزوده ، به لجاج رسانید و بحدی انجامید که لاعلاج شاهملك سلطان، او را مقید کرده، به سعید بیک فومنی سپرد . بعد از چند روز مصحوب مردم اعتباری، از برای سپه سالار میرحاتم ، به صوب شفت فرستادند . و میرحاتم مشارالیه بنا بر عداوت و خصومتی که مذکور شده ، در نهایت ذلت و خواری ، او را مقید می داشت .

و بعد از مدت شش ماه ، شاه عباس ، علی خان را بواسطه آنکه شاهملك یاغی شده بود ، از بند وزندان خلاص کرده ، به ضامنی فرهادخان، همراه حسین خان شاملو به گیلان فرستادند. و چون علی خان داخل بلده رشت می شود ، سپه سالار بهادر که از مخصوصان او بود و بعضی اوقات سپه سالار فومن و بعضی وقت سپه سالار کوچسپهان بوده، در زمان فترات علی خان ، آگاهی یافته ، از پیر مؤمن سرا ، در زی اختفا ایلغار کرده و در بلده رشت نزد

۱- ظاهراً : از سر آمدن زمان فترات علی خان .

علی خان رفته ، احوال استبداد و استقلال میرحاتم - سپهسالار شفت - را کماکان ، خاطر نشان علی خان می کند . و علی خان به جمعی از اکابر لئام شفت که در خدمت میرحاتم مذکور مبادرت می نمودند ، کتابات نوشته و هر يك از آن جماعت را به منصب و مهم ، مستوثق و امیدوار ساخته و به قتل میرحاتم سپهسالار ترغیب نموده ، سفارشات می کند که هنگام فرصت جمعیت نموده ، او را از میان بردارند . و سپهسالار بهادر مزبور تمهید قتل میرحاتم نموده ، از رشت معاودت نموده ، به شفت می آید . و به روش اختفا کتابات و نوشتجات علی خان را به جماعت مکتوب فیه^۱ می رساند . چون میرحاتم سپهسالار مرد هشیار بود و دولت خداداده در سرداشت . بیت :

کار خود گره بخدا باز گذاری حافظ ای بساعیش که بابخت خداداده کنی
حاجی احمد که از لئام معتبر شفت و از متهوران روزگار بود ، کتاب علی خان را که به او نوشته بود ، در موضع شابقال ، به میرحاتم سپه سالار نموده ، خاطر نشان او می کند که علی خان با اکثر اعیان شفت ، در باب قتل شما ، کتابات نوشته و از جمله [به] رکابزن علی - ابن عم شما - نوشته . تصدیق قول او را ، آن مردم نوشتجات علی خان را ظاهر نمودند و پسر عم میرحاتم ، از عالم غفلت و نادانی ، در مقام اخفا و ابرام در آمده ، به لجاج می رساند . میرحاتم را نائره غضب اشتعال یافته ، از جای خود حرکت نموده ، به يك شمشیر قطع حیات و دفع تعلقات او می کند . و از آمدن علی خان و تدبیرات سپهسالار بهادر و تمهیدات قتل خود مستشعر گشته ، به اتفاق حاجی میر احمد مذکور و اکابر و لئام و جمهور لشکر و عسکر شفت ، از موضع شابقال ، به عزم استیصال سپهسالار بهادر ، سوار شده ، ایلغار می کند . و چون

۱- ترکیبی صحیح بنظر نمی رسد .

بهادر مذکور، به قریه رودبار سرا ، به خانه شخصی نزول نمود و جمعی کثیر از اجامره و اوباش [را] بر سر خویش جمع نموده ، انتهاز فرصت می نمود که میرحاتم سپهسالار را به دست آورد [و] به امداد مظاهرت آن جماعت که علی خان به ایشان سفارشی نوشته بود ، از میان بردارد . مصراع : من درچه خیالم و فلک درچه خیال ، لاجرم میرحاتم سپهسالار ، ناگهان مانند بلای آسمان ، بر سر سپهسالار بهادر آمده ، ملازمان و متابعان بهادر از صولت سپهسالار میرحاتم و لشکریان به صوب فرار شتافته ، حاجی میر احمد مذکور که افشای آن راز از او به صدور و ظهور رسیده بود ، به فرموده میرحاتم ، بهادر جیقه مرصع از سر او برداشته و کمر زرین و شمشیر طلا از کمرش وا کرده ، سرش را از بدن جدا کرده ، فرمود که در بازار شفت ، به دار اعتبار آویختند ، و ملازمان و متابعان او را که فرار نموده بودند ، به دست آورده و یراق و اسلحه را از ایشان گرفته ، تاراج و تالان کردند . و از آنجا به منزل سپهسالار بهادر ، به قریه پیر موسی سرا آمده و اهل و عیال او را اسیر و دستگیر کرده ، تمامی اسباب و اموال او را از نمد و جنس و طلا و نقره و اسپ و استر و غیره به تصرف خود در آورده ، اکثر آن اموال را به لشکریان خود قسمت نموده ، قوی حال گشت .

و در همین روز به قتل حیدر بیک ناظر که سابقا ذکر او گذشته ، امر نمود و چند نفر از ملازمان معتبر خود را فرستاده ، در آن مکان که حیدر بیک ناظر را محبوس داشتند ، به قتل رسانیدند و سرا او را در احمد سرگوراب شفت برای سپهسالار میرحاتم آوردند .

و چون علی خان به تاریخ ربیع الاول اثنی و الف ، به علی آباد آمده ، از تسلط میرحاتم در شفت ، از برای به قتل رسانیدن سپهسالار بهادر و حیدر بیک

ناظر خبردار گشت ، به احضار لشکر فومن و تولم مسرعان فرستاده و در موضع علی آباد ، سان لشکریان داده ، عزیمت شفت نمود . سپهسالار میرحاتم نیز از حرکت علی خان آگاهی یافته ، اهل و عیال خود را به کوهات شفت فرستاده ، پذیرای جنگ علی خان گشت . و در رودخانهٔ بداو^۱ ، لشکر خود را سان دیده و در یمین و یسار نگه داشته ، خود در قلب جای گرفته ، علم نمایان می کند : و لشکر علی خان به سرداری کامران - برادر علی خان - و کارگیای تنیان ، بدان موضع رسیده ، تقارب فریقین دست داده ، جنگ عظیم می شود و آدم بسیار به قتل می رسند و لشکر علی خان به صوب فرار شتافت .

میرحاتم سپهسالار ، به پای علم قرار گرفته ، لشکر خود را امستمال می ساخت . در خلال این حال که میرحاتم مذکور لشکر خود را به جنگ وجدال ترغیب و تحریض می نمود ، قورچی علی کمائی مردخی^۲ [را] که علمدار علی خان بود ، ملازمان میرحاتم گرفته ، آوردند و در برابر میرحاتم نگه داشتند . و چون میرحاتم مرد غیور بود و به فتحی که روی داده ، مسرور ، از قورچی علی حساب برنداشته ، احوال علی خان و حالات لشکریان را از وی استفسار می نمود و از عالم غرور ، احتیاط جوانب ننموده بود که ناگاه قورچی علی مذکور شمشیر حواله می کند ، از قضا آن شمشیر به دست چپ میرحاتم که عنان اسپ گرفته بود ، خورده ، زخم کاری می زند و سپهسالار میرحاتم از حرکت او آگاه شده ، ملازمان میرحاتم ، قورچی علی مذکور را در میان گرفته ، و در قطعه زمینی که گل و لای بود ، انداخته چندین شمشیر بر بدن او می زنند ، به

۱ - اهل دفتر (بدآب) نویسند . ۲ - منسوب به دهکدهٔ کما مردخ بضم

کاف و فتح میم و دال کما مردخی می شود نه کمائی مردخی .

اعتقاد خود [خود] رای گشته ، فرصت سربریدن او نمی بینند ، و میرحاتم از این زخم متأثر شده ، به هزیمت می رود و ملازمان مشارالیه نیز فرار اختیار می نمایند . بعد از فرار ایشان ، کامران بدان موضع رسیده ، قورچی علی را غرق خون ، از میان گل و لای برداشته و به چاروا بسته ، از آن مهلکه بیرون می آرند . بیت :

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای
و سپهسالار میرحاتم ، خود را در ضمان سلامت ، به مأمّن رسانیده .
علی خان بعضی محال شفت را غارت نمود و چند نفر از مردم فیکوو غیره که متابعت میرحاتم نموده ، به ملازمت ایشان مبادرت می نمود [ند] ، در آن روز دستگیر شده بودند ، در کنار رودخانه دوران به قتل آورده ، سرهای ایشان را عبرتاً للناظرین ، به دار اعتبار آویختند . و چند نفر از ملکان طالش شفت را مؤاخذه و مصادره نموده ، و سپهسالاری شفت را به عوض بیک شفقتی رجوع نموده ، به اتفاق اقوام و بنی اعمام روانه کهدم شده ، به خدمت حسین خان - والی آنجا - توسل نمود . حسین خان به قریه دو گاهه ، از برای میرحاتم و اقوام جاومقام لایق تعیین فرموده ، مراعات و موالات می نمود . و مدت یکسال سپه سالار میرحاتم مزبور در کنف محافظت او بوده هر چند علی خان رسولان به طلب میرحاتم فرستاده ، تقبلات نمود ، حسین خان در مقام معاونت میرحاتم در آمده ، به قانون مروت و فتوت عمل نموده ، رد التماس رسولان علی خان نمود و بعد از آنکه علی خان از فرستادن میرحاتم مأیوس گردید ، با حسین خان آغاز عداوت و مخاصمت نمود ، پنج شش هزار آدم از پیاده و سوار و تسکیچی و کماندار احضار فرموده ، از راه مجده و چماچا و سراوان و کیجا ، در

موضع رودبار، بر سر حسین خان ایلغار نمود. و چون فصل بهار و طغیان آب قزل اوزن بود، خان معظم از عزیمت علی خان و لشکر کشی او آگاه گشته، احمال و اثقال خود را گذاشته و اهالی حرم و متعلقان را به کشتی در آورده، به جانب خرزه ویل^۱ فرار نمود. و در حالت عبور و مرور حسین خان، متعلقان لشکر علی خان، به سرداری کامران، به کنار آب رسیدند. و قاسم آقای میر آخور، خان مکرم الیه^۲ را در کنار رودخانه قزل اوزن دریافته، به قتل رسانیدند و از عبور رودخانه عاجز شدند. و عمارات حسین خان را در پیله رودبار غارت و تاراج کرده، عود نمودند. و رعایای رحمت آباد و رستم آباد را غارت و تالان کرده و عمارات اعیان ایشان را سوزانیده، به طرف فومن مراجعت کردند.

و بعد از انقضای اندک مدت، علی خان به نحوی که مرقوم گشته، یاغی شد و شاه عباس بعد از استماع تخلف و استکبار علی خان، فرهاد خان را نامزد تسخیر الکای بیه پس نمود.

چون خان مزبور از قزوین حرکت نموده، داخل منجیل و خرزویل^۱ شد، حسین خان - والی کهدم - و سپهسالار میرحاتم و اقوام را که انتظار این روز [را] می کشیدند، برداشته به استقبال موکب مسعود فرهاد خان استعجال فرمودند و به رفاقت او داخل گیلان بیه پس شده، در تسخیر گیلان و گرفتاری علی خان مساعی مشکوره به تقدیم رسانید [ند] و در ازای نیکو خدمتی که از میرحاتم سپهسالار به ظهور رسیده بود، فرهاد خان، سپهسالاری شفت را به میرحاتم مذکور رجوع نمود. و بعد از آن حالات میرحاتم و صوفیگری او را به شاه عباس عرض نمود. رقم از باب سپهسالاری شفت و مبلغ بیست

۱ - نسخه د: خرزویل . ۲ - ترکیبی صحیح نیست .

تومان موجب همه ساله جهت او حاصل نموده، با خلعت فاخره ارسال داشت. و مشارالیه مدت هفده سال از روی استقلال، در امر سپه سالاری شفت ارتکاب می نمود. و قورچی علی کمانی^۱ که سابقاً ذکر او گذشت، همیشه نزد میرحاتم مزبور تردد می نمود و انواع نیکی و احسان از مشارالیه به او می رسید. و در سال اثنی و عشرين و الف به موت طبیعی فوت شده، به دارالقرار ارتحال نمود.

و بعد از وفات میرحاتم، بهزاد بیک - وزیر گیلانات - مهمات شفت را به میرفرخ - برادرزاده امیر خواند - که دختر میرحاتم در حباله [نکاح] او بود، تفویض فرمود. و در سنه تنگوزئیل که شاه عباس از تسخیر گرجستان فراغت یافته، در صحبت لوارصاب خان به سیر و شکار دارالمرز نهضت فرمودند، در فصل تابستان سیچقان ئیل از مازندران معاودت نموده، در کنار دریای قلزم نزول فرموده بودند، میرفرخ مذکور، به سجده سر بلند شده، حسب الحکم به سپه سالاری شفت استسعاد یافت و مبلغ پانزده تومان به موجب همه ساله او مقرر شد. و مدت هفت سال مشارالیه نیز من حیث الا - استقلال مرتکب امر مزبور بود. و در سنه یونت ئیل به اجل طبیعی در گذشت. بعد از وفات مرحوم مذکور، برادر میرحاتم که در سلك ملازمان شاه انتظام داشت، و در سفر گرجستان ملازم شاه عباس بود، به ادعای منصب موروثی روانه اردو شده، از ضعف طالع و بدمدیدی ابنای روزگار، مدتی سرگردانیها کشیده، آخر الامر در مازندران وفات یافت.

و اصلان بیک - وزیر گیلان بیه پس - طمع در مالیات و مایعریف اخوین مذکورین نموده، تمامی را به توسط وسعایت شمس نام - ملازم ایشان -

۱ - منظور کما مردخی است که منسوب به دهکده کما مردخ است.

به تصرف در آورد . و فرزندان و متعلقان ایشان تا انقراض ایام وزارت اصلان بیک و اسماعیل بیک - ولدش - جلای وطن نموده ، سرگردان و بی سامان می گردیدند . و اصلان بیک به واسطه خدمات پسندیده ای که از شمس - ملازم میرفرخ - به ظهور رسیده بود ، کلانتری شفت را از قبل خویش به او رجوع نمود . و هنگام فرصت پیشکش به دیوان دیونشان فرستاده ، رقم درباب کلانتری شفت ، به اسم او حاصل کرد . و در سنه توشقان ثیل که اصلان بیک ، به اتفاق کلانتران و ارباب واعیان بیه پس ، به فرح آباد مازندران به نظر شاه رفته بودند ، شمس مزبور در آن صوب وفات یافته ، بجز حرام نمکی چیزی دیگر از مهمات دنیا نیافت . و آنچه با ورثه میرفرخ فرموده بود ، به اولاد و اعقاب او صد چندان برسد . بیت:

بد اندیش را در جهان بد رسید مکافات عدوان یکی صد رسید

گفتار

در بیان ظهور و خروج کالنجار سلطان پسر شاه جمشید خان
ملقب به عادلشاه و به اعتقاد طوایف عراقیان و قزلباش غریب
شاه و مال حال او و متابعان از گردش دوران

چون زمان وزارت اصلان بیگ و پسرش - اسماعیل بیگ - و میرزا
تقی اصفهانی و میرزا عبدالله قزوینی، مدت هفده سال در گیلان بیه پس امتداد
یافته بود، مردم از طول زمان وزارت ایشان و ظلم و عدوان به تنگ آمده و
از تحکیمات ملازمان و منصوبان، رعایا ظلمها دیده و ستمها کشیده بودند.
و از تحمیلات و اطلاقات بی ملاحظه ناموجه^۱ بی وجه ایشان، جمعی کثیر
از مستأجران و تحویلداران و کدخدایان و رعایا، متواری گشته، درزی
اختفا می گردیدند. و هر چند به اردو رفته، حالات خود را عرض می کردند،
بهبودی نمی دیدند. و مدت ممتد پنجاه سال نیز مصروف شده بود و فتنه و
فتور گیلان بر طرف شده و ارباب داعیه نیز در کمین فرصت نشسته، منتظر
فرصت می بودند. موافق اقتضای فلکی، چون گیلانیان، به احکام سابق
خود در ایام ظهور سلاطین صفوی، معادات ورزیده و نفاق در گیلان شیوع

۱ - در اصل : ناوجه . متن از روی نسخه د تصحیح شده .

یافته و حکام سابق بنا بر شامت مخالفت گیلان به نحوی که مرقوم خامه دو زبان گردید ، مستأصل شده بودند ، و بزه حکام سابق در گردن اهل گیلانات مانده ، روزگار می خواست که روز خوش بنا بر خدیعت خود بینند . ناگاه نه ماه از سال ثمان و ثلاثین و الف موافق لوی ٹیل گذشته ، شاه عباس که به مدد طالع و بخت فلکی ، مدت پنجاه سال پادشاهی نموده ، ممالک عراق و فارس و کرمان و خراسان و هرات و مرو شاهجان و گیلان و مازندران و آذربایجان و گرجستان و کردستان و لرستان و خوزستان و بعضی از ولایت عربستان ، از کنار آب جیحون تا ولایت ایروان طولاً ، و از قندهار تا باد کوبه شیروان عرضاً ، در تحت تصرف او بود ، در اشرف مازندران ، جهان گذران را وداع نموده ، به دار عقبی ارتحال فرمود .

و بعد از این قضیه ، شاه صفی بر سریر سلطنت ایران جلوس فرمود و مقارن این حال و در خلال این احوال ، عنایت خان لشته نشائی و سلطان ابوسعید چپک و کربلائی محمد گو که و کوله محمدخان کوچسفهانی و جوت شاهمراد گیلوئی و محمد بیک - پسر شاهمراد مزبور - و شیرزاد بیک کیسمی و آتش باز خشک بجاری و جمعی دیگر ، به گمان فرصت ، از کنج اختفا بدرجسته ، کالنجار سلطان - پسر شاه جمشیدخان - را که مادرش از اهل صوفیه و یارستاق بود و در ایام واقعه هائله مغفرت پناهی ، شاه جمشید خان ، بدان فرزند بی طالع حامله بود و بعد از ولادت ، از زمان طفولیت تا زمان شباب ، از خوف ، سالها در لباس فقر و فنا و گمنامی و ناکامی به سر می برد ، سراغ نموده و به چنگ آورده و به سلطنت برداشته ، عادل شاه لقب دادند و به خانه پیرشمس گل گیلوئی که به اعتقاد ایشان شیخ زمان بود ، کمر بسته و به اسپ سوار نموده ، نقاره به نام او زدند و در روز چهارشنبه

بیستم شهر شعبان سنه مذکور ، به اتفاق جمعی پریشان و قومی بی نام و نشان ، بر سر خانه میر مراد لشته نشائی که سالها مسند نشین کلانتری لاهجان ، در نهایت عزت و شان بود و حسب الحکم شاه عباس ، به امر مزبور اشتغال و ارتکاب داشت ، رفته ، کل اسباب و اموال مشارالیه را از نقود و اجناس و غیره که تخمیناً سی هزار تومان می شد ، به غارت و تاراج بردند و از آنجا به خانه های علی خان بیک و برادرش - میر عباس - که تحویلدار دیوان بودند و بدان نزدیکی از سفر دریا باز آمده ، اجناسی بی قیاس از مسکاو آورده ، در منازل ایشان منبر بود^۱ رفته و تمامت اموال و اجناس دیوان را به غارت و تالان داده و در همان شب بر سر خانه محمد طالب کلانتر رفته و او را به قتل رسانیده و عمارت او را آتش زده ، عود نمودند . و لشکر جمعی از این حرارت دلیر شده ، روز پنجشنبه بیست و یکم شهر حال^۲ به بازار کوچسفهان آمده و متعلقان معرای نایب الصداره را که به ملاحظه فتور ، از لاهجان روانه رشت بودند ، اسیر کرده و اموال و اسباب مشارالیه را غارت کرده ، از بازار کوچسفهان روانه قصبه کوچسفهان خشک بچار^۳ شدند .

لشکر عادل شاه ، به هر سرزمین که می رسیدند ، از آوازه نقاره ، جمعیت ایشان زیاده می شد . الحاصل يك شب در خشک بچار تواف نمود ، روز جمعه از آنجا به موضع بستدیم^۴ و تسبیه^۵ رفته ، و شب شنبه در خانه های بوسعید میر و آقارستم که از لثام زاده های عمده آنجا بودند ، توقف نمود . روز شنبه بیستم شهر مذکور ، با بسیاری از لشکر و حشر ، بر سر بلده رشت

۱ - یعنی روی هم چیده و برهم انباشته . ۲ - یعنی ماه مورد بحث .

۳ - ظاهراً : از بازار کوچسفهان روانه قصبه خشک بچار شدند . ۴ - بفتح

باء و سکون سین و کسر تاء . ۵ - بکسر تاء .

و دارالاماره پادشاهی آمدند .

مصدق این سیاق آنکه ، چون اسماعیل بیک وزیر در حوادث سن بود و جمعی که متابعان دولت او بودند، همه مختلف الاقوال بودند، از تدبیرات ناقص ایشان ، کار ازدست و دست از کار رفته بود . و در روز مذکور که اجامره قوت گرفته، دربی باکی دلیر شده بودند، به هیأت اجتماعی بر سر شهر و بازار می آمدند . وزیر به اتفاق کلانتران و متعینان که لاف دولت خواهی می زدند ، به قصد جنگ و جدال ، لشکر بلاظفر اجامره را استقبال نمودند و به کنار سیاه رودبار توقف فرمودند .

چون وزیر، از گرگین سلطان - حاکم گسکر - استمداد نمود ، مومی الیه پنجاه نفر چینی^۱ را به مدد او فرستاد . و در مبدأ حال ملازمان گرگین سلطان بی استعمال سیف و سنان ، فرار اختیار نموده ، تا گسکر جایی مقام نکردند . و مرتضی پاشا کوتوال قلعه^۲ اخسرخ که حسب الحکم شاه عباس نزد وزیر بیه پس ، به نوا ایستاده بود، به اتفاق ملازمان خود مستعد جنگ اجامره شده و از آب سیاه رودبار گذشته و بر سر تپه مشهور به « سقال کول »^۲ بالا رفته ، گروه انبوه اجامره را گریزان کرد . و سه نفر ایشان را به تفنگ زده، برمی گردد. اسماعیل بیک وزیر و کلانتران و اعیان، چون معرکه جدال ندیده، از آداب جنگ اطلاع نداشتند، برگشتن پاشارا انهمزام تصور نموده، شکست در میان ایشان افتاده، از میدان ناموننگ ، بی جدال و جنگ ، فرار نموده ، به جانب گسکر روان شدند . و عصر روز شنبه به گسکر رسیده ، به خدمت گرگین سلطان - حاکم گسکر - رفتند . و سلطان مشارالیه ایشان را عارضه عتاب و عرضه خطاب گردانیده ، کتابتی به ایالت پناه ، ساروخان

۱ - ظاهراً : چگینی . ۲ - نسخه د : سقا کول .

طالش - حاکم آستارا - نوشت و او را از ظهور عادلشاه و فرار وزیر و کلانتران و ارباب و اعیان خبر داده. و سپاه اجامره از آب سیاه رود بار گذشته، داخل شهر [شده] و مشغول به تاراج و غارت کاروان سراها و دکان کین حوالی میدان و خانه های جمعی که گریخته بودند، شدند. و از آنجا به دارالاماره پادشاه در آمده، نقود احمر و ابیض و امتعه و فروش و آنچه بود، به تاراج دادند.

چون حسب الحکم شاه عباس مقرر شده بود که وزیر، ابریشم لوی نیل را به سرکار او ابتیاع نمایند، قریب سیصد خروار ابریشم خریده شده، منبر بود. و در روز چهارشنبه موازی دویست خروار ابریشم را از انبار بیرون آورده، به ارادل و اوباش بخش کردند. و در این دو روز، مدار اجامره لشته نشا و توابع، غارت اموال و قتل سرکشان بود.

و در خلال این حال، پیر محمود پیربازاری و ملاحسن خطیب رشتی و شیخ ابراهیم کوچسفهانی، از ازاله^۱ عرض و ناموس، به نزد غریب شاه آمده، او را از تاراج ابریشم دیوان مانع می شوند و به روش خوش آمد خاطر نشان اومی کنند که این ابریشم به کار تومی آید. عادلشاه قبول قول ایشان کرده، بعد از سه روز که لشکریان را اطفای حرارت از نهب و غارت شده بود، جنود را از غارت ابریشم دیوان و تاراج اموال، ضبط و منع نمودند. اما به حساب محاسبان، قیاس سیصد هزار تومان، خسارت و نقصان به ساکنان گیلانات رسید و العلم عندالله الحمید.

۱ - در اصل و نسخه د: ازارادله.

گفتار

در بیان عزیمت عادلشاه و سلطان ابوسعید چپک و عنایت خان
به اتفاق لشکر و عسکر به جانب فومن و بی نیل مقصود مراجعت
نمودن .

روز سه شنبه سلخ شهر مذکور ، عادلشاه با توابع گمراه که ده هزار
نفر می شدند ، به قصد تسخیر و تصرف ، از رشت متوجه فومن شده ، عصر
روز مذکور داخل قصبه مزبور گردیدند . و چون محمد بیک کلانتر فومن
و برادران و ملاحامد شیخ الاسلام و ملا عبداللہ و محمد مسعود - پسر سپه
سالار بوسعید میر - و مؤلف این تاریخ - عبدالفتاح - اهل و عیال و متعلقان
را برداشته ، به طرف عراق متوجه شده بودند ، جمعی از سادات و قضات
و ارباب عمائم و صلحا ، بنا بر صلاح وقت و مصلحت ملک ، به کنار گازو -
رودبار ، به استقبال موکب و اردوی عادلشاه مبادرت نمودند . و در باب
شفاعت و صلاح رعیت حرفها زدند . پیر محمود پیربازاری و ملاحسن خطیب
رشتی و شیخ ابراهیم کوچسفهانی که از امرای دولت او بودند ، متابعت
ایشان کرده ، تصدیق قول ایشان نمودند و اجامه را [از] غارت و تالان مردم
فومن منع کرده ، جار فرمودند که لشکر به خانه های رعایا نزول نکنند و یک
دینار به طریق ظلم و تعدی از احدی نستانند . و خود به دارالاماره فرود آمده ،

لشکریان در میدان و د کاکین توقف نمودند و تمام شب بیدار و هشیار بودند. چون عادلشاه از فرار کلانتران و اعیان خبردار شد، حکم نمود که صباح روز مذکور، مردم لشته‌نشا عمارت محمد بیک و اعیان را آتش زده، بسوزانند.

در این وقت پیر محمود رسیده و از اراده او واقف گشته، به دلایل و براهین، در ابطال حکم او کوشیده، دفع الوقت می کند. و روز سه شنبه و شب چهارشنبه عادلشاه به فومن اقامت نمودند. لاجرم از اقتضای قدرت قضا و قدر، از برای اهالی لشته‌نشا و چپک و اژدر خبر می رسد که میر مراد کلانتر و میرزا عبدالله - وزیر لاهجان - که در ابتدای فتور فرار نموده، به قزوین رفته بودند، به اتفاق بهرام قلی سلطان صوفی، لشکر آورده و بر سر قصبه لشته‌نشا ریخته، اهل و عیال ایشان را اسیر و دستگیر کرده‌اند. عساکر لشته‌نشا از شنیدن این خبر وحشت اثر، دل از دست داده، مضطرب حال گشتند، و بنوعی در رفتن استعجال نمودند که پیش از اراده عادلشاه، به رودخانه پسیخان رسیده بودند. و عادلشاه نیز از این خبر اطلاع یافته، از فومن به اتفاق ارکان و امرا و رؤسای چپک و اژدر، روانه رشت شده، به دارالاماره نزول نمود و روز پنجشنبه پیر محمود را با چند نفر رؤسای لثم، به جهت حراست رشت مقرر کرده، خود با لشکر لشته‌نشا و کوچسفهان بلا توقف و تأخیر روانه لاهجان گردید.

گفتار

در بیان عزیمت ساروخان حاکم آستارا و گرگین سلطان حاکم
گسکر به واسطه دفع ارباب شور و شر

چون گرگین سلطان - حاکم گسکر - به اتفاق وزیر و کلانتران ، از
حرکت عادلشاه و آمدن او به فومن آگاه گشت ، روز چهارشنبه غره شهر
رمضان المبارک ، از گسکر سوار شده و به طاهر گوراب نزول نموده ، تحقیق
کرد که عادلشاه به اتفاق سرداران چپک و اژدر و لشکر و عسکر ، از فومن
کوچ کرده و به جانب رشت رفته ، از طاهر گوراب سوار شده ، عازم رشت
گردید و به کنار رودخانه پسیخان فرود آمده ، منتظر ورود ساروخان گردید.
و در شب جمعه سیم شهر مذکور ، محمد بیک - کلانتر فومن - به
اتفاق رفقای مسطور از موضع کشتکوه معاودت نموده ، داخل اردوی
سلطان شدند . و اول صبح روز جمعه مذکور ساروخان - حاکم آستارا -
با پنج هزار نفر از پیاده و سوار ، از افق رودخانه پسیخان پیدا شده ، بعد از
ورود ، زینل بیک گسکری را با چند نفر از ملازمان ، به قراولی تعیین نمود و
روانه رشت گردانید و خانان بالشکر متعاقب قراولان ، متوجه رشت شدند.
چون قراولان به محله پاس کیای رشت رسیدند ، خبر به پیر محمود پیربازاری
که نایب مناب عادلشاه بود و با چند نفر از رؤسای لثام و جمعی از اجامره و

اوباش به محافظت رشت به اعتقاد ناقص خود قیام می نمود، رسید . و مشار-
 الیهم گریخته، به جنگلها و درهها نهران شدند . قراولان که در میدان رشت
 می رسند ، آقارستم نام که از لئام قریه سیاه اسطل رشت بود ، به طریق اتفاق،
 در قرب دکان قصابی ، به سه نفر از قراولان برخورد ، حرکت المذبوحی
 نموده ، در دست ایشان به قتل می رسد . سر آقارستم را از بدن جدا نموده و
 به فترک آویخته ، تاسقا سرای کول می روند . و چون از عساکر مخالف
 اثری ظاهر نبود، برگشته در محله استادسرا رفت . جمعی مسلمانان از ذکور
 و اناث ، اموال و اسباب خود را در بقعه استاد جعفر برده ، ملتجی بودند .
 بست را شکسته ، اموال متجاوز الحد به تاراج و تالان سپردند و در بالاخانه
 سردر دارالاماره نقاره چی نشانده و بعد از آن به خدمت خانان رفته ، سوانح
 حالات را عرض می کنند . و چون خوانین با عساکر ، داخل بلده رشت
 شدند ، عرصه رشت را از مخالف خالی دیدند و رعایا را بکل متفرق و
 متواری یافتند . خوانین و عساکر به صحرای سیاه رودبار نزول فرمودند
 و روز شنبه چهارم شهر مذکور ، محمدی خان - حاکم کهدم - با هزار نفر
 چریک و عساکر ، در سیاه رودبار داخل اردوی خانان شدند و بعد از آن
 شروع در تدبیرات نمودند .

گفتار

در بیان نهضت عادلشاه به جانب لاهجان و به قتل رسیدن ملا علی
کامی به چندین گونه محنت و ناکامی

چون عادلشاه به روشی که مرقوم شده ، روز چهارشنبه غره شهر
رمضان فیض رسان مبارك^۱، از رشت به فومن رفته بود ، پیر محمود پیربازاری
و ملاحسن خطیب رشتی و چند نفر از رؤسای لثام [را] در رشت نگاه داشته ،
در روز پنجشنبه دوم شهر مذکور ، به اتفاق عنایت خان و سرداران چپک و
اژدر و شیخ ابراهیم کوچسفهانی و جوت شاهمراد گیلوئی و محمدبیک -
ولد او - و شیرزادبیک کیسمی و غیر ذلك روانه لاهجان شده ، به کنار آب
قزل اوزن رسید .

و بعد از مرور و عبور از رودخانه مذکور ، روز جمعه کیافریدون
چپک را که در مبدأ فتور ، میر اشرف - ولد کیافریدون سپهسالار لاهجان -
را بعد از فرار وزیر و کلانتر به قتل رسانیده و جمعی از جنود و رنود که
سالها انتهاز فرصت می کشیدند ، تابع خود کرده ، در کنار قزل اوزن ،
به استقبال موکب عادلشاه آمدند و به اتفاق روانه لاهجان گردیدند . چون

۱ - در اصل : المبارک .

به بقعة رفیعة غزنوی رسیدند ، ارباب و اعیان و مشایخ لاهجان ، از ترس جان ، به استقبال مبادرت نمودند . و عادلشاه بیا هجوم عام و ازدحام تمام ، داخل دارالامارة لاهجان شدند . و چون ملاعلی کامی از مردم معتبر لاهجان بود و پسر ملا عبدالواسع منشی و برادر ملاعلی کامی - حکیم - صاحب این رباعی ، بیت :

موسی ام و راضی به تجلی نشوم مجنونم و خوش به وصل لیلی نشوم
 آزرده چنانم که اگر هر دو جهان گردد به مراد من تسلی نشوم

و آباء او همه فاضل و دانشمند و حکیم بوده اند و پیش حکام و سلاطین معزز و محترم اوقات می گذرانیده اند ، بهزاد بیک در مقام تربیت و رعایت او ، در زمان وزارت خویش در آمده بعد از خرابی دولت بهزاد بیک ، میرمراد کلانتر ، مشارالیه را نایب مناب خود کرده ، مهمات بیه پس را به او حواله کرده بود . و ملاعلی کامی نیز از روی وقوف و کاردانی ، مهمات مرجوعه را به فیصل می رسانید و بنابر اهلیت و نجابت ، تألیف قلوب خاص و عام می نمود . و در مبدأ فتور که میرزا عبدالله قزوینی وزیر و میرمراد روانة قزوین می شدند ، ملاعلی مذکور را طلبیده ، مبالغه نمودند که شسانیز همراه بیائید. از ساده لوحی و نادانی که هنگام نزول قضا ، بنی آدم را از آن گریز نیست ، قبول قول ایشان ننموده ، جواب می دهد که من به دلیل می روم که در آنجا آشنا و حامی دارم .

لیل دهی است در طالشستان لاهجان محکم و مضبوط و راهها ناهموار و شوارع صعب المسالك و طرق دشوار دارد و در زمان حکام لاهجان ، زندان جای ایشان بود و هر کس را غضب می کردند و یادر قتل تأملی داشتند ، بدان صوب می فرستادند و ساکنان آنجا همه بی رحم و سفاک بودند .

در این ولا میرفرخ نامی در آن قریه بود که در عالم بی رحمی و بی باکی بی شبیه و نظیر بوده . ملاعلی مزبور در ایام نیابت ، ریش سفیدی آن قریه رابه او داده و به انواع احسان و اصطناع او را نوازش فرموده ، انعامها به عمل آورده بود .

به اعتقاد نیکی ، میرفرخ مزبور را طلبیده ، به او می گوید که من در این فتور ، همراه وزیر و کلانتر بیرون نرفتم به اعتماد شما بود که مرا با اهل و عیال و اموال محافظت کنی . میرفرخ مذکور در این باب پیمان را به ایمان مؤکد ساخته ، وعده های نیکو می دهد . و ملاعلی کامی در آن اوقات اسباب و اموال خود را بدان صوب فرستاده ، روز جمعه سوم شهر رمضان المبارک که عادلشاه از آب سفید رود گذشته ، متوجه لاهجان شده بود ، ملا علی مذکور به اتفاق ملا عبدالواسع - برادرزاده خود - و سه نفر نوکر از لاهجان سوار شده ، متوجه لیل می شود . و بعد از قطع مسافت بعیده ، به قریه لیل می رسند . و میرفرخ مذکور از آمدن ایشان آگاهی یافته ، به رفاقت جمعی از اقوام به استقبال می آیند . و ملاعلی و ملا عبدالواسع را قریب به منزل خود دیده ، در میان جنگل هردو را از چاروا فرود آورده و پرده بیشرمی و بی آزر می در ناصیه خود کشیده ، بی محابا به قتل او مبادرت نمود و بر کثرت بکا و بی قراری ملا عبدالواسع ترحم ننموده و سر ملاعلی را از بدن جدا کرده و دست ملا عبدالواسع و ملازمان را بسته ، روانه لاهجان شدند . و در روز دوشنبه که عادلشاه وارد تنکابن می شد ، میرفرخ ، سر ملا علی را از برای عادلشاه آورد . و ملا عبدالواسع [را] به شفاعت عنایت خان ، خلاص نموده ، میرفرخ مذکور و اقوام او را ، در ازای جزای این عمل نوکر کرده ، تعهدات فرمودند .

گفتار

دربیان نهضت عادلشاه به طرف تنکابن و هزیمت نمودن او از
صدمت حیدرسلطان حاکم ولایت مذکور و معاودت نمودن به
جانب لشته نشا بی نیل مدعا

سبب عزیمت عادلشاه به جانب تنکابن آنکه ، طایفه‌ای از آن حدود
که ایشان را « شریح » می‌گویند ، از حیدر سلطان و تحکیمات تابینان و
ملازمان ، همیشه هراسان بوده‌اند . در این ولا خبر خروج عادلشاه به ایشان
می‌رسد . در خفیه پیش عادلشاه پیغام می‌فرستند که شما به کنار رودخانه
بیائید ، ما حیدر سلطان را دستگیر نموده ، ولایت تنکابن را به تصرف شما
می‌دهیم .

چون حیدر سلطان مرد هشیار بود ، از کنگاش بداندیشان خود خبردار
گشته ، پیش از آنکه عادلشاه به تدبیر ناقص ایشان عمل نماید ، روانه تنکابن
می‌شود . حیدر سلطان موافق حکمت ، به احضار آن طایفه کس فرستاده ،
همگی را بدان حصار برد و مردان را پیش خویش نگاه داشته ، مستعد جنگ
عادلشاه شده بود که عادلشاه از عزیمت حیدر سلطان و ضبط کردن طایفه

شریح خبردار شده ، در نصف شب تار از معسکر خود که کنار رودخانه مزبور بود ، فرار اختیار نموده ، به جانب لنگرود حرکت کرد . و حیدر سلطان علی الصباح بر سر لشکر عادلشاه تاخته و از فرار و اضطراب او خبردار شده ، جمعی از عساکر توابعین حصار لورا متعاقب ایشان می فرستد . و لشکریان حیدر سلطان به وامانده لشکر عادلشاه رسیده ، قتل به افراط می کنند . و عادلشاه خاسر و خائب ، از عزیمت به هزیمت آمده و به فرضه لنگرود رسیده ، به خانه ملک محمد فرود آمده ، نزول می کند . و روز دیگر با دل پشیمان و خاطر پریشان و لشکر بی سامان داخل بلده لاهجان گردیده ، اراده آن می کند که داخل قلعه لاهجان شود . سوار لشکر بیگانه در پشت یهود - کلایه به نظر او در آمده ، بعد از امان ، به تحقیق پیوست که میرمراد و میرزا عبدالله که در مبدأ فتور فرار نموده ، به قزوین رفته بودند ، به اتفاق بهرام قلی سلطان صوفی لشکر فراهم آورده ، بر سر او آمده اند .

از پشت قلعه لاهجان گریزان شده و به سر میدان بیرون آمده ، به راه سید اشرف علیه السلام روانه لشته نشا گردید و میرمراد و بهرام قلی سلطان صوفی و میرزا عبدالله - وزیر - به شهر لاهجان در آمده ، جوت شاهمراد گیلوایی و کوله محمدخان کوچسفهانی را که از رؤسای لشکر عادلشاه بودند ، در میدان لاهجان دستگیر نمودند . و تا کنار شیمرود عادلشاه و تابعان گمراه او را تعاقب فرموده ، جمعی کثیر از مردم جمری و سر راهی را از پا در آوردند و معاودت نمودند .

گفتار

در بیان سپهسالار ساختن شاه صفی ساروخان تالش را جهت
جنگ عادلشاه در گیلان

چون صحرای سیاه رودبار مخیم عسا کر گردید ، ساروخان فرمود که
جارچیان در اردوی خانان جار بزنند که کسی به سرافت خود آدم نکشد و
اگر کسی رادر جنگلها و کنج اختفا ، با ابراق و اسلحه بگیرند به حضور
آورند که به اتفاق وزیر و کلانتران و ارباب شرع ، به حقیقت گناه رسیده،
بی ثبوت گناه و صدور خطا ، احدی رانکشند .

و هر گاه لشکر خوانین و ملازمان وزیر ، به صفت گذر آدمی بیابند،
بی رخصت مشارالیه تجویز قتل احدی نکنند که بعد از پرسش هر کس
مستحق قتل بوده باشد ، به فرموده ساروخان به سزا رسانند و این قرار در
میان لشکر استمرار یافت .

و مقارن این حال خلعت از درگاه شاه صفی جهت ساروخان رسید و
حکم شد که محمدی خان - حاکم کههدم - و گرگین سلطان - حاکم گسکر -
و بهرام قلی سلطان صوفی - حاکم دیلمان - و وزیرای گیلانات ، از سخن
و صلاح ساروخان تالش - حاکم آستارا - درنگذرند و به همه جهت

اطاعت و متابعت او نمایند که اختیار ضبط و ربط و بست و گشاد امور فتور گیلانات به عهده اتمام او فرموده ایم که هر آنچه صلاح حال این جانب بوده باشد، به عمل آورد.

و بعد از صدور حکم و فرمان جهت ساروخان، عادلشاه به اتفاق بقیه۔ السیف، از صوب تنکابن به جانب لشته نشا آمده و از هجوم لشکر و آمدن خانان خبردار شده، محمد زمان بیک۔ برادر عنایت خان۔ را به الکای پاشیجا که بلوک عمده لاهجان است فرستاده آدم بسیار از آنجا طوعاً و کرهاً بدر آورده و به قصبه لشته نشا رسانیده و از پاشیجا و لشته نشا و کوچسفهان و توابع مجملاً ده هزار آدم جمع نموده و باتفاق عنایت خان و سلطان ابوسعید چپک و رؤسای لشکر مشورت نموده، قرار می دهند که به طریق شبیخون^۱ حرکتی بکنند، و محمد قاسم۔ ولد شیخ ابراهیم کوچسفهانی۔ از راه تلبیس می خواست که هر دو طرف را داشته باشد و ظاهراً از ایشان بود۔ از کنگاش آگاهی یافته، شب جمعه به روش اختفا، از اردوی عادلشاه جدا شده، خود را به اردوی خوانین می رساند و در سحر شب مذکور به خدمت ساروخان رسیده، حقایق حالات عادلشاه را عرض می کند.

۱۔ دراصل : شبخون .

گفتار

در بیان عزیمت خوانین به طرف کوچسفهان و هزیمت یافتن مخالفان و به قتل رسیدن ایشان از ابتدای بازار کوچسفهان تا قصبه لشته نشا به موجب تقدیر آسمان

خوانین بعد از استماع اخبار جمعیت مخالفان، به اتفاق کنگاش نمودند و عصر روز جمعه بیست و پنجم شهر شوال با اقبال، محمدی خان - حاکم کهدم - و گرکین سلطان - حاکم گسکر - به اتفاق لشکر نصرت اثر، از صحرای سیاه رودبار روانه کوچسفهان و استیصال مخالفان شدند و شب شنبه به تالار لچه گوراب توقف نموده، علی الصبح روز شنبه روانه کوچسفهان و عازم محاربه مخالفان گردیدند. و نواب ساروخان سحر روز شنبه، به اتفاق جنود ظفرورود، از سیاه رودبار حرکت نموده، در نزدیکی پل بلس بنه، به خانان عظیم الشان می رسد. و محمدی خان و گرکین خان که به قراولی معین گشته بودند، چون به سرپل مزبور می رسند، مخالفان پل را خراب ساخته بودند. نجار و تبردار با تخته و میخ همراه بودند. فی الحال استادان کار به عمارت پل اشتغال نمودند و از روی سرعت و استعجال به اتمام رسانیدند. خوانین عظام و لشکریان نصرت فرجام، بی صعوبت و دشواری از پل مذکور عبور نمودند و نزدیک دکان چرخگر، قراول لشکر شقاوت اثر نمودار شدند.

و چون از جانب لشکر مخالف ، عنایت بیک و کیا فریدون چیک و شیرزاد بیک کیسمی و حسن بیک لشته نشائی و جمعی دیگر از مخالفان و سرداران لشکر اجامره ، به قراولی آمده بودند ، در موضع مذکور تلاقی فریقان واقع شده ، جنگ در پیوست و آوازه گیرودار به فلک دوار رسیده ، چند نفر قتل و چند نفر زخم دار شدند . و در خلال این حال کیا فریدون چیک یک نفر جوان چینی^۱ را به قتل رسانید و برادران جوان نیز به زخم شمشیر ، کیا فریدون را بر زمین انداخته ، سرش را از بدن جدا گردانیدند . و عنایت بیک و شیرزاد بیک و حسن بیک از معرکه رستخیز به طریق انهزام فرار اختیار نموده ، از راه خوی کوره سر ، به جانب لشته نشا می گریزند . بیت :

نه راه فرار و نه رای ستیز نهادند ناکام رو در گریز

و جمعی کثیر از ابتدای سرپل و دکان چرخگر تا بازار کوچسفهان و از بازار تا مزار پیر موسی ، به تیغ آبدار ، غازیان شیرشکار ، به قتل رسانیدند^۲ . لاجرم غریب شاه روسیاه ، به اتفاق سرداران چیک و ازدر و ازدحام لشکر نکبت اثر در موضع کدوبن که از قدیم میقات مقاتلات سرداران و جنگجویان بیه پس و بیه پیش است ، تیب بسته ، انتظار قضای آسمانی و بلای ناگهانی می کشیدند که از شارع عام ، اعلام نصرت فرجام خوانین عالی مقام نمایان می شود . غریب شاه و متابعان و هجوم جنود شیطان ، به مجرد رؤیت اعلام نصرت فرجام ، دل از دست داده ، پیاده و پژمرده ، به جنگلها گریزان گشتند . بیت :

چو خورشید بردارد از رخ نقاب ستاره نهان گردد اندر حجاب
چو شیر اندر آید به عزم شکار بر آهو سر آید همه روزگار
چو گنجشک با باز بازی کند به خونریزی خود ترک تازی کند

۱ - دراصل : جوانی چینی . ظاهراً : چگینی . ۲ - ظاهراً : رسیدند .

کبوتر که پهلو زند با عقاب به قصد سرخویش دارد شتاب و خانان رفیع الشان، به اتفاق لشکریان و دولت خواهان، از صحرای کدوبن به شارع لشته نشا متوجه شدند و عصر روز شنبه بیست و پنجم شهر مذکور، به صحرای ساقی مزار لشته نشا نزول و حلول نموده، مقرر فرمودند که لشکریان، تمام لشته نشا را عامراً او غامراً چون نگین انگشترین در میان داشته باشند و مادام که غریب شاه و متابعان گمراه او را به دست نیاورده اند، قرار و آرام بر خود حرام دانند.

و چون ابتدای جنگ و جدال، در سرپل بلس بنه و دکان چرخگر اتفاق افتاده بود، از آنجا تا کدوبن و از کدوبن تا قصبه لشته نشا، در ضلع ایسن و ایسر آن راه، آدم فراوان به قتل آمده بودند. چنانکه تعداد کشتهگان روز جنگ فرمودند هفت هزار و هشتصد و هفتاد نفر آدم به درجه قتل رسیده بودند و اکثر قتیلان از مردم پاشیجا و کوچسفهان و لشته نشا و لاهجان بودند. و چون خوانین عظام با لشکر فراوان، به قصبه لشته نشا نزول نمودند، خلقی کثیر از زنان و دختران مردم لشته نشا اسیر و برده گرفتند و نهب و غارت که اجامره لشته نشا در بلده رشت و کاروان سراها کرده بودند، در منازل سکان لشته نشا واقع شده، مکافات آن را به اندک روزگار دیدند و مشاهده کردند. بیت:

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو
بعد از سه روز که عسا کر نصرت مآثر تمام لشته نشا را مرکزوار در میان گرفته بودند، دو نفر جوان چینی^۱، غریب شاه و برادر روسیاه او را در جنگل گیلوا گرفته، به حضور خان آوردند. عنایت بیک و برادر او محمد زمان

۱ - ظاهراً: چکینی

و کربلائی محمد گو که و چند نفر از رؤسای اهل فساد را در جنگل های لشته نشا و گیلوا گرفته آوردند. و بعد از گرفتاری غریب شاه و متابعان، نواب ساروخان جار فرمودند که هر کس از لشکریان اسیر و برده ای داشته باشند^۱، به تصدق فرق اشرف اقدس مستخلص سازند^۲. عسا کر منصوره جمهور اسرا را آزاد نمودند که به منازل و مقام خود رفته، به دعا گوئی دوام دولت ابد مقرون مواظبت نمایند.

و مدت ده روز خانان، بالشکر ظفر نشان، به صوب لشته نشا اقامت نموده، و هر کس از اصحاب فتنه و شین را که گرفته می آوردند، ابقا نکرده، به قتل رسانیدند. از آن جمله پیر شمس گل گیلوئی را که پیر راه غریب شاه بود. بیت:

هر که را پیرش^۳ چنین گمره بود کی مریدش را به جنت ره بود
حاضر آورده به سیاست و عقوبتی که مفاسد حال ارباب ضلال بود،
به قتل رسانیدند. مصراع: بداندیش را هم بد آید به پیش.
و بعد از فراغ از این گیرودار، مرد [ی] آزموده کار را با يك صد نفر پیاده و سوار^۴ به جهت محافظت لشته نشا و فرضیات آنجا نگاه داشته، غریب شاه و چند نفر از سواران او را که گمان تصرف اموال دیوانی و غیر آن داشتند، در قتل ایشان تأنی نموده، همراه به رشت آوردند و آن مقدار که ممکن بود شکنجه و عذاب نمودند. از غریب شاه و برادر او و عنایت بيك و برادر او - محمد زمان - و کربلائی محمد گو که، فلسی از مال مسلمانان و اجناس دیوان ظاهر نشد.

بعد از تحقیق این صورت، غریب شاه و محمد زمان - برادر عنایت

۱- باشد صحیح است ۲- سازد صحیح است ۳- دراصل: پیری ۴- دراصل: سوارها.

بيك - و كربلائی محمد گو که را همراه آن دو جوان چینی ^۱ ، و چند نفر از مردم اعتباری ، روانه درگاه معلی نمودند . موازی بیست رأس استر را از رؤوس مقتولان روز جنگ و غیره حمل نموده ، همراه غریب شاه و وکلای او نقل دار السلطنه اصفهان نمودند .

و چون غریب شاه روسیاه و وکلای ثلاثه مثلته را به نظر پادشاه عالمیار پناه رسانیدند ، نواب اقدس به نظر اجمالی ملاحظه اوضاع ایشان نموده ، شیوه عفو و اغماض که در ذات قدسی صفات [ملك] سرشتی است ، می خواست از قصور و گناه بزرگ ایشان بگذرد . ارکان دولت بی زوال ، بنا بر اقتضای وقت ، ابقای ایشان را مصلحت ندیده ، عرض می نمایند که ، بیت :

ندانست آنکه رحم آورد بر مار که آن ظلم است بر فرزند آدم
چون باعث بدنامی و خرابی گیلانات و خسران و نقصان اموال مسلمین و
مسلمات شده بودند ، به مضمون ، بیت :

مکن تا توانی دل خلق ریش که گرمی کنی می کنی بیخ خویش
موافق قاعده عدالت ، مستحق سیاست شده بودند ، قتل ایشان را
واجب نمود . مصراع : رخنه گر ملك سرافکننده به .

بندگان اقدس فرمان داد که ارکان دولت روز افزون ، بدانچه صلاح دانند به عمل آورند . لاجرم از دیوان قدرت نشان ، حکم سیاست ایشان صادر شده ، غریب شاه را به درخت قیق که در میدان اصفهان منصوب بود ، بالا نموده ، عبرتاً للناظرین تیر باران فرمودند . بیت :

چون تیر هر که با تو نشد راست عاقبت خود را از تیر تو هدف و خاکسار یافت
وکلای فضول او را به سیاستی که لایق حال ارباب ضلال بود ، در میدان اصفهان

۱ - ظاهراً : چکینی .

به درجه قتل رسانیدند . بیت :

از عرصه وجود سوی چنبر عدم خصم تورا زمانه به تعجیل می کشد
مشکل اگر امان دهدش مرگ نیم دم با چون توئی هر آنکه دم دشمنی زند

ارکان دولت بی زوال ، کلانتران و متعینان را که طریق تصوف و یک
جهتی پیموده ، در دفع و رفع فتنه و فتور سعی موفور به تقدیم رسانیده بودند،
به خلعت فاخره پادشاهی سرافراز کردند .

و بعد از آنکه خاطر شریف خانان رفیع الشأن و سایر دولت خواهان،
از امور فتور ارباب شرو شور و اصحاب مخالفت و قصور جمع شده بود ،
محمدی خان - حاکم کهدم - و گرگین سلطان - حاکم گسگر - از نواب
ساروخان رخصت انصراف حاصل نموده، به اتفاق لشکر و عسکر روانه مملکت
خود شدند و نواب معدلت پناهی ساروخان به جهت اصلاح چندین گونه
اخلال و قصور که در زمان فتور واقع شده بود، بالشکر آستارا، در رشت توقف
نمود . بیت :

خللهای پیشین تدارک نمود شب ظلم را سعی او صبح بود

چون مظنه میرزا اسماعیل وزیر و کلانتران و ارباب و اعیان در باب
عنایت بیک لشته نشائی و آتش باز خشک بجاری وجوت شاهمراد گیلوئی و
کوله مراد خان کوچسفهانی و رضای لاتی آن بود که مبلغ کلی از وجوهات
دیوانی و اموال و اسباب نهی ، متصرف شده اند ، هر چند وعده و وعید و
تهدید نمودند و به اقسام و انواع ، شکنجه و تقیید فرمودند، چیزی بل پیشیزی،
از مد کوران ظاهر نشد و به تحقیق و وضوح پیوست [که] جماعت مزبوره در
مالیات تغلب و تصرف نکرده اند . نواب خانی، رضا به قتل ایشان داده ، در
روز یکشنبه بیست و دویم ذوالقعدة سنه ایلان ثیل ، عنایت بیک لشه نشائی

و آتش باز خشک بجاری را به دست بهرام کوچسفهانی دادند که در میدان پای چنار رشت به قتل می رسانند و دو نفر پسر صغیر غریب شاه روسیاه و یک نفر برادرزاده او را بدست جوت شاهمراد گیلوئی دادند که در میدان رشت حلق آویز کند^۱ . و دو نفر پسر جوت شاهمراد و سکندر بیک نواده او را ، در حضور وی به درجه قتل رسانیدند . و بعد از فراغ از این گیرودار، او را نیز از دار آویختند و رضای لاتی در میدان رشت پوست او را کنده ، دست و پا [یش] را بریدند . روز یکشنبه دیگر که در بازار رشت اجتماع کلی شده بود ، شیرزاد بیک کیسمی و کوله مرادخان کوچسفهانی و ترکمان کارگیای بجاره پسی^۲ را با دو نفر دیگر از ارباب شوروشر، به کنار سیاه رودبار ، به واسطه عبرت ابنای روزگار، به دار اعتبار کشیدند .

و چون آقارستم و بوسعیدمیر که از لثام زاده های عمده رشت بودند و منزل و مقام ایشان در بلوک تسییه^۳ بود ، بالطوع ، متابعت غریب شاه روسیاه نموده ، مدتی بود که در جنگلهای آن حدود می گردیدند و به مدارا و مواسات و مماشات به دست نمی آمدند ، نواب ساروخان ، کدخدایان مشهور آن حدود را طلبیده حبس فرمودند و چند نفر معتبر را همراه دو یست نفر پیاده طالبش نموده ، روانه آن صوب نمودند که در عامر و غامر آن ولایت پیروی ایشان نموده ، همه هردو برادر را به دست آورده ، به حضور رسانند .

سه روز عسا کر مذکور ، در ولایت مزبوره ترددات نمود و الاخر آقا رستم ، در توت باغ شخصی پنهان شده بود . یک نفر جوان طالبش به او رسید ، می خواست حسب فرمان نواب خانی [او را] دستگیر نماید . آقارستم پیشدستی به مرگ خود کرده ، تیری به آن جوان می اندازد . و از اقتضای قضا ، تیر

۱- دراصل : شدند بجای کند . ۲- دراصل : بجارها پسی . ۳- دراصل : بتسه .

آقا رستم رد شده ، تیر سخت کمان آن طالش به سینه او خورده ، به زخم آن تیر جان سپاری می کند .

و بوسعیدمیر نیز در همین روز ، در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر می شود . اورا زنده به خدمت نواب خانی آوردند . چون برادرش از روی جهل و نادانی به قتل رسیده بود ، نواب خانی دربارهٔ بوسعیدمیر ترحم لازم دانست ، از گیلان همراه خود به آستارا برده ، مدتی با اهل و عیال در کنف حمایت و رعایت نواب سابق الالقاب به سر می برد و در آن حدود به اجل طبیعی در گذشت .

القصة نواب خانی ، خاطر شریف از اختلال الکای بیه پس جمع نموده ، به اتفاق لشکر و عسکر و متابعان روانهٔ لاهجان گردید . در روز پنجشنبه پنجم ذی الحجة الحرام نواب ساروخان ، از رشت روانهٔ لاهجان گردید و همت عدالت نهمت ، به ترفیه حال رعایا و آسودگی برایا مصروف داشته ، مسموع کردند که بهرام قلی سلطان صوفی در ابتدای ظهور فتنهٔ غریب شاه ، قلعهٔ لاهجان را خالی گذاشته ، بعضی از تجار فرنگ و مسکو که از سفر دریابا به فرضهٔ لنگرود آمده بودند ، اموال و اجناس خود را به قلعهٔ لاهجان کشیده بودند ، غارت و تالان کرده و کوچ و بنهٔ خود را به اتفاق صوفیان برداشته و بسیاری از مردم نزدیک راه را غارتیده ، روانهٔ دیلمان شده بود و اکنون که فتنهٔ اجامره به دستیاری اولیای دولت قاهره تسکین یافته ، در ولایت رانکوه و توابع ، هر کدخدرا که گمان خرده ریز در خانمان دارد ، به چندین بهانه بدست آورده ، به قتل می رسانید و مراعی و مواشی ایشان را با اسباب و اموال متصرف می شد . نواب معدلت قباب ، بعد از استماع این سخنان ، از ارباب و اشراف لاهجان و زمرةٔ دادخواهان ، به احضار بهرام قلی سلطان و وکلای او کس

فرستاد و ملکان و کدخدایان طالش و مظلومان آن ولایت را طلبیده و در حضور میرزا عبداللہ وزیر و میرمراد کلانتر و شیخ الاسلام لاهجان ، به حقیقت بی حسابات و ظلم و ستم بہرام قلی سلطان و قتل و غارت مسلمانان رسیدہ ، آنچه از تجار مسکو و غزان و اموال عجزہ و زبردستان غصب کردہ بود ، بجنسہ واپس گرفتہ ، بہ صاحبان اموال رد فرمود .

چون بہرام قلی سلطان ہنگام مردی نامردی کردہ بود و در طریق تصوف و دولت خواہی سبیل شقاوت و بی راہی پیش گرفتہ ، صاحب تقصیر بود ، احوال او را مشروحاً معروض باریافتگان مجلس ہمایون و ارکان دولت روز افزون گردانیدند . حکم جہانمطاع واجب الاتباع بہ حبس و قید و مؤاخذہ و مصادرہ بہرام قلی سلطان صادر گشتہ ، قورچی نامی از دیوان اعلیٰ ، آمدہ ، از مال و اسباب و احمال و اخیال آنچه در حوزہ تصرف او بود ، بہ شکنجہ و آزار و عقوبت بی شمار مؤاخذہ و مطالبہ نمود و از سلطنت صوفیان و حکومت رانکوه و دیلمان معزول گشت و مدت الحیاہ پیرامن دولت نگشت . بیت :

غافل منشین کہ ہر کہ بد کرد آن بد بہ تن و بہ جان خود کرد

و از دیوان ہمایون ، سلطنت صوفیان و حکومت رانکوه و دیلمان [را] بہ آدم سلطان گرجی شفقت فرمودند .

و نواب خانی مدت دو ماہ در لاهجان توقف نمودہ و از اوضاع و احوال مردم ولایت بیہ پیش خبردار گشتہ ، از ہر کس فساد بہ ظہور آمدہ بود ، [و] دفع و رفع او را بہ مصلحت ملک لازم می نمود ، بہ جزای اعیال ایشان می رسانید .

و از قضایائی کہ بہ نواب گردون قباب عرض نمودند ، قضیہ ملاعلی

۱- نسخہ د : قورچی از دیوان اعلیٰ .

کامی لاهجانی بود که شرح آن سابقاً معلوم شده و آن ظالم بی باک یعنی میر فرخ ناپاک یاغی شد و در جنگل های لیل و جاهای سخت می گشت و هر چند وزیر و کلانتر در پیدا کردن اوسعی می کردند ، به دست نمی آمد.

نواب خانی ، بعد از استماع این قضیه مقرر فرمود که موازی یکصد نفر پیاده طالش آستارا به کوهات و مغارات لیل و توابع رفته ، بی آرام و قرار پیروی میر فرخ مذکور نمایند و به ملکان و کدخدایان طالش آن ولایت سفارشات نوشته ، تهدیدات نمود که به هر طریق ، آن مخالف شوم را به دست آورند . بعد از چند روز که لشکر ظفر اثر تمام کوهات آنجا را مرکزوار در میان گرفتند و تجسس و پیروی نمودند ، به تأیید اقبال بی زوال شاهی و به توجه و اهتمام نواب عظیم الشان خانی ، آن ناکس نسناس را در نزدیکیهای سمام و اشکور در قلعه کوهی ^۱ ، یافته ، دستگیر نمودند و در شهر لاهجان به خدمت نواب خانی آوردند و خان معظم الیه ، ملا عبدالواسع - برادر زاده ملا علی کامی - را طلبیده ، به مقتضای حقیقت مؤدای آیه کریمه وَالنَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ میر فرخ مذکور را به ملا عبدالواسع مشارالیه سپردند و مشارالیه خونی خود را در میدان لاهجان ، سیاست و عقوبت نمایان ، به درجه قتل رسانید . بیت :

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات

و به یمن دولتمندی و خیر اندیشی نواب خانی رفیع الشانی ، ارباب صلاح و اصحاب سداد و فلاح ولایت بیه پیش ، از فتنه و فتور اهالی شرور ، ایمن و مطمئن گشتند . و نواب معدلت پناهی ، یک نفر از معتبران لشکر خود را با معدودی از ملازمان ، به جهت رفاهیت رعیت شهر و ولایت ، در قلعه لاهجان

۱- ظاهراً : قلعه کوهی .

نگاه داشته و از لاهجان معاودت نموده ، به کوچسفهان آمدند . و چند روز در کوچسفهان بواسطهٔ بازیافت اموال نهی توقف نموده ، به قدر امکان توقف^۱ و اهتمام نمودند. و در آنجا نیز آدم اعتباری به جهت پیروی و مطالبات وجوهات نهی تعیین نموده ، به بلدهٔ رشت معاودت و مراجعت فرمودند.

چون فصل تابستان بود و هوای گیلان در نهایت حرارت و بیوست و نوابخانی را طبع شریف به هوای سردسیر مایل و معتاد بود، ارادهٔ ییلاقات مملکت خود نموده، در بیستم شهر صفر ایلان ٹیل ، به اتفاق وزیر و کلانتران و ارباب و اعیان مملکت بیه پس روانهٔ فومن شده، یک نفر از معتبران لشکر خود را با چند پیاده و سوار پیش وزیر بیه پس نگاه داشتند و هر گونه سفارشات که در باب رفاهیت رعیت و محارست و محافظت شهر و ولایت ضرور بود ، به وزیر و کلانتران فرمودند. و بعد از آن به فومن آمدند و به دارالامارهٔ فومن نزول کرده ، مهمان مراد بیک کلانتر شدند . بعد از سه روز ، میرزا اسماعیل وزیر و کلانتران و سادات و قضات و ارباب و اعیان مملکت بیه پس را وداع نموده ، چون شخص دولت و اقبال با چندین قافلهٔ دعای مردم گیلان عازم مقر سلطنت خویش گردید .

بعون الله الملك الوهاب

قَم

۱- توقف در این مورد معنی صحیحی ندارد .

فہرست ہا

موارد اختلاف متن کتاب حاضر با نسخه تاریخ کیلان عبدالفتاح فومنی
متعلق به کتابخانه ملی ملک به شماره ۴۱۶۷
(شماره نخست نمودار صفحات در چاپ حاضراست و شماره بعدی سطرها)

نسخه کتابخانه ملک

متن حاضر

انا جعلناك خليفة في الارض	۸/۳ - انا جعلناك في الارض خليفة
پادشاهان بیداد و هوش	۴/۴ - پادشاهان بیداد گری هوش
فكان قاب قوسين ...	۱۴/۴ - قاب قوسين او ادنى
جلوة وجود با وجود	۱۵/۴ - جلوة وجود مفيض الجود
صلی الله علیه	۱۸/۴ - صلوات الله علیه و آله وسلم
ابى الحسين الامامين	۱۹/۴ - ابى الحسين
غالب كل غالب مطلوب كل طالب	۱۹/۴ - غالب كل غالب
من المناقب مدح	۱۹/۴ - بيت
ترا اصل گرامی از دوسوی گوهر اصلی	۲۹/۴ - خلاق گرشدندی متفق در دوستی با او
بودتا آدم و حوا یکایک طاهر و طیب	نگشتی ظاهر از جبار قاهر دوزخ لاهب
خلاق گرشدندی متفق در دوستی با تو	
نگشتی ظاهر از جبار قاهر دوزخ لاهب	
وبر اولاد واحفاد کرامش عليهم اجمعين الطاهرين باد	۱/۵ - وبرا اولاد کرامش سلام الله عليهم اجمعين الطاهرين
که ممالک معموره دارالمرز بتصرف او ایای	۴/۵ - که مملکت معموره دارالمرز به تصرف
دوات قاهرة باهره در آمده ، فترات و آشوب	سلاطین اسحاقیه در آمده فترات و انقلابات و
وانقلاب مثل فتور غریب شاه و متعلقان کمراه	هجوم و ازدحام عوام کالانعام بل هم اضل

سیلا مثل فتور غریب شاه مشاهده نشده بود
۸/۵- ساغ شده بود تألیف نماید

مشاهده و ملاحظه نشده بود .
ساغ و صادر شده بود تألیف نماید و نشاء
اقبال بیزوال پادشاهی ظل حضرت الهی و
ارتفاع اعلام نصرت فرجام خوانین عظام
ذوی العزت و الاحترام و اولیای دولت ابدی
انتظام را کما هو المشروع مرقوم نماید.

چون صادرات و ساغات مسطوره حسب الواقع
به تحریر درآمد ب فکر آن افتاد که بتوفیق
الهی و بعون عنایت نامتناهی تعالی شانہ
شمه ای از حالات ملوک و سلاطین و امرا و
عظمای گیلانات و مازندران و گسکر و آستارا
و لنگر کنان که هر کدام ایشان به سبب عداوت
و انکار خادمان دودمان امامت و ولایت نشان
از میان رفته اند و عروس ممالک دارالمرز بی
مزاحمت اغیار و ممانعت اشرار بعون عنایت
حضرت پروردگار جل جلاله و عم احسانه
و نواله بمؤمعیای کریمه تعز من تشاء وتذل من
تشاء در کنار اقبال آثار اولیای دولت قاهره
در آمده بقلم شکسته رقم درهم بسته آید
بیت:

گرچه مرا طاقا^۱ گفتار نیست

۶/۶۹/۵- چون واقعات مذکوره ، حسب
الواقع به تحریر واقع نشده بود، به فکر آن افتاد
که شمه ای از حالات ملوک و سلاطین مازندران
و گسکر و آستارا و لنگر کنان که در عصر و
زمان تسلط و استیلای سلاطین صفویه به وقوع
رسیده بیان سازد تا معلوم شود که چگونه
انقراض دولت ایشان شده، از بیوفائی و حرام
نمکی مردم گیلان مثل بیوفائی و بد طینتی
مردم کوفه و شام نسبت به خاندان حضرت
خیرالانام و به سزا و جزا و پاداش عمل
نافرجام خود رسیدن در هر عصر و زمان تا
انقراض دوران عالم و عالمیان الی اخر الزمان
الحق اگر کسی از خداوندان ذوی الابصار و
اهل ذهن و کیاست و فطانت روزگار بعد از
ملاحظه و مطالعه این کتاب ، به نظر تأمل و
تجربه که مدام در اوضاع اهالی گیلان از ظلم
و بدعت و هو ان مشاهده می نمایند مطالعه فرماید،
یقین داند که کفران نعمت و حرام نمکی با ولی النعم
قدیمی آخرش اثر چنین خواهد بخشید . بیت :
مکن کفران نعمت زانکه کفران
چو نیکو بنگری باشد دو کفر آن
درست است این سخن نزد خردمند
نیابند اهل کفران بوی غفران

۱- بالای لغت «طاقا» با قلمی ریزتر کلمه «قوة» نوشته شده است

بناءً علی هذا به قلم شکسته رقم درهم بسته آمد
نظم گرچه مرا طاقت این کار نیست
۱۱/۶ - لاجرم استعانت و استیفاق خداوند
علی الاطلاق طلبیده شروع درحالات و مقالات
و مقدمات ایشان و فترات و آشوب گیلان و
مازندران و غیره که انقلاب و انقطاع دولت
اینان روی داده بود، می نماید

فی کل حال استعانت و استیفاق از خداوند
علی الاطلاق طلبیده شروع در تحریر حالات
و تذکیر مقامات ایشان و فترات و آشوب
گیلان و مازندران و انقراض و انقطاع نسل
اینان که بواسطه کثرت ظلم و خونریزی از
عالم بالا مستحق خسران و خذلان شده بودند
تذکار نماید نظم؛ بخون خلائق میالای دست
که بالای دست تو هم هست دست

چون این تألیف مخبرومبنی بر فتح و فتوح
مملکت دارالمرز بود به فتوحات موسوم
ساخته مرتب بر دو فصل و چهار مقاله
گردانید من الله العون والتأیید .

فصل اول حالات ادبار و انکسار مظفر سلطان والی
گیلان بیه پس و سلاطین اسحاقیه و امرای دولت
ایشان

فصل دوم احوال جلای خان احمد والی ولایت
بیه پیش و ابتلا و انقطاع پسران جمشیدخان
نبایر مظفر سلطان و بقتل رسیدن امیر سیاهوش
خان حاکم گسکر و عصیان امیره حمزه خان
طالشی - حاکم آستارا - و کشته شدن او در
ولایت شیروان و استیصال ملوک مازندران و
هلاکت و نگرانی سازی اعدای ظنر نشان و
تصرف نمودن اولیای دولت شیروان ابدی اتصال
در ممالک گیلان و مازندران و غیر آن

که چون نواب کامیاب جم جاه اسکندر بارگاه
کیتیستان صاحب قران شاه اسمعیل الصفوی
الموسوی الحسینی

۱۳/۶ - چون این تألیف در تاریخ حالات
و حکایات گیلان بود به «تاریخ گیلان» موسوم
ساخت و مرتب بر دو فصل و چهار مقاله
گردانید و من الله العون والتأیید

۱۶/۶ - فصل اول در حالات ادبار و انکسار دولت
مظفر سلطان مرحوم والی گیلان بیه پس رشت و
انقراض دولت سلاطین اسحاقیه علیهم الرحمة
۱۹/۶ - فصل دوم در احوال جلای مغفوری
خان احمدخان حاکم و والی ولایت بیه پیش
لاهبان و ابتلای پسران شاه جمشیدخان
علیه الرحمة و الرضوان و به قتل رسیدن امیره
سیاهوش خان حاکم گسکر و عصیان امیر حمزه
خان طالشی - حاکم آستارا - و به قتل آمدن
او در ولایت شیروان و استیصال ملوک مازندران
و تصرف نمودن سلاطین صفویه در ممالک
گیلان و مازندران و غیر آن

۱/۱۱ - که چون شاه اسمعیل الصفوی

و غیر آن را از ملوک طوایف و سرداران و سرکشان خالی ساخته ، در تحت تصرف احبای دولت ابدی الغایت در آورده بود ، همعنان فتح و نصرت و اقبال در ثبلاق سلطانیه نزول اجلال معطوف گردانیده بعیش و نشاط و سرور و انبساط اوقات می گذرانیدند .

لاجرم ارکان دولت جهانگشا در باب تصرف و تسخیر گیلانات حکایات به عرض اشرف اعلی رسانیدند

چون حاکم و والی ولایت بیه پس بنا بر حسن خدمت و سابقه ملازمت در طریق اطاعت و متابعت راسخ دم و ثابت قدم بودند و امیردباج - والی گیلان بیه پس - زیاده بر حکام سابق اسحاقی دم از استعلاء و استقلال می زد و لوازم اطاعت و انقیاد به عمل نمی آورد ، نواب کشورستانی عزیمت آن نمودند که جنود عظمت و ورود غازیان عظام نصرت فرجام را به سوداری حسین بیک ذوالقدر که منصب جلیل المراتب و کالت

داشت روانه گیلان بیه پس نماید که امیره دباج والی بیه پس از عزیمت نواب گیتی ستان آگاهی یافته اطاعت و مطاوعت شجره طیبه بوستان ولایت و کرامت و خالصه خلاصه خاندان امامت و هدایت را لازم و متحتم دانسته مولانا عبدالله تولمی و خلیفه سعیدعلی فومنی را که در فصاحت و شیرین زبانی و بلاغت و سخندانی سرآمد اکفا و اقران خود بودند و احوال ایشان در خاتمه روضه الصفا مذکور و مرقوم است با تحف و تبرکات

۳/۱۱ - و غیر آن را به تصرف در آورده در چمن سلطانیه نزول اجلال فرموده به عیش و نشاط و سرور و انبساط اشتغال می نمودند

۵/۱۱ - ارکان دولت او در باب تسخیر و تصرف گیلانات ، حکایات به عرض می رسانیدند

۶/۱۱ - چون حکام و والی ولایت لاهجان ، بنا بر حسن رعایت سابقه دوستی ، و داد آل صفویه نموده بودند و امیره دباج والی گیلان بیه پس زیاده بر حکام اسحاقیه دم استعداد و استقلال می زد و لوازم اطاعت و انقیاد به عمل نمی آورد ، نواب شاه اسمعیل ، عزیمت آن نمودند که بعضی جنود را به سرداری حسین بیک لله ذوالقدر که منصب خلیفه الخلفائی داشت ، روانه گیلان بیه پس نمایند که امیره دباج - حاکم بیه پس - را به دایره اطاعت دائمی در آورده ، دباج و خراج به گردن گذارند .

۱۳/۱۱ - و در خلال این حال امیره دباج - حاکم بیه پس - از عزیمت نواب گیتی ستان آگاهی یافته ، صلاح در اطاعت دیده و صلاح حال خود را دانسته مولانا عبدالله تولمی و خلیفه سعیدعلی فومنی را که احوال ایشان در خاتمه روضه الصفا از تألیف محمد بن خاوندشاه بلخی به بسطی لایق مذکور است که در فصاحت و حسن دانی و بلاغت و شیرین زبانی سرآمد اکفا و اقران خود بودند با تحف و تبرکات بی پایان و تنسوقات شایسته

گیلان فرستاده و نیازمندانہ اظهار اطاعت و فرمان برداری نموده استدعا و التماس مصاهرت بنماید

۵/۱۲ - رسولان مذکور با پیشکش وارمغان موفور و هدایای نامحصور به دارالسلطنۃ قزوین، به شرف بساط بوسی، استسعاد یافته، بعد از ادای رسالت و تبلیغ استدعا و تحف و تبرکات فوق الحد و الاحصاء، منظور نظر الطاف و اعطاف شاهی گشته، عرض مطالب و مستدعیات می کنند.

۸/۱۲ - ونواب شاه اسمعیل از طیب خاطر، سررضا جنبانیده، صبیہ محترمه خیرالنسایبگم را در سلك ازدواج امیره دوباج - والی بیه پس - انتظام داده ایلچیان مذکورہ را دوستکام و مقضی الوطرو المرام، به گیلان از راه کامرانی و کامروائی فرستادند.

۷/۱۳ - پیشکش باهره

۱۱/۱۳ - اظهار [و] اعلام

۱۲/۱۳ - رسولان امیره دوباج

۱۴/۱۳ - والی گیلان

۱۵/۱۳ - به آداب و قانون پادشاهانہ و

آئین ملوکانہ به گیلان فرستادند

۲/۱۴ - متولیان

۶/۱۴ - تول سرہ ما کلوان

۶/۱۴ - اینارها

بی پایان و تسوقات گیلان به سیل رسالت و طریق شفاعت روانۃ درگاہ گیتی پناه گردانیده به عرضہ داشت دولتخواهانہ اظهار اطاعت و فرمان برداری نموده، استدعای مصاهرت و مصاهرت می نمایند

رسولان مذکور با تحف و هدایای نامحصور به دارالسلطنۃ قزوین به شرف بساط بوسی نواب اقدس اعلی استعداد یافته، بعد از ادای رسالت و تبلیغ تحف و تبرکات فوق الحد منظور انظار الطاف و اعطاف پادشاهی گشته عرض مطالب و مدعیات می کنند.

ونواب گیتی ستانی از طیب خاطر قوی مظاهر سر رضا جنبانیده، صبیہ عالیہ نواب قمر احتجاب مهداعلی خیرالنسایبگم را در سلك ازدواج امیره دوباج - والی بیه پس - انتظام داده، ایلچیان مذکور به الطاف نامتناهی همایون شاهی سرافراز گشته دوستکام مقضی - المرام مراجعت نمودند.

پیشکش و پاینداز.

اظہار و اعلان

رسولان و معتبران امیره دوباج

والی گیلان بیه پس

به آداب و قانون پادشاهانہ به گیلان فرستادند

جدا عقدی کہ عقد ملک را داد انتظام

جدا سوری کزو شد رونق عالم تمام

متمولان

توک برہ ما کلوان

نثارها

شنبه بازار ولولمان
ثلاث عشر و تسعمایه
به اتفاق اصول و اعیان و اجله مقربان
و شرایط تبجیل و احترام به عمل آورده نظر
به قدمت خاندان نهایت مهربانی به تقدیم
رسانیده

به درجه عز و علا اختصاص یافته از نواب
خورشید جناب رخصت انصراف حاصل
نموده ، به انعام واحسان فراوان رهین سنت
اعلی حضرت کشورستانی گردیده ، با کمال
ابتهت و استقلال به گیلان آمده .

تا آنکه نواب جهانبانی به تاریخ محرم الحرام
سبع عشرین [در متن سفید است] مستغرق
دریای رحمت و مغفرت رب العالمین گشته به
روضه رضوان و درجات نعیم و جنان خرامید

سنه ثلاثین تسعمایه

ضعیفه روزگار

مداخل و منافع قریه مذکوره را به تصرف

باعث زیادتی تفرقه خاطر

واز سر نخوت و سرگردانی

بیست هزار کس به استقبال قیصر روم شتافته،
حقوق واحسان پادشاه ایران را به حقوق و
کفران مقابله نموده در موضع خوی

شنبه بازار ولولمان ۱۰/۱۴ -
ثلاث و عشرین و تسعمایه ۱۵/۱۴ -
به اتفاق اجله مقربان ۵/۱۵ -
و شرایط تبجیل و احترام درباره ۷/۱۵ -
امیره دباچ به عمل آورده نظر به خدمت
خاندان اسحاقیه علیهم الرحمه نهایت مهربانی
و مراسم میزبانی به تقدیم رسانید
به درجه قرب منزلت راه اختصاص
یافته بود . از پادشاه ایران رخصت انصراف
حاصل نموده ، به انعام فراوان نوازش یافته
با کمال مرتبه استقلال به گیلان آمده

۳/۱۶ - اما این مصاهرت و خویشی و پیوند
به فال بد بر آمده ، مبارک نیفتاد و به شامت
آن ، انقراض دولت امیره دوباچ مظلوم شد.
بلکه نتیجه نامبارکی آن به ولد و اولاد او و
به تمامت حکام گیلان و ساکنان آن رسید .
چنانچه ان شاء الله تعالی همت ظهور یافته ،
مذکور می گردد تا آنکه شاه اسمعیل به تاریخ
شهر محرم الحرام سنه ثلاثین و تسعمایه در آهار
و مشکین رحلت فرموده .

سنه ثمان و ثلاثین و تسعمایه ۱۷/۱۶ -

۲/۱۷ - صفیه روزگار

۳/۱۷ - قریه مذکوره را به تصرف

۵/۱۷ - باعث تفرقه خاطر

۷/۱۷ - واز سرخوف و حیرت و سرگردانی

۸/۱۷ - هشت هزار کس به استقبال قیصر روم

شتافته درخوی و سلماس داخل اردوی سلطان

سلیمان شده

سلماس داخل اردوی سلطان سلیمان
شده

مخیم عساگر رومیه می شود

از اینجا تا گیلان سه روز است .

مظفر سلطان از باب نخوت و انانیت و استکبار
جواب می دهد .

مظفر سلطان که بجهت حق ناشناسی نعم ولی
النعم از مخالفت و عصیان امیره حاتم کهدم
روی نمود .

به موضع سندشت باغ شمس

در ایام قترت و انقلاب

خاطر پشیمان

و بعد از يك هفته

و از سیاه رودبار روانه پیر بازار شده به خانه
پیر عمر پیر بازاری نزول کرده

روز پنجشنبه بیست و دوم شعبان اثنی ثلثین و
تسعماه

تنگ است ، بنده شاه حاتم طائی سپاه و لیام
فومن و توابع را

نواب اعلیحضرت داراشکوه کشورستانی

به دارالسلطنه تبریز نزول

روانه درگاه عالم پناه نمود

به جانب شروان و خرابی و خسارت شاه
حاتم کهدم

بعد از آنکه رسولان سپه سالار رستم شاه حاتم
مشارالیه را زنجیر دار به درگاه گردون اقتدار

۱۳/۱۷ - مخیم عساگر رومیه شومیه ناحیه
غیر مرضیه می شود

۱۵/۱۷ - از اینجا تا گیلان يك شب در
میان می توان رفت

۲۰/۱۷ - سلطان از بابت رفاهیت و نخوت
جواب می دهد

۲/۱۹ - مظفر سلطان به جهت حق ناشناسی
و مخالفت امیره حاتم روی نمودن

۵/۱۹ - به موضع باغ شمس

۹/۱۹ - که [در] قترات و انقلاب

۱۵/۱۹ - خاطر مشوش

۶/۱۹ - و بعد از آن يك هفته

۱۶/۲۰ - و از سیاه رودبار ، روانه سیاه
رودکنار پیره بازار شده به خانه میر عمر
نزول می کند

۲۱/۲۰ - روز پنجشنبه بیست و دوم شهر
شعبان المعظم سنه اثنین و اربعین و تسعماه

۱۲/۲۲ - تنگ است

۲/۲۳ - سپاه تولم و فومن و توابع را

۱۱/۲۳ - شاه طهماسب

۱۲/۲۳ - عازم به دارالسلطنه تبریز نزول

۱۴/۲۳ - روانه تبریز می نماید

۱۵/۲۳ - به جانب شروان و جسارت شاه
حاتم کهدم

۱۷/۲۳ - بعد از آنکه فرستادگان سپه سالار
رستم ، شاه حاتم ملعون را به حسن بيك

ذوالقدر که حاکم مراغه بود ، سپردند

۷/۲۴ - میر عمر پیره بازاری

۸/۲۴ - چون به شهر شماخی می‌رسد ، از احوال سلطان مظفر - حاکم دربند شیروان- که صبیۀ کریمه شاه اسمعیل را در حباله نکاح آورده بود و با مظفر سلطان - والی گیلان- باجناق بود .

۱۵/۲۴ - بیت: چوتیره شودمرد راروزگار همه آن کند کش نیاید به کار

۶/۲۶ - بی گمان

۱۳/۲۶ - درباره مظفر سلطان ذخیره داشت

۱۴/۲۶ - تخته کلاه بند

۱۵/۲۶ - وشاق

۳/۲۷ - گوسیر

۴/۲۷ - سنۀ ثلاث و اربعین و تسعمایه

۱۲/۲۷ - این است درین دیر محن کار جهان

۱۳/۲۷ - وای مهان

۴/۲۸ - والی گیلان

۶/۲۸ - هرج و مرج ملوک طوائف بود که

امیر سلطان محمد کهدم ...

۹/۲۸ - تأمین خاطر

رسانیدند ، نواب سپهر رکاب شاهی ، شاه حاتم مومی‌الیه را به حسن بیک ذوالقدر که حاکم مراغه بود سپردند

پیر عمر پیر بازاری

چون به شهر شماخی می‌رسد ، از احوال مظفر سلطان - والی دربند - ولد شیخ شاه حاکم شروان و تبرسران که کریمۀ نواب جنت مکان فردوس آستانی در حباله نکاح او بود و با مظفر سلطان - والی گیلان بیه‌پس- باجناق بود

بیت: قضا چون ز گردون فرو هشت پر همه زیرکان کورگشتند و کر

آنجا که قضاخیمه تقدیرزند

کس نتواند که لاف تدیرزند .

ناگهان

درباره مظفر سلطان ذخیره خاطر مبارك داشت

تخته کلاه

دوستاق

گرمسیر

سنۀ ثلاثین و تسعمایه

این است درین جهان دون کار مهان

وای کهان

والی گیلان بیه‌پس

هرج و مرج ملوک طوائف بود و همیشه

سرداران و سپهسالاران بیه‌پیش لشکر به بیه‌پس

آورده غارت و تالان می‌کردند و اسیر می‌بردند

بنا به تظلم و بیدادی حاکم بیه‌پس ، امیره

سلطان محمد کوهدم ...

تسلی خاطر

سرافراز سلطان چپک را که از اعظم امرای او بود سردار لشکر بیه پیش نموده در صحرای سیاه رودبار و سمام بچار محبوبیت یوسف ثانی بوده و باقی لشکر بیه پس به هزیمت رفتند و لشکر بیه پیش،
 بلدة رشت و بلوکات نزدیک را غارت و تالان کردند و عمارات و اعیان مردم را سوزانیده از خرابی و خسران دقیقه ای فرو گذاشت نکردند
 والی لاهجان به روزگار دولت او حسد برده و کمر خصومت و معاندت بر میان بسته، مکرراً عرضه داشت
 مظاهرت و معاونت
 نواب شاهرخ شهباز آقای فومنی را که از اجلة امرای او بود و مرتبه و کالت داشت نایب مناب خود کرده
 بساط بوس نواب اشرف اقدس اختصاص یافته خان احمد در مزاج مبارک اشرف جای گیر شده بود و ضمیر آفتاب تأثیر نواب جهانزانی نسبت به امیر شاهرخ مشارالیه منحرف گشته بعد از هفت ماه
 اردوی معلی
 امر او از بن دولت سعادت انما نموده بود، از ترددات اردوی اعلی و توقعات مقربان و امر او به تنگ آمده و از نواب جهانزانی سوء المزاجی معلوم نموده بود، بی اجازه و

۱۶/۲۸ - سرافراز سلطان چپک را سردار لشکر بیه پیش نموده
 ۴/۲۹ - از صحرای سیاه رودبار تا کنار سمام بچار
 ۷/۲۹ - محبوبیت بوده
 ۱۸/۲۹ - و باقی لشکر بیه پیش
 ۱۸/۲۹ - بلدة رشت و توابع را بنا بر نافرمانی از بلوکات نزدیک غارت و تالان کرده و عمارات اعیان و مردم را سوزانیده
 ۲۰/۲۹ - از خرابی خسران مآب دقیقه ای فوت و فرو گذاشت نگردید
 ۱۰/۳۱ - والی لاهجان، مکرراً عرضه داشت
 ۱۳/۳۱ - مظاهرت و معاونت
 ۱۳/۳۱ - نواب شاهرخ سلطان سپه سالار آقای فومنی را که مرتبه جلیل القدر و کالت داشت، نایب خود کرده
 ۱۷/۳۱ - بساط بوسی رسید
 ۱/۳۲ - خان احمد خان کار خود کرده بود، جزای خود دید.
 ۲/۳۲ - چنانکه بعد از هفت ماه
 ۲/۳۲ - اردو
 ۴-۲/۳۲ - ارکان دولت نموده بود مزاج شاهی را با خود منحرف دید و از ترددات اردو و توقعات مقربان و امر او از ترک و تاجیک و هندو به تنگ آمده و از پادشاه سوء المزاج

تاریخ گیلان

استرخاص نواباعلی به اتفاق ملازمان خود
روانۀ گیلان می شود

نواب اعلی

نواب اقدس بعد از استماع این خبر جلال
سلطان استاجلو

دویست سوار از غازیان عظام

حسب فرمان واجب الاذعان

عرض می نمایند . از ممکن عز و جلال حکم
قتل شاهرخ سلطان صادر گشته امیره مشارالیه
را با چند نفر از متربان و مخصوصان به قتل
رسانیدند .

رباعی :

عالم که در او ثبات کم می بینیم

و ندر فرحش هزار غم می بینیم

چون کهنه رباطیست که از هر طرفش

راهی به سرکوی عدم می بینیم

لاجرم به عداوت و انکار خان احمد روزگار

دولت امیره شاهرخ تباه گشته ، کار ساکنان بیه

پس بسبب ظلم و عدوان خان احمد حاکم

لاهبجان و از شهادت غارت و تالان لشکر

بیه پیش خراب دیباب گشته، به ورطات مهالك

و خطرات افتادند .

در بیان مجملی از وقایع حالات و صادرات زمان

حکومت سلطان محمودخان ...

بعد از وفات شاهزاده عالمیان خیرالنساء بیگم

در ایام فترات ...

به موضع خلخال ...

در عقد و نکاح ...

ده سال

معلوم نموده بود ، بی اجازت ، به اتفاق
ملازمان و مقربان خود روانۀ گیلان می شود

۶/۳۲ - شاه طهماسب

۷/۳۲ - فی الفور جلال سلطان استاجلو

۷/۳۲ - دویست سوار عظام

۸/۳۲ - حسب فرمان

۱۰/۳۲ - عرض می نمایند که حکم به قتل آن

بیچاره و مخصوصان او صادر گشته ، شاهرخ

سلطان را بامتابعان و مقربان به قتل رسانیدند

۲/۳۳ - در بیان مجملی از وقایع و سوانح

حالات سلطان محمودخان ...

۵/۳۳ - بعد از وفات خیرالنساء بیگم

۶/۳۳ - در ایام فترات گیلانات ...

۹/۳۳ - به خلخال ...

۱۰/۳۳ - در حباله نکاح ...

۱۱/۳۳ - دو سال

نواب کشور ستانی بر سر مرحمت و شفقت
روحانی آمده
احسان فرموده ...
منصب رفیع مراتب و کالت ...
منصب اتالیقی اورا ...
عنایت نموده ...
باخلع وزین اسب و لجام طلا و شمشیر طلا و
چارقب مرصع و علم و نقاره روانه گیلان ...
و حادثه آن فترات و انقلابات گیلان
خرید و فروخت می کردند ، اخر الامر نواب
کشور ستانی نظر به صلاح حال و رفاه بال
ساکنان دیار بیه پس انداخته سلطان محمود خان
پسر مظفر سلطان به انواع احسان و اصطناع
نامتناهی سر بلند ساخته به اتفاق احمد سلطان ...
گیلان گردانید ...
سرور بی پایان ، در صحبت و رفاقت ارباب
و اشراف و اعیان داخل بلده رشت ...
اقوام
اداهای
اراده احمد سلطان در باب مذمت و بدگویی
سلطان محمود خان آن بود که هر گاه نواب اعلی
خواهند کرد .
که هر ساله باج و خراج معهود را به دیوان
اعلی واصل سازد
اساس سلطنت سلطان محمود خان
اتفاقاً از دیوان اعلی منشیان عطار در نشان ، در
جواب عرضه داشت احمد سلطان رقم نمودند .
به رفاقت معهودی از غازیان عظام به گیلان
احمد سلطان را به اتفاق سلطان محمود خان

۱۱/۳۳ - شاه طهماسب بر سر مرحمت و
شفقت آمده
۱۳/۳۳ - احسان نموده ...
منصب و کالت رفیع مراتب ...
۱۴/۳۳ - اتالیقی اورا ...
۱۵/۳۳ - تفویض فرموده ...
۱۵/۳۳ - باعلم و نقاره روانه گیلان ...
۱۷/۳۳ - الی الآن فترات و انقلابات گیلان ...
۳/۳۴ - خرید و فروخت می کردند ، سلطان
محمود خان
۳/۳۴ - پسر مظفر سلطان به اتفاق احمد
سلطان ...
۴/۳۴ - گیلان گردید ...
۶/۳۴ - سرور بی پایان داخل بلده رشت ...
۷/۳۴ - انجام
۱۱/۳۴ - آدابهای
۱۱/۳۴ - اراده احمد سلطان آنکه هر گاه
شاه طهماسب
۱۴/۳۴ - خواهد فرمود
۱۴/۳۴ - که باج و خراج معهود را به دیوان
واصل سازد
۱۶/۳۴ - اساس سلطان محمود خان
۱۶/۳۴ - لاجرم شاه طهماسب در جواب عرضه
داشت احمد سلطان حکم فرمود
۱۸/۳۴ - با معهودی از غازیان به گیلان
۱۸/۳۴ - سلطان محمود خان را به اتفاق

به درگاه جهان پناه آورد .
 حسرت و ندامت به جهت کفران نعمت بر سر
 خود می ریخت
 ترددات و تفکرات می نمود ، فایده ای به روزگار
 او نکرده برخفت عقل او خندیدند
 درگاه گیتی پناه .
 دارالمؤمنین
 نواب جهانبانی سلطان محمودخان را بواسطه
 تهذیب ...
 دوست تومان تبریزی از عین المال سرکار
 خاصه شریفه دروجه مددخرج سلطان محمود
 خان برسانند و مستوفیان عظام دیوان اعلی از
 قرار قبض مشارالیه به خرج عمال محسوب
 دانند ...
 در این ابواب احکام مطاعه صادر گشته روانه
 دارالارشاد گردانیدند . ولی نعمت به سربرده ،
 آخر الامر از ترددات اردوی معلی به تنگ آمده
 در نهایت خواری و خذلان و از ترس خان احمد
 والی لاهجان به بایندر خان طالش - حاکم
 آستارا - توسل جسته به قریه بودسر ...
 بیست سال
 و ریاضت اوقات به مشقت می گذرانید ...
 دلخواه
 به تعلیم سلطان زاده
 مشارالیه
 عداوت قدیمی که به خاندان ...
 ابن بیت راندارد .

احمد سلطان به درگاه اعلی آورد
 ۲۰/۳۴ - ندامت و حسرت و خار کفران
 نعمت بر سر خود می ریخت
 ۲۱/۳۴ - تفکرات و ترددات می نمود فایده ای
 نکرده بر احوال او خندیدند
 ۱/۳۵ - درگاه شاه طهماسب .
 ۲/۳۵ - دارالسلطنه
 ۲/۳۵ - شاه طهماسب سلطان محمودخان را
 جهت تهذیب ...
 ۴/۳۵ - دوست تومان از عین المال سرکار
 خاصه شریفه دروجه مرزوق سلطان محمودخان
 برسانند و از قرار قبض مشارالیه به خرج محسوب
 و مجری دانند . .
 ۱۳-۷/۳۵ - در این ابواب احکام صادر گشته
 روانه فارس گردانیدند ولی نعمت در اردوی معلی
 به سربرده آخر الامر در نهایت خواری و خذلان از
 ترددات اردوی شاه طهماسب به تنگ آمده ، از
 ترس سلطان احمدخان والی لاهجان به بایندر خان
 - حاکم آستارا - توسل جسته به قریه بودسر ...
 ۱۳/۳۵ - هشت سال
 ۱۴/۳۵ - و ریاضت و مشقت اوقات می -
 گذرانید ...
 ۱۸/۳۵ - خاطر خواه
 ۱۹/۳۵ - به تعلیم او
 ۲۰/۳۵ - گرامی
 ۱/۳۶ - عداوت قدیمی و خصومت صمیمی که
 به خاندان ...
 ۴/۳۶ - عداوت به جائی رساند سخن

کهویران کند خاندان کهن

۵/۳۶ - که از معتمدان و محرمان

۶/۳۶ - درم و دینار که صیاد قلوب سنگ نظر
و جان تنگ حوصله است، فریب داده،
قرارمی دهد که سلطان محمودخان را به روشی
که داند و تواند مسموم گردانیده ...

۱۱/۳۶ - زهر جانگزای در هندوانه داخل
نموده، به سلطان زاده ساده لوح می دهد ...
شاهزاده مظلوم مهموم در آن غریبی در عنفوان
شباب و جوانی به عز شهادت فائز شده از این
سرای پررنج و عنا به دارسرور و غنا می خرامد
۱۵/۳۶ - دریغا که سلطان گیلان نماند الخ

۱۸/۳۶ - چه مستی است ندانم که رو به ما
آورد الخ.

۱/۳۷ - و بعد از آن ملای بی ایمان احوال
و اثقال خود را گذاشته و به استر باد رفتار
رهوار که جهت آن روز مهیا و آماده داشت
سوار شده، جریده روانه لاهجان شد. بعد از قطع
منازل و طی مراحل به کوله رودبار لاهجان رسیده

۴/۳۷ - اکابر و اشراف

۶/۳۷ - به مکان لایق و جای موافق

۱۰/۳۷ - تظلم و بیدادی اظهار نمودند و
از ایندای خان احمد و ظلم و بیدادی او
فریادی می شوند

۱۲/۳۷ - شاه طهماسب اول رنجی و
نخستین رنجی

که شربت دارخان احمد بود و از معتمدان و
محرمان

درم و دینار مولانا را فریب داده، قرارمی دهد
که به روشی که داند و تواند سلطان محمود
خان را مسموم گردانیده ...

زهر جانگزای به شربت داخل کرده،
به سلطان محمودخان داده ...

این سه بیت در نسخه کتابخانه ملک
نیست.

این بیت در نسخه کتابخانه ملک نیست

احمال و اثقال خود را گذاشته و به استر
راهوار سوار شده « جریده رو که گذرگاه
عافیت تنگ است » به اضطرار و اضطراب
تمام روانه لاهجان می شود و بعد از قطع
منازل و مراحل بعیده به کله رودبار لاهجان
رسیده

ارباب عمایم وصلحا

به مکانی لایق مناسب

تظلم و بیدادی از جور و ستم خان احمد
نمودند

نواب کشورستانی اول رنجی

۱۳/۳۷ - مکرراً ایلچیان عظام حسب

الفرمان

۱۵/۳۷ - در مقام معاونت و محافظت او

درآمده ، ایلچیان را جواب داده ، ایلچیان
بر خلاف مطلب و مدعا مراجعت نموده

۱۶/۳۷ - عدم مطابعت و اطاعت خان

احمد به نحوی که مذکور خواهد شد به وجوه
متعدد معروض گردانیدند

۱۸/۳۷ - و نوائر غضب شاه طهماسب

اشتعال پذیرفته فرمان صادر شد که مردم گیلان
بیه پس و گسکر و آستارا و لنگرکنان به
سرداری معصوم بیک اعتمادالدوله و کیل ،
به قصد تنبیه و تذلیل خان احمد سلطان - والی
بیه پیش - متوجه شوند و گرفتاری خان
احمد خان و نگونساری سپهسالاران و
سرداران او مرقوم خواهد شد .

۲/۳۹ - و تربیت و ترقی یافتن به درجه

[سلطنت] به یمن توجه شاه طهماسب والی
ایران

۴/۳۹ - چون مذکور شد که سلطان

محمود خان مسموم گشته فوت شد و پردگیان
حرم محترم سلطان محمود خان از شیراز به
دارالسلطنه قزوین آمده ، عرض احوال خود
و تظلم اظهار نمودند شاه طهماسب اهالی و
متعلقان مرحوم مذکور را دل آسائی مشفقانه

مکرراً رسولان عظام و قورچیان کرام حسب

الفرمان قضا جریان

در مقام حمایت و محافظت او در آمده او امر
و احکام پادشاهی را جواب داده ، رسولان
و ایلچیان نواب جهانبانی بر خلاف مطلب
و مدعا مراجعت نموده

عدم اطاعت و متابعت خان احمد را به وجوه
قبیحه شنیعه معروض باریافتگان بارگاه عالم
پناه گردانیدند .

بناءً علی ذلك نوائر غضب پادشاهانه

اشتعال یافته ، فرمان قضا جریان نفاذ یافت
که چندین هزار پیاده و سواره از مملکت
عراق و آذربایجان و گیلان بیه پس و گسکر
و آستارا و لنگرکنان به سرداری اعتمادالدوله
العلیه العالیه معصوم بیک و کیل به قصد تنبیه
و تذلیل خان احمد - والی بیه پیش - متوجه
شدند و گرفتاری خان احمد و نگونساری
سرداران و سپه سالاران او به دستگیری و
مددکاری اولیاء دولت قاهره به جای خویش
مرقوم خواهد شد .

و تربیت یافتن او در حجر دولت پادشاه
عالمیان

چون مرقوم رقم بلاغت شیم گردید که سلطان
محمود خان ، حسب الفرموده خان احمد
مسموم گشته ، به رحمت ایزدی پیوست ،
پردگیان حرم او از شیراز آمده ، عرض
احوال خود و اظهار تظلم نمودند ، نواب
عالمیان مآب ، اهالی حرم و متعلقان مرحوم

مذکور را دل آسای مشفقانه پادشاهانه
نموده . . .

اسکندر ملك

حباله عقد سلطان محمود خان

قابله او مولود مذکور را به دارالحریم علیه عالی به

نظر آفتاب اشراق همایون اعلی رسانیدند . . .

در مجلس قدس و خلوت انس در دست

مبارک میمون همایون بوده ، نواب جهانبانی

از روی شفقت و مهربانی نظر آفتاب تنویر

اقبال تأثیر به مولود مذکور انداخته به اسم

جمشید خان موسوم گردانید .

جمیع ضروریات و مایحتاج . . . فرموده

گذشت

طلبیدند

وحسب فرمان لازم الاذعان باوالده و جواری

ومتعلقان به وی سپردند

در متن هفت سال و باقلمی ریز تر بالای هفت

هشت نوشته شده است

نموده ، به مکان لایق و مناسب فرود آورده

۹/۳۹ - ملك اسکندر

۹/۳۹ - حباله سلطان محمود خان

۱۱/۳۹ - قابله او به دارالحریم شاهی ، به

نظر شاه طهماسب رسانید . . .

۱۲/۳۹ - در مجلس در دست شاه طهماسب

بود و او نظر بدان مولود عاقبت محمود

انداخته به اسم جمشید خان ملقب و موسوم

گردانید .

۱۴/۳۹ - جمیع مایحتاج . . . نموده

۱۶/۳۹ - مذکور شد

۱۶/۳۹ - طلبیده

۱۶/۳۹ - شاه جمشیدخان را باوالده و

جواری و متعلقان به وی سپردند .

۱/۴۰ - هفت سال

از اینجا به بعد نگارنده لازم ندید که عبارت پردازینها و القاب سازینهای مؤلف را که در
نسخه کتابخانه ملی ملك آمده است نقل کند . فقط مواردی را خواهد آورد که در تصحیح متن
مؤثر و مفید باشد .

۳/۴۱ - چون به تبذیر و اسراف . . .

چون قبح اعمال و سوء افعال و ظلم و عدوان

و تبذیر و اسراف . . .

قید

ارس باروارته

لنکران

به رشت آمده بود

احوال مزبور و اخبار مذکور مسموع خان

۱۰/۴۱ - قتل

۱۲/۴۱ - ارسبارود

۱۲/۴۱ - لنگرکنان

۱۴/۴۲ - به رشت بود

۱۴/۴۲ - احوال و اموال مذکور به موجب

احمدخان

دارائی و سپہ سالاری

آقا میر محمد سپہ سالار کوچسپهان را که از قبل خان احمد سلطان مرتکب سپہ سالاری کوچسپهان شده بود، به قتل آورده به همین اراده از رشت روانه فومن شده به رودخانه دهنده

در یکتای صلب او

مشارالیه مضطرب و بی قرار گشته از این خبر، مقدمه ادبار وانکسار خود فهم نموده ... از سطر ۱۲ تا انتهای سطر ۱۶ در نسخه کتابخانه ملک نیامده است .

قریب بیست سال

معتبران بیه پیش

مصحوب مصطفی سلطان شاملو

وسپه بستم و کریجان کلیجان می گردید .

سازها به آهنگ عراق به نوازش در آوردند شعرای آن زمان

چون نهاد خان احمد لاهجی

بنائی که عدم و کرم بیخ اوست

قضا بیخ دیوار ملکش بکند

حروف «قضا کند» تاریخ اوست

بایندر خان از نواب سابق الالقاب رخصت انصراف حاصل نموده روانه الکای خود گردیدند و نواب رکن الدوله خان احمد را به اتفاق

قدرت او را بهوی می شمردند .

حسین بیک اختر عمر

فقرا و مساکین از قلیل و کثیر

مسطور مسموع خان احمد خان

۱۷/۴۲ - دارائی و سالاری

۶/۴۳ - آقا میر سپه سالار کوچسپهان را به قتل رسانیده

۵/۴۴ - به همین اراده به رودخانه دهنده

۸/۴۴ - در یتیم سلسله او

۸/۴۴ - مشارالیه از روی کمال اضطراب بلکه از باب مقدمه باروی انکسار ...

۱۲/۴۴ - و در آن اثنا بیماری شاهزاده الخ

۷/۴۵ - چندین سال

۱۱/۴۵ - معتبران خان احمد خان

۲/۴۶ - مصحوب آدم اعتباری

۷/۴۶ - وسام و سایر بلاد محروسه می گردید

۱/۴۷ - سازها به نوازش در آوردند شعرای زمان

۵/۴۷ - چو بنهاد خان احمد لاهجان

قدم بهر تسخیر الکای رشت

قضا بیخ دیوار ملکش بکند

حروف «قضا کند» تاریخ گشت

بایندر خان از نواب اعتماد الدوله خان احمد را به اتفاق ...

۱۷/۴۷ - قدرت بهوی می شمردند

۲۰/۴۷ - حسن بیک اختر عمر

۱۱/۴۸ - ملازمان و قلقچیان از قلیل و کثیر

مولانا عبدالرزاق دانشمند و کیارستم سپهسالار
رشت و نادره روزگار استاد زیتون سازنده
و ملاشکر شربت دار

استاد زیتون قیچی

این دو بیت در نسخه کتابخانه ملک نیست .
به فکر آن افتاد که: آلوچو به آلو نگر درنگ
بر آرد که مبادا کیا رستم
و شامت حرام نمکی قرابهادر و کیا رستم و
چندین کس دیگر سرایت کرد .

این سطر در نسخه کتابخانه ملک نیست و به جای
آن مطالب زیر آمده است از جمله نواب عالی
بعد از صدور این قضایا ، مرشد قلی خان
شاملورا که منصب و کالت با ایالت جمع کرده
بود ، در ولایت سمنان به قتل رسانیده ، من
بعد امر و کالت را به هیچ یک از امرا مفوض
نساخته ، اسم و کالت را در ایران موضوع گردانید
و عبدالمؤمن خان اوزبک پادشاه ماوراءالنهر
کو کلتاش بهادر و کیل خود را در بلده بخارا
به قتل رسانید . الحاصل بیت :

هر که بیرون نهد قدم ز گلیم

افکند خویش را به ورطه بیم

مکن باوای نعمت خود ستیز

که گردی سزاوار شمشیر تیز

خاتمت احوال قرابهادر و کامران ، به توفیق ملک
منان رقم زد کلمک بیان خواهد گشت .

به نمدمی گیرد

راهی (راه) تو ز راه مملکت یک مهه بود

امیر محسن و ندرگاهی

یکصد و پنجاه گاو و گوسفند . . .

اطراف ممالک مسرور

۱۳/۴۸ - مولانا عبدالرزاق دانشمند و مولانا
شکر شربت دار

۱۵/۴۸ - استاد زیتون چارتاری

۱۷/۴۸ - از آن اندیشه کن کاین جان کم بخت الخ

۶/۴۹ - به فکر آن افتاد که مبادا کیا رستم

۱۲/۴۹ - و شامت قرابهادر و حرام نمکی

آن ... سرایت کرد

۱۴/۴۹ - و درسیاهکله رود در آستانه سید

حسین ناصر دفن کردند

۱/۵۱ - به دستمی گیرد

۱۸/۵۱ - رای تو ز راه مملکت صدمه بود

۱۰/۵۳ - امیر محسن

۲۰/۵۵ - یک صد سر گوسفند و پنجاه سر

گاو ...

۹/۵۶ - اطراف ممالک معمور

۱۱/۵۶ - خانه زهره بود برجی از آن عالیہ سور

خانه زهره بود برجی از آن عالیہ سور

اجتماعیست مقدر قمری را با شمس

اتصالیست مقرر ملکسی را با حور

مهد بلقیس زمان ساخته است ارزانی

به سراپردہ جم دولت تشریف حضور

ثمان سبعین و تسعمایہ

منصب امارت را با وکالت جلیل المراتب

جمع نموده ...

حاکم لشته نشا قرا خان سلطان موسوم گشته و

از آب سفید رود گذشته محال پاشیجا و بلوکات

لاہجان را به تصرف در آورده، لشکر به شهر

لاہجان برده ...

۱۲/۵۶ - سبع و سبعین و تسعمایہ

۵/۵۸ - منصب ... وکالت شاه جمشیدخان

۱۱/۵۸ - حاکم آنجا را موسوم گشته

و سپاہ به شهر لاہجان برده حاکم

لاہجان ...

۱/۶۰ - سبع و سبعین و تسعمایہ

۵/۶۰ - آلات حرب و جنگ، به ضرب تفنگ

که هنوز رمقی داشت بیرون می رود .

۱۶/۶۰ - سرافکنده به بعد از آن سپہ

سالاری کوچسفہان را به مشارالیه عنایت ...

۱/۶۱ - و شیخ محمود الخ

۶/۶۲ - مردم عراق از جماعت شاه طہماسب

- تا - وی را کشتند .

۵/۶۴ - مدت ده سال در زمان حیات شاه

طہماسب، در قلعة اصطخر فارس مقید و

محبوس بود

۱۵،۱۲/۶۴ - در سنہ خمس و ثمانین و تسعمایہ

- تا - به تیغ هلاک شد

۴/۶۵ - حکم جهانمطاع در باب استخلاص

خان احمد عز صدور یافت که کو توال قلعة فارس

فارس خان احمد را از زندان بیرون آورده ...

تسع سبعین و تسعمایہ

آلات حرب و جنگ، تفنگ خورد، بیرون

می رود

سرافکنده به و بعد از تلطقات بی دریغ که

در بارق آقا میریک صادر گشته بود، سپہ

سالاری کوچسفہان را به مشارالیه عنایت ...

این سطور در نسخه کتابخانہ ملک نیست .

این سطور در نسخه کتابخانہ ملک نیست

مدت ممتددوازده سال در زندان بود، چنانچه

ده سال در زمان حیات نواب اعلی حضرت

فردوس مکانی مقید و محبوس بود

این سطور در نسخه کتابخانہ ملک نیست

بعد از شش ماه از جلوس میمنت مانوس حکم

جهانمطاع به اسم کو توال قلعة اصطخر صادر

گشت که خان احمد را از زندان بیرون

آورده ...

مهمسازی نماید

به کوچسفهان رسیده به کنار رودخانه کدوبن
فروز آمدند و خان احمد با لشکر بیه پیش از
آب سفید رود گذشته ، به قریه رودبارکی
کوچسفهان مقابل لشکر بیه پس نزول فرموده .
میقات مقاتله هر دو لشکر به موضع کدوبن
اتفاق افتاده

ثمان و ثمانین و تسعمایه لشکر بوالهوس خان
احمد شکست عظیم خورده به هزیمت رفتند
و مردم بسیار از عسکران دیار طعمه شمشیر
آبدار شدند ودلاوران بیه پس لشکر بیه پیش را
تا کنار سفیدرود تعاقب نموده .

منفعل و شرمنده گردید . اذا جاء القضى لا یرد
بالنهی چون حاکم نافذ الامر قضا سلسله ارادت
در جنباند ، ماهی را از قعر دریا به فضای هوا
رساند و مرغ را از اوج هوا به حضیض زمین
کشد ، هیچ آفریده رادر امر قدر و قضا چاره
نیست بجز تسلیم و رضا . نظم : گر شود ذرات
عالم پیچ پیچ - بافضای ایزدی هیچند هیچ
چو قضا بیرون کند از چرخ سر - عاقلان
گردند جمله کور و کر . طرفه تر آنکه ششصد
نفر جوان مکمل ، از بزرگ زاده های قزلباش در
وقت آمدن خان احمد ، ملازمت خان احمد
اختیار کرده ، همراه مشارالیه به جنگ آمده
بودند و اسبهای ایشان گل ندیده ، هر چند
خان احمد ایشان را نصیحت می کرد که شما
هنوز مهمانید و آداب جنگ گیلان را نمی دانید ،
قبول نمی کنند و از راه غیرت و انانیت پیش
می دوایند . چون مابین قریه رودبارکی و
رودخانه کدوبن برنجار عربض عمیق بود ،
جوانان قزلباش بلاتامل و تانی ، عنان ریز
شدند و جملگی عنان اختیار از دست داده ،

۷/۶۵ - مجری نماید

۱۱/۶۶ - به کوچسفهان رسید و خان احمد
نیز در آب سفید رود در قریه رودبارکی
کوچسفهان نزول فرموده

۱۱/۶۶ - میقات مقابلات (ظاهراً : مقاتلات)
لشکر به کدوبن اتفاق افتاده

۱۲/۶۶ - سبع و ثمانین و تسعمایه لشکر
بوالهوس خان احمد خان راتا کنار سفیدرود
تعاقب نموده

۲۰/۶۶ - منفعل و شرمنده گردید و حسب
الفرموده ، قرا بهادر ...

ودیعت حیات به قابض ارواح سپردند. حسب
الفرموده قرا بهادر ...

سه هزار و پانصد نفر به قید اسر در آمده بودند.
این قسمت در نسخه کتابخانه ملک نیست.

سه سطر اول در نسخه کتابخانه ملک نیست.
که مدت الحیات به نسبت جمشیدخان، ظاهراً:
نسبت به جمشید خان صحیح است

کلاب بی آب و ناب

در نسخه کتابخانه ملک نیست

در نسخه کتابخانه ملک نیست

در نسخه کتابخانه ملک نیست

پنجه

کاشانه راز - پرده راز

صحرای پسیخان

خواججه شیخ علی میر خلیل

ومیر خواججه شیخعلی میر خلیل را با

سلمان خان

سلمان خان

چرزه و پسار

بجاره پس و خوناچاومیشاوندان

ارباچیر و رزل و بجاره پس

فیکو فیالم و لیشاموندان

و چون پیرخواججه علی کلاشمی تدبیر ناقص

کرده، بیراهی نموده بود، در سر آن راه

به فرموده کامران میرزا به درجه قتل رسید و

چون مردم بیه پس از قضیه جمشید خان ...

ملامت و شامت پاسبانی صاحبان خویش می کنند

و به چندین صفت بروی شرف و

۲۳/۶۶ - هزار و پانصد نفر اسیر ...

۷/۶۷ - و به روایت شیخ محمود - تا -

آخر فصل

۴/۶۹ - چون از دیوان قضا الخ

۹/۷۰ - مدت الحیات پست به شاه جمشیدخان

۲/۷۲ - کلاب بی ابرو

۱/۷۴ سطر يك تا آخر صفحه

۱/۷۵ سطر يك تا آخر صفحه

۱/۷۶ سطر يك تا انتهای سطر هجده

۲۲/۷۷ - نتیجه

۴/۷۹ - کاشانه روز - پرده روز

۱۵/۷۹ - موضع پسیخان

۲/۸۰ - خواججه شیخ علی پسر خلیل

۵/۸۰ - ومیر حمزه بيك و خواججه خلیل رابا

۲/۸۱ - سلیمان خان

۵/۸۱ - سلیمان خان

۸/۸۱ - حرزه و بسار

۱۷/۸۳ - بجاره پس و مشاوندان

۱۹/۸۳ - ارباجر بجاره پس و ورزل

۲۱/۸۳ - فیکو و لیشاوندان

۱۰/۸۴ - و چون مردم از قضیه قتل ...

۱۶/۸۴ - ملازمت و شامت پاسبان صاحبان

خویش و به چندین صفت بروی شرف و امتیاز

۱۰/۸۵ - داشتند ، طلبد

۲/۸۶ - ارادت

۴/۸۶ - در عرض يك سال به اتفاق لشکر
 کهدم به قصد خرابی لشته نشا و لاهجان و داعیه
 تفرق و تشتت کوچسفهان ، حرکت و نهضت
 فرمودند .

۱۸۶ / از سطر نه تا شانزده

۱۰/۸۷ - خرجگیران و کنار بازار

۵/۹۸ - جهت خان احمد خان فرستادند

۲۰/۸۹ - بعد از آن

۹/۹۲ - میرزا سلیمان

۲/۹۴ - در بیان قتل آقا محمد سلطان

۷/۹۵ - به علی بيك سلطان داشت ، در موضع ...

۸/۹۵ - شش هفت هزار

۵/۹۶ - شیرزاد سلطان پیرزاهد و افیه را طلبد

۲/۹۷ - در بیان نبش قبر شاه جمشید خان

این فصل در نسخه چاپی افتاده است.

رجحان دارند طلب داشته

اراده

در عرض يك سال و شش ماه لاجرم میرزا کامران
 به داعیه تعرن و تشتت لشته نشا و لاهجان به
 کوچسفهان رفته ، به درگاه کوچسفهان نزول
 فرموده لشکر آرائی می کرد .

میان دو نسخه از نظر ترتیب عبارات اختلاف
 زیاد است ولی معنی و مفهوم یکی است .

خرجگیر و کنار بازار

جهت خان احمد خان فرستادند ، وقتی که خبر
 انهزام میر عباس سلطان و فرار لشکریان در
 بیلاق دیلمان ، به سمع خان احمد - والی
 لاهجان - می رسد ، خان احمد مضطرب و مشوش
 گشته ، ملا جلال یزدی را که سر آمدار باب تنجیم
 و قدوة اصحاب کهنانت و تقویم بودالغ گفتگوری
 خان احمد خان با ملا جلال یزدی در متن
 چاپی نیست .

بعد از سه ماه

میرزا سلمان

در بیان کشته شدن آقا محمد سلطان به اغوای
 بوسعید میر و شیرزاد سلطان

به علی بيك سلطان داشت و سپه سالاری تو لیم
 متعلق او بود در موضع ...

شش هزار

شیرزاد سلطان پیرزاهد فومنی را طلبد

گفتار در بیان نبش قبر جمشید خان علیه الرحمة
 والغفران چون شیرزاد سلطان ، محمد امین خان
 را بهرشت برده ، در مرتبه و کالت و امور امارت
 مستقل گردیده بود ، عزم آن نمود که جسد

پاك جمشیدخان را از خاک باننگ و آك كوهدم بر آورده ، به خاک رشت مدفون سازد . لاجرم به اتفاق سادات عظام و مشایخ کرام و ارباب و اشراف و اعیان ، چندین علم نمایان کرده ، به روش سوگواری و ماتم داری، روانه کوهدم شدند و در کنار اسطل که نعش جمشید خان را مدفون ساخته بودند ، نبش کرده ، جسد او را که سه سال و ده روز در خاکدان لحد مانده بود و خلل پذیر نشده ، بیرون آوردند و کفن و حنوط تازه کرده ، به تابوت گذاشتند و به اتفاق حافظان و ذاکران و قرآن خوانان ، در امام نعش جمشیدخان روانه رشت شدند و به ایصال نذور و صدقات قیام و اقدام نمودند و به آیین شرع شریف حضرت سیدالمرسلین و طریق حق حضرات ائمه المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین ، در جوار مرقد و مزار شیخ ابوجعفر به موضع استاد سرای رشت مدفون گردانیدند.

گفتار در بیان توجه علی بیک سلطان از قزوین به جانب فومن و شنیدن شیرزاد سلطان وایلغار کردن از راه ماسوله رودخان و مجملی از سانحات آن. چون سابقاً مرقوم قلم شکسته رقم شده بود که بعد از کشتن آقا محمد سلطان، سپهسالاری فومن را بنا به صلاحیت . . . بازار لیشاموندان

پنجشنبه به خراجگیر ماسوله رودخان چون بوسعید میر به علت کشتن مراد بست دیمی از شیرزاد متفری و متواری شده بود ، در این وقت از عزیمت

۱۰/۹۷ - بازار لیشاوندان

۱۱/۹۷ - پنجشنبه به ماسوله رودخان

۱۲/۹۷ - بوسعید میر از حرکت و عزیمت

شیرزاد سلطان در خدمت محمد امین خان و
رفاقت اکابر واعیان در ضمان سلامت . . .

کوه روبار

از ماسوله به راه کلیدبر ویلاقات

لوك و كبنورو دوسه روز در آن مقام آسایش

کرده، از راه لاسک و دیو رود . . .

به اتفاق پانصد کس از مردم زرمخ و مرکی

وما کلوان بهوی پیوسته

از راه ازبر و خسرو آباد به احمد سرگوراب

بنه بر کرده بود، به اصطلاح گیلانیان بنه بر

وترکان چپر گویند

که بانی بنه بروسردار لشکر فومن بود

به دست بیدخسه زرمخی کشته گشت

با نزل و علوفه . . .

به جانب رودخانهٔ پسیخان

چمنی و گسگری

لیشاموندان

سیارودکون

از راه پسیخان و کسما

اما مدعا و مطلب خان احمد از حمایت و همراهی

شیرزاد سلطان و طلبیدن پسر دیگر جمشیدخان

از درگاه پادشاه ایران، محسن خرابی گیلان

و استیصال و انهدام خاندان ایشان بود (در این

متن بالصراحه گفته است)

خاندان جمشیدخان و انقطاع و انفراق نسل

اسحاقیه از وجود این دو پسر اتفاق افتاد بیت

۱۶/۹۷ - شیرزاد سلطان و ملا زمان، در

ضمان سلامت . . .

۱/۸۹ - کوه رود [بار]

۱۰/۹۸ - از ماسوله به راه ویلاقات

۱۱/۹۸ - لوك و گیلوا از آنجا بعد ازدوازه

روز، به راه لالك و دیو رود . . .

۹/۹۹ - به اتفاق پانصد کس از مردم فومن

بهوی پیوسته

۹/۹۹ - از راه ازبر به احمد سرگوراب

۱۲/۹۹ - بنه بر کرده بود

۳/۱۰۰ - بانی و سردار عسکر فومن بود

۴/۱۰۰ - به دست سپه سالار بیدخسه کشته

گشت

۱۱/۱۰۰ - بانزول و علف و علوفه . . .

۳/۱۰۱ - به جانب پسیخان

۵/۱۰۱ - چینی و گسگری

۸/۱۰۱ - لیشاوندان

۱/۱۰۲ - سیاه رود کن (در متن به سیاه

رود کنار تبدیل کردیم)

۵/۱۰۲ - از راه کسما

۱۴/۱۰۳ - مؤلف مقدمه‌های چیده و در پرده

و با بهام تمام خان احمد خان را مسبب بدبختیهای

گیلان می‌داند

۳/۱۰۴ - خاندان سلاطین اسحاقیه و امیر

کیایه گیلان و گیلانیان گردید. بیت :

ز آتش ظلم و جفا گردید ناگهان خراب
 ملك گیلانی که خاکش بود خوشبو تر ز مشک

سر وارث ملك تا برتن است تن ملك رافتنه
 پیراهن است. سواد کتابتی که خان احمد از
 بابت اهانت و عتاب به خط خود در جواب
 عریضه شیرزاد سلطان قلمی نموده بود. چون
 سابقاً مرقوم كلك بیان گشته بود که شیرزاد
 سلطان در جنگ پسیخان تاب مقاومت امیره
 گسکر و هجوم عسکر او نیاورده محمد امین
 خان پسر جمشید خان را از دست داده ، به
 طریق انهزام از راه فیالیم ، به جانب پیربازار
 فرار نموده و از غایت خجالت و انفعال به
 نزد خان احمد نرفت ، به سید اشرف به خانه
 خواجه دلو توقف نموده بود که در خلال این
 حال و حالت غصه و ملال خان احمد او را
 طلبیده، دل آسای مشفقانه نموده ، سپهسالاری
 کوچسفهان را بدو عنایت و التفات فرموده بود.
 مشارالیه مدت دو سال به استقلال به امر
 حکومت قیام می نمود و جمعی از اعیان و
 کثیری از اجامره و اوباش و اشرار به قانون
 آن روزگار ، به ملازمت او اقدام می نمودند
 و به رعایا و زیر دستان ستم و زیادتی می
 کردند. خان احمد بنا بر صلاح فقرا و مسکینان،
 وزارت کوچسفهان را به کاس خواجه نامی که
 از اکابر کوچسفهان و در کفایت و کاردانی سرآمد
 اکفا و اقران بود ، تفویض فرمود . خواجه
 مشارالیه دست متغلبه را از گریبان مظلومان
 کوتاه کرده، تمکین بی حساب شیرزاد سلطان
 و ملازمان به قدر امکان نمی داد . لاجرم
 شیرزاد سلطان از وزیر بی نظیر رنجیده، جمعی
 از اجامره را شب بر سر او فرستاده ، به قتل

اومبادرت نمودند. چون قضیه مذکورہ ضمیمهٔ ظلم و ستم شیرزاد سلطان مسموع خان احمد - والی لاهجان - گردید ، شیرزادسلطان، از جهت اعتذار عریضه‌ای به خان احمد نوشته و خان احمد از باب اهانت و عتاب قلمی نموده براین موجب : فی الجواب ، نذر کردم که در این کتاب خودداری نکنم و آنچه حقیقت است بنویسم ، شیرزاد شرزاد، آنچه نوشتی ما فهمیده‌ایم ، اما دردی که مرا افتاده تو نمی‌دانی ، خدا و خلق می‌دانند که کوچسفهان در اصل داخل بیه پیش بود و از تسلط امیره حسام‌الدین مرحوم، داخل بیه پس شد. چند روزی که قدم ایشان در این ملک بود، اگر برای ضرورت نمی‌بود ، مردم بیه پیش گاهی که پیش ما می‌آمدند ، بتوفیق‌الله تعالی من حکم می‌کردم که از راه کوهدم بروند و بیابندمبادا که پای بیه پیشی به کوچسفهان برسد. مرا در این چند سال مهمات افتاده بود که کوچسفهان را بتو سپرده بودم. اگرچه خرابی کوچسفهان [از تو] است و شما به قول بیه پیشی « خویره خورم و خویره گردانم » سلوک نموده‌اند که من خداوندی آنها بایدم کرد . اما جانب جانب خداست و پادشاه مطلق حق تعالی جل جلاله در خلق ملک به امانت می‌سپارد و چند روزی امانت به این بنده که از همه کس به دنیا عاجز تر است سپرده و مرا جانب حق ملاحظه کردن واجب است و در قیامت حساب نعمتی که به من داده است ، خواهد گرفت . نعوذ بالله از آن روز. وظلم

تو قطع نظر از دیوان من کرده ، به مساکین
 ظلم تو به جائی رسیده که بعد از این شریک
 تو بودن در این ظلم نشاید . چون نام پلید
 معاویه در عریضه نوشته بودی ، من هم نوشتم ،
 حکم آن دارد که شریک معاویه باشم در ظلم
 و جفا که نه تنها بواسطه محبت کوچسفهان را
 از تومی خواستم که بستانم بلکه بواسطه رضای
 خدای تعالی و خوشنودی خاطر مساکین و
 فقرا که بنده خدایند نه مثل ما و تو ظالم ،
 آوازه ظلم تو به من رسیده است . گفتم اگر
 خدای تعالی عمر داده باشد ، این ثواب رفع
 ظلم تو را دریابم . اینک نوشته بودی که
 مدعیان تو به عرض من رسانیده اند و ملاحظه
 دولت من نمی کنند ، ترا غلط است . ای
 شیرزاد اگر در گیلان آدم عاقل می بود که
 سلاطین گیلان به قول ایشان عمل کنند ، این
 طور خاک بر سر سلاطین گیلان نمی شد که
 جمشید خان مرحوم را نوکران خودش خیر [ه]
 نمی کشتند . و من هم از شومی نوکران
 خود ، دوازده سال دوساق پادشاه ایران بودم
 و الحال اینها هم پسران ایشانند و دیوانه خیر [ه]
 چندند . آنکه سپه سالار لاهجان است ،
 تو می دانی که چه نوع جانور است . و آنکه
 سپه سالار دیلمان است ، به کیر خرمرنگ (؟)
 می ماند . دعوی عقل می کند اما چاشنی عقل
 ندیده است . تتمه دیگر را که من دارم تو
 می دانی . بلکه آدم عاقل از امرای من کیست
 که تو بهتان به من می بندی که من سخنان
 دشمنان تو گوش کرده ام . ای شیرزاد عاقل همین

صدرالاسلام منست که پیش شما است . خدا از چشم بدنگهدارد . من صاحب مشورت کی داشتم که به قول او عمل کنم . اما تو پادشاه ندیده‌ای ، مرا این دراز نفسی لازم شد و اگر به مشافهه این سخنان به تو می گفتم فی الجمله شرم می آمد ، چه در کتب دیده‌ام که نوشروان وقتی که با زوجه خود خلوت می کرد ، اگر نرگس در آن خانه می بود ، پرده بر روی او انداختی که به چشم آدمی می ماند . ای شیرزادا مردمانی که آدمی سیرت بوده ، حیا داشته‌اند ، چنین بوده‌اند . اگر کافرهم بوده‌اند باوجود مسلمانی ما و تو ، بین از حیای ایشان تا به بی حیائی ما چه مقدار است . بهمه حال چیزی چندنوشتیم ، فهمنده‌ها می فهمند ، اگر چه آتش در سنگ نمی گیرد ، با وجود آنکه سنگ معدن آتش است . پس من چکنم خدای چنین آفریده است . قطع نظر [از] چراغ داری پیش کوران کرده . حضرت شیرزاد سلطان ! حقیقت این است که قربه الی الله تعالی می خواستم که کوچسفهان را از تو قطع کنم و به اینجا رسیده بود که روز یکشنبه یا دوشنبه یوم التحریر صاحب منصب دیگری باشد به سجده شکر خدا و شرایط تعظیم ما ، اگر به فرموده حق جل و علا عمل کنم ، از سایه خدایم تا به گیلان آمدن ان شاء الله تعالی به خیر باشد به عقل خود موقوف داشتیم نه به مشورت دشمنان تو . من از زبان درویشان شنیده‌ام که از عالم بالا بواسطه ظلم زبردستان دولت از تو گرفته‌اند . بیت: غم زبردستان بخور زینهار -

بترس از زبردستی روزگار. فی الجمله متالم
شدم حقا وحقا چرا که به همه حال به کار ما
می آمدی. حضرت شیرزادا تو پادشاه ندیده‌ای!
يك عقل دیگر اینکه با قرار گرفتن رشت،
مصلحت ما اینست که کوچسفهان را از تو به غیر
ندهم. ای جوان عاقل! الکائی که دو وارث
دارد، تایکی نشود چون قرار می گیرد؟ این
است هزار کتاب از افواه شنیده‌ام که پیر حسن
خوناجائی از تو رنجیده طور است. زنهار
که با درویشان به ادب باشی و نوعی کنی که
لایق ایشان باشی. نظم: به آزار مردم دلیری
مکن۔ که آزرده گردی ز چرخ کهن.

گرچه حیف بود که این نصیحت به تو بنویسم،
اما چونکه به کار ما می آمدی، نوشتم. قدر
این نصیحت بنار و دل از کوچسفهان بردار.
بر ما قربة الی الله واجب شده است، بواسطه
صلاح فقرا کوچسفهان را از تو گرفتن، نه
بواسطه خواهش نفس و هوا. من دولت و
عنایت از حضرت جل و علا می خواهم نه
بوسیله عمرو وزید و شیرزاد و دیوزاد و
پلنگزاد. بیت: درگه خلق همه بند و فسون
است و فسوس۔ کار درگاه خداوند جهان دارد
و بس. آن اول سخن و این آخر سخن.
مرا حضرت حق تعالی از کرم کامل خود رتبه
معقول فهمی و معقول نویسی بدهاد والسلام
علی محمد و آله الامجاد.

گفتار در بیان آمدن ابراهیم خان و شیرزاد
سلطان به جانب بیه پس به رفاقت سرداران
بیه پیش

حاصل کلام آنکه ، خان احمد والی بیه پیش
عرضه داشت به نواب درگاه سلیمان جاه ،
سلطان محمد شاه نوشته و مبلغی به ارکان
دولت قاهره تقبل نموده، محراب بیک ایشک
آقاسی دارالحرم نواب قمر احتجاب مهدعلیا
مریم بیگم رابه درگاه جهان پناه فرستاده ...

ملاجان

شکالی کورا

میر عباس

میقات مقاتله

وجود یاغی و مخالف

از راه پیش رودبار به جانب فومن

به سر راه کلاشم

بعد از انقضاء شش ماه

سپه سالار لاهجان

لیشاموندان

پیر محمد خواجه علی

راه خواجهان فیکو

پای چنار

ار قساوت قلب و بی رحمی حکم به قتل
جمهور اسیران فرمود. از جمله اساراملک میر
- برادر کیا رستم خمایی - را که در سلک
ملازمان محمد امین خان انتظام داشت و در
جنگ مذکور اسیر پنجه تقدیر شده بود ،
جمعی از ارباب و متمولان رشت به شفاعت
آمده ، موازی چهار خروار ابریشم شعرافی
خون بهای او دادند ، قبول نکرد و ازسورت
غضب و خشم و کین جلی و غریزی بیت :

۶/۱۰۴ - بعد از آن خان احمدخان - والی
ولایت بیه پیش - رقعهای به درگاه سلطان محمد
خدا بنده نوشته ، محراب بیک ایشک آقاسی
نواب تقدس احتجاب مهدعلیا مریم بیگم را
به درگاه فرستاده ...

۱۹/۱۰۴ - ملاحان

۶/۱۰۵ - شکال گوراب

۱۳/۱۰۵ - امیر عباس

۱۵/۱۰۵ - میقات مقابلات

۱۸/۱۰۵ - وجوه مخالف

۸/۱۰۶ - از راه رودخانه به جانب گوراب
فومن

۱۰/۱۰۶ - به موضع پیش رودبار کلاشم

۵/۱۰۷ - بعد از چندگاه

۷/۱۰۷ - سپه سالار

۴/۱۰۸ - لیشاوندان

۱۲/۱۰۸ - پیر محمد علی

۱۷/۱۰۸ - راه خواجهان [و] فیکو

۲۲/۱۰۸ - پای چناله

۱/۱۰۹ - حکم به قتل جمهور اسیران فرمود
و سیصد سر از کشتگان ...

خشم و کین وصف بدانست و دادن - هر که دارد
خشم و کین هست از بدان . حکم به قتل آن
جوان یگانه کرده ، دلهای آشنا و یگانه را
از خود رمانید و بعد از اطفای حدت و حرارت
سیصد سر از مقتولان صحرای پسیخان ...

گفتار در بیان عزیمت شیرزاد سلطان به جانب
زرمخ و صادرات آن حرکت بعد از چند وقت
که فصل بهار و استوای لیل و نهار بود ،
شیرزاد سلطان با کین پلنگ و خشم نهنگ
قصد جان و خرابی عمارت و اعیان ...

لیشاموندان

و علی بیک سلطان براسبی که از پیرغیبخان
حاکم طارمین به مبلغ یک صد و بیست تومان
ابتیاع نموده بود سوار شده جریده بیرون
می رود

عمارت و اعیان

ترك اسوار نام شکالی گوراب
و هفته دیگر

به موضع پسیخان

محلات نزدیک

توقف نمودند و خود به ولایت زرمخ و تنیان
به سیر و شکار اشتغال می فرمودند

ملك خلیل

ملك حسن بیک و ملك اسد بیک

در بالای تپه خرجگیر

خان احمد بنابر عداوت قدیمی و جدیدی که
به خاندان سلاطین اسحاقی داشت و از اختلال
زمان دولت مظفر سلطان الی الآن بروشی که
درین تذکره مرقوم شده در مقام اندراس و

۱۰/۱۰۹ - بعد از چندگاه شیرزاد سلطان
قصد جان و خرابی عمارات داعیان او کرده ...

۱۳/۱۰۹ - لیشاوندان

۱/۱۱۰ - علی بیک مشارالیه جریده بیرون
رفت

۳/۱۱۰ - عمارات داعیان

۸/۱۱۰ - ولؤمان شکال گوراب

۹/۱۱۰ - و روز دیگر

۱۳/۱۱۰ - موضع لیشاوندان

۱۷/۱۱۰ - بلوکات نزدیک

۲۲/۱۱۰ - توقف نموده ، گاهی به سیر
و شکار به بیلاق حرکت می نمودند .

۱۵/۱۱۱ - ملا خلیل

۶/۱۱۱ - ملك حسن و ملك اسد

۱/۱۱۲ - در خرجگیر

۱۰/۱۱۲ - خان احمد خان ملك عنایت ...

انهدام اساس سلطنت ایشان بوده ملك عنایت...
صدای شست

و محمد امین خان را بیرون آورده از قصبه
ماسوله تا تخت بنکیان بدوش گرفته ...

کلیدبر به ییلاق نوک و کنبور

خلعت فاخره و شمشیر طلا و چهارقب مرصع
و مرسوم و مواجب و منصب و مراتب

و میر عباس سلطان بعد از فرار شیرزاد سلطان
و ابراهیم خان لشکر لاهجان ...

میانه پسران جمشید خان و وکلای ایشان
به صحرای توت الم مابین قریه کوشه لوندان و
سنگجار

خانههای خواجه عبدالرحمن خازن روز
پنجشنبه

و جسد او را در مزار ابو جعفر و جوار مرقد
مفرت آثار جمشید خان مدفون ساختند .

بازار روز پنجشنبه که در گوراب پس از بر

معین و مستمر فرموده مابین محال کلست و لیلکام
و بوئین دکانها فرموده ، بازار گاه قرار داده و آن
بازار و آن صحرا را به علی آباد موسوم گردانید،
حکم فرمود که روز پنجشنبه عموم خلایق از
گیل و طالش فومن و شفت و غیره بازار آمده
به داد و ستد و خرید و فروخت اشتغال نمایند
و پشته دوران که قدیم خرابه بود

صحرای پسیخان

سالوستان

قلمی نموده به پایه سربر اعلی عرض نمود
سواد عربضه خان احمد والی لاهجان عرضه

۱۷/۱۱۲ - صدای شفت

۲۰/۱۱۲ - محمد امین خان را بدوش
گرفته ...

۲۱/۱۱۲ - کلیده بر به ییلاق لوک و کیلور

۱۳/۱۱۳ - خلعت فاخره و مرسوم و مواجب
و منصب و مراتب

۵/۱۱۶ - میر عباس سلطان لشکر لاهجان...

۷/۱۱۸ - میانه او و علی بیک سلطان

۱۸/۱۱۹ - بصرای کوشه لوندان

۶/۱۲۰ - خانه عبدالرحمن

۱۴/۱۲۱ - روز یکشنبه

۱۷/۱۲۳ - جسد او را در مزار شاه جمشید
خان مدفون گردانیدند

۹/۱۲۴ - بازار روز پنجشنبه را که در از بر
رودخان

۱۰/۱۲۴ - مقرر و معین فرموده ، به علی
آباد موسوم گردانید و مقرر نمود که جمهور
ملازمان و معتبران و مشهوران و منصب داران
حوالی که خرابه قدیم بود

۶/۱۲۶ - رودخانه پسیخان

۱۳/۱۲۶ - سالوسیان

۱۲/۱۳۰ - قلمی نموده ارسال نمود

داشت غلام خانوادۀ عتبه عليه احمدالحسيني بدرگاه انجم سپاه کيخسرو مرتبت فریدون معدلت جمشیدرتبت، کیوان رفعت، خورشید طلعت، ناهید بهجت، مشتری سعادت، عطارد فطنت، برجیس منزلت، رستم شجاعت، افراسیاب صولت، آسمان علو، گردون سمو، سکندر ظفر، دارافر، کشور گشای، حصارگیر، نظم: بدولت جوان و بتدبیر پیر - باجداد و امثال شاه و امیر، هادی لشکر اسلام، پناه طایفۀ انام، رافع اعلام دین مبین، سایۀ خدای آسمان و زمین، برگزیدۀ حضرت رب العالمین شاه عباس پادشاه. بعد از ادای دولت قاهره باهره آنکه نواب اعلی را به دستور شاه جنت مکان امرائی که بعضی اوقات در عرض مصالح ملک گستاخ باشند نیست چه اگر اینطور سخنان کسی به ایشان نویسد معروض توانند داشت و جواب عریضه حاصل نموده بصاحب عریضه رسانده مثل بهرام میرزای مرحوم برادری و شاهزاده سلطانم همشیره ای در قید حیات نیستند که مثل همایون پادشاه را می خواست گرفته برادرش بسپارد ایشان در میان آمده گفتند که حرمت سلطان صفی رحمه الله را می بری چنین مکن و آن ارادۀ شاه جنت مکان را باطل ساختند پس بنابراین حالت مثل بنده کسانی که در عرض احوال خود عاجز شوند، ایشان را به عریضه گستاخی می باید نمود. غرض از این گستاخی آنکه طرف بی لطفی نواب اعلی را نسبت به بنده به اقسام و انواع می گویند، از جمله بنده صبیۀ ضعیفۀ ای دارد که

اگر اطفال دیگر به شیر مادر پرورش یافته باشند او به خون جگر پدر پنج شش ساله شده مطمح نظر و علاقه باطن و ظاهر آنست که اگر بزرگتر شود نصیب درویش زاده متقی حلال خوری باشد که دعای او نتیجه آخرت امهات باشد . می گویند که در خلوت مذکور می شود که برای پادشاهزاده عالمیان حاشا لیاقت دارد و خوش آمدگویان بعضی بواسطه دشمنی بنده و جمعی دیگر به متابعت قبول سلاطین تحسین این قول می کنند . پادشاهها - ظل الها چون از پرده حجاب بدر آمده باشد امید عفو دارد . پادشاه جوان مثل پادشاه را فرزند کار آمدنی آنست که بعد از چهل - سالگی پدر متولد شود که چون پسر بسر حد کمال رسد و والد بزرگوارش ترك سلطنت تواند کرد و باو گذاشت والا هسان نزع که در دیگر ورثه ملك اندیشه می کنند در ولد مسد چندان می باید کرد . کدام جوان نو رسیده پادشاه وارث است که سلطنت را برای خود نخواهد . بنده را هم اتفاقا اگر زندگن باشد ممکن است که بیست سال دیگر زنده باشد چه مردمی که در سن پدر بنده اند هنوز در گیلان هستند و بنده را پنجاه و هفت سال از عمر گذشته اگر به هواداری داماد خود منتهم گردد و یا بتأیید قضایای عالم مفتیان پسر پادشاه را برداشته به گیلان آورند عباداً بالله بنده را جز اطاعت داماد خود و شرکت اهالی فتنه چه علاج است و اگر فتنه او به این مرتبه نرسد و مثل اسمعیل میرزای مرحوم در نظر پادشاه

شود حال بنده وضعیفه ام چون خواهد شد .
 دین پناها اگر غرض پادشاه آنست که بیرخصت
 پادشاه این فقیره نامزد کسی نشود حقا که در
 این دیار آنطور کسی که لیاقت داشته باشد
 نیست و اگر باشد هم محالست که بیرخصت
 نواب اعلی نامزد کسی بشود و مشارالیهانوز
 طفل است و به طلب علم و قرائت قرآن
 مشغول و ده سال دیگر تزویج و تبعیل را باو
 نسبتی نیست و وصی بنده نواب اعلی است و
 بوالده مغفوره که ولی نعمت بنده بود چنین
 وصیت شده بود و قرار کرده بودم که هر که
 جانشین پدر باشد وصی بنده هم اوست .
 عاقبت هرچه امر نواب اشرف باشد به عمل
 می آید . در اثنای بی لطفیها این شفقتها مناسب
 نیست . به بندگان درگاه واضح باشد که خلیل
 بیک ملازم بنده مضمون حاشیه پروانه نواب
 اعلی را به بنده فهمانیده . خدا بر عمر و دولت
 و غمخوارگی نواب اعلی برکت کناد . بنده
 را سی سال عمر در یتیمی و عیار پیشگی
 بسر رفته ، خیال می کردم بدگویان که غیبت
 مرا عرض کرده اند این را هم عرض کرده
 باشند و حقیقت بنده بنواب اعلی ظاهر شده
 باشد اما حیف که نواب اعلی این غلام را
 زیاده از آن خر و جاهل و ابله تصور نموده اند .
 این هم از زبونی طالع باش گو ، دیگر چه
 گستاخی نماید ظل ظلیل مخلد و مؤبد باد .
 جواب عرضه داشت خان احمد که منشیان
 عطارد نشان قلمی نموده ارسال داشته بودند
 منشیان دیوان اقبال آشیان بر نقیض مطالب و

مدعیات خان احمد فصلی چند انشا نموده در جواب وی رقم نموده اند فصل بالخیر که سیادت و سلطنت پناه ، حشمت و شوکت دستگاه ، عظمت انتباه عالیجاه عمدة الحکام الکرام عمی نظاماً للسيادة والعظمة والحشمة والاقبال خان احمد حاکم گیلان بیه پیش مطالعه نماید بر آن سیادت و سلطنت پناه ظاهر باشد که عرضه داشتی که به خط خود نوشته شرحی چند که در هر باب معروض داشته بود بعرض اشرف رسیده لازم گردید که هر یک از آن مقدمات را به جواب باصواب مقرون گردانیم. اگر آن سیادت و سلطنت پناه سی سال در یتیمی و عیاری عمر عزیز صرف کرده باشد الحمد لله تعالی که نواب همایون ما در کوچۀ عیاری و وادی طراری نکوشیده و ندویده و مهسات ما بسحض توکل و تائیدات الهی از پیش رفته حضرت رب العزة عز شأنه زمام اختیار سلطنت و پادشاهی و مهام خلافت و امور شاهنشاهی را به عون عنایت نایبشاهی در قبضۀ اقتدار ما نهاده . منطوق اطاعت و بندگی را به رتبه سلاطین روزگار استوار کرده و نقش هر آرزو که در ضمیر الهام نایب نواب همایون ما منقش و مرتب گردیده است و مشقتی از روت برداشته است به سینه پنهان جلوه گر گردانده و چون از جامان و آیت و کرامتیم مظهر آما هر کس که در مقام نفقت و مرحمت در می آیم باطن ما نیز مثل ظاهر است و خدنه در باطن ما نیست و از هر کس که مزاج اشرف منحرف گردد بر حق اقبال

بیزوال احتیاج به تزویر و فریب نیست در تنبیه و تأدیب . غرض که آنچه سفارش و اعلام نموده بودیم بنا بر مراعات خویشی و قومی و حقوق آباء و اجداد عظام و حسن خدمات و یکرنگی و یکجهتی آن خان عالیشان است نه آنکه او را خر و جاهل و بسی عقل تصور نموده ، در مقام تزویر و فریب در آمده باشیم . اگر از روی انصاف و کمال دانش تأمل و تعمق نماید بر آن خان رفیع مقام ما عقل و کیاست و حقیقت صدق این مقال ظاهر و مبین می گردد . اولاً در عریضه مندرج شده بود که در ملازمت نواب اشرف مثل امرائی که در خدمت خاقان جنت مکان علین آشیان بودند و در صلاح ملک سخنان معروض می-داشتند نیست که مدعا و حکایت همچنان خان عالیشان را به عرض رسانیده و جواب ناصواب حاصل نموده بدیشان اعلام نمایند و مثل بهرام میرزای مرحوم برادری و مثل نواب مرحومه شاهزاده سلطانم همشیره ای در قید حیات نیستند که در سخنان مصلحت آمیز و استخلاص سلاطین و انجام مهام خوانین روی زمین ، حکایات عرض نموده جرأت و گستاخی توانند نمود این مقدمات تمامی لانسلم چرا که اکثر مقربان و امرای درگاه عرش اشتباه همه در خیر و شر بهتر از آن جماعتند که در زمان جنت مکانی در مجلس بهشت آئین ارم تزیین محرمیت ایشان از آن جماعت بیشتر است و بلا حجاب مطلب و مدعا و مطالب و مقاصد جمیع عباد را بذروه عرض می رسانند . آن

سیادت و سلطنت پناه چه حکایت و سفارش به ارکان دولت نوشتند که ایشان در عرض آن مساهله نموده باشند و اگر مثل بهرام میرزای مرحوم برادری نداریم مثل آن خان عالیشان عمی داریم که به نصایح دلپذیر و تدابیر بی نظیر واقف و آگاه می سازند و اگر نواب مرحومه همشیره نداریم الحمدلله و المنة که مثل نواب آفتاب نقاب تقدس احتجاب همشیره ای داریم که رحمة للعالمین و باعث رفاه حال مسلمین است و اقتدار و عزت و اعتبار و حرمت نواب مشارالیه در خدمت و ملازمت نواب اشرف اعلی زیاده از نواب مرحومه است که در خدمت نواب جنت مکانی بود . ثانیاً معذرت که در باب لیاقت طيبة رفیعه و رضای آن خان در تزویج او به جهت فرزند اعز برخوردار ، نورحدقة جهاننداری و نورحدیقه خلافت و شهریاری به دلایل و براهین نوشته بودند از مضامین بعضی از آن طول امل و بعضی از آن حالت بیحاصل مفهوم گردید . ای خان عالیشان صاحب رأی باتدبیر فرزند نواب همایون ما سه چهار ساله و صبیة رفیعه ایشان مثل او این چه دلیل قاطع و برهان ساطع است که در باب دو طفل بیکدیگر در رشته تحریر در آورده اند . غرض از این مقدمات که در این باب بیان فرموده اند همان حکایت قزوینی است که شخصی روزی يك طبقه نعل اسب در راه یافته و به خانه خود آمده ، شروع به کندن در خانه می کند . همسایه از وی می پرسد که سبب کندن در خانه چیست . گفت

يك طبقه نعل یافته‌ام و سه طبقه دیگر خواهم یافت واسبی خواهم خرید واز این در درون نمی‌رود، درخانه‌ها می‌سازم . همسایه او گفت که من کدخدا خواهم شد و فرزندى به هم خواهد رسید و به این در خانه بازی خواهد کرد ، اسب تو او را لگد خواهد زد و از این جهت فیما بین ایشان نزاع و جنگ بهم خواهد رسید . هر گاه این دو وصلت به هم رسد و فرزند نواب همایون مابدان مرتبه رسد که مفسدان او را گریزانیده به گیلان آورند و او سلطنت ایران را گذاشته بدیشان پناه آورد و آن سلطنت و سیادت پناه در مقام حمایت درآمده اطاعت نمایند چنین باش گو . ای عم بزرگوار غرض از این اراده بگیر و مقدمه منظور نظر کیمیا اثر ما است و اصلاً غرض و مدعای دیگر نبوده نیست . اول بجهت خاطر علیه نواب تقدس احتجاج ناموس العالمین است که چون فرزندى عزیز را به فرزندى قبول نموده و صبیۀ معظمه آن سیادت و سلطنت پناه همشیره زاده نواب مشارالیه‌ها است و از کمال شفقت و محبت که به نواب مومی‌الیه‌ها واقع است، می‌خواسته که همشیره زاده نواب علیه نامزد نواب اعز برخوردار کامگار بوده باشد و دیگر بنا بر شفقتی که درباره آن سیادت و شوکت پناه داریم اراده آنست که بر عالمیان ظاهر شود که مجدداً آن سیادت و سلطنت پناه عالیجاه را منظور نظر شاهانه فرموده، تجدید مواصلت و مؤالفت نموده‌ایم تا عادی و اضداد و اهالی فتنه و فساد را من بعد راه بدگویی و

فتنه جوئی نبوده باشد و خاطر آن سیادت و سلطنت پناه بوادی اندیشه دیگر افتاده بعضی چیزها در سویدای خاطر خود جای داده اند که هرگز در مخیله نواب همایون ما خطور نکرده. ای خان عالیشان رفیع مکان اگر نواب همایون ما را چیزی دیگر در خاطر بوده باشد و خواهیم که بدین وسیله صورت دهیم، بر عالمیان ظاهر است و بر شما نیز ظاهر باشد که از اول طلوع آفتاب نصرت آیات هر اراده که در خاطر خطیر نواب همایون ما خطور کرده، به توفیق الله تعالی بی حیا و تزویر به محض توفیق ملک قدیر صورت یافته اصلاً طول امل به خود قرار نداده تزویری نکرده ایم که بعد از قرنی به عمل آید و ثانیاً آنکه نواب همایون ما وصی آن خان عالیشانند اگر فرزند ذکور نیز داشته باشد و به نواب والده مرحومه ام نیز آن وصیت کرده بودند، عرض نموده بود که با وجود کیاست و فراست و عیار پیشکی ایشان، عجب که غافل از این معنی افتاده اند که مهام سلطنت و شهر یاری و امور خلافت و جهان داری در قبضه قدرت الهی است و از دیوان کرامت نشان توتی الملائک من تشاء و تنزع الملائک لمن تشاء عطا می شود. تا منشور خلافت و پادشاهی و دیباچه سلطنت و شاهنشاهی به طغرای غرای تو من تشاء و تنزع الملائک من تشاء مزین و محلی نمی گردد. وصیت و تفویض سلطنت باعث وراثت تصرف مملکت نمی شود و آنکه نوشته اند که جمعی بنا بر دشمنی غیبت و بدگوئی آن سیادت و شوکت

پناه نموده‌اند ، به آن سلطنت و سیادت پناه
ظاهر بوده باشد که هیچکس را حد آن
نیست که در مجلس بهشت آئین حرف بدی
در باب احدی تواند گفت . خصوصاً آن
سیادت و سلطنت پناه را نیکی و بدی خوانین
وسلاطین پوشیده نمی‌ماند و احتیاج به تصریح
و بیان نیست . چنانچه شیخ مصلح‌الدین
شیرازی علیه‌الرحمه فرموده‌اند . نظم : اگر صد
عیب دارد مرد درویش - رفیقانش یکی از
صدندانند و گریک ناپسند آید ز سلطان - ز اقلیمی
به اقلیمی رسانند . در این ابواب آنچه به صلاح
حال اقرب و اصوب دانند به عمل آورند .

قریه بیاجک

و طالش کولی سپهسالار دیلمان و شاه ملک
سپهسالار رانکو و کیا جلال‌الدین محمد
سپهسالار گوله و کیسم و خرگام
با سیصد تومان موجب به قید حیات به او
عنایت و احسان فرمودند

اهالی حرم

پادشاه عالم

کام دل می‌گذرانید و همیشه به سیر و شکار و
چوگان بازی و قبق‌اندازی اشتغال می‌نمود و
از بازی چرخ خبردار نبود که شاطر ...

به زنجیر غضب شاهی گرفتار آمده امیره را
به محراب خان قاجار و علی خان به شاهوردی
بیک یساول صحبت دوساق نمودند .

تعیین نمودند گفتار در بیان آمدن شاه ملک
سلطان به امارت بیه‌پس و به قتل رسیدن مصطفی
سلطان و عصیان شاه ملک سلطان . چون شاه

۹/۱۳۱ - قریه شاجیک

۱/۱۳۳ - و طالش کولی و کیا جلال‌الدین
- سپهسالار دیلمان -

۱۱/۱۳۴ - با سیصد تومان موجب به -
مشارالیه عنایت و احسان فرمودند .

۱۴/۱۳۴ - [حرم خان]

۶/۱۳۶ - پادشاهم

۱/۱۳۷ - کام دل می‌گذرانید که شاطر ...

۸/۱۳۷ - گرفتار زنجیر قهر و غضب شاهی
گشته دوتساق و امیر قیدشاهوردی بیک بایرلو
و محراب خان قاجار شدند

۱۳/۱۳۷ - حکومت تعیین نمود . شاه‌ملک
سلطان

ملك سلطان

به اتفاق روانه عراق شدند

حکم اول عمل نماید ...

به جوار رحمت ایزدی به دارالقرار پیوست
و چون جمشید خان را دو پسر بود یکی در
گنجه و یکی در صفاهان به اجل طبیعی وفات
یافتند نسل حکام اسحاقی به موت ایشان منقرض
و منقطع گردید . بیت .

شاه رضا

و متعلقان علی خان را که به نوا معین شده
بودند از طالشستان فومن به دست آورده ،
به ملازمان حسین خان ...

قلعه شندان

خشکه دهنه

بعد از انصراف حسین خان به جستجوی شاه
ملك پرداخته سعید بیک فومنی و امیر خان
روپشی را در ولایت خممام به طلب شاه ملك
روانه نمود .

بنزد علی خان در رشت آوردند.

همراه سعید بیک و امیر خان متوجه رشت
گردید او را به خانه بوسعیدمیر فراه فرود
آوردند و به علی خان خبر رسانیدند علی خان
امر نمود که کامران ...

امیرخواند طالش شفت و برادران و بنی اعمام
شکار زنگل سیا رود کون و پیر بازار
جانباز سلطان

ملکان و کدخدایان گشته روخان و قلعه روخان
جنگل کردی

روز دوشنبه بیست و دوم

۵/۱۳۸ - به اتفاق روانه شدند

۱۵/۱۳۸ - حکم اول عمل نماید ...

۱۸/۱۳۸ - به جوار رحمت ایزدی پیوست
نظم

۷/۱۳۹ - شهرضا

۱۳/۱۳۹ - و متعلقان را به ملازمان حسین

خان و معتمدان علی خان سپرده

۳/۱۴۰ - قلعه شندان

۱۰/۱۴۱ - خشکه دهنه

۱۱/۱۴۲ - بعد از انصراف حسین خان

پیروی نموده و سعید بیک فومنی را در بلوک
خممام به طلب شاه ملك فرستاده

۱۴/۱۴۲ - پیش علی بیک آورد

۴/۱۴۳ - همراه سعید بیک مومی الیه متوجه

رشت گردید و علی خان امر نمود که کامران ...

۱۶/۱۴۵ - امیرخواند طالش و بنی اعمام

۳/۱۴۶ - شکار جنگل سیا رود کون پیر بازار

۱۵/۱۴۸ - جان نثار سلطان

۹/۱۴۹ - ملکان و کدخدایان طالش فومن

۱۱/۱۴۹ - جنگل کردی

۴/۱۵۲ - روز شنبه بیست و دوم

ملا سالار شنیانی
 امیر کونه خان سارو اصلان را
 خانه ملاسلارتیان
 تتف رودماسوله
 تمامی طالش فومن و گسکر
 علی جان
 علی خان و جمهور دوساقان
 علی جان
 داری
 ده ماه و هیجده روز
 به دارالسلطنه قزوین به سجده پادشاه روی زمین
 رسیدند و از بندگان اقدس نوازشات و تلافیات
 یافته به مناصب لایقه سرافراز گردیدند .
 ابوسعید چپک و میر فتحی و سلطان ابوسعید
 رانکوئی و غیر آن
 سهراب بیک ولد کیارستم و میر اشرف
 ء
 شب چهارشنبه بیست و دوم شهر محرم
 کوزیو کلو
 چینی
 به دیلمان
 سمم بست
 کریجان
 سمم بست
 رؤسای چپک و اژدر
 محال ننگ و بجاره پس
 سپهسالاری اشکور و سمم و توابع
 شروع در کندن دیوار و گرفتن حصار

۶/۱۵۲ - ملا سالار تنیانی
 ۸/۱۵۲ - امیره گونه خان سالار و اصلان را
 ۴/۱۵۳ - خانه ملا سالار
 ۷/۱۵۳ - تتف رودماسوله
 ۱۳/۱۵۵ - تمامی طوالش گسکر
 ۱۸/۱۵۷ - علی خان
 ۲۲/۱۵۷ - و علی خان و جمهور و شاقان
 ۶/۱۵۸ - علی خان
 ۱۳/۱۵۸ - دارد
 ۸/۱۵۹ - دو ماه و هیجده روز
 ۲۰/۱۶۲ - متوجه گیلان گردیدند
 ۵/۱۶۳ - ابوسعید چپک و غیر آن
 ۱۳/۱۶۳ - بهرام بیک ولد کیا رستم و میر
 فتحی
 ۱۹/۱۶۴ - شب چهارشنبه دوم شهر محرم
 ۴/۱۶۵ - کوزبنو کلو
 ۵/۱۶۵ - چگینی
 ۹/۱۶۵ - به لاهجان
 ۱۰/۱۶۵ - سمم
 ۱۹/۱۶۵ - گرجیان (= کریمان)
 ۱/۱۶۶ - سمم پشت
 ۸/۱۶۶ - رؤسای چپک
 ۹/۱۶۷ - محل ننگ و بجاره پس
 ۱۵/۱۶۷ - و سمم را با سپه سالاری آن
 حدود
 ۱۵/۱۶۹ - شروع در گرفتن حصار

۱۰/۱۷۰ - چگینی (= چینی)

۱۱/۱۷۰ - ده هزار

۱۶/۱۷۰ - کارگیا علی حمزه و رامیدن تلاش

نام سنگ تفنگ خورده

۴/۱۷۱ - روانه بیه پس شدند . چون

۱۰/۱۷۱ - آنها اعلام کرده

۳/۱۷۲ - اقتباس ارتفاع ظلم او اثر کرده،

کارگیا فتحی که نسبت قومی به علی خان داشت

و سالها ملازم شاه عباس بود ، در این سال از

ملازمت اردو و ترددات به تنگ آمده و به منزل

و مقام خود آمده به دهقنت و زراعت قیام

می نمود . جمعی کثیر از مردم زرمخ ...

حمنی

دو هزار

کارگیا علی حمزه در میدان تلاش نام و ننگ

تفنگ خورده

روانه بیه پس شدند . گفتار در بیان قتل عام

اهالی لشته نشا حسب الحکم بندگان اشرف .

چون

انهاء و اعلام کرده

آفتاب ارتفاع ظلم و ستم او با رعایا و کافه

برای مدت پنج سال امتداد یافته بود . گفتار

در بیان یاغی شدن کارگیا فتحی فومنی و

به قتل رسیدن او به اتفاق اوباش و اشرار

و جمعی . چون کارگیا فتحی مذکور

نسبت قومی به علی خان داشت و بعد از

اختلال احوال علی خان ، سالها ملازم

نواب اعلی بود و سالی چند شبلات و

فرضات تولم و فومن و توابع به ضبط و کلای

او مقرر بود ، لاجرم ادبار روی به او آورده

بود . از ملازمت اردوی معلی و ترددات عالم

بالا به تنگ آمده ، به مقام و مکان خود آمده،

اوقات به دهقنت و زراعت و مشقت می -

گذرانید . اتفاقاً در فصل تابستان بر سر آب

مزارع با ادنی نوکر خود به نزاع می افتد و

آن نوکر حق شناس چوب حواله او می کند .

از قضا سرچوب به روشنائی چشم او خورده،

از حالت بصارت افتاده ، ضایع می شود .

کارگیا فتحی مذکور بعد از صدور این قضیه

به تظلم پیش اصلاان بیک آمده عرض می کند

که نوکر تو چنین ذلت و خواری با من کرده

است . اصلان بيك ملتفت احوال او نشده ،
غوررسی که حقیقه لازم بود نکرده ، دانسته
اغماض عین نمود . دراین ولا جمعی کثیر از
مردم زرمخ ...

سلام نوروزی ، میرزا عبدالله - پسر میرزای
عالمیان -

پنجم شهر صفر ...

و کیسه کیسه به ملازمان خود داده

بیست و هفت روز

بیست و يك نفر

و تمامی سپهسالاران و اصول و اعیان ولایت
بیه پس به رفاقت بهزاد بيك و اصلان بيك و
سایر عمال با قصبه ماسوله به استقبال میرزای
عالمیان مسارعت و مبادرت نمودند و در
خدمت نواب میرزائی داخل فومن شدند .

و حقیقت یاغی شدن کارگیا فتحی و خونریزی
اصلاح بيك ...

وزارت فومن

میرزا مسعود فراهانی

نویسنده

سعید بيك فومنی

ابن عم خود

مخارج امرای خراسان باز رسیده

مرسومات عساکر

محمد قاسم بيك تبریزی

قلمی نموده ، مبلغ هفت هزار تومان تبریزی

بود ، سیصد تومان

معمد امین سپرده بواقی مایعرف را به صیغه

۱۶/۱۷۴ - سلام نوروزی پسر میرزای
عالمیان

۱۸/۱۷۴ - پنجم شهر ...

۲/۱۷۵ - و کیسه به ملازمان خود داده

۱۰/۱۷۶ - بیست روز

۶/۱۷۷ - هجده نفر

۱۸/۱۷۷ - و تمامی سپهسالاران و اکابر و
اعیان به اتفاق داخل فومن شدند

۲۰/۱۷۷ - و حقیقت ظلم و خونریزی اصلان
بيك ...

۲/۱۷۹ - وزارت قصبه فومن

۵/۱۸۰ - میرزا مسعود

۶/۱۸۰ - نویسنده

۷/۱۸۱ - سعید بيك

۱۱/۱۸۱ - قوم خود

۱۲/۱۸۱ - حواله کرد

۱۷/۱۸۲ - مخارج امرای خراسان رسیده

۱۴/۱۸۳ - رسومات عساکر

۱۳/۱۸۵ - محمد قاسم بيك

۱۰/۱۸۷ - قلمی نموده مبلغ سیصد تومان

۱۳/۱۸۷ - معتمد امین سپرد و باقی مایعرف

خود را بر آورد فرموده ، هفت هزار تومان بود . از کمال جهل و جنون جمله را به صیغه نذر و پیشکش ...

۱۲/۱۸۸ - انت الباقی کل شیء هالك
۱۹/۱۸۸ - عنایت فرمود ، حکم صدور یافت

۷/۱۸۹ - سید بیک قلیچی

۱۸/۱۸۹ - مدت دو سال

۴/۱۹۰ - چون بهزاد بیک در زمان حیات میرزای عالمیان تصدی مهمات و مطالبات گسکر و آستارا را به مردم معتبر رجوع کرده بود ، بعد از وفات میرزای مرحوم مزبور ، خواجه محمد رضای ساروخواجه که وزیر آذربایجان بود ، به ادعای آنکه ...

۸/۱۹۰ - خواجه شیخی خان

۸/۱۹۳ - داود شهریار پسر داود جمال الدین

۱۴/۱۹۷ - اسامی چپک و اژدر

۲۱/۱۹۷ - سیصد ساله

۵/۱۹۹ - یک سال و نیم

پیشکش ...

انت الباقی و کل شیء هالك
عنایت نموده . سواد رقم اشرف حکم جهان مطاع آفتاب ارتفاع صدور یافت که وزارت و رفعت پناه

پسند بیک قلیچی

مدت سه سال و نیم

چون بهزاد بیک مشارالیه مدت یک سال به شغل وزارت بعد از وفات میرزای عالمیان ارتکاب نمود ، دیوانیان اعلی به جهت تنقیح محاسبات به اردوی همایون طلیدند . در این وقت دفترخانه همایون در قراباغ بود و از آنجا به تبریز بردند و بعد از شش ماه خواجه فصیح را از لاهجان طلیده مؤدی او کردند و این حکایت به جای خود گزارش خواهد یافت . الحاصل بهزاد بیک سه سال و کسری ترددات اردوی معلی نموده و الاخر از دارالسلطنه تبریز رخصت رجعت گیلان یافته و خواجه فصیح را دوساق او کرده به گیلان آمد و بعد از اندک وقتی خواجه محمدرضای ساروخواجه که وزیر آذربایجان بود ، به ادعای آنکه ...

خواجه شیخی جان

شهریار ولد داود جمال الدین رستم‌داری

اسامی پنجاه نفر چپک و اژدر

دویست ساله

دو سال و نیم

قرا باغ اران به گیلان آمد و مدت يك سال و كسری خواجه فصیح را در قلعه لاهجان زنجیردار نگاه می داشتند .

و لطیف خان بيك دواتدار خاصه شریفه را را که برادر محراب خان حاکم مرو شاهجان بود به داروغگی ...

چون سابقاً مرقوم كلك بیان شده بود که نوات همایون در گیلانات ناظر و نویسنده و ضابط و داروغه حساب و محاسبات سنوات بهزاد بيك تعیین نموده ، ضبط و ربط ولایت بیه پیش و باریافت و استتلاب وجوهات دیوانی الکای مذکور را به عهده اتمام مقرب الخاقانی ، شاه وردی بيك يساول صحبت نموده ، مهمات و مطالبات بیه پس را به عهده مقرب الحضرت لطیف خان بيك دواتدار کرده بود مكرم اليهما به مدد اعزه ...

چهارشنبه

روز چهارم

مداومت می نمودند . حکایت شفاعت خواجه

محمد رضای به بست . چون عداوت ...

ولایت بیه پیش را به سارو تقی اصفهانی که

سابقاً وزیر علی قلی دیوان بیگی بود و وزارت

بیه پس به اصلان بيك تفویض فرمودند .

و در روز پنجشنبه هشتم شهر ربیع الاول

میر ابوالمعالی واقعه نویس

سلطان محمد بيك و خواجه فضل الله و خواجه

عبدالوهاب

بیه پس و اهالی و اعیان بیه پس

۸/۱۹۹ - قرا باغ به گیلان آمدند و شاه عباس

بعد از مراجعت مراد پاشا ...

۱۳/۲۰۴ - لطیف خان بيك دواتدار را به

داروغگی ...

۴/۲۰۵ - چون شاه وردی بيك و لطیف

خان بيك به ضبط و ربط و اخذ و استتلاب

وجوهات دیوانی ولایات گیلانات مقرر شده

بودند، مشارالیهما به مدد اعزه ...

۶/۲۰۶ - دوشنبه

۱۲/۲۰۶ - روز چهارشنبه

۱۲/۲۰۸ - بحکم ما یرید. چون عداوت ...

۸/۲۰۹ - گیلان بیه پس را به اصلان بيك

رجوع نموده

۱۰/۲۰۹ - و در پنجم شهر ربیع الاول

۱۵/۲۱۰ - میر ابوالمعالی

۷/۲۱۱ - سلطان محمد بيك و خواجه

عبدالوهاب

۱۱/۲۱۱ - گیلان و گیلانیان

خواجه حسين كلانتر رشت و خواجه حسن رشتی به اتفاق اكثر ارباب و اعيان بيه پس با خواجه حسين مومی اليه كه سر آمد ...

خلاص شود . گفتار در بيان شكار انداختن پادشاه عالميان به اتفاق ايلچی پادشاه هندوستان در شهر جمادی الاول ...

به جاشكار زنگل رانكوه

جبر و رنگ

به اتفاق علی قلی بيك - داروغه حساب اصلان

بيك - در منزل محمد مؤمن نویسنده توقف

نموده بود و اصلان بيك در مقام پیروی و

تجسس بود

محمد اسماعیل فومنی

محمد امین كلانتر فومن

بنا به چند وجه كه ذكر آن موجب ملال می -

شود ، از شاه كرم بيك داروغه فومن و اصلان

بيك وزیر دل آزرده گشته به شكایت ایشان

به اردوی كیهان پوی رفته

اواخر پارس نيل

میرزا اسماعیل ولد اصلان بيك

بیست و هشت

به جای این گفتار گفتار بعد آمده است

مذهب ملاحده اسماعیلیه

و دو پسر رسیده او كه همراه والد بزرگوار

به گیلان آمده ، به قتل شیرزاد سلطان و ملازمان

همداستان شده بودند ، یکی در حمام تاج -

۱۳/۲۱۴ - خواجه حسين كلانتر رشت كه

بر همه جهت سر آمد اكفا و اقران ... بود به

اتفاق خواجه حسن رشتی و اكثر اعيان بيه پس

۴/۲۱۶ - خلاص شود . بيت . از قضا

اسكنجبین صفرا فرود - روغن بادام خشکی

می نمود . و در شهر جمادی الاول

۱۴/۲۱۶ - به جای شكار جنگل رانكوه ...

۱۹/۲۱۶ - حشیر رنگ

۴/۲۱۷ - به اتفاق علی قلی بيك - داروغه

حساب اصلان بيك - در مقام تجسس و پیروی

بود

۱۲/۲۱۷ - محمد اسماعیل جو بنی

۱۹/۲۱۷ - محمد امین فومنی كلانتر

۱۹/۲۱۷ - در ایام داروغگی شاه كرم بيك

كلفت و كدورتی روداد . محمد امین كلانتر

مدت دو سال به شكایت اصلان بيك و شاه كرم

بيك در اردو ترددات بيهوده بی فایده نموده .

۲/۲۱۹ - در اوان داروغگی گیو بيك

گرچی كه داماد اصلان بيك بود . جزء متن

است نه عنوان گفتار

۱۱/۲۲۱ - بعد نوروز توشقان نيل

۷/۲۲۲ - میرزا اسماعیل

۱/۲۲۴ - بیست و چهار

۱/۲۲۵ - گفتار در بیان تا ص ۲۳۳

۶/۲۲۹ - الحاد

۱۵/۲۳۹ - و پسران او را نیز در قزوین

حسب الحکم به قتل رسانیدند

دوزان قزوین به فرموده پادشاه روی زمین
به قتل رسید و یکی در موضع آق بابای
قزوین از دست ملازمان ذوالفقار خان شربت
فنا و فوات چشید

مدت ده سال

تماغه (بضم تاء)

چرنداب که از کوهات نور است .

ابراهیم بیک پسر خود تفویض فرموده حسب-
الرقم اشرف ضبط قلعه و حراست ملك را
بعهدة اهتمام مشارالیها نموده ملك مذکور...
به عقد خود در آورده. ابراهیم بیک و بنی اعمام
و اقوام را چنانچه وعده کرده بود به وفا
رسانیده جمله را که هفده نفر بودند به سجده
پادشاه جهانیان رسانیده ، همه را در سلک
قورچیان عظام سرکار خاصه شریفه انتظام
داده. قریه نرکه را که از محال معموره قزوین
است ، به تیول همه ساله ایشان مقرر کردند و
حکم اشرف در برج ثابت صادر گشته که از
آن زمان الی الآن جماعت مذکور در قریه
مسطوره اقامت و انتعاش نموده ، تیول ایشان
برقرار است و بعضی از آن جماعت در یورشها
وفات یافته اند و معدودی که در حیاتند بهمان
شغل و عمل اشتغال دارند

فومن

به طلب بوسعید میر به رانکو فرستاد

اولیای بوسعید میر

زرمخ و تنیان و مرگی و ماکلوان

بنددار

۲۲/۲۳۹ - و بعد از دو سال

۱۸/۲۴۲ - تمغا

۵/۲۴۴ - حرنداب که از کوههای برلور

است

۱۳/۲۴۴ - ابراهیم بیک مذکور تفویض

فرموده ، ملك مذکور ...

۲۱/۲۴۴ - جهت خود تصرف نمود

۱۰/۲۴۵ - بیه پس

۳/۲۴۶ - به طلب بوسعید میر فرستاد

۷/۲۴۷ - شاه عباس و بوسعید میر

۱۴/۲۴۷ - زرمخ و تنیان و غیره

۱۱/۲۴۸ - بندوار

در شهر ربیع الاول ثلث و عشرين و الف در
خطه آمل مازندران به مرض امتلا مبتلا شده
و چون علی خان روزی که روانه قزل آغاج...

پیلده رودبار

اربع عشرين و الف موافق پیچی ٹیل

برادرش میر حاتم

نه ماه از لوی ٹیل ست ثلثین و الف

از مسکا و غزان آورده

شنبه بیست و پنجم

شهر شعبان المعظم

و برادر او ملا عبدالله

روز پنجشنبه دوم شهر رمضان

از مواضع پشتکوه

طایفه‌ای از ملاحده آن حدود

ناقص ملاحده

به نوگوراب بیرون آمده

قرار

کوله محمد خان

لاهبان گردید . گفتار در بیان عزیمت نواب

سارو خان به صوب لاهجان و منکوب شدن

بهرام قلی سلطان صوفی حاکم دیار آن است.

الفرمان قضا جریان . در روز پنجشنبه پنجم

ذی الحجہ ...

پایان

۵/۲۵۱ - در خطه آمل مریض شده

۳/۲۵۳ - و چون شاه ملک در روزی که

روانه قزل آغاج ...

۱/۲۵۸ - رودبار

اثنی و عشرين و الف

۱۶/۲۵۹ - برادر میر حاتم

۴/۲۶۲ - نه ماه از سال ثمان و ثلاثین

و الف موافق لوی ٹیل

۷/۲۶۳ - از مسکا آورده

۱۹/۲۶۳ - شنبه بیستم

۵/۲۶۶ - شهر مذکور

۸/۲۶۶ - و ملا عبدالله

۱۶/۲۶۷ - روز پنجشنبه

۱۱/۲۶۸ - از موضع کشتکوه

۵/۲۷۳ - طایفه‌ای از آن حدود

۱۲/۲۷۳ - ناقص ایشان

۱۳/۲۷۴ - بر سر میدان بیرون آمده

۱۰/۲۷۸ - فرار

۱۷/۲۸۲ - کوله مراد خان

لاهبان گردید . در روز پنجشنبه پنجم ذی-

الحجہ ...

تصحیحات - تعلیقات - استدراکات

- ۱۶ / ۷ - آهارومشکین. ظاهراً اهرمشکین به صورت اضافه باید صحیح باشد. عبدالفتاح می نویسد که شاه اسماعیل در سوم محرم الحرام سال ۹۳۰ در این محل فوت شد. میرخواند در روضة الصفا ج ۸ ص ۱۷ محل مرگ او را در سراب و تاریخ آن را دوشنبه نوزدهم رجب سال ۹۳۰ ضبط کرده است.
- ۳۴ / ۲ - اسارای گرجستان. اسیر معمولاً اسرا جمع بسته می شود.
- ۴۴ / ۲ - درسیاه رودبار لشکریان را سان دید. در ۲۹/۴ و ۸/۴۳ ذکر از صحرای سیاه رودبار است. مسلماً در بالا مؤلف همین صحرا را در نظر داشته، اما ذکر از آن نکرده است.
- ۴۴ / ۱۵ - خان احمدخان ماده تاریخی در مرگ فرزند خود - سلطان حسن - گفته است که ظاهراً با تاریخ مرگ او درست در نمی آید. ماده تاریخی این است «الحمیدبخوان و قل هو الله احد» اگر لام الله را دوبار به حساب بیاوریم، حاصل جمع ۹۵۸ می شود در صورتیکه این واقعه در سال ۹۷۴ روی داده است.
- ۴۵ / ۱۵ - «جنگ رشتا» که ماده تاریخی شکست سپه سالار کیا رستم و معتبران خان احمدخان است به حساب جمل ۹۷۴ می شود.
- ۴۶ / ۸ - وجمهور سپاه وائام وایات وبلوکات بیه پیش صحیح است.
- ۴۶ / ۱۳ - جنگلهای بیه پیش صحیح است.
- ۴۷ / ۶ - حروف «قضا کند» معادل ۹۷۵ است که سال شکست نیست بلکه سالی است که خان احمد خان دستگیر شده است.
- ۴۷ / ۱۲ - از [عقب] نواب اعتمادالدوله ظاهراً صحیح است.

- ۶۱/ح - گفشه باگاف فارسی صحیح است .
- ۱۷/۶۶ - لشکر بوالهوس . ظاهراً بلهوس صحیح است .
- ۷/۶۷ - گفشه به جای گفته صحیح است . گفشه یکی از دهکده های لشته‌نشا است و در گیلکی و طبری یاء نسبت به محل نمی‌افزایند .
- ۷/۷۷ - معنی «روی مکرو حیل به آختنی است» روشن نشد .
- ۲۱/۷۷ - حقوق مرشد و ولی النعم در این جا معنی صحیحی ندارد چه پس از آن آزار یتیم و قطع صله رحم را ذکر کرده است . ظاهراً عقوق به جای حقوق صحیح است .
- ۵/۸۰ - خواجه خلیل ظاهراً خواجه شیخ علی پسر خواجه خلیل است . چه در این جنگ خواجه خلیل که پدراست حضور نداشت .
- ۸/۸۱ - موضع حرزه و بسار با هیچیک از آبادیهای طارم قابل تطبیق نیست .
- ۱۴/۸۵ - مصراع «که آب حیاتش کند آتشی» معنی درستی ندارد .
- ۱۵/۸۶ - آهنگ جنگ صحیح است .
- ۱۰/۸۷ - ظاهراً خراجگیران نظیر باجگیران باید باشد . نقطه نون کنار بازار افتاده است .
- ۲۲/۸۸ - اگر «خلاف عهد و قسم» ماده تاریخ صحیحی برای مرگ کامران میرزا باشد . مرگ او در سال ۹۸۶ روی داده است . در صورتیکه درص ۸۲ همین کتاب کامران میرزا روزشنبه ۲۲ جمادی الثانیه سنه ۹۹۹ در جنگ با شیرزاد ماکلوانی شرکت داشته است . یکی از این دو تاریخ غلط باید باشد .
- ۵/۸۹ - ملك حسن ماسوله‌ای صحیح است .
- ۴/۹۰ - میرزای کامران ، همان کامران میرزای کهدمی است که در صفحات قبل نیز او را میرزا کامران خوانده است . این ترکیب خالی از ابهامی نیست .
- ۴/۹۱ - میزای شوم . منظور کامران میرزای کهدمی است در ص ۴/۹۰ مؤلف او را میرزای کامران خوانده است .
- ۳/۹۴ - در این صفحه بوسعید میر پسر برادر شاه ملك است در صورتیکه در ۴/۸۹ با شاه‌ملك نسبت برادری دارد .
- ۱۰/۹۷ - ثفتین و تسعین [و] تسعمایه صحیح است .
- ۳/۹۸ - گسکر اول با گاف فارسی و دوم کاف عربی است .
- ۱۹۹/ح شماره ۴ - چو بر صحیح است وراء دوم زائد است .
- ۴/۱۰۰ - معنی و وضع نام «بیدخشه» روشن نشد .

- ۷/۱۰۴ - [واو] که افزوده‌ایم زائد است و محراب بیک ایشک آقاسی نواب تقدس احتجاب صحیح است .
- ۱۷/۱۸۰ - واومیان دو کلمه «خواجان» و «فیکو» که افزوده‌ایم ظاهراً زائد است چه مؤلف در ص ۸/۱۰۱ این دو کلمه را بصورت مضاف و مضاف الیه آورده است .
- ۹/۱۰۹ - رزمخ با مقدم بودن زاء نقطه دار صحیح است .
- ۳/۱۱۲ - ظاهراً : دو برادر دیگر ملک عنایت مذکور صحیح است .
- ۹/۱۱۲ - خود به سیروشکار فومن اشتغال دارد صحیح است .
- ۲۱/۱۱۲ - ظاهراً بیلاق لوك و گیلواست زیرا درص ۱۱/۹۸ نیز مؤلف به همین ترتیب این دو نام را ذکر کرده است .
- ۱۱۲/ح شماره ۲ - تفنگ صحیح است .
- ۱۵/۱۱۹ - کما غلط و کسما صحیح آن است .
- ۱۲/۱۲۴ - ظاهراً حوالی [آنجا] صحیح است .
- ۱۶/۱۴۴ - شعله به جای شله صحیح است .
- ۸/۱۴۸ - نقطه خان در چاپ افتاده است .
- ۱۰/۱۵۰ - ظاهراً اصاغرو اکابر به جای عساکرو اکابر صحیح است. درص ۲۰/۱۰۸ مؤلف از اکابرو اصاغرو لاهجان یاد می کند .
- ۵/۱۵۱ - ظاهراً شنبه بازار لولمان صحیح است و واومیان این دو اسم زائد است .
- ۷/۱۵۳ - تتف رود و ماسوله صحیح است .
- ۳/۱۵۶ - گوراب گسکر صحیح است . نقطه باء افتاده است .
- ۲۲/۱۵۷ - به جای نام علی خان ظاهراً فرهادخان صحیح است .
- ۹/۱۵۹ - حسین بیک شاملوی قورچی آیا همان حسن بیک قورچی ص ۳/۱۳۸ است یا کس دیگری است؟
- ۳/۱۶۲ - مرض آبله و زلزله . ظاهراً زلزله به جای زلزله صحیح است .
- ۲/۱۷۲ - مهمات تیول داری صحیح است .
- ۷/۱۷۳ - تصدی مهمات [و] معاملات رشت صحیح است .
- ۱۶/۱۷۵ - سیما با تشدید یاء صحیح است .
- ۷/۱۷۸ - این دیار شد صحیح است .
- ۱۸/۱۹۷ - ظاهراً : املاک و اراضی واعیان ایشان صحیح است .

- ۹/۲۰۵ - پنجك خمسة مسترقة ماههای قدیم است که هنوز در صفحات گیلان و مازندران رایج است. جشنی در این روزها به نام «آب پاشان» برپا می‌شد. هنوز اهالی قاسم آباد گیلان و ارامنه ایران این جشن را می‌گیرند .
- ۱۸/۲۱۶ - حسیرونک معلوم نشد چه معنی دارد و شکل صحیح آن چیست .
- ۱۲/۲۲۸ - ظاهراً گیله پردسر باگاف صحیح است .
- ۱۱/۲۳۶ - ظاهراً تخته کلاه صحیح است .
- ۸/۲۳۸ - ظاهراً حاجی علی خان سپهسالار کوچستههان صحیح است. و او عطف قبل از سپهسالار صحیح به نظر نمی‌رسد .
- ۱۰/۲۴۸ - کل به معنی کچل است و کله حیدریعنی حیدر کچل است .
- ۳/۲۵۹ - کمانی بانون غلط و کمائی صحیح است که منسوب به جزء اول کما مردخ است.
- ۱۱/۲۶۸ - کشنکوه شکل صحیح و جای این آبادی یا محل معلوم نشد .
- ۸/۲۶۹ - بقعه استاد جعفر بقعه‌ای قدیمی در محل شهرداری و فرمانداری امروز شهر رشت بود . درنوسازیهای گذشته خراب کردند . محله استاد سرای امروز رشت منسوب به استاد جعفر است .
- ۱/۲۷۱ - بقعه غزنوی منظور بقعه سیدحسن غزنوی است .
- ۸/۲۷۳ - کنار رودخانه معلوم نشد کدام رودخانه است .
- ۱۴/۲۷۳ - شاید منظور حصار قلعه تنکا باشد .
- ۱/۲۷۴ - کنار رودخانه مزبور، درپیش نامی از این رودخانه نبرده است .
- ۵/۲۷۵ - سرافیت باسین غلط و صرافت با ص صحیح است .
- ۶/۲۷۸ - و برادر آن جوان صحیح است .
- ۱۷/۲۸۷ - رضای لاتی منسوب به لات است که اراضی کنار سفید رود است .
- ۱۰/۲۸۵ - قورچی نامی از دیوان اعلی، قورچی منصب و لقب عام است مولف نام این قورچی را نیاورده است .

فهرست نامهای کسان و جایها و خاندانها

« آ »

- آتش بازخشك بجاری - ۲۶۲-۲۸۲-۲۸۳
آدم سلطان گرجی (حاکم رانکوه و دیلمان) - ۲۸۵
آذربایجان - ۱۱-۱۷-۲۳-۱۹۰-۱۹۹-۲۰۰-۱۰۲-۲۶۲ بیگلربیگی ۲۲۵ عساکر ۱۳۱
لشکر ۴۴-۱۳۲-۱۴۰-۱۵۴ ممالک ۰۱۷۴ وزیر ۱۹۰
آستارا - ۴۱-۴۲-۱۱۷-۱۳۲-۱۴۰-۱۴۱-۱۸۱-۱۹۰-۱۹۱-۲۰۲-۲۰۸-۲۸۴ -
آقایان ۱۱۹ الکا ۳۵-۱۲۴-۱۴۱ ایالت ۲۴۰ حاکم ۷-۳۵ حکومت ۱۸۱ -
۲۴۰- راه - ۴۲-۱۳۲-۱۵۴ سران سپاه ۱۱۹ لشکر ۲۳۹-۲۸۲ مردم ۳۷ ملوک
وسلاطین ۵ مملکت ۱۴۱ مهمات و مطالبات ۱۹۰ وزارت ۱۸۸-۱۸۹ ولایت -
۰ ۲۳۷-۱۹۱-۱۸۱
آستانه سیدحسین ناصر درسیاهکله رود - ۴۹
آصفی - ۹۰
آقا خانک (ملازم محمد اسماعیل فومنی) - ۲۱۸
آقا محمد سلطان = آقا محمدخان - ۹۴-۹۵
آقا میریک = آقا میر سلطان پسر احمد سلطان (سپهسالار کوچسفهان) - ۴۳-۵۹-۶۰-۶۲-۶۳
آمل مازندران - ۱۸۶-۳۵۱ قلعه - ۲۳۶
آهار و مشکین - ۱۶

«الف»

- ابراهیم بیک (پدرزن ملک جهانگیر رستم‌داری) - ۲۴۳-۱۴۴
 ابراهیم بیک فومنی - ۲۴۷
 ابراهیم خان پسر شاه جمشیدخان - ۸۳-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰
 ۱۱۱-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۳-۱۲۵-۱۳۲
 ۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸
 ابراهیم کوچسفهانی [شیخ...]- ۲۶۵-۲۶۶-۲۷۰-۲۷۶
 ابراهیم ماسوله‌ای [شیخ...]- (از ملازمان آقا میر بیک) - ۶۰
 ابن علی خراسانی [خواجہ...]- ۱۸۵
 ابوسعید چیک [سلطان...]- = بوسعید - ۱۶۳-۱۶۴-۱۶۶-۱۹۵-۲۶۲-۲۶۶-۲۷۶
 ابوسعید چنگیزی [سلطان...]- ۱۸۵
 ابوسعید رانکوئی [سلطان...]- ۱۶۳-۱۶۶-۱۶۷
 ابوالفتح مستوفی خاصه [آقا...]- ۲۰۳
 ابوالقاسم خراسانی [میر...]- (وزیر کل مازندران) - ۱۸۱
 ابوالمعالی واقعہ نویس [میر...]- ۲۰۳-۲۱۰
 ابو موسی اشعری - ۷۳
 احمد [حاجی میر...]- (از لثام معتبر شفت) - ۲۵۴-۲۵۵
 احمد آقا [شیخ...]- (میر غضب شاه عباس) - ۱۵۹-۱۶۵
 احمد پاشا (بیگلر بیگی شیروانات) - ۲۳۷-۲۳۸
 احمد سراوانی [ملک...]- (قاتل محمد بیک پسر احمد سلطان) - ۹۲
 احمد سرگوراب شفت - ۲۵۵
 احمد سلطان [کیا...]- = خان احمدخان
 احمد سلطان فومنی [کارگیا...]- (وکیل جمشیدخان پسر سلطان محمودخان و سلطان محمودخان
 پسر امیرہ دو باج ملقب بہ مظفر سلطان) - ۳۳-۳۴-۳۵-۴۱-۴۳-۴۳-۵۳-۵۴-۵۵-۵۸
 ۵۹-۶۰-۶۲-۶۳-۷۰-۸۴-۹۱-۱۰۵-۱۰۹ پسران ۷۹ ولد ۹۲
 احمد گوراب - ۴۵-۹۹
 احمد ورزل [ملک...]- (از اکابر لثام ورزل) - ۲۲۸-۲۲۹

- اخى آقا (داروغه آستارا ، بعداً ملازم بهزاد بيك) - ۱۹۸-۱۹۷-۱۹۰
 ارباجر (ازدهكده‌هاى بجارپس) - ۸۳
 ارباستان (ازدهكده‌هاى لنگرود) - ۱۹۶
 اردبيل - ۳۲-۱۳۷-۱۹۱-۱۹۳-۱۹۴-۲۳۸ حاكم - ۱۴۰ داروغه - ۱۵۵ شحنة - ۲۳۸
 قلعه - ۲۴۸ لشكرهاى - ۴۱
 ارزن الروم [پاشاى ...] - ۱۶۱
 ارسبار رود [لشكرهاى ...] - ۴۱
 اروملو - ۱۷۱ لشكریان - ۱۶۸-۱۷۰
 ازبر - ۹۹ محال - ۲۲۹
 ازبر رودخان - ۱۲۴
 اژدر (از تيره‌هاى ساكن درلشته‌نشا) - ۱۹۵-۱۹۷-۲۶۷ رؤسای - ۵۹-۱۶۹-۱۷۰-۱۹۵
 ۲۶۷ سرداران - ۲۶۸-۲۷۰-۲۶۸
 اسپچين - ۲۰۲
 استر آباد - ۲۳۱
 اسحاق [اميره ...] - ۲۹
 اسحاقى [سلاطين ...] = حكام اسحاقيه = خاندان اسحاقيه - ۵-۶-۱۱-۱۵-۳۰-۳۱-۳۶
 ۱۱۵-۱۰۴
 اسد پسر ملاخليل ماسوله‌اى [ملك ...] (سپه سالار فومن) - ۱۱۱
 اسفندياريك (از رؤسای چپك و اژدر) - ۱۹۷
 اسكندر [مير ...] - ۶۷
 اسكندر چركس [ملك ...] - ۳۹
 اسماعيل ارباستانى - ۱۹۶
 اسماعيل بيك = ميرزا اسماعيل (پسراصلان بيك وزيرالكای بيه پس) - ۱۷۲-۲۲۲-۲۲۳-
 ۲۲۴-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۴-۲۸۲-۲۸۷
 اسماعيل ثانى [شاه ...] - ۶۴
 اسماعيل صفوى [شاه ...] - ۱۱-۱۲-۱۳-۱۵-۱۶
 اشرف [مير ...] (پسر كيا فريلون سپه سالار لاهجان) - ۲۷۰
 اشرف مازندران - ۲۲۱-۲۶۲

اشکور - ۲۸۶ جنگلها - ۴۶

اصفهان - ۱۳۸ - ۱۷۴ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۲ - ۲۱۹ - ۲۳۱ داروغه - ۵۱ دارالسلطنه

۲۸۱ میدان - ۲۸۱

اصلان بیک قورچی شاملو (ابتدا متکفل شغل و عمل قصبه فومن بعد وزیر گیلانات و بعد وزیر

قزوین شد) - ۹۲ - ۱۵۲ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۹ - ۱۸۱ - ۲۰۹

۲۱۱ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۵۹ - ۲۶۰

۲۶۱

اعتماد الدوله = معصوم بیک - ۴۷۰

اعتماد الدوله = قرا بهادر فومنی - ۷۰

اعوز لوسلطان چگینی (حاکم فومن) - ۱۶۵ - ۱۷۰ - ۱۷۱

افلاطون [میر...] - ۶۷

الخاص بیک (کو تو ال قلعه الموت) - ۱۵۹

الموت [زندانی...] - ۴۹ سیاه چاه - ۲۵۰ قلعه - ۴۸ - ۱۵۸

الوند مازندرانی [آقا...] - ۱۹۹

الیان بیک (برادر امیره گونه خان سالار) - ۱۵۲ - ۱۵۳

امارکام (از دهکده های کوچ سفهان) - ۶۷

امیر چوپان (وزیر سلطان ابوسعید چنگیزی) - ۱۸۵

امیر خواند طالش شفت (سپه سالار لشکر شفت بعد اسپه سالار لشکر رشت) - ۹۵ - ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۴۵ -

۱۵۰ - ۱۵۸ - ۱۷۵ - برادرزاده - ۲۵۹

امیره ایشک آقاسی - ۱۱۸

امیره گسکر = امیره سیاوش خان

انزلی [فرضه...] - ۵۹ - ۱۳۲

اولیا بیک کرد (داروغه حساب بیه پیش) - ۲۱۵

اویس [ملک...] - ۶۷

ایران - ۱۲۳ - ۲۴۹ والی - ۳۹

ایرج خان (پسر امیره حمزه خان طالش حاکم آستارا) - ۱۱۹ - ۲۳۹

ایروان [ولایت...] - ۲۶۲ قلعه - ۱۷۷

بهرام (از شاهان ساسانی) -۷۳

بهرام بیک پسر کیارستم -۱۶۳

بهرام قلی سلطان صوفی (حاکم دیلمان) -۲۶۷-۲۷۴-۲۷۵-۲۸۴-۲۸۵

بهرام کوچسفهانی -۲۸۳

بهرام میرزا (برادر زاده خواجه حسین کلانتر سابق رشت) -۲۱۵-۲۱۷

بهراد بیک (متصدی معاملات رشت و کوچسفهان و شفت و تولم و ماسوله و پشتکوه ، بعداً وزیر

گیلان) -۱۷۲-۱۷۳-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۴-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۹

۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۲-۲۰۳

۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴

۲۵۱-۲۵۹-۲۷۱

بیدخشه [سپهسالار...] -۱۰۰-۱۲۶

بیه پس -۲۸-۲۹-۶۵-۱۰۴-۱۰۷-۱۱۸-۱۲۵-۱۴۵-۱۸۰-۲۰۸-۲۱۶-۲۱۸-۲۱۹

۲۳۲-۲۴۹-۲۷۸ اعیان -۱۵۰-۱۷۷-۱۹۰-۲۱۴-۲۱۶-۲۲۸-۲۳۴

۴۲-۷۲-۸۲-۹۲-۱۱۱-۱۱۴-۱۱۸-۱۲۹-۱۳۷-۱۳۹-۲۰۳-۲۲۲-۲۲۳

۲۴۵-۲۵۸-۲۸۴ امارت -۷۰-۱۴۲-۱۷۱ تسخیر -۱۰۴ حاکم -۱۱

حدود -۷۶ حساب بنوات -۲۰۴ دولت خواهان -۱۷۱ سپاه -۲۰-۶۶-۱۳۳

سپاهی -۶۹ سپهسالاری الکای -۲۴۷ سلاطین -۱۳۰ سلطنت -۷۶ گیلان -۱۱

۱۴-۲۳-۳۱-۳۳-۳۷-۴۱-۴۲-۴۳-۵۳-۵۷-۷۲-۹۱-۱۱۱-۱۷۰-۲۰۷

۲۶۱ لثام -۲۰-۶۹-۷۱-۷۳-۷۶-۷۷-۸۲-۸۳-۸۷ لشکر -۳۰-۵۹-۶۶ متعینان

۱۴۹ مردم -۲۹-۵۶-۲۰۶ مردمان -۶۲ معتبران -۲۲۷ ملک (بضم میم) -۱۳۰

۱۳۸-۱۸۱-۲۰۶-۲۱۵ مملکت -۲۲-۴۲-۵۷-۷۷-۱۳۷-۱۴۷-۲۰۸

۲۸۷ مهمات -۲۳۰-۲۷۱ والی -۱۵ وزارت -۲۱۴-۲۲۳-۲۶۴-۲۸۷

ولایت -۲۴-۳۰-۶۶-۱۰۳-۱۴۱-۱۷۵-۱۸۰-۱۹۶

بیه پس -۱۰۶-۲۱۶-۲۷۸ اکابر -۲۲۷ اکبر و اشراف و اعیان -۱۹۱ الکای -۴۱-۵۹-۱۰۵

۱۸۶-۲۰۳ بلوکات -۴۶-۴۷ جنگلهای -۴۶ حاکم -۶۴-۹۳-۱۳۱ رعایا -۱۸۴

سپه سالاران -۵۹-۱۰۴-۱۰۸ سرداران -۱۰۸ طالشستان -۱۶۵ عسکری -۴۲ عمله

(= عمال) ۲۰۷ گیلان -۴۱ لثام -۸۶ لشکر -۲۸-۴۳-۴۴-۶۰-۶۶-۱۱۱

۱۳۳ لشکریان -۱۰۴-۱۰۵ مردم -۶۵-۲۰۶ مملکت -۱۲۹-۱۶۵-۱۸۰

والی -۳۷-۷۷-۸۷-۱۰۴ ولایات -۸۹ ولایت -۶-۵۸-۱۰۶-۱۳۲-۱۳۳

۱۶۴-۱۶۷-۱۷۱-۱۸۴-۱۹۶-۲۸۵-۲۸۶

«پ»

- پاچنار لاهجان - ۱۹۶
- پاشیجا (از بلوک عمدۀ لاهجان) - ۲۷۶ لشکر - ۱۱۱ مردم - ۲۷۹
- پایندر خان طالش (حاکم آستارا) پسر بزرگ امیر حمزه خان طالش - ۳۵-۴۱-۲۴۰
- پسر ملا عبدالواسع منشی - ۲۷۱
- پسیخان - ۷۹-۱۰۱-۱۰۸-۱۲۰ جنگ - ۱۰۳-۱۰۹-۱۰۶ راه رودخانه - ۹۸-۱۰۱
- رودخانه - ۱۰۰-۱۰۱-۱۰۳-۱۰۷-۱۰۸-۱۲۵-۱۲۶-۲۶۷-۲۶۸ صحرای
- ۱۰۸ لئام - ۸۳ معرکه - ۱۰۸
- پشتکوه [الکای ...] (منظور پشتکوه گیلان است که از کنار قزل اوزن شروع می شود) - ۱۴
- ۹۳ معاملات - ۱۷۳
- پشتکوه (ظاهراً پشتکوه لرستان است) - ۲۱۰
- پشته دوران بره - ۱۲۴
- پل بلس بنه - ۲۷۷-۲۷۹
- پل قلعه لاهجان - ۱۹۶
- پیرزاهد وافیه - ۹۶
- پیرموسی سرا - ۲۵۵
- پیرمؤمن سرا - ۲۵۳
- پیش رودبار [رودخانه ...] - ۱۱۹ صحرای پیش رودبار - ۱۰۶-۱۰۹-۱۰۶ کلاشم - ۱۰۶
- پیلده رودبار - ۲۵۸
- پیله فقیه مسجد - ۶۷

«ت»

- تاجیک - ۳۲-۳۶
- تاریخ گیلان - ۶
- تالار دیوانخانه علی آباد فومن - ۱۴۳
- تالار لچه گوراب - ۲۷۷
- تالار ملا برار - ۲۷۷
- تبریز - ۲۳۶ دارالسلطنه - ۲۳-۲۵-۲۶-۲۸-۳۱-۳۲-۳۳-۷۵-قلعه - ۱۷۴

- تتف رودماکلوان [جنگل ...] ۱۷۵- طالش ۹۲- کوههای ۱۵۳-
 تجارغزان (= غازان) ۲۸۵-
 تجار فرنگ ۲۸۴-
 تجارمسکو ۲۸۵-۲۸۴-
 ترك = ترکان ۶۷-۳۲-
 ترکمان ۴۵-
 ترکمان کارگیای بجاره‌پسی ۲۸۳-
 تسیه [بلوک ...] ۲۸۳-۲۶۳-
 تفنگچی اصفهانی ۱۵۳-۱۵۲-
 تفنگچیان رستمداری ۱۵۳-
 تقارستم غازی رستمداری (?) ۲۲۹-
 تقی اصفهانی [میرزا ...] (وزیر گیلانات) ۱۷۲-۱۹۶-۱۹۶-۲۰۹-۲۱۵-۲۲۳-۲۶۱-
 تنکابن ۱۶۷-۶۲-۱۶۷-۱۷۱-۱۹۳-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۶- حاکم ۱۶۷-۱۶۵-
 تیان ۱۵۲-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۷-۲۲۵- جنگل ۱۵۳-۱۵۰- قریه ۲۲۹- کوهات ۱۵۰-
 محال ۸۴- مردم ۹۴-۹۷-۱۷۴-۲۴۷- مغازه‌های ۲۲۵- موضع ۲۲۸-
 ۲۴۹-
 تودسر (قریه‌ای در اقصای الکای آستارا) ۳۵-
 تول سره ماکلوان ۱۴-
 تولم (بفتح لام) ۱۴-۱۵۷-۱۷۸-۱۸۱-۲۱۸-۲۲۵-۲۳۱- الکای ۷۰-۲۳۱- سپاه -
 ۲۳ سپهسالار-۱۰۸-۱۵۸- شیلات ۱۲۰- عسکر-۹۵- قصبه ۲۳۲- لشکر-۲۰-
 ۴۳-۲۵۶- معاملات ۱۷۳-
 تی تی (دختر قرا محمد چیک و مادر رضاقلی بیک) ۱۰۵-
 «ج»
 جان بازسلطان (از ملازمان علی خان و سپهسالار کوچسفهان) ۲۲۹-۲۲۸-
 جان نثار سلطان ۱۴۸-
 جلال‌الدین اشرف [سید ...] ۱۰۳-
 جلال‌الدین محمد [کیا ...] (سپه سالار دیلمان) ۱۰۴-۱۰۷-۱۳۳-۱۴۸-۱۶۳-۱۶۶-
 جلال سلطان استاجلو-۳۲-

- جمشیدیک (برادر ملك عنایت ماسوله‌ای) - ۱۱۲
- جمشیدیک [امیره ...] (حاکم آستارا و توابع) - ۱۸۱
- جمشیدخان [شاه ...] (پسر سلطان محمودخان ونوة مظفر سلطان) - ۳۹-۴۱-۴۲-۴۹-۵۳-
- ۵۴-۵۵-۵۶-۵۸-۵۹-۶۰-۶۲-۶۳-۶۶-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-
- ۷۵-۷۶-۷۷-۷۹-۸۴-۸۶-۸۷-۸۹-۹۱-۹۲-۹۶-۹۷-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۵
- ۱۱۷-۱۲۵ اموال - ۷۵-۸۴ پسر - ۹۴-۱۳۴-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸ - ۱۴۵
- ۱۶۱ پسران - ۶-۸۱-۱۲۰ پسر کوچک - ۱۰۳ پسر مهین - ۸۳ خاندان - ۷۰ دارالاماره
- ۸۰-۹۶ دودمان - ۶۷ فرزند - ۱۳۲ قتل - ۸۴ مردم - ۶۷ مزار - ۱۲۳
- جمشیدنامه [کتاب ...] - ۳۹
- جنگل تتف رودماکلوان - ۱۷۵
- جنگل تنیان - ۱۵۰
- جنگل زرمخ و تنیان - ۱۵۰
- جنگل سمارکوه (?) - ۲۲۹
- جنگل سمام پشت - ۱۶۶
- جنگل سیارودک پیره بازار - ۱۴۶
- جنگل کهنه گوراب - ۲۱۷
- جنگل گردی - ۱۴۹
- جنگلهای فومن - ۱۵۳
- جنگلهای گسکر - ۱۵۱
- جنگلهای ماسال - ۱۵۱
- جنگلهای ماکلوان - ۱۵۳
- جوت شاهمرادگیلوائی - ۲۶۲-۲۷۰-۲۷۴-۲۸۲-۲۸۳ پسر - ۲۸۳
- جهان آرا (یکی از زنان امیره دوباج اسحقی) - ۲۲
- جهانگیر (عم میرافلاطون) - ۶۷
- جهانگیر رستمدری [ملك ...] (پسر ملك محمد رستمدری) - ۱۶۴-۱۶۶-۲۲۱-۲۲۲
- جهانگیریک قرامانلو (داروغه فومن) - ۱۵۷
- جهود کلابه - ۱۶۴
- جیحون [آب ...] - ۲۶۲

چیک = چپکان (یکی از تیره‌های ساکن لشته‌نشا) -۶۷-۱۹۵-۱۹۷-۲۶۷ رؤسای -۵۹-
۱۶۶-۱۶۹-۱۹۵-۲۶۷ سرداران-۱۷۰-۲۶۸-۲۷۰-۲۷۸

چپکبه = چیک -۱۶۹

چخال اوغلی (= چخال اوغلی) (سردار روم) -۲۳۶

چراغ سلطان (سپهسالار کوچسفهان) -۷۱

چماچا (بضم چ، از دهکده‌های شفت) -۱۱۶-۱۱۸-۱۱۹-۲۵۷

چوبر -۹۹

چوبر رودخان -۹۸-۹۹

چومثقال -۹۶

چینی (= چگینی؟) -۱۰۱-۱۷۱

«ح»

حاتم [امیره ...] (حاکم کهدم) = شاه حاتم -۱۹-۲۰-۲۲-۲۳-۲۶-۲۷

حاتم [سپهسالار میر ...] (سپهسالار شفت) -۱۴۵-۱۵۰-۱۵۷-۱۵۸-۱۷۵-۲۵۲-۲۵۳-

۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹ برادر -۲۵۹

حاتم بیک اعتمادالدوله -۱۸۵

حاتم چپک [میر ...] (پسر عم میرعباس سلطان چپک) -۴۹

حافظ [خواجه ...] -۲۵۰

حامد شیخ الاسلام [ملا ...] -۲۶۶

حجاز -۲۱۳-۲۳۲

حرزه و بسار طارم (?) -۸۱

حرنداب (?) -۲۴۴

حسام‌الدین [امیره ...] (از امرای اسحاقی) -۳۰

حسام‌الدین لنگرودی [خواجه ...] (وزیرخان احمدخان پس از عزل خواجه مسیح) -۱۲۹-

۱۶۱-۱۶۵-۲۴۲

حسن آرا (یکی از زنان امیره دوباج اسحاقی) -۲۲

حسن بیک (ابن عم شیرزاد سلطان) -۱۱۸

حسن بیک اخته عمر (داروغه دارالسلطنه قزوین) -۴۷

- حسن بيك ذوالقدر (حاکم مراغه) - ۲۳-۲۶
- حسن بيك قورچی (شاید همان حسين بيك شاملوی قورچی است که درص ۱۵۹ از او یاد شده است) - ۱۳۸
- حسن بيك لشته نشائی - ۲۷۸
- حسن بيك ماسوله‌ای [ملك ...] (پسر ملاخلیل و امیرالامرای فومن) - ۸۹-۹۸-۱۰۰-۱۱۱-
- ۱۱۲-۱۲۵
- حسن پاشا (بیگلربیگی شیروان) - ۱۶۱
- حسن خطیب رشتی [ملا ...] - ۲۶۵-۲۶۶-۲۷۰
- حسن خونچائی [پیر ...] - ۵۴
- حسن رشتی [خواجه ...] - ۲۱۴-۲۱۵
- حسن کیاده - ۵۹
- حسن کیجائی [میر ...] - ۸۴
- حسین بيك شاملوی قورچی (آیا همان حسن بيك قورچی ص ۵۸ است؟) - ۱۵۹
- حسین بيك لله ذوالقدر خلیفه لخلفا - ۱۱
- حسین بيك [میر ...] (سپه سالار لاهجان و پسر خواجه علی بيك) = حسین بيك لاهجی - ۶۲-۷۱
- حسین چماچائی [میر ...] - ۱۱۶
- حسین خان شاملو (حاکم کهدم) (حاکم هرات) - ۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۵-۱۵۲-
- ۱۵۳-۱۵۷-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۲۰۶-۲۲۷-۲۳۷-۲۴۷-۲۵۳-۲۵۷
- ۲۵۸-دختر-۲۴۰-عمارات-۲۵۸-ملازمان-۲۲۹
- حسین [خواجه ...] (کلانتر رشت) - ۲۰۴-۲۱۱-۲۱۴-۲۱۵
- حسین رستم‌داری [آقا ...] - ۱۵۲-۱۶۷-۱۶۹
- حسین کلانتر لشته نشا [میر ...] (از عظامای چک و اژدر، عم میرمراد) - ۱۹۵-۱۹۶
- حسین کیجائی [میر ...] - ۷۳
- حسین ناصر [سید ...] - ۴۹
- حصارلو (از تیره‌های ساکن در تنکابن) - ۲۷۴
- حکیم (برادر ملاعلی کامی لاهجی) - ۲۷۱
- حمزه بن سلطان هاشم [سلطان ...] - ۶۲
- حمزه بيك پسر قرا بهادر - ۷۲-۷۳-۸۰

حمزه خان طالش [امیره ...] (حاکم آستارا) - ۱۱۷-۶-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۴-۱۴۰
 ۱۴۱-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹ همشیره - ۱۱۸
 حیدر بیک (یساول خاصه) - ۱۵۶-۲۲۶-۲۲۷
 حیدر بیک لاهجی (ناظر محال شفت) - ۲۵۲-۲۵۳-۲۵۵
 حیدر سلطان قوین حصارلو (حاکم تنکابن) - ۱۶۷-۲۷۳-۲۷۴
 حیدر معمائی [میر...]- ۱۶

«خ»

خان احمدخان (حاکم ولایت بیه پیش) = کیا احمد سلطان = سلطان احمدخان = خان احمد
 حسینی - ۶-۲۰-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۴۲-۴۳-۴۴-
 ۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۶-۵۸-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-
 ۷۰-۷۱-۷۵-۷۶-۸۶-۸۷-۸۹-۹۰-۹۱-۹۳-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۷-
 ۱۰۹-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۳-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۹
 ۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-۱۶۲-۱۶۳-۲۲۹-۲۳۶-۲۴۵ خازن
 ۱۳۹ صبیہ - ۱۳۱-۱۳۴ لشکر - ۶۷-۶۸-۱۳۵ مطلقہ - ۱۰۵ وزیر - ۱۲۹-۲۳۴
 خان خانان = خان عالم (اپلچی شاه سلیم فرمانفرمای هندوستان) - ۲۱۶
 خاندان امیر کیا ئیہ گیلان - ۱۰۴
 خاندان سلاطین اسحاقیہ - ۱۰۴
 خان عالم = خان خانان - ۲۱۶-۲۱۷
 خانہ شایقال - ۱۵۱
 خانہ ملک محمد در فرضہ لنگرود - ۲۷۴
 خانہ های خواجه کمال الدین در قصبہ لشته نشا - ۱۹۴
 خدیجہ بیگم [شاهزاده ...] (دختر شاه طهماسب و همسر شاه جمشیدخان و مادر ابراهیم خان) - ۵۵
 ۸۵-۱۰۲-۱۰۴-۱۱۰-۱۱۲-۱۳۶
 خراسان - ۶۴-۱۸۱-۲۳۱-۲۶۲ ممالک - ۲۳۱ مملکت - ۲۳۸ وزارت - ۱۸۸ ولایت - ۴۱
 خرج گیران - ۸۷
 خرج گیر ماسوله رودخان - ۱۱۲
 خرزویل - ۱۸-۱۹-۴۲-۸۴-۱۴۵-۲۵۸

- خرگام - ۱۶۵-۱۶۷ طالشستان - ۱۶۵
 خسرو (لقب سلاطین ساسانی) - ۸۲
 خسرو [امیره ...] (ازچپکان) - ۶۷
 خسرو آباد - ۲۴۷ محال - ۲۲۹
 خسرو چهاریاری (حاکم رشت) - ۱۷۰-۲۲۹
 خشک بچار کوچسفهان - ۱۲۵-۱۲۶-۲۶۳ مردم - ۲۲۰
 خشک رود (درراه کاشان به اصفهان) - ۱۳۸
 خشکه دهنه (= آستارای امروزی) - ۱۴۱
 خطیب رشتی - ۱۹۱
 خلخال - ۳۰-۳۳-۳۹-۴۰-۵۳ راه - ۱۷۷ زرج آباد - ۵۳ لشکرهای - ۴۱ ولایت - ۲۳۷
 خلیفه (نو کر علی بیک سلطان) - ۱۰۹
 خلیلای زرگر رشتی (عده دارضرابخانه بیه پس) - ۱۴۴-۲۴۹
 خلیلای قاری لاهجان [مولانا ...] - ۱۹۱
 خمام [بلوک ...] - ۱۴۲ شیجان - ۱۴۲
 خنجریک بیگدلی شاملو (داروغه یک حصه بیه پس) - ۲۱۸
 خندق لاهجان - ۱۹۶
 خواجهان فیکو - ۱۰۱-۱۰۸
 خواجه شیخ کوچسفهانی - ۷۱
 خواهرزاده پیر شیخ علی پاشیجائی - ۱۷۰
 خواندگار روم - ۱۶۱-۲۳۴-۲۳۵
 خوزستان - ۲۶۲ والی - ۲۴۱
 خوی - ۱۷
 خوی کوره سر - ۲۷۸
 خیرالنسا بیگم (دختر شاه اسماعیل و همسر امیره دوباج اسحقی که در پنجم شعبان ۹۳۸ در ماسوله فوت شد) - ۱۲-۱۳-۱۶-۳۳-۵۵
 «د»
 دارالمرز - ۵-۵۷-۱۸۱-۲۰۱-۲۱۲-۲۱۶-۲۵۹
 داشداریک شیخاوند صفوی (شوهر خواهر امیره دوباج اسحقی و اتالیق سلطان محمودخان) - ۳۳

۵۳-۴۰-۳۹-۳۴

داود جمال‌الدین پندرداود شهریار - ۱۹۳

داود شهریار پسرداود جمال‌الدین - ۱۹۳

دربند شیروان - ۲۴-۲۵ قلعہ - ۲۴-۲۶

دروازة قلعة لاهجان - ۲۰۳

درویش محمدخان اروملو (حاکم لاهجان) - ۱۶۴-۱۶۷-۱۶۸-۱۷۱

دریای رودسر - ۲۰۵-۲۰۶

دریای قلزم (منظور دریای خزر است) - ۲۴-۵۹-۲۰۶-۲۵۹

دریای کپورچال - ۱۳۲

دریای گسکر - ۱۳۲

دکان چرخگر - ۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹

دکان سعدی چلاوی - ۱۶۴-۲۴۱-۲۴۲

دوباج ملقب به مظفر سلطان [امیره ...] (والی گیلان بیه‌پس) - ۱۱-۱۳-۱۴-۱۶-۱۰۳

دوباج ثانی [امیره ...] (پسر قرا محمد چیک) - ۵۸-۵۹-۶۰

دوباج کش (لقب شیخ ابراهیم ماسوله‌ای) - ۶۰

دوراق بیک (رفیق بهزاد بیک) - ۲۱۳

دوران بره [پشته ...] - ۱۲۴

دوران بره [موضع ...] = علی‌آباد فومن - ۱۲۴

دوشل (به کسردال وواو وفتح شین) - ۱۳۴

دوگامه (ازدهکده‌های کهدم) - ۲۵۷

دهنده (بضم دال) - ۹۹

دیار بکر - ۱۶۱

دیلمان - ۶۵-۸۹-۱۱۲-۱۱۵-۱۱۸-۱۳۱-۱۳۴-۱۶۵-۱۶۷-۲۴۷-۲۸۴-۲۸۵

الکای - ۱۱۳ حاکم - ۱۷۰ راه - ۶۵ سپه‌سالار - ۱۰۷ عمارات - ۸۹ قصبه - ۱۳۱

کوه‌های ۱۶۳ محلات - ۸۹ مواضع - ۱۳۱ بیلاق - ۱۱۱-۱۲۹-۲۳۰

دیو رود - ۹۸

«ذ»

ذوالفقارخان قرمانلو (حاکم اردبیل بعداً بیگلربیگی آذربایجان) - ۱۴۰-۱۴۱-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵

۱۵۶-۱۸۱-۲۲۵-۲۲۸-۲۳۷-۲۳۸-۲۴۸-۲۴۹

«ر»

- راه میدان تلاش (?) - ۱۷۰
 رانکوه - ۲۴۵-۲۴۶-۲۸۴-۲۸۵ داروغه - ۱۶۳ سپه سالاری - ۱۲۵ لشکر - ۱۱۱
 راه آستارا و گسکر - ۴۲-۱۵۴
 راه آستارا و لنگرکنان - ۱۳۲
 راه ازبر به احمدگوراب شفت - ۹۹
 راه بجارپس - ۲۲۸
 راه پسیخان - ۱۰۶
 راه پشتکوه به ماسوله - ۹۳
 راه جهودکلایه - ۱۶۴
 راه خرچیگران و کناربازار - ۸۷
 راه خلخال - ۱۷۷
 راه خواجان فیکو - ۱۰۱-۱۰۸
 راه خوی کوره سر - ۲۷۸
 راه دریا کنار - ۱۳۴
 راه دهنده و کسما - ۹۹
 راه دیلمان - ۶۵
 راه رودخان - ۱۰۵
 راه رودخانه پسیخان - ۹۸-۱۰۱
 راه ری و شهریار - ۲۴۲
 راه سنگ بجار به گوراب فومن - ۹۵
 راه سیداشرف (= راه لاهجان به آستانه) - ۲۷۴
 راه شکال گوراب - ۱۰۵
 راه طارم به قزوین - ۹۲
 راه طارم به لاهجان - ۱۱۲
 راه فرضه انزلی به لشته نشا - ۵۹-۱۳۲
 راه فیالم - ۱۰۲

- راه قلعه رودخان - ۱۵۰
 راه کسما - ۴۵-۱۰۲-۱۰۶-۱۰۹
 راه کلپله بر به ییلاق لوك و گیلوا - ۱۱۲
 راه کیشه کوله (گدار قزل اوزن) - ۱۴۵
 راه گسکر - ۱۱۹
 راه گسکر به آستارا - ۱۴۱-۱۹۰
 راه گسکر و کسما - ۴۵
 راه گشت و خسرو آباد به کوههای شفت - ۲۴۷
 راه گو که و کیسم - ۱۴۵
 راه گیلان - ۲۱۵
 راه لالك و دیورود - ۹۸
 راه لشته نشا = شارع لشته نشا - ۲۷۹
 راه لنگر کنان و آستارا - ۱۳۲
 راه لیشاوندان - ۱۰۱
 راه ماسال به گسکر - ۹۸
 راه ماسوله = راه ماسوله رودخان - ۲۰۱
 راه ماسوله رودخان = راه ماسوله - ۹۸-۲۴۷
 راه مجده و چماچا و سراوان و کیجا - ۲۵۷
 راه ملات و کیا باغ - ۱۳۳
 راه منجیل و خرزویل - ۱۸-۱۹-۴۲-۸۴
 راه ورزل به شفت - ۱۱۶
 راه ییلاقات ماسوله - ۹۸
 رحمت آباد (آبادیهای سمت راست قزل اوزن) - ۲۵۸
 رستم [آقا ...] (ازلثام زادگان تسییه) - ۲۶۳-۲۸۳-۲۸۴
 رستم [آقا ...] (ازلثام سیاه اسطل رشت) - ۲۶۹
 رستم [کیا ...] (پدرم بهرام بیک) - ۱۶۳
 رستم آباد - ۲۵۸
 رستمدر - ۲۴۳-۲۴۴ جنگلها و کوههای - ۲۴۴ قدراندازان - ۱۵۲ کوهها و مغازهها - ۲۴۳

ملك (بفتح میم و کسر لام) - ۶۸ مملکت - ۲۴۲ ولایت - ۱۶۷
 رستم فومنی [سپه سالار کیا ...] = قورچی باشی رستم (سپه سالار الکای رشت) - ۲۳-۴۵-
 ۴۸-۴۹-۹۵-۹۶
 رسول صوفی [میر...]- ۲۴۴
 رشت - ۱۴-۱۹-۲۰-۲۲-۲۸-۲۹-۳۴-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۵۳-۵۶-۶۶-۶۷-
 ۷۹-۸۰-۸۲-۸۵-۹۱-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۴-۱۰۵-
 ۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۶-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۵-۱۲۶-۱۳۹-۱۴۳-۱۵۰-
 ۱۵۷-۱۷۷-۱۸۰-۱۹۰-۱۹۴-۲۱۷-۲۱۸-۲۳۰-۲۳۶-۲۵۴-۲۶۳-۲۶۶-
 ۲۶۷-۲۶۸-۲۷۰-۲۸۰-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴ اکابرو اعیان - ۱۲۰ الکای-۴۷
 ۱۷۸-۲۲۸ امارت - ۱۰۹ بلدة - ۷۱-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۴
 ۱۱۷-۱۲۰-۱۴۸-۲۵۳-۲۶۳-۲۶۹-۲۷۹-۲۸۷ حاکم - ۸۸-۱۷۰ دارالاماره
 ۵۶ سپه سالار - ۹۴-۱۵۸-۱۷۵ سپه سالاری - ۹۱ سیاه رودبار - ۲۰-۲۹-۴۴-
 ۵۹-۶۶-۷۱-۱۱۴-۱۲۰-۱۴۶-۲۲۰-۲۶۴-۲۶۵-۲۸۳ کلانتری - ۲۱۵
 لثام - ۱۰۵ لشکر - ۴۳ محلات - ۸۵ معاملات - ۱۷۳ مهمات و دادوستد - ۱۸۱
 میدان - ۲۶۹

رضاقلی بیک - ۱۰۵

رضای لاتی - ۲۸۲

رضوان بیک قورچی قاجار (کوتوال قلعه کجور) - ۲۴۴

رکابزن علی - ۲۵۴

رکن السلطنه (لقب معصوم بیک اعتمادالدوله) - ۴۶

رودبار - ۲۵۸

رودبار سرا - ۲۵۵

رودبار کهدم - ۸۱-۸۳

رودبار ماسوله - ۹۷

رودبار کی (ازدهکده های کوچسفهان) - ۶۶

رودخانه پسیخان - ۹۸-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۷-۱۰۸-۱۲۵-۱۲۶-۲۶۷-۲۶۸

رودخانه پیش رودبار - ۱۱۹

رودخانه چوبر - ۹۹

رودخانه دوران - ۲۵۷

رودخانه دهنده - ۴۴

رودسر - ۱۳۴

رودسر [فرضه...] - ۱۳۳-۱۳۴-۲۰۵-۲۰۶

روضه الصفا تألیف محمد بن خاوندشاه بلخی - ۱۲

روم [سردار...] - ۲۳۶ لشکر - ۲۰۰ مملکت - ۲۳-۲۳۴

روی کوره - ۱۱۰

«ز»

زرچ آباد خلخال - ۵۳

زرمخ [جنگل...] - ۱۵۰ قریه - ۲۲۶ محال - ۸۴ مردم - ۹۴-۹۷-۱۷۴-۱۷۷-۲۴۷ -

ندامان - ۱۰۹

زرمخی - ۲۴۷

زندان اصطخر فارس = قلعه اصطخر فارس - ۶۴

زن ملك جهانگیر رستم داری (دختر ابراهیم بیك) - ۲۴۴

زیتون طنبور نواز [استاد...] = استاد زیتون چهارتاری - ۴۱-۴۸

زینب بیگم - ۲۰۱-۲۳۹

زینل بیك گسگری - ۲۶۸

«س»

ساروخان (حاکم آستارا پسر امیر حمزه خان طالش) - ۲۴۰-۲۶۴-۲۶۸-۲۷۵-۲۷۶-۲۸۰

۲۸۳-۲۸۴

ساسان [امیر...] (حاکم گسگر) - ۴۱-۴۲-۴۳-۵۹

ساقی مزار لشته نشا - ۱۳۲ حصار - ۱۹۷ صحرای - ۲۷۹

سالار تنیانی [ملا...] - ۱۵۲

سالوسیان لاهجان - ۱۲۶

سالوک [امیر...] (پسر امیر سیاوش حاکم گسگر) - ۱۵۵

سالیان - ۲۳۸

سبزه میدان رشت - ۱۰۸-۱۰۹

سبزه میدان لاهجان (زمینهای باغ پیش قلعه خان احمدخان) - ۱۳۵-۱۸۹

- سپهسالار آقای فومن (وکیل امیره شاهرخ) - ۳۱
 سرافراز سلطان چپک - ۲۸
 سراوان - ۲۵۷
 سعدی چلاوی - ۱۶۴-۲۴۱-۲۴۲
 سعیدبیک فومنی - ۱۴۲-۱۴۳-۱۵۱-۱۷۶-۱۷۹-۱۸۱-۲۵۳
 سعیدعلی فومنی [خلیفه ...] - ۱۱
 سفید رود - ۲۰-۵۹-۶۶-۸۶-۱۰۴-۱۰۷-۱۱۱-۱۴۶-۱۴۸-۲۷۲-کنار-۱۱۳
 سقاسرای کول - ۲۶۹
 سقال کول - ۲۶۴
 سکن (موضعی از بیلاق شفت) - ۹۸
 سکندربیک (نواده جوت شاهمراد گیلوئی) - ۲۸۳
 سلطان حسن (پسرخان احمدخان) - ۴۴
 سلطان فتحی (لقب اعتمادالدوله قرابهادر پس از جنگ کدوبن) - ۷۰
 سلطان محمد کهدم [امیره ...] - ۲۸-۲۹
 سلطان محمود [خواجه ...] (برادرخواجه حسام‌الدین وزیرخان احمدخان) - ۲۴۲
 سلطان محمودخان (پسر امیره دوباج اسحقی) - ۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۹-۴۱
 سلطان مظفر (حاکم دربند شیروان) - ۲۴-۲۵
 سلطانیه - ۱۹۳ چمن - ۱۱-۱۷-۱۹۴ بیلاق - ۱۵-۱۹۳
 سلماس - ۱۷
 سلیم [شاه ...] (فرمانفرمای هندوستان) - ۲۱۶
 سلیمان [سلطان ...] (قیصرروم) - ۱۷
 سلیمان خان (بیگلربیگی شیروان) - ۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۱۰۳
 سلیمان وزیر [میرزا ...] (وزیر سلطان محمد خدا بنده) - ۸۳-۹۲
 سم - ۱۶۵-۱۶۷-۲۸۶ جنگلهای - ۴۶ کوهات - ۱۶۵
 سم بجار (نزدیک رشت) - ۲۹
 سنگ بجار - ۹۵
 سنگ فوزیه [صحرای ...] - ۲۳
 سهراب بیک (ملازم حسین خان کهدم) - ۱۶۶

سیاوش خان [امیره ...] (حاکم گسکر) = امیره گسکر - ۶ - ۹۳ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲

۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۱۰ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۵ - ۱۳۷

۱۵۲ - ۱۵۵ - ۲۴۸ پسران - ۱۵۳ - ۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۲۳۰ منازل - ۱۵۶

سیاه اسطل رشت - ۲۶۹

سیاه رودبار رشت - ۲۰ - ۲۹ - ۴۴ - ۵۹ - ۶۶ - ۷۱ - ۱۱۴ - ۱۲۰ - ۱۴۶ - ۲۲۰ - ۲۶۴ - ۲۶۵

۲۸۳ صحرای - ۲۹ - ۴۳

سیاه رود کنار پیره بازار - ۲۰ - ۲۰۲ - ۱۴۶

سیاهکله رود - ۴۹

سید بیک قلیچی - ۱۸۹

سیلاخور - ۱۹۷ - ۱۹۸

«ش»

شابقال - ۲۵۴

شابقال کول (محلّی درگشت رودخان) - ۱۵۰ - ۱۵۱

شاپور (ملازم شاه جمشیدخان) - ۱۱۲

شاجیک (ازمواضع دیلمان) - ۱۳۱

شاطرخان احمدخان - ۱۱۴

شام - ۵

شاه بقال (ملازم معتبر علی بیک سلطان) - ۱۱۰

شاه بیگم (ازمحبوبان علی خان که برای بوسعید میر فرستادند) - ۲۴۹

شاهرخ [امیره ...] (پسر امیره سالار و پسر عم حسین خان) - ۲۲۹

شاهرخ [امیره ...] (ازمنسوبان دورسلسله اسحقی) - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲

شاهرخ سلطان = امیره شاهرخ ازمنسوبان سلسله اسحقی - ۳۱

شاهمراد گیلوئی = جوت شاهمراد گیلوئی

شاه ملک (برادر بوسعید میر و پسر عم علی خان) - ۸۹ - ۱۵۳ - ۲۴۵ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۲

۲۵۳ -

شاه ملک [خواجه ...] - ۲۱۹ - ۲۲۰

شاه ملک سلطان فومنی [کارگیا ...] (سپه سالار رانکوه بعداً سپه سالار بیه پس) - ۸۶ - ۸۷ - ۹۴

۱۲۵ - ۱۳۷ - ۱۳۹ - ۱۴۲ - ۱۴۳

- شاه ملك كلانتر كو چسفهان - ۲۱۹
 شاه منصور [سپہ سالار...] - ۴۲-۴۳
 شامير بيك (برادر ملك عنايت ماسوله‌ای) - ۱۱۲
 شهوردي بيك بابر لو (يساول صحبت) - ۱۳۷-۱۵۵-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۷-۲۰۹ -
 ۲۱۲
 شاهی بيك شاملو (داروغه حصه‌ای از ييه پس شامل فومن و شفت و تولم) - ۲۱۸
 شرف خان (حاکم تنكابن) - ۴۶-۱۶۵
 شرف الدين بيك (از رؤسای چپک و اژدر) - ۱۹۷
 شرفشاه گسکر [پير...] - ۲۴۷
 شريح (از طوايف ساکن تنكابن) - ۲۷۳-۲۷۴
 شريف گيلوایي [خواجه مير...] - ۲۱۹
 شفت (بفتح شين) - ۱۴-۱۰۰-۱۱۶-۱۷۸-۱۸۱-۲۱۸-۲۵۳-۲۵۵-۲۵۶ احمد سر -
 گوراب - ۹۹-۲۵۵ اکبر لئام - ۲۵۴ بازار - ۲۵۵ رعایا - ۲۱۸ سپه سالار - ۱۵۰
 ۱۷۵-۱۵۸ سپه سالاری - ۱۵۷-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹ طالش - ۱۰۰ عسکر - ۹۵ -
 کلانتری - ۲۶۰ لشکر - ۲۰-۴۳-۹۵ محال - ۲۵۷ مردم - ۱۰۰ معاملات - ۱۷۳
 نظارت محال - ۲۵۲ بیلاق - ۹۸
 شکال گوراب - ۱۰۵ لؤمان - ۱۱۰
 شکر شربت دار [مولانا...] - ۳۶-۴۸
 شماخی - ۲۴-۲۵-۲۳۷ صحراي - ۲۳۷
 شمخال خان (حاکم چر کس) - ۳۳
 شمش (ملازم سپه سالار مير حاتم و برادرش) - ۲۵۹-۲۶۰
 شمس الدين شفتی [پير...] - ۵۴
 شمس گل گيلوایي [پير...] - ۲۶۲-۲۸۰
 شنبه بازار لولمان فومن - ۱۴-۹۹-۱۲۹-۱۵۱-۱۷۵-۱۷۶-۲۵۱ صحراي - ۵۵-۱۰۵
 ۱۷۶ موضع - ۵۶-۹۲
 شهرضا [امير...] (خازن خان احمدخان) - ۱۳۹
 شهبوار بيك (از چپگان) - ۶۷
 شهنشاه [اميره...] (پسر اميره سلطان محمد کهدم) - ۲۸-۲۹

شیجان خمام - ۱۴۲

شیخ الاسلام لاهجان - ۱۹۷-۲۸۵

شیخ کوچسفهانی [خواجه ...] - ۷۱

شیخ میرقلعه کولی (بانی و سردار عسکر فومن) - ۹۹-۱۰۰

شیخی خان [خواجه ...] (عامل آستارا) - ۱۹۰

شیراز [دارالارشاد ...] - ۳۵-۳۹-۶۵

شیرزادیک (سپهسالار رشت) = شیرزاد سلطان - ۹۱-۹۴-۹۸-۱۰۲-۱۰۳

شیرزادیک کیسمی - ۲۶۲-۲۷۰-۲۷۸

شیرزاد سلطان = شیرزادیک - ۷۶-۷۷-۸۷-۸۹-۹۰-۹۵-۹۶-۹۷-۹۹-۱۰۰-۱۰۱

۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۴-۱۱۵

۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۲۳۹ لشکر - ۱۰۹

شیرزاد ماکلوانی - ۶۶-۷۹-۸۰-۸۲-۹۲

شیرعلی میرآقا = میرآقا - ۲۴۵-۲۵۰

شیروان = شیروانات - ۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۷۵-۸۴-۱۲۶-۱۳۲-۱۳۴-۱۴۱-۱۶۱

۲۲۶-۲۳۷-۲۳۹ الکای ۱۴۰ بادکوبه - ۲۶۲ بیگریگی - ۸۱ پاشای - ۱۶۲

۲۳۹ دربند - ۲۴ سرهنگان - ۸۳ قلاع - ۲۰۲ لشکریان - ۸۴ ولایت - ۷-۲۰

۱۶۱-

شیروانات = شیروان - ۳۳-۳۴۵ بیگریگی - ۲۳۷ پاشای - ۱۶۱

شیروانیان - ۸۴

شیلات تولم - ۱۲۰

شیرود - ۲۷۴

«ص»

صیبه شاه اسماعیل - ۲۴-۲۵

صحرای پسبخان - ۱۰۱-۱۰۸

صحرای پیش رودبار - ۱۰۶

صحرای ساقی مزارلشته نشا - ۲۷۹

صحرای سنک فوزیه - ۲۳

صحرای سیاه رودباررشت - ۲۹-۴۳-۶۷-۲۶۹-۲۷۵-۲۷۷

صحرای شنبه بازار لولمان - ۵۵-۱۰۵

صحرای علی آباد فومن - ۱۵۰

صحرای گوشه لوندان - ۱۰۶-۱۱۹

صحرای لوندیه - ۷۲-۸۰

صفویه - ۵-۷-۱۱-۲۶۱

صفی [شاه ...] (جانشین شاه عباس) - ۲۶۲-۲۷۵

صفی میرزا = محمد باقر میرزا (پسر بزرگ شاه عباس) - ۱۳۰

صوفیئویارستاق - ۲۶۲

«ض»

ضرابخانه رشت - ۲۴۹

«ط»

طاحان = فرح آباد ساری - ۱۸۴

طارم - ۸۱ راه - ۹۲

طارمین (شامل طارم علیا و سفلی) - ۴۲ لشکرهای - ۴۱

طالب خان اعتمادالدوله - ۲۱۱

طالش - ۴۶-۸۲

طالش آستارا - ۲۸۶

طالش تنف رود - ۹۲

طالشستان بیه پیش - ۱۶۵

طالشستان خرگام - ۱۶۵

طالشستان لاهجان - ۲۷۱

طالش شفت - ۱۰۰

طالش فومن - ۷۹-۲۱۳

طالش کولی (سپهسالار دیلمان) - ۱۰۷-۱۳۳-۱۶۳-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷

طاهر گوراب - ۲۶۸

طهمورث خان (حاکم گرجستان) - ۲۱۵

طوالش گسکر - ۱۵۵

طهماسب [شاه ...] -۱۶-۲۳-۲۵-۲۸-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۷-۳۹-۴۲-۴۶-۴۷
 ۴۸-۵۰-۵۱-۵۳-۵۸-۵۹-۶۰-۶۲-۶۴-۶۵ اردوی -۵۵- بنت -۵۴

«ع»

عادلشاه = غریب شاه = کالنجارسلطان پسرشاه جمشید خان -۲۲۳-۲۴۰-۲۶۲-۲۶۳-
 ۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶
 اردوی-۲۷۶

عباس [شاه ...] -۱۲۶-۱۲۹-۱۳۱-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۷-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۲-۱۴۳-
 ۱۴۵-۱۵۳-۱۵۵-۱۵۷-۱۵۹-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۷۰-۱۷۱-
 ۱۷۳-۱۷۴-۱۷۷-۱۸۱-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۵-
 ۱۹۶-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۵-۲۰۶-۲۱۰-۲۱۱-
 ۲۱۲-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۲۱-۲۲۵-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۴-۲۳۵-
 ۲۳۶-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۱-
 ۲۵۲-۲۵۳-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴

عباس سلطان چپک [میر ...] (سپهسالار لاهجان) -۴۹-۷۶-۸۶-۸۷-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-
 ۱۰۸-۱۰۹-۱۱۱-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۶-۱۴۸-۱۶۳-۱۶۴
 ۱۶۵-۱۶۶-۲۲۷-۲۲۹-۲۴۲

عباس [میر ...] (برادر علی خان بیک تحویلداران دیوان) -۲۶۳

عباس میرزا = شاه عباس -۱۲۶

عبدالله [ملا ...] -۲۶۶

عبدالله تولمی [مولانا ...] -۱۱

عبدالله خان [میر ...] (حاکم مازندران) -۶۵

عبدالله قزوینی [میرزا ...] (وزیر گیلان بیه پس) -۲۶۱-۲۶۷-۲۷۱-۲۷۴-۲۸۵

عبدالرحمن (از سرشناسان رشت) -۱۲۰

عبدالرزاق دانشمند [مولانا ...] -۴۸

عبدالفتاح فومنی [ملا ...] -۵-۲۰۴-۲۶۶

عبدالغفور بیک (مصنف لاهجان) -۲۲۹

عبدالقادر بسته دیمی (معلم ابراهیم خان) -۱۱۵

عبدالکریم فومنی [قاضی ...] -۵۴-۱۱۷-پسران -۱۰۵

- عبدالواسع [قاضی ...] (قاضی لاهجان) - ۱۹۵
 عبدالواسع [ملا ...] (برادرزادہ ملاعلی کامی لاهجی) - ۲۷۲-۲۸۶
 عبدالوہاب رشتی [خواجہ ...] (متصدی فومن بعداً کفیل مهمات و دادوستد رشت) - ۱۸۰-
 ۱۸۱-۲۰۷-۲۰۸-۲۱۱
 عراق ۱۱-۶۴-۸۳-۱۰۳-۲۰۹-۲۱۲-۲۳۱-۲۳۹-۲۴۹-۲۶۲-۲۶۶ لشکر - ۴۲-
 ۲۴۱ ولایت - ۴۱
 عربستان (= خوزستان) - ۱۱-۲۴۱-۲۶۲
 عزیز [میر ...] (سپہسالار فیکو) - ۱۰۸
 عزیز اصفہانی [آقا ...] (نویسنده حساب بیہ پس) - ۲۰۴-۲۰۷
 علی [خواجہ شیخ ...] (پسر خلیل) - ۸۰
 علی آباد = دوران برہ (مرکز فومن) - ۱۲۴-۱۳۷-۱۴۱-۱۴۳-۱۵۰-۲۴۶-۲۵۵-۲۵۶
 دیوانخانہ - ۱۴۳ صحرا - ۱۵۰
 علی آباد کھدم - ۱۱۳
 علی اللہی - ۲۴۷
 علی بن ابی طالب علیہ السلام - ۵-۷۰
 علی بیک [خواجہ ...] (پدر میر حسین بیک سپہسالار لاهجان) - ۷۱
 علی خان = علی بیک سلطان فومنی - ۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۷
 ۱۴۹-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۶-۱۵۷ (ظہراً فرہادخان بہ جای این نام صحیح
 است) - ۱۵۸-۱۵۹-۱۷۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۲-
 ۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۸ والدہ - ۱۳۹
 علی بیک سلطان فومنی (پسر احمد سلطان وو کیل ابراہیم خان) - ۸۴-۸۵-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۷
 ۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱
 ۱۱۲-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۳۲-۱۳۵-۱۳۶-
 ۱۳۷-۲۳۹-۲۴۵
 علی پاشیجائی [پیر شیخ ...] - ۱۷۰
 علی حمزہ [کارگیا ...] - ۱۶۹-۱۷۰-۱۹۵
 علی خان [حاجی ...] (سپہسالار کوچسفہان) - ۱۵۷-۱۵۸-۱۷۵-۱۸۶-۲۱۹-۲۲۸-۲۵۱
 علی خان بیک (تحویلدار دیوان) - ۲۶۳

۲۷۲-۲۷۰-۲۶۶-۲۶۲- عنایت بیگ == عنایت بیگ

۲۸۲ برادر- ۲۷۶

عوض بیگ شفقی (سپهسالار شفقی) - ۲۵۷

«غ»

۵- غریب شاه == عادلشاه == کانیجار سلطان پسر شاه جمشیدخان

۲۸۰-۲۸۱

غزان (= غازان) - ۲۸۵

۳۵- غیاث الدین محمد [میر...] (پسر غیاث الدین منصور شیرازی)



غیاث الدین منصور شیرازی۔ ۳۵

«ف»

- فارس۔ ۱۱۔ ۳۵۔ ۲۳۹۔ ۲۶۲۔ عمال۔ ۳۵۔ لشکر ۲۴۱
فاضل [ملا ...] (از ملازمان امیر حمزہ خان طالش)۔ ۲۳۷۔ ۲۳۸۔ ۲۳۹
فتاح [خواجہ ...] (وزیر شاہ جمشید خان) ۸۷
فتحی فومنی [کارگیا ...] = میر فتحی (منسوب قومی علی خان و ملازم شاہ عباس)۔ ۱۶۳۔ ۱۶۶
۱۷۴۔ ۱۷۵۔ ۱۷۶۔ ۱۷۷
فتحی لاهجی [خواجہ ...]۔ ۲۱۷
فرح آباد مازندران (= طاحان)۔ ۱۸۴۔ ۲۰۴۔ ۲۱۴۔ ۲۱۵۔ ۲۱۸۔ ۲۱۹۔ ۲۲۱۔ ۲۶۰
فرخ [میر ...] (از مردم لیل)۔ ۲۷۲۔ ۲۸۶
فرخ [میر ...] (برادرزادہ امیر خواند و داماد میر حاتم سپہ سالار)۔ ۲۵۹
فرخ اشکوری [میر ...]۔ ۶۷۔ ۱۶۷
فرضہ انزلی۔ ۵۹۔ ۱۳۲
فرضہ حسن کیادہ۔ ۵۹
فرضہ خشکہ دهنہ (= آستارای امروزی)۔ ۱۴۱
فرضہ رودسر۔ ۱۳۳۔ ۱۳۴۔ ۲۰۵۔ ۲۰۶
فرضہ سالیان۔ ۲۳۸
فرضہ لنگرود۔ ۲۷۴۔ ۲۸۴
فرنگ۔ ۲۸۴
فرہاد خان قرمانلو۔ ۱۲۶۔ ۱۳۱۔ ۱۳۲۔ ۱۳۵۔ ۱۳۸۔ ۱۴۰۔ ۱۴۳۔ ۱۴۵۔ ۱۴۶۔ ۱۴۷
۱۴۹۔ ۱۵۰۔ ۱۵۲۔ ۱۵۳۔ ۱۵۶۔ ۱۵۸۔ ۱۷۱۔ ۲۲۶۔ ۲۲۷۔ ۲۲۸۔ ۲۲۹۔ ۲۳۰
۲۳۱۔ ۲۳۸۔ ۲۴۱۔ ۲۴۲۔ ۲۴۵۔ ۲۴۷۔ ۲۴۸۔ ۲۴۹۔ ۲۵۳۔ ۲۵۸۔ اردوی۔ ۱۳۵
۱۵۴۔ ۲۲۵۔ وزیر۔ ۱۷۱
فریلون [کیا ...] (سپہ سالار لاهجان)۔ ۱۰۴۔ ۱۰۷۔ ۱۳۳۔ ۱۳۴۔ ۱۳۶۔ ۱۳۸۔ ۱۶۴۔ ۱۶۶
۲۷۰۔ باغ۔ ۱۶۴
فریدون چپک [کیا ...]۔ ۲۷۰۔ ۲۷۸
فصیح لاهجانی [خواجہ ...]۔ ۱۸۵۔ ۱۹۹۔ ۲۰۰۔ ۲۰۳۔ ۲۰۴۔ ۲۰۷۔ ۲۱۰۔ ۲۱۱

قزوین۔ ۵۰-۶۵-۹۲-۱۳۱-۱۳۹-۱۴۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۸۵-۱۸۶-۱۹۸-۲۱۶-۲۲۸
 ۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۹-۲۴۱-۲۴۴-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۸-۲۶۷-۲۷۴
 حاکم۔ ۱۹۸ دارالسلطنہ۔ ۱۲-۳۵-۳۹-۴۷-۴۸-۶۴-۶۵-۸۴-۱۲۹-۱۳۶-
 ۱۵۹-۱۸۰-۲۱۳ لشکر۔ ۴۲ میدان۔ ۱۵۸-۱۶۷-۲۴۴-۲۴۹ وزارت۔ ۱۸۱-

۱۸۸

قسنطینیۃ۔ ۲۳۴

قلعہ آمل مازندران۔ ۲۳۶

قلعہ اردبیل۔ ۲۴۸

قلعہ اصطخر فارس = زندان اصطخر فارس۔ ۵۰-۵۲-۶۴-۶۵-۹۲

قلعہ الموت۔ ۴۸-۱۵۸

قلعہ ایروان۔ ۱۷۷

قلعہ تبریز۔ ۱۷۴

قلعہ دربند۔ ۲۴-۲۵-۲۶

قلعہ رودخان۔ ۱۵۰ کوه۔ ۲۲۹

قلعہ شندان = قلعہ شندان۔ ۱۴۰-۱۴۱-۲۳۷

قلعہ کجور۔ ۲۴۳

قلعہ قہقہۃ اردبیل۔ ۵۰-۵۱-۱۵۳

قلعہ لاهجان۔ ۵۸-۱۶۴-۱۶۸-۱۶۹-۱۹۶-۲۳۶-۲۸۶ دروازہ۔ ۲۰۳

قلعہ ماران۔ ۵۰

قلعہ نور۔ ۱۶۶-۱۶۷-۲۴۱

قلیچ خان (پسر امیر حمزہ خان طالش حاکم آستارا)۔ ۱۱۹-۲۳۹

قم [دارالمؤمنین ...]۔ ۲۳۵

قنبر سلطان کوزنبو کلو۔ ۱۶۵

قندھار۔ ۲۶۲

قواما مستوقی الممالک [میرزا ...]۔ ۲۱۲

قورچی باشی۔ ۲۴۳

قورچی باشی = قورچی باشی رستم = سپہ سالار رستم فومنی۔ ۱۶۵-۱۶۷

قورچی باشی رستم = سپہ سالار رستم فومنی۔ ۲۳

قیصر (= سلطان سلیمان) - ۱۷-۱۸-۱۹-۲۳-۱۶۱

«ك»

کاشان-۱۳۸

کالنجار سلطان (پسر شاه جمشیدخان) = عادلشاه = غریبشاه - ۲۶۰-۲۶۲

کامران بیک تولمی (برادر سپهسالار علی خان تولمی) - ۱۴۳-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۷-۲۲۵-۲۲۶

۲۲۷-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۵۸

کامران میرزا کهدمی = کامران خلیفه (حاکم کهدم) - ۴۱-۴۲-۶۲-۶۳-۶۹-۷۲-۷۴-۷۵

۷۶-۷۷-۷۹-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۲-۱۱۷-۲۵۶

۲۵۷

کامیاب (پسر امیرہ سالار و پسر عم حسین خان) - ۲۲۹

کپورچال [دریای ...] - ۱۳۲

کجور - ۲۴۱ قلعه - ۲۴۳

کدوبن کوچسفهان - ۶۰-۶۶-۲۷۸-۲۷۹ بجار - ۶۶ جنگ ۷۰ صحرای ۲۷۹

کربلای معلی - ۲۲۱

کردستان - ۱۱-۲۶۲

کرم اسوار - ۱۶۳-۱۶۴-۱۶۶-۱۹۶

کرمان - ۱۳۶-۱۳۸-۲۶۲

کرم بیک [شاه ...] - ۲۱۷-۲۱۸

کسما - ۹۹-۱۰۵-۱۰۶ بازار - ۱۰۹ راه - ۴۵-۱۰۲-۱۰۶-۱۰۹

کشتکوه (?) - ۲۶۸

کلاردشت - ۲۰۷

کلاش رودبار - ۸۲

کلاشم - ۱۰۵-۱۰۶ پیش رودبار - ۱۰۶

کلب علی بیک قرمانلو (داروغه اردبیل) - ۱۵۵

کلی گیر (برادر کرم اسوار) - ۱۹۶

کمال الدین [خواجه ...] - ۱۹۴

کنار بازار - ۸۷

کوچسفهان-۱۴-۲۰-۵۹-۶۶-۶۷-۷۱-۸۶-۹۱-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۷-۱۳۹-۱۴۵-
 ۱۴۶-۱۵۰-۱۷۸-۱۸۱-۲۱۹-۲۶۳-۲۷۷-۲۸۷-الکای ۲۹-۱۰۴ بازار-
 ۴۳-۸۶-۸۷-۱۴۹-۲۶۳-۲۷۷-۲۷۸ تخت-۸۸ جنگ-۹۱ حاکم-۱۷۰ خاک
 ۸۸ خشک بچار-۱۲۵ رودبار کی-۶۶ سپاهی-۲۰ سپه سالار-۴۳-۱۵۸-۱۷۵-
 ۱۸۶-۲۲۸-۲۵۳ سپه سالاری-۶۰-۶۳-۱۰۳-۱۵۷ قصبه-۱۱۱ کدوبن-۶۰-
 ۶۶-۲۷۸-۲۷۹ کلانتری-۲۲۰ گوراب جور-۱۳۲ لثام و سپاهی-۲۰ لشکر-۲۶۷
 محال-۲۴ مردم-۶۷-۲۷۹ معاملات-۱۷۳ مملکت-۱۰۳

کوفه-۵

کوله رودبار لاهجان-۳۷

کوهات تنیان وما کلوان-۱۵۰

کوهات سام-۱۶۵

کوهات شفت-۲۴۷

کوهات فومن-۱۵۱

کوهات ماسال-۱۵۱

کوه رودبار [بیلاق...]-۹۸

کوه رودبار ماسوله-۹۷-۹۸

کوه قلعه رودخان-۲۲۹

کوههای بر لور-۲۴۴

کوههای دیلمان-۱۶۳

کهدم-۲۰-۲۲-۴۲-۸۳-۱۲۵۷-الکا-۱۴۵-حاکم-۱۹-۱۴۵-۱۶۵ رودبار-۸۱-۸۳ کیجای

۲۵۷-۸۴-۷۰

کیشه کوله-۱۳۲ گوراب-۷۲-۷۳-۸۴ لشکر-۸۶ محال-۷۳ ولایت-۸۸

کهنه گوراب [جنگل...]-۲۱۷ موضع-۲۴۷

کیا باغ-۴۷-۱۳۳

کیجا (ازدمکده های کهدم)-۷۰-۸۴-۲۵۷

کیخسرو-۸۲

کیسم-۶۷-۱۴۵ لشکر-۱۱۱

کیشه کوله کهدم = کیش کوله-۱۳۲-۱۳۳

«گ»

گاز رودبار-۲۶۶

گر جستان-۱۹۶-۲۱۵-۲۵۹-۲۶۲ اسرای-۳۴ سلاطین-۲۰۹ ملوک-۲۰۹ والی-۲۱۲-
ولایت-۲۱۰

گر جیان-۱۶۵-۲۱۵

گرد کروسر (ظاهرأ: کوره کوره سر نزدیک نوشهر)-۶۸

گر گین سلطان (حاکم گسکر)-۲۶۴-۲۶۸-۲۷۵-۲۷۷-۲۸۲

گسکر-۴۲-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۱۰-۱۳۷-۱۸۱-۱۹۰-۲۲۸-۲۶۴-۲۶۸ بازار-۱۵۵ حاکم

۴۱-۵۹-۹۸-۱۱۹-۱۹۱-۱۹۳-۱۳۲ دریای-۱۳۲ راه-۴۴-۴۵-۱۱۹-۱۴۱

سپه سالاری-۱۵۶ عسکر-۵۹ گوراب-۱۱۹-۱۵۳-۱۵۶ لشکر-۴۳-۵۹-۱۱۰-

مردم-۳۷ ملوک و سلاطین-۵ مهمات و مطالبات-۱۹۰ وزارت-۱۸۸-۱۸۹ ولایت

۱۸۱

گسکری-۱۰۱

گشت (بفتح گاف از دهکده های فومن)-۲۴۷-۲۵۲

گشت رودخان (بفتح گاف و کسرتاء)-۱۱۰-۱۵۰

ع

گلیجان-۱۶۵

گنجه-۱۶۱ شهر-۱۶۲ قلاع-۲۰۲

گوراب جور کوچسفهان-۱۳۲

گوارب فومن-۹۵-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۹

گوراب کهدم-۷۲-۷۳-۸۴

گوراب گسکر-۱۱۹-۱۵۳-۱۵۶

گوسیر کرمان (ظاهرأ: گواشیر)-۲۷

گوکه-۱۴۹ راه-۱۴۵ لشکر-۱۱۱

گونه خان سالار [امیره ...] (برادرالیان بیک)-۱۵۲-۱۵۳

گیل = گیلانیان-۳۶-۴۵-۴۶-۵۴-۶۷-۷۹-۱۰۴-۱۳۳-۱۳۴

گیلان = گیلانات-۷-۱۳-۱۵-۱۷-۳۱-۳۳-۳۴-۳۶-۴۲-۴۵-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-

-۶۰-۶۲-۶۵-۸۱-۸۳-۸۹-۱۰۳-۱۱۹-۱۲۳-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۷-۱۴۲-

۱۴۵-۱۵۳-۱۶۲-۱۶۶-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۹-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۴-۲۱۹-۲۲۱
 ۲۳۱-۲۳۸-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۶۲-۲۷۵-۲۸۴-۲۸۷ آشوب۔ ۶ ارباب
 و اعیان۔ ۱۵۷ اعزم۔ ۲۰۵-۲۱۴ اکابر و اشراف۔ ۱۵۱ الکای دارالمرز ۱۲۶ امیر کیائے
 ۱۰۴ اہالی۔ ۵ تنسوفات۔ ۱۲-۵۵ جنگستان۔ ۱۳۳ حاکم۔ ۸۸ حکام۔ ۱۶ دارالمرز
 ۱۲۶ سلطنت ۵۳ عظماء۔ ۱۵۷ فترات و انقلابات۔ ۳۳ فتنہ و فتور۔ ۲۶۱ مردم ۳۷-
 ۸۴-۱۳۵-۱۹۱ کوچہ و محلات۔ ۲۳۵ ملک۔ ۲۸ مملکت۔ ۲۳-۱۳۸ والی۔ ۲۸-
 وزارت ۲۲۲-۲۳۶

گیلاننات = گیلان ۱۱-۳۳-۲۰۲-۲۰۹-۲۳۶-۲۸۱ الکای۔ ۲۱۶ امرا و وزرای۔ ۲۱۷-
 تسخیر و تصرف۔ ۲۳۵ خواص و عوام۔ ۲۰۶ ساکنان۔ ۲۶۵ سپاہی۔ ۱۹۳ قانون۔ ۱۸۱
 متعینان۔ ۱۸۴ والیان۔ ۱۰۳ وزارت۔ ۱۷۲-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۹-۲۰۴-۲۱۱-۲۲۳
 وزرای۔ ۲۷۵ وزیر۔ ۲۳۵-۲۵۹ ولایات۔ ۲۰۵ ولایت۔ ۱۹۳

گیلان بیہ پس ۱۱-۱۴-۲۳-۳۱-۳۳-۳۷-۴۱-۴۲-۴۳-۵۳-۵۶-۲۱۵-۲۵۸ عمال۔ ۲۳۲
 وزارت۔ ۲۰۹-۲۱۴

گیلان بیہ پیش۔ ۲۱۵

گیلانیان = گیل۔ ۲۳۵-۲۶۱

گیل فومن۔ ۲۲۵

گیل گسکر۔ ۱۵۵

گیلوا [جنگلہای ...]۔ ۲۸۰

گیلہ پردسر۔ ۲۲۸

گیویک گرجی (داماد اصلان بیک)۔ ۲۱۹

«ل»

لنام۔ ۱۰۰-۱۰۱-۱۰۷-۱۰۹-۱۹۰ لنام بیہ پس۔ ۱۷ لنام بیہ پیش۔ ۴۶ لنام رشت۔ ۱۰۴ لنام
 کوچسفہان۔ ۳۲ لنام گیلان۔ ۱۹۱-۱۹۳ لنام معتبر۔ ۹۶ لنام ورعبت۔ ۹۶ لزمان شمال
 گوراب۔ ۱۱۰

لاچین (غلام اصلان بیک وزیر بیہ پس)۔ ۲۱۹

لاکان۔ ۸۳

لالک۔ ۹۸

لاهجان-۳۶-۳۷-۴۴-۴۵-۴۷-۵۸-۶۶-۷۶-۸۹-۹۱-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۶-۱۰۷-
 ۱۰۹-۱۱۰-۱۱۶-۱۲۳-۱۲۵-۱۳۱-۱۳۶-۱۳۹-۱۴۳-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۹-
 ۱۵۵-۱۵۶-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۸-۱۷۱-۱۷۴-۱۷۶-۱۷۷-۱۸۱-۱۸۴-
 ۱۸۶-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۴-۲۰۷-۲۱۷-۲۴۶-۲۴۹-
 ۲۶۳-۲۶۷-۲۷۰-۲۷۲-۲۷۶-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۷ اعیان و مشایخ-۱۲۷۱ کابر
 و اصغر-۱۰۸-۱۸۰ الکای-۴۶-۱۳۶-بیه پیش-۱۰۵-خپار-۴۹-بازیگا گوراب
 ۸۹ برنج-۱۸۳-۱۸۴ بلده-۱۴۵-۲۷۴ پادشاه-۲۳۴ تخت-۲۱۶ حاکم-۵۸-
 ۱۶۸-۱۷۱-۲۴۵ حکام-۲۷۱ حکومت-۵۸-۱۶۷-۱۷۱ دارالاماره-۶۵-۲۰۳-
 ۲۷۱-دارالسلطنه-۱۳۳ رعایا ۲۰۴ سپه سالار-۱۰۴-۱۰۵-۱۱۱-۱۳۶-۱۴۸-
 ۱۶۴ سپه سالاران-۱۳۳ سپه سالاری-۴۹-۱۳۴ شهر-۵۸-۲۸۶ شیخ الاسلام-۱۹۷-
 ۲۸۵ طالشستان ۲۷۱ عساکر ۱۵۰ عظماء ۲۴۹ قاضی ۱۹۷ قلعه ۵۸-۱۶۴-
 ۱۶۸-۱۶۹-۱۹۶-۲۳۶-۲۷۴-۲۸۶ کلانتری ۲۶۳ کوچه و محلات ۲۳۵ کوله
 رودبار-۳۷ لشکر-۱۰۵-۱۱۶ لشکر بیه پیش-۱۰۵-مردم-۱۸۰-۲۰۶-۲۷۹ میدان
 ۱۷۰-۱۹۶-۲۷۴-۲۸۶-والی ۲۸۶-۳۱-۳۵-۴۱-۴۳-۴۵-۸۹-۱۱۱-۱۱۴-
 ۱۱۸-۱۱۹-۱۲۹-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۶۱ وزارت-۱۸۰ ولایت-۱۱-۳۰-
 ۸۶

ع

لچه گوراب [تالار...]-۲۷۷

لرستان-۲۶۲

لشته نشا-۶۱-۸۶-۱۲۶-۱۳۲-۱۹۵-۱۹۸-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-
 ۲۸۰-اهالی ۱۷۱ بلده-۱۷۱ جماعت-۴۹ جنگلهای-۲۸۰ حکومت-۵۹ دارائی
 ۱۶۷-۱۷۱ داروغه-۱۶۳ رؤسای چپک و اژدر-۱۶۹ رعایا ۲۰۴-قصبه ۱۹۷-۲۶۷
 لشکر-۶۷-۱۱۱-۲۶۷-مردم-۶۷-۱۷۱-۲۰۶-۲۶۷-۲۷۹ ولایت-۵۸

لشکریان اروملو-۱۶۸

لطیف (خان) بیک دو اتدار (داروغه حساب سنوات بیه پس)-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۷-۲۰۸-
 لنگر کنان-۱۴۰-۱۴۱-۲۰۲ آقایان-۱۱۹ راه-۱۳۲ سران سپاه-۱۱۹ فرضه-۲۰۲ لشکرهای
 ۴۱ مردم-۳۷ ملوک و سلاطین-۵ ولایت-۲۳۷

لنگرود-۱۹۶-۲۷۴ فرضه-۲۷۴

لوارصاب خان (والی گرجستان)-۳۱۲-۲۵۹

لوك [بیلاق ...] - ۹۸

لولمان - ۱۴

لونديه [صحرای ...] - ۷۲

لیشاوندان - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ بازار - ۹۷ راه - ۱۰۱ لثام ۸۳ موضع ۱۰۴

لیل - ۴۹ - ۲۷۱ - جنگلهای - ۲۸۶ کوهات و مغارات - ۲۸۶

«م»

مازندران - ۷ - ۱۶۶ - ۱۸۱ - ۱۸۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۹ - ۲۱۲ - ۲۴۲ - ۲۵۱ - ۲۵۹ -

۲۶۲ آشوب - ۶ حاکم - ۶۵ سرحد و سامان - ۲۰۲ فرح آباد - ۲۱۹ ملوک و سلاطین - ۵

وزارت ۱۸۱ - ۱۸۸ - ۲۲۳ ولایت - ۲۱۷ - ۴۴۱ - بیلاق ۲۰۷

ماسال - ۱۵۵ جنگل - ۱۵۵ - جنگلهای - ۱۵۱ راه - ۹۸ کوهات - ۱۵۱ - ۱۵۵ کوههای ۱۵۳ مغاره -

های ۲۲۵

ماسوله - ۱۴ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۸ - ۱۲۵ - ۲۳۶ قصبه - ۹۸ - ۱۱۰ -

۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۷۷ کوهات - ۱۵۱ کوههای - ۱۵۳ کوه رودبار - ۹۷ معاملات ۱۷۳ -

بیلاق ۹۸

ماسوله رودخان - ۹۷ - ۱۱۲ شارع - ۹۸

ماشك (نزدیک پيله فقيه مسجد) - ۶۷

ماکلوان - ۱۷۴ تنف رود - ۱۷۵ تول سره - ۱۴ جنگلهای - ۱۵۳ کوهات - ۱۵۰ مغاره های ۲۲۵

مجده (ازدمکده های شفت) - ۱۱۶ - ۲۵۷

محراب بيك (ايشك آقاسی شاهزاده خديجه بيگم) - ۱۰۴ - ۱۰۷

محراب خان قاجار - ۱۳۷

محسن [امیر ...] (منصب صدارت و معلمی شاه جمشید خان را داشت) - ۵۳

محلۀ استاد سرای رشت - ۲۶۹

محلۀ پاس کیای رشت - ۲۶۸

محلۀ هارون ولایت اصفهان - ۱۳۸

محمد [امیره ...] (پسر امیره سیاوش خان حاکم گسکر) - ۱۵۵

محمد [خواجه ...] (کلانتر لشه نشا) = ملا محمد - ۱۶۹ - ۲۲۳

محمد اسماعیل جو بنه ای - ۲۱۷

محمد اسماعیل فومنی-۲۱۸

محمد امین خان (پسر شاه جمشیدخان)-۸۳-۹۱-۹۴-۹۵-۹۶-۹۸-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-

۱۰۳-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۳-۱۱۸-۱۲۰-۱۲۵-۱۲۶-۱۳۲-۱۳۴-۱۴۵

۱۶۱-۱۶۲

محمد امین فومنی کلانتر [خواجه ...]-۲۱۷-۲۱۸

محمد باقر (برادر محمد قاسم بیک)-۱۸۵

محمد باقر (ملازم امیر حمزه خان طالش)-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹

محمد باقر میرزا (پسر شاه عباس) = صفی میرزا -۱۳۰

محمد بن خاوندشاه بلخی (مؤلف روضه الصفا)-۱۲

محمد بیک (از اعیان فومن)-۲۶۸

محمد بیک (پسر احمد سلطان و برادر بزرگ علی بیک سلطان)-۹۲

محمد بیک [سلطان ...] (حاکم الکای فومن و قوم بهزاد بیک)-۱۷۵-۱۸۱-۲۰۷-۲۱۱

محمد بیک (پسر جوت شاه مراد گیلوئی)-۲۶۲-۲۷۰

محمد بیک میردیوان [سلطان ...]-۱۵۱-۱۵۲

محمد حسن خان صابونی [میرزا ...] (نویسنده حساب بیه پس)-۲۱۵

محمدخان کوچسفهانی [کوله ...]-۲۶۲-۲۷۴

محمد خدا بنده [سلطان ...] = شاه خدا بنده = خدا بنده محمد شاه = خدا بنده شاه-۴۹-۶۴-

۷۳-۷۴-۹۲-۹۳-۱۰۴-۱۱۴

محمد خشک بجاری [خواجه ...] (ناظر حساب و محاسبات بیه پس)-۲۲۰-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴

محمد رستم داری [ملک ...] (پدر ملک جهانگیر رستم داری)-۱۶۵-۱۶۶-۲۴۱

محمد رسول خدا-۴

محمد رضای ساروخواجه فدوی [خواجه ...] (وزیر آذربایجان)-۱۹۰-۱۹۱-۲۰۳-۲۰۸-

۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۵

محمد زمان بیک (برادر عنایت خان لشته نشائی)-۲۷۶-۲۷۹-۲۸۰

محمد شفیع خراسانی [خواجه ...] (وزیر فرهاد خان قرمانلو بعداً وزیر گیلانات = میرزای

عالمیان)-۱۷۱-۱۷۳-۱۸۸-۲۳۱

محمد طالب کلانتر-۲۶۳

محمد علی [پیر ...] (سپه سالار تولم)-۱۰۸

- محمد فومنی [آقا ...] (وکیل محمد امین خان) - ۹۱
 محمد قاسم بیک کرکراک - ۱۴۸
 محمد قاسم پسر شیخ ابراہیم کوچسفہانی - ۲۷۶
 محمد گولہ [کربلائی ...] - ۲۶۲-۲۸۰-۲۸۱
 محمد مسعود (پسر سپہ سالار بوسعد میر) - ۲۶۶
 محمد مؤمن فراہانی نویسنده (مستوفی لاهجان) - ۱۸۰-۲۱۵-۲۱۷
 محمدخان (حاکم کھدم) - ۲۶۹-۲۷۵-۲۷۷-۲۸۲
 محمد یوسف ضیاء [خواجہ ...] - ۱۸۸
 محمود پیربازاری [پیر ...] - ۲۵۳-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۷۰
 محمود خان [سلطان ...] (پسری ازطالش فومن) - ۷۹-۹۲
 محمود خان [سلطان ...] - ۶۲
 محمود گفشہ [شیخ ...] - ۶۱-۶۷
 محمود لنگرودی [خواجہ سلطان ...] (برادر خواجہ حسام الدین وزیر خان احمدخان) - ۱۶۵-
 ۱۶۶
 مراد [میر ...] (ازعظماى چپک و اژدر) - ۱۹۵-۱۹۶-۱۹۸
 مراد بستہ دیمی - ۹۶-۹۷
 مراد بیک [ملک ...] - ۱۱۳
 مراد پادشاہ سردار روم - ۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱
 مراد خان چینی (= چگینی؟) (حاکم لشتہ نشا) - ۲۰۶
 مراد خان کوچسفہانی [کولہ ...] - ۲۸۲
 مراد لشتہ نشائی [میر ...] (کلانتر لاهجان) - ۲۶۳-۲۶۷-۲۷۱-۲۷۴-۲۸۵-۲۸۷
 مراغہ - ۲۳
 مرتضای لشتہ نشائی [میر ...] - ۱۹۵
 مرتضی پاشا (کو تووال قلعه اخسخہ) - ۲۶۴
 مرتضی قلی خان (حاکم الکای گسکر) - ۱۹۰-۱۹۱-۱۹۳-۲۰۶
 مرگی [قریہ ...] - ۱۵۶-۲۲۶-۱۷۴
 مروشاہجان - ۲۳۱-۲۳۸-۲۶۲
 مریم بیگم (دختر شاہ طہماسب و همسر خان احمدخان) - ۶۵-۱۳۴

- مزار پیر موسی - ۸۶-۲۷۸
 مزار لاله شوی - ۲۲۰
 مستک زرمخی - ۱۵۶-۲۲۶
 مسعود [میرزا ...] (وزیر لاهجان) - ۱۸۰-۲۰۴-۲۰۷
 مسکاو = مسکو - ۲۶۳-۲۸۴
 مسیح [خواجہ ...] (وزیر خان احمد خان) - ۱۲۹-۱۳۱-۱۴۸-۲۰۰-۲۳۴-۲۳۶
 مشاورندان - ۸۳
 مشهد مقدس - ۱۸۴
 مشینک دشت - ۹۵
 مصطفی سلطان قاجار (داروغہ و حکومت الکاوی بیہ پس) - ۱۳۷
 مظفر خان (برادر امیرہ سیاوش خان حاکم گسگر) - ۱۲۰-۱۲۲-۱۵۵-۱۵۷-۱۵۸
 مظفر سلطان (لقب امیرہ دوباج اسحقی حاکم گیلان بیہ پس) - ۶-۱۵-۱۶-۱۷-۱۹-۲۳-۲۴
 ۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۳۳-۵۵-پسر - ۳۴-نوادہ - ۴۲-نوہ - ۵۵-ہمشیرہ - ۳۳
 مظفر منجیلی [ملک ...] - ۶۲-۷۳
 معزالدین ضرابی [میر ...] - ۲۴۹
 معصوم بیک اعتماد الدولہ وکیل (وکیل شاہ طہماسب صفوی) = اعتماد الدولہ - ۳۷-۴۱-۴۴-
 ۴۵-۴۶-۴۷
 مغان - ۴۱
 مقصود بیک ناظر - ۱۸۵-۲۰۳
 ملات - ۱۳۳
 ملک لواسانی = سلطان حسن - ۲۴۴
 منتشا سلطان (داروغہ اصفہان) - ۵۱
 منجیل - ۱۴۵-۲۵۸-راہ - ۱۸-۱۹-۴۲-۸۴
 منزل کلہ حیدر ماسولہ - ۲۴۸
 میدان اصفہان - ۲۸۱
 میدان پای چنار رشت - ۲۸۳
 میدان سبز = سبز میدان = میدان کنار اسطل لاهجان
 میدان لاهجان - ۱۷۰-۱۸۹-۱۹۶-۲۱۶-۲۷۴-۲۸۶

- میر آقا = میر علی میر آقا - ۲۴۶-۲۴۷
 میر اشرف - ۱۶۶
 میرزا = کامران میرزا - ۹۱
 میرزا طالش [سپه سالار ...] - ۱۵۵-۱۵۶
 میرزای عالمیان = میرزا محمد شفیع = خواجه محمد شفیع خراسانی - ۱۷۲-۱۷۳-۱۷۷-۱۸۱
 ۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۸-۱۹۰-۱۹۵-۱۹۹-۲۰۰-۲۳۱-۲۳۶
 میر ملک (برادر بوسعیلمیر) - ۲۴۵
 میر ملک اشکوری - ۴۶
 میکائیل بیک یوزباشی شاملو - ۵۰

«ن»

- نبی خان بیک میر غضب - ۲۱۲
 ندانان زرمخ - ۱۰۹
 نظام رشتی [میر ...] - ۵۴-۱۱۷
 نعمت الله سلطان صوفی (حاکم دیلمان) - ۱۶۵-۱۶۷-۱۷۰-۲۰۶ ملازمان - ۱۶۶
 ننگ (از بلوکات عمدۀ رشت) - ۸۳-۱۶۷
 نور [قلعه ...] - ۱۶۶-۱۶۷

«و»

- وافیه - ۹۶
 واقعه دشت [قریه ...] (از اعمال فومن) - ۱۶
 ورزل ۸۳-۱۱۶ راه - ۱۱۶ لثام - ۸۳
 ولی بیک قورچی شاملو - ۲۳۰
 وبارستاق - ۲۶۲

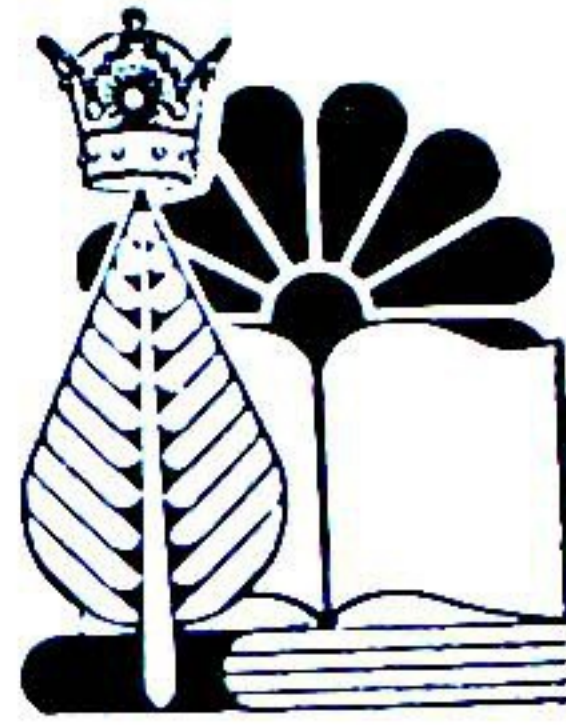
«ه»

- هرات - ۶۴-۲۳۱-۲۶۲ بلده - ۱۷۱
 هندو - ۳۲
 هندوستان - ۲۱۶

«ی»

یوسف [امیرہ ...] (پسر امیرہ سیاوش خان حاکم گسکر) - ۱۵۵
یوقلی سلطان شاملو (ایلچی شاه طهماسب بہ درگاہ خان احمدخان) - ۴۱-۴۲-۴۳
یہود کلایہ - ۲۷۴

پایان



آمارات بنیاد فرہنگ ایران

منابع تاریخ و جغرافیای ایران

نام کتاب	شماره ردیف	شماره خاص
ترجمه صورة الارض	۴	۱
سفرنامه ابن فضلان	۶	۲
دستورالوزراء	۱۳	۳
تحریر تاریخ و صاف	۱۸	۴
تاریخ پیامبران و شاهان	۲۱	۵
رسوم دارالخلافة	۲۳	۶
ترجمه اخبار الطوال	۲۷	۷
تاریخ بیداری ایرانیان بخش ۱	۲۸	۸
ترجمه فتوح البلدان	۳۱	۹
اسماعیلیه و ناصر خسرو	۳۴	۱۰
زین الاخبار	۳۷	۱۱
مسافرت در ارمنستان و ایران	۳۹	۱۲
گزارشهای سیاسی علاء الملک	۴۳	۱۳
ترجمه معالم القریه	۴۴	۱۴
تاریخ گیلان و دیلمستان	۴۶	۱۵
طریق قسمت آب	۴۷	۱۶
شاه اسماعیل	۵۰	۱۷
یونانیان و بربرها	۴۹	۱۸
ملاحظه اسماعیلیه	۵۹	۱۹

تاریخ بیداری ایرانیان «مقدمه»	۶۱	۲۰
تاریخ بیداری ایرانیان بخش ۲	۶۲	۲۱
تاریخ رویان	۶۴	۲۲
دیانت زردشتی	۶۸	۲۳
رساله سرحدیه	۷۴	۲۴
اورارتو	۷۸	۲۵
عجایب هند	۷۷	۲۶
سلسله‌های اسلامی	۸۰	۲۷
جغرافیای هرات	۸۳	۲۸
بدایع الوقایع	۸۴	۲۹
تقویم البلدان جلد اول	۹۱	۳۰
تاریخ گیلان	۹۲	۳۱
روابط ایران و هند	۹۳	۳۲
نادرنامه	۹۷	۳۳
آفرینش و تاریخ	۹۸	۳۴

